

پیامبر اکرم
جلد ۲

بہترین برگزیدہ کتاب الفخیر اثر علامہ امین

الفخیر

ALGHADIR

نویسنده: فضیل الرحمن
ترجمہ: شعیب شاہرودہ

۱۶۴
مکتبہ المدینہ لاہور

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله و سلم: بحثی برگرفته از کتاب الغدير اثر علامه امینی رحمه الله

نویسنده:

عبدالحسین امینی (علامه امینی)

ناشر چاپی:

میراث نبوت

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

فهرست	۵
پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله و سلم : بحثی برگرفته از کتاب الغدیر اثر علامه امینی رحمه الله جلد ۳	۹
مشخصات کتاب	۹
اشاره	۱۰
هشتم رحلت پیامبر و آنچه پس از او بر خاندانش گذشت	۱۳
اشاره	۱۳
۱ - حَجَّةُ الْوَدَاع	۱۵
اشاره	۱۵
توجه خاص به حدیث غدیر	۲۳
راویان حدیث غدیر از اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله	۲۷
راویان حدیث غدیر از تابعان	۳۲
طبقات راویان از علما	۳۴
نویسندگان پیرامون حدیث غدیر	۴۱
غدیر در قرآن	۴۳
اشاره	۴۳
۱ - آیه تبلیغ	۴۳
اشاره	۴۳
سخن نهایی:	۴۹
پایان سخن:	۵۰
۲ - آیه اِکْمَالِ دین با ولایت	۵۱
۳ - آیه عذاب واقع	۵۶
اشاره	۵۶
نگرشی در حدیث:	۵۸
حدیث تهنیت تبریک گویی به امیرمؤمنان علیه السلام	۶۵

- ۶۷ بازگشت به آغاز سخن
- ۷۱ ما عشت أراک الدهر عجبا! مادامی که زندگی می کنی روزگار شگفتی هایی به تو نشان می دهد!
- ۷۳ تاجگذاری در روز غدیر
- ۷۶ سخنی پیرامون سند حدیث غدیر از حافظان مورد اطمینان و سرشناسان اهل سنت
- ۷۹ داوری پیرامون سند حدیث
- ۸۷ معنای حدیث غدیر
- ۹۰ نگرشی در معانی مولی
- ۹۳ محبّ و ناصر
- ۹۶ معانی قابل اراده از حدیث
- ۱۰۱ قرینه های متّصل و منفصلِ تعیین کننده معنای «مولی»
- ۱۱۸ احادیث بیان کننده معنای مولی و ولایت
- ۱۲۱ ۲ - عمر رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله را انکار کرد
- ۱۲۳ ۳ - غصب فدک به استناد روایتی جعلی و ساختگی
- ۱۲۳ اشاره
- ۱۳۲ تمسّک به دروغ ها:
- ۱۳۵ شجاعت خلیفه:
- ۱۴۰ الغریق یتشبّث بکلّ حشیش
- ۱۴۶ پوزش خلیفه از صدّیقه طاهره:
- ۱۴۹ نگاهی به کلامی دردناک:
- ۱۵۵ ۴ - داستان سقیفه و درگیری شدید میان مهاجرین و انصار
- ۱۵۵ اشاره
- ۱۶۸ سخنی پیرامون این خطبه:
- ۱۷۳ ۵ - عمده دلیل اهل سنت برای انتخاب قانونی انجام شده
- ۱۷۳ اشاره
- ۱۸۹ این چه انتخابی است ؟ و چگونه تمام شد؟ و چرا؟ و با چه وسیله ای ؟
- ۱۹۵ حقّی را مثل آن ندیدم که ضایع شده باشد

نهم پیرامون زیارت پیامبر صلی الله علیه وآله زیارت مشاهد عترت طاهره	۱۹۷
اشاره	۱۹۷
زیارت مشاهد عترت طاهره دعا نزد قبور، نماز در آنجا، توسل و تبرک به آنها	۱۹۹
تشویق به زیارت پیامبر صلی الله علیه و آله	۲۰۳
کلمات بزرگان مذاهب چهارگانه پیرامون زیارت پیامبر اقدس صلی الله علیه و آله	۲۰۵
ادب زائر نزد اهل سنت	۲۰۹
اشاره	۲۰۹
زیارت پیامبر اقدس صلی الله علیه و آله:	۲۱۱
دعا نزد سر پیامبر صلی الله علیه و آله:	۲۱۱
درود و صلوات بر پیامبر پاک صلی الله علیه و آله:	۲۱۲
توسل و درخواست شفاعت به وسیله قبر شریف آن حضرت:	۲۱۲
تبرک به قبر شریف با چسباندن خود و مالیدن بدن به آن و بوسیدن آن:	۲۱۳
وداع با حرم اقدس:	۲۱۸
سخنی پیرامون زیارت	۲۱۸
دهم سخنان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله	۲۲۰
اشاره	۲۲۰
نخست سفارشات پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله درباره اهل بیتش علیهم السلام	۲۲۲
دوم سفارشات پیامبر صلی الله علیه و آله درباره امیرالمؤمنین علیه السلام	۲۲۷
اشاره	۲۲۷
لفظ حدیث:	۲۳۱
لفظ حدیث:	۲۴۱
أما الأولى:	۲۵۵
وأما الثانية:	۲۵۵
وأما الثالثة:	۲۵۵
وأما الرابعة:	۲۵۵
وأما الخامسة:	۲۵۵

سوم سفارشات پیامبر صلی الله علیه و آله درباره فاطمه علیها السلام	۲۸۰
۱ - رضایت فاطمه علیها السلام رضایت رسول خدا صلی الله علیه و آله و غضب فاطمه غضب اوست:	۲۸۰
۲ - حدیث جمیع بن عمیر؛	۲۸۳
چهارم سخنان پیامبر صلی الله علیه و آله درباره بنی اُمّیه	۲۸۷
پنجم سخنانی دیگر از پیامبر صلی الله علیه و آله	۲۹۹
اشاره	۲۹۹
سفارشات پیامبر صلی الله علیه و آله درباره شیعیان علی علیه السلام:	۳۱۲
تهمتی به شیعه	۳۱۴
فهرست ها	۳۱۷
اشاره	۳۱۷
فهرست محتوای پانوشت ها	۳۵۶
کتابنامه	۳۵۸
درباره مرکز	۳۹۴

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله و سلم : بحثی برگرفته از کتاب الغدير اثر علامه امینی رحمه الله جلد 3

مشخصات کتاب

سرشناسه: امینی، عبدالحسین، 1281 - 1349.

عنوان قراردادی: الغدير فی الکتاب و السنه و الادب .فارسی. برگزیده.

عنوان و نام پدیدآور: پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله و سلم [کتاب]: بحثی برگرفته از کتاب الغدير اثر علامه امینی رحمه الله/ تدوین، تحقیق و ترجمه محمدحسن شفیعی شاهرودی.

مشخصات نشر: قم: موسسه میراث نبوت، 1432 ق.= 1390 -

مشخصات ظاهری: 3ج.

فروست: سلسله موضوعات الغدير؛ 1

شابک: دوره 0-96-5363-600-978 ؛ 60000 ریال: ج. 1 6-32-5363-600-978 ؛ 70000 ریال: ج. 2: 978-600-5363-33-3 ؛ 45000 ریال: ج. 4 8-96-5363-600-978

یادداشت: کتاب حاضر برگزیده ای از کتاب الغدير اثر علامه امینی است.

یادداشت: ج. 2 و 3 (چاپ اول: 1390).

یادداشت: کتاب حاضر با مشارکت و حمایت معاونت امور فرهنگی وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی منتشر شده است.

یادداشت: کتابنامه.

موضوع: محمد (ص)، پیامبر اسلام، 53 قبل از هجرت - 11 ق.

شناسه افزوده: شفیعی، محمدحسن، 1354-، مترجم

شناسه افزوده: امینی، عبدالحسین، 1281 - 1349. الغدير فی الکتاب و السنه و الادب . فارسی. برگزیده

شناسه افزوده: سلسله موضوعات الغدير؛ ج. 1

رده بندی کنگره: 54/223/BP/الف8 غ 4042155 ج. 1 1390

رده بندی دیویی: 297/452

شماره کتابشناسی ملی: 2778166

ص: 1

اشاره

«عنوان صحیفه المؤمن حبّ علی بن ابی طالب»

کنز العمال 11:601؛ تاریخ بغداد 5:177

امینی، عبدالحسین، 1281-1349.

الغدیر فی الکتاب والسنة والادب - برگزیده

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله / عبدالحسین امینی؛ تلخیص، ترجمه و تحقیق محمد حسن شفیعی شاهرودی.

قم: مؤسسه میراث نبوت، 1389.3 ج (سلسله موضوعات الغدیر؛ 1)

ISBN: 978-600-5363-92-0 (دوره)

ISBN: 978-964-2527-33-3 (جلد اول)

فارسی. (جلد دوم) ISBN: 978-964-2527-96-8

فهرست نویسی بر اساس اطلاعات فیپا. (جلد سوم) ISBN: 978-964-2527-59-5

کتابنامه ص 341-376، همچنین به صورت زیر نویس.

1 - غدیر خم. 2 - علی بن ابی طالب علیه السلام، امام اول، 23 سال قبل از هجرت - 40 ق. - اثبات خلافت بلا فصل. 3 - محمد صلی الله علیه و آله، پیامبر اسلام، 53 قبل از هجرت - 11 ق.

الف. شفیعی شاهرودی، محمد حسن 1354، گرد آورنده و مترجم. ب. مؤسسه میراث نبوت.

ج. عنوان د. عنوان: الغدیر. ه عنوان: النبی الأعظم صلی الله علیه و آله.

40421 غ 8 الف / BP 297/452 223/54

1389

این کتاب با مشارکت و حمایت معاونت امور فرهنگی وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی چاپ شده است

کتاب: پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله - جلد سوم

مؤلف: علامه شیخ عبد الحسین امینی نجفی

تلخیص، ترجمه و تحقیق: محمد حسن شفیعی شاهرودی

نوبت چاپ: اول، ذی القعدة 1432 هـ ق

صفحه آرایي: مؤسسه ميراث نبوت

ناشر: موسسه ميراث نبوت / قم

ليتوگرافي: ليتوگرافي ايران - قم

چاپخانه: باقري / قم مقدسه

شمارگان: 5000 نسخه

بها: 5000 تومان

شابك: 978-600-5363-32-6

تعداد صفحات: 376 صفحه

مرکز پخش:

قم، بلوار 15 خرداد، كوچه 13، پلاك 13، مؤسسه ميراث نبوت.

تلفن: 7771093، نمابر: 7785460، همراه: 09122519830

ص: 2

هشتم رحلت پیامبر و آنچه پس از او بر خاندانش گذشت

اشاره

ص: 3

ده سال از هجرت می گذشت که رسول مکرم اسلام صلی الله علیه و آله عزم سفر حج نموده و همگان را مطلع می سازد.

گروه زیادی به مدینه آمدند تا در مناسک حج با او بوده و از او پیروی کنند.

«حَجَّةُ الْوُدَاع»، «حَجَّةُ الْإِسْلَام»، «حَجَّةُ الْبَلَاغ»، «حَجَّةُ الْكَمَال» و «حَجَّةُ التَّمَام»⁽¹⁾ نام هایی است که بر این تنها حج رسول خدا صلی الله علیه و آله پس از هجرت نهاده اند.

شنبه، پنج یا شش شب از ماه ذی القعدة باقی مانده [پنج یا شش روز مانده به هلال ذی الحجة الحرام] با پای پیاده، با غسل و تدهین⁽²⁾ و تنها با لباس احرام از مدینه خارج می شود. همسرانش را نیز سوار بر کجاوه با خود می برد.

تمامی اهل بیت و مهاجرین و انصار و چه بسیار از قبایل عرب و دیگر اقشار مردم، با او به راه می افتند⁽³⁾.

ص: 5

1- - دلیل نامگذاری «حَجَّةُ الْبَلَاغ» آیه شریفه: «يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ...» [مائده: 67] می باشد، چنانکه دلیل نامگذاری «حَجَّةُ الْكَمَال» و «حَجَّةُ التَّمَام» آیه کریمه: «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتِمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي» [مائده: 3] است.

2- - روغن زدن به بدن.

3- - الطبقات، ابن سعد 3:225 [173/2]؛ الإمتاع، مقریزی: 510؛ إرشاد الساري 6:429 [426/9].

شیوع بیماری آبله یا حصبه، توفیق همراهی را از بسیاری سلب کرده بود، با این وجود، جمعیت به حدی بود که شمار آن را جز خدا نمی داند. عدد آن را نود هزار و بیشتر ذکر کرده اند.

هنگامه حج بر این سیل جمعیت افزوده می شود؛ اهالی مکه و نیز جماعتی از یمن که در معیت علی بن ابی طالب علیه السلام و ابوموسی آمده بودند، به آنان می پیوندند (1).

مناسک حج را به پایان رسانده و با همان جمعیت انبوه، راهی مدینه می شود.

در میانه راه منطقه ای به نام «جُحْفَه» قرار دارد که راههای مدینه، مصر و عراق از آنجا منشعب گشته و برکه ای به نام «غدیر خم» در نزدیکی آن واقع است.

پنج شنبه (2) هجدهم ذی الحجة الحرام زمانی که به این برکه می رسند، جبرئیل امین آیه ای از جانب پروردگار متعال بر او نازل می کند: «يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ...» (3).

[ای پیامبر! آنچه از طرف پروردگارت بر تو نازل شده است، را کاملاً (به مردم) برسان].

فرمان می دهد که باید علی بن ابی طالب علیه السلام را به عنوان عَلمِ هدایت و پرچم دین برافراشته، بایده اطاعت و ولایت او بر همگان را ابلاغ کند.

رسول گرامی صلی الله علیه و آله دستور می فرماید: آنها که جلورفته اند، بازگشته و آنان که می رسند، توقف نمایند.

ص: 6

1- - السيرة الحلیة 3:283 [257/3]؛ السيرة، احمد زینی دحلان 3:3 [143/2]؛ تاریخ الخلفاء، ابن جوزی: جزء چهارم؛ تذکرة خواص الأمة [ص 30]؛ دائرة المعارف، فرید وجدی 3:542.

2- - به تصریح بعضی از راویان حدیث غدیر از جمله «براء بن عازب».

3- - مانده: 67.

کنار هم قرار گرفتن پنج درخت بزرگ مُغیلان(1)، جایگاه خوبی را فراهم آورده بود. آنجا را تمیز کرده و جارو می کشند. به دستور آن حضرت تا رسیدن تمام جمعیت کسی نمی بایست در آن جایگاه می نشست.

روز تابستانی بسیار گرمی بود. مردها قسمتی از عبایشان را بر سر و قسمتی را از شدت حرارت زمین، زیر پایشان گذاشته بودند، و با انداختن جامه ای بر روی یکی از درختان برای رسول خدا صلی الله علیه و آله سایبانی ساخته بودند. وقت نماز ظهر فرا می رسد، پیامبر صلی الله علیه و آله به سمت جایگاه رفته و با مردم نماز می گذارد.

پس از نماز، در میان مردم(2)، بر منبری از زمین شتران ایستاده(3) و با صدایی بلند خطبه اش را به گوش همگان می رساند و می فرماید: «الحمد لله ونستعینه ونؤمن به، ونتوكل عليه، ونعوذ بالله من شرور أنفسنا، ومن سيئات أعمالنا، الذي لا هادي لمن أضلّ، ولا مُضِلّ لمن هدى، وأشهد أن لا إله إلا الله، وأنّ محمداً عبده ورسوله.

أما بعد: أيها الناس! قد تبأني اللطيف الخبير: أنه لم يُعمّر نبيّ إلا مثل نصف عمر الذي قبله. وإني أُوشك أن أدعى فأجيب، وإني مسؤول، وأنتم مسؤولون، فماذا أنتم قائلون؟».

هر سپاس و ستایشی از آن خداوند است و از او یاری می جویم. به او ایمان داشته و بر او توکل می کنیم. از شرّ نفس و بدیهای اعمالمان به او پناه می بریم. آن که را خداوند گمراه نموده هدایت گری نیست و آن را که هدایت فرموده گمراه گری نباشد. شهادت می دهم که معبودی جز خداوند نیست و محمد بنده و فرستاده اوست.

ای مردم! خداوند لطیف (نغز تدبیر)(4) و خبیر (دانای بر مصالح) به من

ص: 7

1- [در عبارت متن چنین آمده است: «ونهي عن سَمُرَاتِ خَمْسٍ مُتَقَارِبَاتٍ دَوَحَاتٍ عَظَامٍ»؛ «دوحه»: به معنای درخت بزرگ می باشد. در آنجا که به مناسبت سخن از «دوح» و «دوحات» به میان می آید، اشاره به همین جایگاه و نهایتاً به حادثه غدیر است].

2- مجمع الزوائد، حافظ هیثمی 9:106.

3- ثمار القلوب: 51 [ص 636، شماره 1068].

4- [«لطيف»: یکی از معانی لطیف، «لطيف التدبير» گفته شده، که به نظر می رسد مناسب با این مقام باشد و ما آن را به «نغز تدبیر» ترجمه کرده ایم؛ ر. ک: تفسیر مجمع البیان 4:128، ذیل آیه 103 سورة أنعام].

خبر داد: عمر هر پیامبری، برابر نیمی از عمر پیامبر پیش از خود است(1)، و نزدیک است که من دعوت حق را اجابت نمایم. من مسؤولیتی دارم و شما نیز به نوبه خود مسؤولید. چه می گوید؟

و مردم می گویند: شهادت می دهیم که ابلاغ دین نموده و نصیحتمان کردی، و در این راه تلاش وافر نمودی، خداوند پاداش خیر به تو دهد!

می فرماید: «أَلَسْتُمْ تَشْهَدُونَ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، وَأَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ، وَأَنَّ جَنَّتَهُ حَقٌّ وَنَارَهُ حَقٌّ، وَأَنَّ الْمَوْتَ حَقٌّ، وَأَنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ لَا رَيْبَ فِيهَا، وَأَنَّ اللَّهَ يَبْعَثُ مَنْ فِي الْقُبُورِ؟».

آیا شهادت نمی دهید که معبودی جز خداوند نیست و محمد بنده و رسول اوست، بهشت و جهنم او حق است، مرگ حق است و قیامت بدون تردید می آید و او مردگان را برمی انگیزد!

می گویند: شهادت می دهیم.

می فرماید: «اللَّهُمَّ اشْهَدْ»؛ خداوندا شاهد باش!

سپس می فرماید: «أَيُّهَا النَّاسُ! أَلَا تَسْمَعُونَ؟»؛ ای مردم! آیا نمی شنوید؟

می گویند: می شنویم.

می فرماید: «فَإِنِّي فَرَطُ عَلَى الْحَوْضِ وَأَنْتُمْ وَارِدُونَ عَلَيَّ الْحَوْضِ، وَإِنَّ عَرَضَهُ مَا بَيْنَ صَنْعَاءَ وَبُصْرَى، فِيهِ أَقْدَاحُ عَدَدِ النُّجُومِ مِنْ فِضَّةٍ، فَانْظُرُوا كَيْفَ تَخْلِفُونِي فِي الثَّقَلَيْنِ»(2).

ص: 8

1- - [این عبارت را در کتابهای روایی شیعه نیافتیم، و معنای آن نیز روشن نیست].

2- - [«ثقلین»: به تصریح لغویانی چون ازهری، ثعلب، ابن اثیر و فیروزآبادی «ثَقْلَيْنِ» (به فتح ثاء و قاف) صحیح است. به هر «امر خطیر و نفیسی» ثَقْلَ گویند، به «زاد و توشه سفر» هم گفته می شود. و با توجه به این که مصدر آن «ثقل» می باشد، می توان دلیل نامگذاری «قرآن و عترت» به «ثَقْلَيْنِ» را سه گونه بیان کرد: الف - به جهت بزرگ داشت قدر و بزرگ نمایی شان، آن دورا امری خطیر و نفیس دانسته اند. ب - از این جهت که تمسک و عمل به آن دو، زاد و توشه سفر آخرت است. ج - از این رو که تمسک و عمل به آن دو سنگین و ثقیل است. ر. ک: تهذیب اللغة، ازهری؛ النهاية فی غریب الحدیث، ابن اثیر؛ لسان العرب، ابن منظور؛ قاموس المحيط، فیروزآبادی: ماده (ث ق ل)].

من زودتر از شما به [بهشت و] نزد حوض [کوثر] می رسم و شما نیز در آینده در کنار همان حوض بر من وارد خواهید شد.

حوضی که فاصله صَنَعَاء (1) و بُصْرَى (2) دامنه آن است و جام های نقره در آن به بی شماری ستارگان آسمان است. مراقب باشید که پس از من با آن دو وجود گرانقدر چگونه رفتاری خواهید داشت.

کسی ندا بر می آورد: ای رسول خدا! این دو «ثَقَل» و دو «وجود ارزشمند» چیست؟

می فرماید: «الثَقَلُ الأكبر کتاب الله طرفٌ بید الله عزّ وجلّ وطرفٌ بأیدیکم فتمسّکوا به لاتضلّوا، والآخر الأصغر عترتی. وإنّ اللطیف الخبیر تبّأنی أنهما لن یتفرّقا حتّی یردا علیّ الحوض؛ فسألت ذلك لهما ربّی».

«ثقل اکبر» «کتاب خدا» می باشد؛ یک سر آن به دست خداوند عزّوجلّ و سر دیگر آن به دست شماست؛ آن را محکم نگه داشته تا گمراه نشوید. و «ثقل اصغر» «عترت و اهل بیت» من است. و خداوند لطیف و خبیر به من خبر داده که آن دو تا هنگامه ورود بر من نزد حوض، از هم جدا نخواهند شد؛ و من نیز از پروردگارم خواستم که آن دو چنین باشند (هرگز از هم جدا نشوند).

«فَلَا تُقَدِّمُوهُمَا فَتَهْلِكُوا، وَلَا تُقَصِّرُوا (3) عَنْهُمَا فَتَهْلِكُوا»؛ بر آن دو پیشی نگیرید،

ص: 9

1- - «صَنَعَاء»: پایتخت یمن.

2- - روستایی است از توابع دمشق که امروز بنام «کورة حوران» معروف است.

3- - [«قَصَّرَ عن الأمر»: أمسک عنه مع القدرة علیه (کاری را با این که می توانست انجام نداد)].

که هلاک شوید و از آنها دست بردارید، که باز هلاک خواهید شد.

در این هنگام، دست علی علیه السلام را گرفته تا آنجا بالا آورد که سپیدی زیر بغل هر دو نمایان شده و مردم علی علیه السلام را می شناسند.

می فرماید: «أَيُّهَا النَّاسُ! مَنْ أَوْلَى النَّاسِ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ؟»؛ ای مردم! چه کسی بر مؤمنان از خودشان سزاوارتر است و اولویت دارد؟

می گویند: خداوند و رسولش بهتر می دانند.

می فرماید: «إِنَّ اللَّهَ مَوْلَايَ، وَأَنَا مَوْلَى الْمُؤْمِنِينَ، وَأَنَا أَوْلَى بِهِمْ مِنْ أَنْفُسِهِمْ، فَمَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلَيْي مَوْلَاهُ»؛ خداوند، مولای من، و من مولای مؤمنان هستم و بر ایشان از خودشان سزاوارترم؛ پس هر که را من مولای اویم، علی هم مولای اوست.

و این جمله را سه بار تکرار می فرماید؛ احمد بن حنبل می گوید که چهار مرتبه تکرار فرموده است.

آن گاه می فرماید: «اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ، وَعَادِ مَنْ عَادَاهُ، وَأَحِبَّ مَنْ أَحَبَّهُ، وَأَبْغَضْ مَنْ أَبْغَضَهُ»⁽¹⁾، وَأَنْصُرْ مَنْ نَصَرَهُ، وَاخْذُلْ مَنْ خَذَلَهُ، وَأَدِرِ الْحَقَّ مَعَهُ حَيْثُ دَارَ.

أَلَا فَلْيَبْلُغِ الشَّاهِدُ الْغَائِبَ».

بار خدایا! هر که او را دوست و یاور بود، دوست و یاورش باش و هر که با او دشمنی کند، دشمنش بدار! هر کس که از روی محبت او را بزرگ داشت و بر شکوه و شوکتش افزود، تو نیز او را از روی محبت تعظیم و تجلیل کن. و هر که از روی بغض او را خوار و حقیر خواست، تو هم خوار و حقیرش بدار! یاری ده هر که او را یاری کند و هر کس او را بی یاور گذاشت یاریش مکن. و

ص: 10

1- - [«ولایت» آن نوع دوستی است که جهت یاری و نصرت در آن لحاظ شده باشد، و نقیض آن «عداوت» است؛ یعنی دشمنی از جهت دوری از حالت یاری و نصرت. اما «محبت» به آن دوستی گویند که اراده بزرگی و شوکت در آن وجود دارد، و نقیض آن «بغض» است؛ یعنی آن دشمنی که اراده تحقیر و اهانت در آن می باشد؛ ر. ک: الفروق اللغویة، ابن هلال عسکری، الفرق بین العداوة و البغضة].

را دایر مدار او قرار ده. هان! که این سخن را باید حاضر به غایب برساند.

هنوز جمعیت پراکنده نشده بود که امین وحی الهی این آیه را فرود آورد:

«الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتِمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي...»⁽¹⁾ [امروز دینتان را برایتان کامل گردانیده، و نعمتم را برایتان به اتمام رسانیدم].

اینجاست که خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله می فرماید: «الله أكبر على إكمال الدين، وإتمام النعمة، ورضا الرب برسالي، والولاية لعلي من بعدي»؛ الله اکبر بر اکمال دین، و اتمام نعمت، و رضای پروردگار بر رسالت من و ولایت علی بعد از من.

آن گاه مردم شروع به تبریک و تهنیت گویی به امیر المؤمنین علیه السلام می نمایند.

ابوبکر و عمر زودتر از سایر صحابه به آن حضرت تبریک می گویند.

و هر کدام می گوید: «بَحَّ بَحٌّ لَكَ يَا بْنَ أَبِي طَالِبٍ! أَصَبَحْتَ وَأَمْسَيْتَ مَوْلَايَ وَ مَوْلَى كُلِّ مُؤْمِنٍ وَ مُؤْمِنَةٍ»؛ زهی و آفرین بر تو ای پسر ابوطالب! برای همیشه مولای من و مولای هر مرد و زن مؤمن شدی.

ابن عباس می گوید: «وَجَبَتْ وَاللَّهِ! فِي أَعْنَاقِ الْقَوْمِ»؛ به خدا سوگند! «ولایت علی علیه السلام» بر ذمه همه واجب شد.

این خلاصه ای از واقعه غدیر است، که امت اسلامی بر آن اتفاق نظر دارند؛ و واقعه ای اسلامی به نام «غدیر»، به جز این، در عالم وجود ندارد. به گونه ای که اگر صحبت از «روز غدیر» شود، غیر از این روز به ذهن خطور نمی کند، و اگر گفته شود «محل غدیر»، همان برکه معروف «خُم» می باشد، که نزدیک «جحفه» است.

این، نظر تمامی اهل تحقیق و پژوهشگران دقیق، می باشد؛ تنها دکتر ملحم ابراهیم أسود است که در پاورقی دیوان ابوتمام، از این واقعه به عنوان یک جنگ معروف یاد می کند!

برای هیچ صاحب عقلی چاره ای از شناخت روز غدیر نمی یابم، به ویژه

ص: 11

آن که پیش روی او کتابهای حدیث و سیره و کتابهای تاریخ و ادب قرار دارد و همگی با انگشت سبّابه به آن اشاره، و با سر انگشتان آن را نشان می دهند، و در رسیدن خواننده به حقیقت روز غدیر، کمک می کنند، پس هیچ یادی که از آن خالی باشد و هیچ خیالی که از آن بگذرد را رها نمی کند، و هیچ قلبی را باقی نمی گذارد مگر اینکه به سوی آن میل و اشتیاق پیدا می کند، پس گویا خبر آن را پس از مدّت زمانی که از روزگار گذشته است، از نزدیک می یابد. و کسی که کتاب ما از ابتدا تا انتها را بخواند، نمونه هایی از آنچه گفتیم می یابد.

با این همه، شگفتا از دکتر ملحم ابراهیم اسود، شارح دیوان ابوتّمّام که در ذیل سخن شاعر:

ويوم الغدير استوضح الحقُّ أهلهُ *** بضحياء لا فيها حجابٌ ولا سترٌ

می نویسد: «روز غدیر، روز جنگ معروف و مشهوری است».

و پس از آن در ذیل سخن شاعر:

يُمَدُّ بضبعيه ويعلم أنه *** وليٌّ ومولاكم فهل لكم خُبْرٌ

سخنی می گوید که از این بر می آید، واقعه غدیر از جنگهای پیامبر بوده است! وی می نویسد (1):

«يُمَدُّ بضبعيه» یعنی او را مساعدت و یاری می کند، و ضمیر «هاء» در واژه «بضبعيه» به امام علی برمی گردد و منظور این است که رسول خدا صلی الله علیه و آله علی را یاری می کرد و می دانست او ولیّ و سرپرست است، علی تنها یار و کمک پیامبر صلی الله علیه و آله در غدیر بود، و خود پیامبر او را یاری می داد و می دانست پس از او سرپرست امت بوده و خلیفه او می شود و این است حقیقت، آیا می دانید؟

آیا کسی نیست که از این مرد درباره منبع این فتوای بدون دلیل بپرسد؟! آیا این جنگ را در یکی از کتابهای سیره پیامبر یافته است؟! یا یکی از بزرگان

ص: 12

تاریخ به آن تصریح کرده است؟! یا حتی وسعت دهندگان در نقل حدیث، این جنگ شدید را ساخته و پرداخته و نقل کرده اند؟!

همه این ها را واگذار. آیا داستان سرایی را یافته ای که داستان آن را بگویند یا شاعری را یافته ای که آن را با خیال خود به تصویر کشیده باشد؟! و همانا تو این نویسنده را از پاسخ این سؤالات ناتوان می یابی. لکن انگیزه های وی این را برایش نیکو جلوه داده که حقیقت غدیر را با ذیل امانت خود مخفی کند، و او می پندارد کسی غیر از احمق بر این تعلیق و توضیح آگاه نمی شود یا پژوهشگران از کنار آن با بزرگواری می گذرند. لکن مداومت و مواظبت بر يك حقیقت دینی سزاوارتر از حفظ اعتبار این نویسنده است که می نویسد و توجّهی به نوشته اش ندارد و دروغ را حقیقتی دائمی و استوار می داند.

وانگهی، خود شعر یاد شده نمی پذیرد که منظور از آن حادثه، يك جنگ خونین باشد؛ زیرا شاعر پس از آن که جایگاه امیرالمؤمنین علیه السلام را در جنگ های پیامبر می شمارد، و غزوه اُحد و بدر و حنین و نضیر و خیبر و خندق را از جمله آنها بر می شمرد و با این بیت آن را پایان می دهد:

مشاهدُ کان الله کاشفَ کرِہا *** وفارِجُه والأمر ملتبسُ إمرُ

[جنگ هایی بود که خدا برطرف کننده و گشاینده سختی و شدّت آن بود، در حالی که امر (بر همه) وارونه و شگفتی آور بود].

شروع به ذکر فضیلتی می کند که زبان، گویای آن است نه شمشیر و نیزه، می گویند: «(ویوم الغدير...)». و تو می بینی که شاعر به داستانی اشاره می کند که در آن، سخن از قیام، دعوت کردن، اعلام نمودن، بیان، توضیح آشکار جهت اثبات حقّ برای پیروان آن، به میان آمده است.

توجّه خاصّ به حدیث غدیر

خداوند سبحان، عنایت وافر به شهرت یافتن حدیث غدیر داشته، تا سر زبانها افتاده و راویان حدیث آن را پیوسته نقل کنند، و حجّت استواری برای

حامی دینش، علی علیه السلام، این امام و مقتدای مؤمنان باشد.

از این رو، ازدحام اکثریت مردم در هنگام بازگشت رسول خدا صلی الله علیه و آله از حج اکبر، شرایطی ویژه را فراهم می سازد تا خداوند، امر به ابلاغ آن را حتمی نموده و پیامبرش نیز بر انجام آن شتاب کند.

دسته دسته از مردم سرزمینهای اسلامی، او را احاطه کرده بودند؛ آنها که جلو افتاده بودند را باز گردانده و آنها که با تأخیر می آمدند علامت داد که توقف کنند. و این حدیث را به گوش همه رسانده (1)، و امر فرمود که حاضران به غایبان ابلاغ کنند، تا همگی آن جمعیت انبوه از راویان این حدیث باشند؛ جمعیتی که از مرز صد هزار نفر می گذشت.

خداوند متعال به این مقدار هم بسنده نکرده، بلکه آیات کریمه ای در این مورد نازل می فرماید تا هر صبح و شام توسط افراد جدید تلاوت شود، و مسلمانان در هر زمان به یاد این رویداد باشند، و راه رشد و هدایتشان را پیدا کرده، و مرجعی را که باید راهنمایی های دینشان را از او بگیرند، بشناسند.

چنین عنایت و توجهی را پیامبر عظیم الشأن صلی الله علیه و آله نیز داشته است؛ آن جا که در آن سال از گروه های زیادی از مردم برای شرکت در حج دعوت کرده و گروه گروه به او ملحق می شدند، چون می دانست که در پایان این سفر، نبأ

ص: 14

1- - نسائی در یکی از طریق های حدیث غدیر از زید بن أرقم در خصائص: 21 [ص 96، ح 79]، و السنن الکبری 5:130، ح 8464، روایتی را نقل می کند که در آن آمده: «ابوظفیل گفت: آیا این حدیث را از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدی؟ گفت: [بله] در آن جایگاه خطبه کسی نبود مگر این که پیامبر صلی الله علیه و آله را با دو چشم خود دید و این حدیث را با دو گوش خود شنید». و ذهبی هم بر آن صححه گذاشته است، همچنان که در تاریخ ابن کثیر شامی 5:208 [228/5]، حوادث سال دهم هجری آمده است؛ و در مناقب خوارزمی در یکی از احادیث غدیر ص 94 آمده: «رسول الله صلی الله علیه و آله با بلندترین صدایش بانگ برآورد». ابن جوزی در «مناقب» هم چنین نوشته است: «صد و بیست هزار نفر، شامل صحابه، اعراب بادیه نشین و کسانی که اطراف مکه و مدینه بودند، پیامبر صلی الله علیه و آله را همراهی می کردند و همگی شاهد حجة الوداع بودند و این گفته ها را از او شنیدند».

بزرگ خبری که با آن ارگ دین و فرازین قسمت‌های آن، ساخته و تکمیل می شد، ملتش بر دیگر مردمان آقایی و سروری کرده و مُلک و فرمانروایش بین مشرق و مغرب جاری می گشت؛ البته اگر این اُمت صلاحش را می فهمید و با چشم بصیرت، راه هدایتش را می دید(1).

و در راستای همین هدف، ائمه علیهم السلام این واقعه را مدام بازگو می کردند، و بر امامت سلف پاک خود علی علیه السلام استدلال و احتجاج می نمودند. همچنان که خود امیر المؤمنین علیه السلام نیز در طول حیات ارزشمندش به این رویداد احتجاج می فرمود و در هر جلسه و اجتماعی، به حضور آن عده از صحابه که خود این حدیث را در حجة الوداع شنیده بودند، استناد می نمود.

این همه برای این بود، که حادثه غدیر، با وجود گذشت دوران متمادی و سالیان متوالی، تازه و شاداب باقی بماند.

ص: 15

1- - در مسند احمد 1:109 [175/1، ح 861] به نقل از زید بن شیع، از علی، از پیامبر صلی الله علیه و آله آمده است که در حدیثی فرموده اند: «وَإِنْ تَوَمَّرُوا عَلِيًّا - وَلَا أَرَاكُمْ فَاعْلَيْنَ - تَجِدُوهُ هَادِيًا مَهْدِيًّا، يَأْخُذُ بِكُمْ الطَّرِيقَ الْمُسْتَقِيمَ»؛ [اگر علی را امیر خود بگردانید - که نمی بینیم چنین کنید - او را هادی (هدایتگر) و مهدی (هدایت شده) می یابید، (که) شما را در راه مستقیم نگه می دارد]. در تاریخ خطیب بغدادی 11:47 [شماره 5728] به اسنادش از حذیفه در حدیثی - که ابتدایش تحریف شده و بر آن افزوده شده است - از پیامبر صلی الله علیه و آله آمده: «وَإِنْ وَلَّيْتُمُوهَا - الْخِلَافَةَ - عَلِيًّا وَجَدْتُمُوهُ هَادِيًّا مَهْدِيًّا، يَسْلُكُ بِكُمْ عَلَى الطَّرِيقِ الْمُسْتَقِيمِ» [اگر علی را متولی و سرپرست امر خلافت قرار دهید، او را هادی و مهدی می یابید، (که) شما را بر راه مستقیم سیر می دهد]. و در روایت ابو داود آمده: «إِنْ تَسْتَخْلَفُوهُ (عَلِيًّا) - وَلَنْ تَفْعَلُوا ذَلِكَ - يَسْلُكُ بِكُمْ الطَّرِيقَ، وَتَجِدُوهُ هَادِيًّا مَهْدِيًّا» [اگر علی را امیر خود بگردانید - که هرگز چنین نخواهید کرد - شما را بر راه (راست) سیر می دهد، و او را هدایت گر و هدایت شده می یابید]. و در لفظ دیگر آمده: «وَإِنْ تَوَمَّرُوا عَلِيًّا - وَلَا أَرَاكُمْ فَاعْلَيْنَ - تَجِدُوهُ هَادِيًّا مَهْدِيًّا، يَأْخُذُ بِكُمْ الطَّرِيقَ الْمُسْتَقِيمِ» [و اگر علی را امیر خود گردانید - و نمی بینم که چنین کنید - او را هادی و مهدی می یابید، (که) شما را در راه مستقیم نگه می دارد].

و بدین سبب، ائمه علیهم السلام، به شیعیان خود فرمان داده اند تا روز غدیر را عید گرفته، و مراسم تبریک و تهنیت و شادی و بشارت بر پا سازند، تا همه ساله اهمیت این رویداد بزرگ تجدید شود.

شیعیان امامیه هم همایشی شگرف و بی نظیر را در روز عید غدیر و نزد مرقد مقدس علوی علیه السلام برگزار کرده و بزرگان قبایل و سران کشورها از دور و نزدیک نیز به آنان پیوسته، تا یاد ارزشمند این روز را بر فراز کنند.

زیارتی طولانی و منقول از ائمه اطهار علیهم السلام را می خوانند(1) که شاخصه های امامت را بر می شمرد و به نقل از کتاب و سنت، ادله ای قاطع و کوبنده در امر خلافت و جانشینی رسول خدا صلی الله علیه و آله را بیان کرده و به طور مبسوط داستان غدیر را روایت می نماید. در خصوص روز غدیر هم اعمالی چون روزه و نماز وارد شده و دعایی که در آن، یاد غدیر خم با بیانی رسا ذکر می شود، و شیعه در تمامی مراکز و نواحی، شهرها، روستاها و آبادیها آن اعمال را به جای می آورد.

اما کتب شیعه، اعم از حدیثی، تفسیری، تاریخی و کلامی، بر هر کدام آنها که دست گذاشته شود، لبریز از مباحث اثبات این رویداد و استدلال و احتجاج به مفاد آن است.

و گمان نمی کنم که اهل تسنن، در اثبات حدیث غدیر و تواضع مُقرّانه بر صحتش، اعتماد بر آن، اعتقاد به درستی و اعتراف به متواتر بودنش(2)، از شیعه امامیه چندان عقب باشند. مگر افراد نادری که از راه، پرت افتاده اند و با تعصب

ص: 16

1- - [نگاه کن: بحار الأنوار 359/97، ح 6].

2- - احمد بن حنبل از (40) طریق، ابن جریر طبری از هفتاد و اندی طریق، جزری مقری از (80) طریق، ابن عقده از (105) طریق، ابو سعید سجستانی از (120) طریق، ابوبکر جعابی از (125) طریق آن را روایت کرده اند. ضمن این که در کتاب تعلیق هدایة العقول: ص 30، از امیر محمد یمنی که یکی از شعرای غدیر در قرن دوازدهم می باشد نقل می کند: «برای حدیث غدیر 150 طریق وجود دارد».

کورکورانه، کلام را به سمت معانی فرعی و انحرافی آن سوق داده اند؛ و نظر اینان نمایان گر نظر جامعه علما نیست و تنها نظر شخصی آنان است.

راویان حدیث غدیر از اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله

عَلَّامَةُ امِینِی رَحِمَهُ اللّٰهُ دَرِ الْغَدِیر (1) پس از جمع آوری اسامی (110) تن از بزرگان صحابه که حدیث غدیر را روایت نموده اند، می فرماید (2): به اقتضای طبیعت حال، تعداد این راویان باید چندین برابر باشد؛ زیرا اصحابی که این حدیث را شنیده و حفظ کرده اند، بیش از صد هزار نفر بوده اند. و طبیعتاً هنگام بازگشت از سفر برای دیگران هم بازگو کرده اند، چون عادت هر مسافری نقل وقایع عجیبی است که در سفر شاهد آنها بوده است. و ما از باب اختصار، به ذکر (25) مورد از مواردی که مؤلف نام برده، اکتفا می کنیم (3):

1 - ابو هریره دوسی، 78 سال عمر کرده است، متوفای (57-59 ه ق) (4).

2 - اسماء بنت عمیس خَتَمَیَّه.

ابن عقده در «کتاب الولاية» (5) از او به سندی که آورده، روایت کرده است.

3 - اُمّ سَلَمَه همسر پیامبر صلی الله علیه و آله (6).

4 - اُمّ هانی دختر ابو طالب (7).

ص: 17

1- - [نگاه کن: الغدير 1/41-144].

2- - [الغدير 1/144].

3- - اسامی زیر به ترتیب حروف الفبا ذکر شده اند.

4- - نگاه کن: تهذيب الكمال [484/20، شماره 4089]؛ تهذيب التهذيب 7:337 [296/7]؛ مناقب خوارزمی: 130 [ص 156، ح 184]؛ الدر المنثور 2:259 [19/3]؛ تاريخ مدينة دمشق [234/12]؛ تاريخ الخلفاء: 114 [ص 158]؛ كنز العمال 6:154 [609/11]، ح 32950 و 157/13، ح 36486.

5- - [کتاب الولاية/ 152].

6- - جواهر العقدين [ورقة 174]؛ ينابيع المودة: 40 [38/1، باب 4].

7- - جواهر العقدين [ورقة 174]؛ ينابيع المودة: 40 [38/1، باب 4].

5 - ابو حمزه أنس بن مالك انصاری خزر جی، خادم پیامبر صلی الله علیه و آله متوفای (93 ه ق) (1).

6 - جابر بن عبدالله انصاری، 94 سال عمر کرده و در مدینه از دنیا می رود، متوفای (73، 74، 78 ه ق) (2).

7 - ابوذر جندب بن جناده غفاری، متوفای (31) (3).

8 - حسان بن ثابت.

جهت ملاحظه شرح حال و شعر او، به بخش شعرای غدیر در قرن اول مراجعه شود (4).

9 - امام حسن مجتبی علیه السلام سبط رسول الله صلی الله علیه و آله.

«ابن عقده» در «کتاب الولاية» (5)، حدیث امام مجتبی علیه السلام را با اسنادی که آورده، و نیز «جعابی» در «النخب» روایت کرده اند. «خوارزمی» هم ایشان را از روایان حدیث غدیر بر شمرده است (6).

10 - سید الشهداء امام حسین علیه السلام، سبط رسول الله صلی الله علیه و آله (7).

11 - زبیر بن عوام قریشی، کشته شده به سال (36 ه ق).

او یکی از ده نفر معروف به عَشْرَةُ مُبَشَّرَةٍ (8) است. «ابن مغازلی» همه آنها

ص: 18

1- - المعارف: 291 [ص 580]؛ مقتل الإمام الحسين عليه السلام، خوارزمی [48/1]؛ تاریخ الخلفاء: 114 [ص 158]؛ كنز العمال 6:154 و 403 [609/11]، ح 32950؛ و 157/13، ح 36486.

2- - الاستيعاب، ابن عبد البر 2:473 [قسم سوم/1099، شماره 1855]؛ كنز العمال 6:398 [137/13]، ح 36430 و 36433.

3- - فرائد السمطين: باب 58 [315/1]، ح 250؛ مقتل الإمام الحسين عليه السلام، خطیب خوارزمی [48/1].

4- - نگاه كن: برگزیده الغدير / 148-160.

5- - [کتاب الولاية/150].

6- - [وذهبی در کتاب الغدير، ح 121، وصالحانی، و شهاب الدین ایجی در توضیح الدلائل/ق 197 / ب، وی را از صحابه ای که حدیث غدیر از آنها نقل شده، بر شمرده اند].

7- - مقتل الإمام الحسين عليه السلام، خوارزمی [48/1].

8- - [بنا بر حدیثی منسوب به پیامبر صلی الله علیه و آله که در زمان عثمان جعل شده است، آن حضرت به ده نفر بشارت بهشت داده اند؛ لذا معروف به «عَشْرَةُ مُبَشَّرَةٍ» شده اند. این ده نفر عبارتند از: علی علیه السلام، ابوبکر، عمر، عثمان، طلحه، زبیر، سعد بن ابی وقاص، عبد الرحمن بن عوف، ابو عبیده بن جراح و سعید بن زید بن عمرو. و شگفتا که در بهشت، علی علیه السلام و دشمنانش گرد هم آمده اند! ر. ک: سنن ترمذی 311/5، ح 3830 و 3831 و 3832؛ سنن أبی داود 401/2، ح 4648؛ مسند احمد 1:193، و چاپ دیگر: 316/1، ح 1678؛ و کتاب برگزیده الغدير / 951-959. تقی الدین مقریزی در الخطط المقریزیة 332/2 ادعا می کند که اینان در زمان حیات

رسول الله صلى الله عليه وآله اهل فتوا بوده اند؛ ر. ك: حصر الاجتهاد، آقا بزرگ طهرانی / 71].

را از راویان حدیث غدیر شمرده است (1). و «جزری» شافعی در «أسنی المطالب» هم او را از روات حدیث غدیر می داند (2).

12 - ابو اسحاق سعد بن ابی وقاص، متوفای (54، 55، 56، 58 ه ق) (3).

13 - ابو عبدالله سلمان فارسی، حدوداً سیصد سال عمر کرده است، متوفای (36، 37 ه ق) (4).

14 - عایشه دختر ابوبکر، همسر پیامبر صلی الله علیه و آله.

ابن عقده در «حدیث الولاية» (5) از او حدیث غدیر را نقل کرده است.

15 - عباس بن عبدالمطلب بن هاشم، عموی پیامبر صلی الله علیه و آله، متوفای (32 ه ق) (6).

16 - عبدالله بن جعفر بن ابی طالب هاشمی، متوفای (80 ه ق). ابن عقده حدیث غدیر را از او نقل کرده است. وی با همین حدیث علیه معاویه احتجاج می نماید (7).

ص: 19

1- مناقب علی بن ابی طالب علیه السلام [ص 27، ح 39].

2- أسنی المطالب: 3 [ص 48].

3- خصائص أمير المؤمنين، حافظ نسائی: 3 [ص 28، ح 9]؛ والسنن الكبرى [107/5، ح 8397].

4- فرائد السمطين: باب 58 [315/1، ح 250].

5- [كتاب الولاية/ 152].

6- أسنی المطالب: 3 [ص 48].

7- نگاه کن: کتاب سلیم بن قیس [834/2، ح 42].

17 - عبدالله بن عباس، متوفای (68 ه ق) (1).

18 - ابو عبدالرحمن عبدالله بن عمر بن خطاب عدوی، متوفای (72، 73 ه ق) (2).

19 - ابو عبد الرحمن عبدالله بن مسعود هذلی، مدفون در بقیع، متوفای (32 یا 33) (3).

20 - عثمان بن عفان، متوفای (35 ه ق).

او یکی از «عشره مبشره» است که «ابن مغزلی» (4) آن ها را به طُرُق خودش از جمله صد راوی حدیث غدیر شمرده است.

21 - امیر المؤمنین علی بن ابی طالب صلوات الله علیه (5).

شعر آن حضرت در غدیر مشهور است و آن را راویان ثقه نقل کرده اند (6).

ماجرای احتجاج آن حضرت در روز «شورا» و «جمل» به حدیث غدیر، و نیز سوگند دادن ایشان به حدیث غدیر در روز «رحبه» معروف است (7).

22 - عمر بن خطاب، کشته شده به سال (23 ه ق) (8).

23 - عمرو عاص (9).

ص: 20

1- - خصائص أمير المؤمنين، حافظ نسائی: 7 [ص 47، ح 24]؛ و السنن الكبرى [112/5، ح 8405].

2- - جامع الأحادیث [369/7، ح 23003]؛ تاریخ الخلفاء: 114 [ص 158]؛ كنز العمال 6:154 [609/11، ح 32950].

3- - الدر المنثور 2:298 [117/3]؛ فتح القدير [60/2]؛ روح المعاني 2:348 [193/6].

4- - مناقب علي بن أبي طالب عليه السلام: 27، ح 39.

5- - مسند احمد 1:152 [246/1، ح 1313].

6- - [نگاه كن: برگزیده الغدير / 145-148].

7- - [نگاه كن: برگزیده الغدير / 56-59].

8- - مناقب علي بن أبي طالب عليه السلام [ص 22، ح 31]؛ الرياض النضرة، محب الدين طبری 2:161 [113/3-114؛ و 204/4].

9- - الإمامة والسياسة، ابن قتيبة: 93 [97/1]؛ مناقب خوارزمی: 126 [ص 199، ح 240].

او یکی از شعرای غدیر در قرن اول است(1). مردی از همدان به نام «بُرد» با حدیث غدیر علیه وی احتجاج می کند و نهایتاً عمرو عاص به این حدیث اعتراف می نماید(2).

24 - صدیقۀ طاهره فاطمه، دخت گرامی پیامبر صلی الله علیه و آله(3).

25 - فاطمه دختر حمزه بن عبد المطلب.

«ابن عقده»(4) و نیز «منصور رازی» در کتاب «الغدیر» از او این حدیث را روایت کرده اند.

راویان حدیث غدیر از تابعان

راویان حدیث غدیر از تابعان(5)

علامۀ امینی رحمه الله در موسوعۀ الغدیر(6)، (84) تن از تابعان را نام می برد که حدیث غدیر از آنان روایت شده است. بنابر اختصار به ذکر (6) مورد بسنده می کنیم:

1 - ابوالقاسم أصبغ بن بُناته تمیمی اهل کوفه(7).

«عجلی»(8) و «ابن معین» او را تابعی ثقه دانسته اند.

2 - سالم بن عبدالله بن عمر بن خطاب قرشی عدوی مدنی.

ذهبی در کتاب «تذکره»(9)، شرح حال او را بیان داشته و نوشته:

ص: 21

1- - نگاه کن: برگزیده الغدیر / 165-178.

2- - نگاه کن: الإمامة والسياسة، ابن قتیبه: 93 [97/1].

3- - أسنى المطالب [ص 50]؛ مودة القربى، علي بن شهاب الدين همداني: مودة پنجم.

4- - [كتاب الولاية/ 153].

5- - «صحابی» به مسلمانی گویند که پیامبر صلی الله علیه و آله را دیده باشد، برخی می گویند: علاوه بر دیدن باید روایت هم از ایشان نقل کرده باشد؛ مجمع البحرين مادة ص ح ب. «تابعی» به مسلمانی گویند که پیامبر صلی الله علیه و آله را درك نکرده بلکه صحابه را ملاقات کرده است.

6- - [نگاه کن: الغدیر 1/ 145-166].

7- - نگاه کن: أسد الغابة 3: 307؛ 5: 205 [469/3]، شماره 3341.

8- - تاریخ الثقات: 71، شماره 109.

9- - تذكرة الحفاظ 1: 77 [88/1]، شماره 77.

او فقیه‌ی حجت بوده، و یکی از کسانی بود که بین علم و عمل، و زهد و شرف جمع کرده بود.

در کتاب «تقریب» (1) آمده:

او یکی از فقه‌های هفتگانه بود، بدون دلیل حرفی نمی زد، فردی عابد و در متانت و شخصیت همانند پدرش بوده و از کبار و بزرگان طبقه سوم محسوب می شده است. بنابر قول صحیح در اواخر سال (106) ه ق از دنیا رفته است.

3 - عمر بن عبد العزیز، خلیفه اموی، متوفای (101 ه ق) (2).

4 - عمر بن علی امیر المؤمنین علیه السلام. در کتاب «تقریب» (3) آمده:

ثقه و از طبقه سوم روات بوده است. در زمان ولید وفات نموده و بنابر قولی قبل از آن.

5 - محمد بن عمر بن علی امیر المؤمنین علیه السلام. در زمان خلافت عمر بن عبد العزیز وفات نموده است، و گفته می شود در سال (100) ه ق.

ابن حبان (4) از او با عنوان «ثقه» یاد می کند، و ابن حجر (5) می گوید:

صدوق و راستگو، از طبقه ششم روات بوده و بعد از سی سالگی از دنیا رفته است (6).

6 - معروف بن خربوذ (7) (به ضم باء، و پایان آن ذال است).

ص: 22

1- - تقریب التهذیب [280/1، شماره 11، حرف سین].

2- - حلیة الأولیاء، أبو نعیم 5:364؛ و تاریخ مدینة دمشق 5:320 [251/6].

3- - تقریب التهذیب: 281 [61/2، شماره 490، حرف عین].

4- - الثقات [353/5].

5- - تقریب التهذیب [194/2، شماره 562، حرف میم].

6- - [در طبقات ابن سعد/قسم متمم/ 249، شماره 136 آمده است: وی آغاز خلافت ابوالعباس را درك کرده... و خلافت وی میان سال 132 و 136 ه بوده است].

7- - خزر جی در خلاصه [44/3، شماره 7107] نام وی را چنین ضبط کرده است: «خربوذ» [و در تقریب التهذیب، ابن حجر 200/2 چنین آمده است: به فتح خاء، و تشدید راء یا سکون آن، و باء مضموم، و واو ساکن].

طبقات راویان از علما

مرحوم علامه امینی رحمه الله در کتاب الغدير(2) (360) نفر از علمای قرنهای پیاپی از قرن دوم تا قرن چهاردهم که این حدیث را به سندهای گوناگون در لا به لای کتابها ذکر کرده اند، را برشمرده است؛ برخی از آنها از این قرارند:

1 - امام شافعیان، ابو عبدالله محمد بن ادريس شافعی، متوفای (204).

چنانکه در «نهایة» ابن اثیر(3) آمده، وی حدیث غدیر را روایت کرده است(4).

2 - محمد بن کثیر، ابو عبدالله عبدی بصری، برادر سلیمان بن کثیر که پنجاه سال از وی بزرگتر بوده است. ابن حبان گفته است(5):

وی فردی ثقة و فاضل بوده و در سال (223) در سنّ صد سالگی در گذشته است.

3 - امام حنبلیان، ابو عبدالله احمد بن حنبل شیبانی، متوفای (241).

او حدیث غدیر را به طرق صحیح فراوانی در کتاب «مسند»(6) و نیز کتاب «مناقب» نقل کرده است.

4 - حافظ أبو عبدالله محمد بن اسماعیل بخاری، متوفای (256)، نگارنده کتاب صحیح معروف که یکی از صحاح ششگانه می باشد. وی این حدیث را

ص: 23

1- - الثقات 439:5.

2- - [نگاه کن: الغدير 1/167-311].

3- - النهایة في غريب الحديث والأثر 4:246 [228/5].

4- - نگاه کن: مناقب الشافعی، بیهقی [337/1].

5- - [الثقات 77/9].

6- - [مسند احمد 1/84 و 118 و 119 و 152 و 331؛ 4/281 و 368-372؛ 5/347 و 366 و 370 و 419].

در کتاب تاریخ خود ذکر کرده است (1) [و عجیب آن است که در کتاب صحیح خود آن را نقل نکرده و بدین وسیله صحت کتاب خود را زیر سؤال برده است!].

5 - حافظ محمد بن عیسی، ابو عیسی ترمذی، متوفای (279).

وی یکی از ائمه ششگانه صاحبان صحاح و از هر گونه توثیقی بی نیاز است.

6 - حافظ احمد بن یحیی بلاذری، متوفای (279).

ائمه اسلام بر وی و بر کتابش اعتماد کرده و از این کتاب و دیگر کتابهایش از زمان وی تاکنون، نقل می کنند. این حدیث را در کتاب «أنساب الأشراف» (2) آورده است.

7 - حافظ عبدالله بن احمد بن حنبل، ابو عبدالرحمن شیبانی، متوفای (290).

خطیب بغدادی در تاریخ خود (3) وی را به ثقه بودن، توان ثبت و ضبط و فهم مطالب، ستوده است (4). ذهبی در کتاب «تذکره» گفته است:

هماره مشاهده می کنیم که بزرگان برای عبدالله به شناخت رجال احادیث و شناخت علل حدیث [اشکالات و ضعفهای موجود در احادیث] و اسامی زوات و مواظبت و استمرار بر طلب حدیث، گواهی می دهند تا بدانجا که برخی افراط کرده وی را بر پدرش - امام حنبلیان - در کثرت [نقل حدیث] و شناخت احادیث، مقدم می دانند.

8 - حافظ ابو عبدالرحمن احمد بن شعیب نسائی، نگارنده «سنن»، متوفای (303) در سنّ (88) سالگی.

ص: 24

1- تاریخ البخاری 1: قسم 1، ص 375.

2- أنساب الأشراف [112-108/2].

3- تذکره الحفاظ 1: 237 [665/2، شماره 685].

4- تاریخ بغداد 9: 375.

ذهبی در کتاب «تذکره»⁽¹⁾ از دارقطنی چنین حکایت کرده است:

نسائی در عصر خود فقیه ترین مشایخ مصر و آگاه ترین آنها به حدیث بوده است.

وی حدیث غدیر را در کتاب «سنن»⁽²⁾ و کتاب «خصائص»⁽³⁾ به طریقه‌های فراوان که همگی صحیح و رجالشان ثقه اند، نقل کرده است.

9 - حافظ محمد بن جریر طبری، أبوجعفر، نگارنده کتاب تفسیر و کتاب تاریخ معروف، متوفای (310). ذهبی در کتاب «تذکره»⁽⁴⁾ وی را به امامت و زهد و دوری از دنیا ستوده است. او کتابی مستقل پیرامون غدیر نگاشته است.

10 - ابو عمر احمد بن عبد ربّه قرطبی، متوفای (328).

ابن خلکان در کتاب «تاریخ»⁽⁵⁾ خود در شرح حال وی چنین نگاشته است:

وی از عالمانی است که محفوظات فراوانی داشته و از اخبار مردم اطلاعات گسترده ای دارد. و کتاب «العقد الفريد» را که از کتابهای سودمند است، نگاشته است.

در کتاب «العقد الفريد»⁽⁶⁾ آمده است:

علی در سنّ پانزده سالگی اسلام آورد، او اولین کسی است که به لا إله إلا الله و محمد رسول الله، شهادت داده است، و پیامبر اکرم علیه الصلاة والسلام در حقّ وی فرموده است: «من كنتُ مولاة فعليّ مولاة، أَللّهُمَّ وَالِ

ص: 25

1- - تذكرة الحفاظ 2:268، 698/2، شماره 719.

2- - [السنن الكبرى 45/5 و 108 و 130-136].

3- - [خصائص أمير المؤمنين: 50 و 64 و 94-96 و 100 و 104].

4- - تذكرة الحفاظ 1:277-283، 710/2، شماره 728.

5- - وفيات الأعيان 1:34، 110/1، شماره 46.

6- - العقد الفريد 2:275، 122/4.

11 - حافظ علی بن عمر بن احمد دار قطنی(1)، متوفای (385).

شرح حال وی در بسیاری از کتابهای تراجم احوال و تاریخ یافت می شود.

خطیب بغدادی در کتاب «تاریخ»(2) خود گفته است:

وی در عصر خویش یگانه، بزرگ و رئیس، بی نظیر، و امام بوده است.

علم حدیث و شناخت ضعفهای آن و نامهای رجال حدیث و احوال راویان، به وی ختم می شود. وی فردی راستگو، امانتدار، فقیه و عادل بوده و شهادتش پذیرفته می شده و دارای عقیده ای درست و مذهبی سالم بوده و در علوم دیگر غیر از علم حدیث نیز تبخّر داشته است.

12 - متکلم قاضی محمد بن طیب بن محمد، ابوبکر باقلانی، متوفای (403)، از اهل بصره، و ساکن بغداد بوده است. وی از بزرگان علم کلام بوده و در این علم بسیار نگاشته است.

خطیب بغدادی در کتاب «تاریخ»(3) خود وی را توثیق کرده و ستوده است.

13 - ابواسحاق احمد بن محمد بن ابراهیم ثعلبی نیشابوری(4)، مفسر مشهور، متوفای (427، 437). ابن خلکان در کتاب «تاریخ»(5) خود در شرح حال او نوشته است:

وی در عصر خود یگانه علم تفسیر بوده، و تفسیر کبیر را که بر دیگر تفاسیر برتری دارد، نگاشته است.

14 - حافظ احمد بن حسین بن علی، ابوبکر بیهقی، متوفای (458) در سنّ (74) سالگی. بیشتر نگارندگان کتابهای تراجم احوال و تاریخ، شرح حال وی را نوشته اند.

ص: 26

1- [ر. ک: علل الدار قطنی 224/3؛ 91/4].

2- تاریخ بغداد 12:34.

3- تاریخ بغداد 5:379.

4- [ر. ک: تفسیر ثعلبی 92/4؛ 35/10].

5- وفیات الأعیان 1:22 [79/1]، شماره 31.

ابن اثیر در کتاب «الکامل»⁽¹⁾ از وی چنین یاد کرده است:

او بر مذهب شافعی در حدیث و فقه امام بوده است. دارای تألیفاتِ خوبِ فراوان است؛ یکی از آنها کتاب «السنن الکبیر» - در ده مجلد - است.

فردی عقیف و زاهد بوده است.

15 - حافظ ابوعمر، یوسف بن عبدالله بن محمد بن عبد البر نمری، قرطبی، متولد (368) و متوفای (463)، نگارنده کتاب «استیعاب». وی در علم انسب و اخبار اطلاعات فراوانی داشته است⁽²⁾.

16 - ابوالحسن علی بن محمد جلابی، شافعی، معروف به ابن مغازلی، متوفای (483).

کتاب «مناقب»⁽³⁾ وی نشانه تسلط او در علم حدیث و فنون (رشته های) آن است.

17 - حافظ ابوحامد محمد بن محمد طوسی، غزالی، مشهور به حجة الإسلام، متوفای (505).

شرح حال و ستایش از او در لا به لای کتابهای تراجم احوال به چشم می خورد⁽⁴⁾.

18 - ابو القاسم جاراالله محمود بن عمر زمخشری⁽⁵⁾، متوفای (538).

ص: 27

1- - الکامل فی التاریخ 10:20 [238/6]، حوادث سال 458 هـ.

2- - نگاه کن: تذکره الحفاظ، ذهبی 3:324 [1128/3]، شماره 1013.

3- - [ذهبی در کتاب معرفة قراء الکبار 2:566]، از کتاب وی «مناقب علی علیه السلام» یاد کرده است. او در کتاب مناقب، ص 16 بابی با عنوان: (باب سخن پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله: «من کنت مولاہ فعلی مولاہ») قرار داده، و در آنجا از نه نفر از صحابه به هفده طریق - از شماره 23 تا 39 - این حدیث را نقل کرده است.

4- - سبکی در کتاب طبقات الشافعیة الکبری 101:4-182 [191/6]، شماره 694 به شرح حال وی پرداخته است.

5- - «رَمَخْشَر»: قریه ای بزرگ از قریه های خوارزم است [معجم البلدان 147/3].

ابن خلّکان در کتاب تاریخ(1) خود در شرح حال وی گفته است:

وی پیشوای بزرگ تفسیر و حدیث و نحو و علم بیان، و امامی بی نظیر در عصر خویش بوده است، و مردم برای آموختن علم از راههای دور و نزدیک نزد وی می آمدند.

19 - ابو الفتح محمد بن ابی القاسم عبد الکریم شهرستانی، شافعی، از متکلمین اشاعره، متوفای (548).

ابن خلّکان(2) وی را چنین توصیف کرده است:

وی امامی مبرز و فقیه و متکلم بوده است.

سبکی در کتاب «طبقات»(3) خود به شرح حال وی پرداخته، وی شهرستانی و کتاب «ملل و نحل»(4) او را ستوده است. او حدیث غدیر را در کتاب «ملل و نحل» ذکر کرده است.

20 - ابو عبدالله محمد بن عمر بن حسین، فخرالدین رازی شافعی، متوفای (606)، نگارنده تفسیر کبیر معروف.

ابن خلّکان در کتاب تاریخ(5) خود وی را چنین توصیف کرده است:

او یگانه عصر و دارای اوصاف نیکو و بی نظیر بوده است، در علم کلام و معقولات و علم اوائل(6) [و اخبار گذشتگان] بر اهل زمان خویش برتری

ص: 28

1- - وفیات الأعیان 2:197 [5/168، شماره 711].

2- - وفیات الأعیان [4/273، شماره 611].

3- - طبقات الشافعیة الكبرى 4:78 [6/128، شماره 653].

4- - [الملل والنحل 1/163].

5- - وفیات الأعیان 2:48 [4/248، شماره 600].

6- - [«علم اوائل»: در تعریف آن گفته شده است: «هو علمٌ يتعرّف منه أوائل الوقائع والحوادث بحسب الموطن والنسب»؛ علم اوائل علمی است که در آن به بررسی اوائل و آغازهای وقایع و حوادث پرداخته می شود؛ بدین معنا که هر حادثه ای به چه کسی منسوب و مربوط است و در چه جایگاه و موقعیتی رخ داده است. این علم از فروع علم تاریخ است. یکی از کتابهایی که در این زمینه نگاشته شده، «کتاب الأوائل» اثر ابو هلال عسکری متوفای (395) است؛ ر. ک: کشف الظنون، حاجی خلیفه 1/199].

21 - حافظ احمد بن عبدالله، فقیه حرم، محبّ الدین ابو عباس طبری مکی شافعی، متوفای (694).

سُبکی در کتاب طبقات خود⁽¹⁾ شرح حال وی را نگاشته و وی را ستوده است.

او حدیث غدیر را در دو کتاب خود: «الریاض النضرة» و «ذخائر العقبی»⁽²⁾ به چند طریق نقل کرده است.

22 - حافظ احمد بن علی بن محمد، ابوالفضل عسقلانی مصری شافعی، معروف به ابن حجر، متولد (773) و متوفای (825)، نگارنده کتاب «إصابة» و «تهذیب التهذیب»⁽³⁾.

23 - حافظ جلال الدین عبد الرحمن بن کمال الدین مصری، سیوطی⁽⁴⁾، شافعی، متوفای سال (911).

عبدالحیّ در کتاب «شذرات الذهب»⁽⁵⁾ به شرح حال وی پرداخته و بسیار از وی تعریف کرده و پس از ذکر تألیفاتش گفته است: «او بیش از هفتاد مرتبه پیامبر را در بیداری دیده است». و برای او کرامت طیّ الأرض را حکایت کرده است. ابن عیدروس نیز در کتاب «النور السافر»⁽⁶⁾ وی را نام برده و ستوده است و برخی از کرامات و تألیفاتش را برشمرده است.

ص: 29

1- طبقات الشافعیّة الکبری 5:9 [18/8، شماره 1046].

2- [ذخائر العقبی / 67-68؛ 87-88].

3- سخاوی در کتاب ضوء اللامع 36:2-40 به تفصیل، شرح حال وی را نگاشته، و مشایخ و تألیفاتش را برشمرده و وی را ستوده است. و نیز عبد الحیّ در شذرات الذهب 270:7-273 [395/9]، حوادث سال 852 هـ بسیار از وی تعریف کرده است.

4- منسوب به «أسیوط» شهری در منطقه غربی نیل از نواحی صعيد [معجم البلدان 1/193].

5- شذرات الذهب 51:8-55 [74/10]، حوادث سال 911 هـ.

6- النور السافر: 54-57 [ص 51-54]، حوادث سال 911 هـ.

24 - حافظ شهاب الدین احمد بن محمد بن علی بن حجر هیتمی، سعدی، انصاری، شافعی، متولد (909) و متوفای (974) در مکه مکرمه. ابن عیدروس در کتاب «النور السافر»⁽¹⁾ به تفصیل شرح حال وی را نگاشته است.

25 - سید محمد بن عبدالله حسینی آلوسی، شهاب الدین ابوثناء بغدادی، شافعی، متولد (1217) در کرخ، و متوفای (1270).

وی یکی از نوایغ و بزرگان عراق بوده که شهره آفاق است. در فنون گوناگون مسلط و در علوم فراوان دست داشته است. از خانواده مشهور عراقی و ریشه دار در علم و ادب بوده است. دارای تألیفات ارزشمند فراوانی است⁽²⁾.

«إِنَّ فِي ذَلِكَ لَذِكْرًا لِمَنْ كَانَ لَهُ قَلْبٌ أَوْ أَلْقَى السَّمْعَ وَهُوَ شَهِيدٌ»⁽³⁾

[در این، تذکری است برای آن کس که عقل دارد، یا گوش دل فرا دهد در

حالی که (هوش و حواس و ذهنش) حاضر باشد (تا بتواند معانی را درک کند)].

نویسندگان پیرامون حدیث غدیر

توجه علما به این حدیث به حدی بوده است که نقل آن در لا به لای کتابها قانعشان نساخته است و پیرامون آن کتابهای مستقلی نگاشته اند؛ بدین منظور سندهایی از این روایت را که به آنها ختم می شود تدوین کرده و طریقهایی را که صحیح دانسته اند، تعیین کرده اند. این تلاشها به جهت حفظ و مصونیت متن آن از نابودی و تحریف بوده است؛ از آن نویسندگان است:

1 - ابو جعفر محمد بن جریر بن یزید بن خالد طبری آملی، متولد (224) و متوفای (310). او کتاب ولایت را پیرامون حدیث غدیر نگاشته و آن را

ص: 30

1- - النور السافر: 287-292 [ص 258-263، حوادث سال 974 ه]؛ و نگاه کن: البدر الطالع 1: 109.

2- - شرح حال وی در کتاب أعلام العراق: 21، و مشاهیر العراق 198: 2 به چشم می خورد.

3- - سورة ق: 37.

از بیش از هفتاد طریق روایت کرده است. حموی در «معجم الأدباء»⁽¹⁾ در شرح حال طبری گفته است:

وی کتابی درباره فضایل علی بن ابی طالب رضی الله عنه نگاشته است. در آغاز این کتاب پیرامون صحت روایات غدیر خُم سخن گفته و سپس فضایل حضرت را برشمرده هر چند تمام فضایل را گرد نیاورده است.

و نیز گفته است⁽²⁾:

او هرگاه در کسی بدعتی می دیده، وی را طرد و از وی دوری می جسته است.

2- ابو عباس احمد بن محمد بن سعید همدانی، حافظ، معروف به ابن عقده، متوفای (333).

وی کتاب ولایت را در طُرُق حدیث غدیر نگاشته است، و آن را به (105) طریق روایت کرده است. ابن اثیر در «أسد الغابة» و ابن حجر در کتاب «إصابة» از این کتاب بسیار نقل کرده اند.

مرحوم علامه امینی رحمه الله در کتاب الغدير⁽³⁾، (26) تألیف در این باره برشمرده است و در پایان گفته است:

پیرامون موضوع غدیر خُم کتابهای دیگری نیز وجود دارد که در بحث صلات غدیر یادآور شده ایم⁽⁴⁾.

«كَلَّا إِنَّهَا تَذْكِرَةٌ * فَمَنْ شَاءَ ذَكَرْهُ * فِي صُحُفٍ مُّكَرَّمَةٍ»⁽⁵⁾

[هرگز چنین نیست که آنها می پندارند؛ این، تذکر و یادآوری است، *

و هر کس بخواهد از آن پندمی گیرد! * در الواح پر ارزشی ثبت است].

ص: 31

1- - معجم الأدباء 18:80.

2- - همان: 84.

3- - [نگاه کن: الغدير 313/1-325].

4- - نگاه کن: برگزیده الغدير / 130.

5- - عبس: 11-13.

پیش از این گفتیم (1): خداوند سبحان خواست که حدیث غدیر، تازه و با طراوت باشد، و گذشت شب و روز آن را کهنه نکرده، و گذر سال ها و قرن ها تازه و نو بودن آن را نزداید؛ بدین جهت پیرامون آن آیاتی روشن نازل کرد تا مردم شب و روز آن را بخوانند؛ و گویا خداوند سبحان در هر بار خواندن آیه ای از آیات غدیر توجه خواننده را به این حادثه بزرگ جلب می کند، و واجب الهی در باب خلافت کبری را در قلب وی جای داده و در گوش او می نوازد.

1 - آیه تبلیغ

از آیات غدیر، سخن خداوند در سوره مائده است:

«يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِي مُكَّ مِنَ النَّاسِ» (2) [ای پیامبر! آنچه از طرف پروردگارت بر تو نازل شده است، کاملاً (به مردم) برسان! و اگر نکنی، رسالت او را انجام نداده ای! خداوند تو را از (خطرات احتمالی) مردم، نگاه می دارد].

این آیه در روز هجدهم ذی الحجه سال حجة الوداع (10 هـ)، زمانی که پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله به مکان غدیر خم رسید، پنج ساعت از روز گذشته، توسط جبرئیل بر حضرت نازل شد و گفت: «یا محمد! إِنَّ اللَّهَ يَقْرَأُ السَّلَامَ وَيَقُولُ لَكَ: «يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ» فِي عِلِّيَّ «وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِي مُكَّ مِنَ النَّاسِ»» [ای محمد! خداوند به تو سلام می رساند و می گوید: ای پیامبر! آنچه را که «دربارۀ علی» به تو از جانب پروردگارت نازل شده، به مردم برسان، و اگر انجام ندهی رسالت خویش را به انجام نرسانده ای...].

ص: 32

1- - نگاه کن: ص 13-14 از این کتاب.

2- - مائده: 67.

ابتدای کاروان - که صد هزار نفر یا بیشتر بودند - نزدیک مکانی بنام «جُحفه» بودند، که خداوند به پیامبر فرمان داد آنان که پیش افتاده اند، برگردند و آنها که نرسیده اند، در آن مکان بمانند، و علی را پیشوا و رهبر قرار دهد و دستور الهی در این زمینه را به آنان ابلاغ کند، و جبرئیل به او خبر داد که خداوند وی را از گزند مردم حفظ خواهد کرد.

این مطالب نزد شیعیان اجماعی است. لیکن ما در اینجا به احادیث اهل سنت در این باره استدلال می کنیم.

مرحوم علامه امینی رحمه الله در کتاب الغدير(1) (30) حدیث از احادیث اهل سنت را برشمرده است که به چند نمونه اشاره می کنیم:

1 - حافظ ابو جعفر محمد بن جریر طبری، متوفای (310).

وی در «کتاب الولاية» که آن را پیرامون طریق های حدیث غدیر نگاشته، به سند خود از زید بن ارقم روایت کرده است: آنگاه که پیامبر در بازگشت از حجة الوداع به غدیر خم رسید - و ظهر بود و هوا بسیار گرم - فرمان داد که اطراف چند درخت بزرگ نزدیک به هم را تمیز کرده و جارو بکشند [تا جایگاهی فراهم شود]، و بانگ نماز جماعت سرداد، پس از نماز گرد هم آمدیم و در ضمن خطبه ای طولانی فرمود: «خداوند آیه: «بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ» را بر من نازل کرد. و جبرئیل از جانب پروردگار به من فرمان داد که در این مکان بایستم و به هر سیاه و سفیدی اعلام کنم: «أَنْ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ أَخِي وَوَصِيِّي وَخَلِيفَتِي وَالْإِمَامُ بَعْدِي» [همانا علی بن ابی طالب برادر و وصی و خلیفه من و امام پس از من است]. و از جبرئیل درخواست کردم که از خدا بخواهد که این مسؤولیت را از دوش من بردارد؛ زیرا می دانستم که متقیان اندکند، و آزار دهندگان من فراوانند، و بسیاری کسان که ملازمت فراوان من با علی و شدت رویکرد من به او را

ص: 33

سرزنش می کنند تا به جایی که مرا «اُذْن» [گوش] نامیدند و در این باره خداوند این آیه را نازل کرد: «وَمِنْهُمْ الَّذِينَ يُؤْذُونَ النَّبِيَّ وَيَقُولُونَ هُوَ أُذُنٌ قُلْ أُذُنٌ خَيْرٌ لَّكُمْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَيُؤْمِنُ لِلْمُؤْمِنِينَ وَرَحْمَةٌ لِّلَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَالَّذِينَ يُؤْذُونَ رَسُولَ اللَّهِ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ» (1) [از آنها کسانی هستند که پیامبر را آزار می دهند و می گویند: «او آدم خوش باوری است»! بگو: «خوش باور بودن او به نفع شماست! (ولی بدانید) او به خدا ایمان دارد؛ و (تنها) مؤمنان را تصدیق می کند؛ و رحمت است برای کسانی از شما که ایمان آورده اند»! و آنها که رسول خدا را آزار می دهند، عذاب دردناکی دارند]!

اگر بخواهم می توانم نام آنان را فاش سازم و آنان را به شما معرفی کنم، لیکن من با مخفی کردن نامشان آبرویشان را نمی ریزم، و خداوند جز به تبلیغ من درباره علی رضایت نداد.

«فاعلموا معاشر الناس ذلك؛ فَإِنَّ اللَّهَ قَدْ نَصَبَهُ لَكُمْ وَلِيًّا وَإِمَامًا وَفَرَضَ طَاعَتَهُ عَلَى كُلِّ أَحَدٍ، ماضٍ حكمه، جائز قوله، ملعونٌ من خالفه، مرحومٌ من صدّقه، اسمعوا وأطيعوا؛ فَإِنَّ اللَّهَ مَوْلَاكُمْ وَعَلِيٌّ إِمَامُكُمْ. ثُمَّ الْإِمَامَةُ فِي وَلَدِي مِنْ صُلْبِهِ إِلَى الْقِيَامَةِ. لاحتلال إلا ما أحله الله ورسوله، ولا حرام إلا ما حرّم الله ورسوله وهم؛ فما من علم إلا وقد أحصاه الله فيّ، ونقلته إليه، فلا تضلّوا عنه، ولا تستنكفوا منه؛ فهو الذي يهدي إلى الحقّ ويعمل به، لن يتوب الله على أحد أنكره، ولن يغفر له، حتماً على الله أن يفعل ذلك أن يعذّبه عذاباً نكراً أبداً الأبدین، فهو أفضل الناس بعدي ما نزل الرزق وبقي الخلق، ملعونٌ من خالفه، قولي عن جبرئيل عن الله، فلتنظر نفس ما قدّمت لغد».

[ای مردم! این واقعیت را بفهمید؛ زیرا خداوند او را ولیّ و امام شما قرار داده و اطاعتش را بر همگان واجب کرده است، حکمش لازم الاجرا و سخنش برابر حقّ است، کسی که با او مخالفت کند ملعون و آنکه تصدیقش کند مرحوم است. بشنوید و فرمان ببرید؛ چرا که خداوند مولاى شما و علی امام شماست، و پس از او تا روز قیامت امامت در فرزندان من از نسل وی می باشد. حلالی نیست جز آنچه را که خداوند و رسولش

ص: 34

حلال کرده اند، و حرامی نیست جز آنچه را که خدا و رسول و آنان (امامان) حرام کرده اند.

هیچ علمی نیست مگر آنکه خداوند در من گرد آورده است، و من به او انتقال داده ام. از وی گمراه نشوید و از روی تکبر از او سرباز نزنید؛ اوست که به حق هدایت می کند(1) و به آن عمل می کند. هر که وی را انکار کند توبه اش پذیرفته نمی شود و خداوند او را نمی آمرزد. خداوند حتماً چنین می کند و وی را تا ابد عذابی سخت خواهد کرد. او برترین مردم پس از من است تا آنگاه که روزی نازل شود و مخلوقات باقی باشند. هر که با او مخالفت کند ملعون است. این سخنان را جبرئیل از جانب خداوند بر من نازل کرده است؛ پس هر کس باید بنگرد که برای فردایش چه چیز از پیش فرستاده است(2).

محکمات قرآن را دریابید و از تشابهات آن پیروی نکنید، هیچ کس آن را برای شما تفسیر نخواهد کرد، جز آنکه من دستش را گرفته و بازویش را بالا برده ام و به شما اعلام کرده ام که: «من كنتُ مولاة فهدا - فعلي - مولاة، ومولاته من الله عزوجل أنزلها علي» [هر که من مولای اویم، پس این - علی - مولای اوست، و موالات وی از جانب خداوند بر من نازل شده است].

آگاه باشید که من پیام خداوند را رساندم، آگاه باشید که آن را ابلاغ نمودم، آگاه باشید که آن را به گوش مردم رساندم، آگاه باشید که آن را توضیح دادم. [و سپس فرمود:] «لا- تحلُ إمرة المؤمنین بعدی لأحد غیره» [فرمانروایی بر مردم، پس از من بر هیچ کس غیر از او جایز نیست].

سپس او را به طرف آسمان بالا- بُرد تا پای او در کنار زانوی پیامبر صلی الله علیه و آله قرار گرفت و فرمود: «معاشر الناس! هذا أخي و وصيي و واعي علمي و خليفتي علی من

ص: 35

1- [و خداوند در سوره یونس، آیه 35 می فرماید: «أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمْ مَنْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يُهْدَى» «آیا کسی که هدایت به سوی حق می کند برای پیروی شایسته تر است، یا آن کس که خود هدایت نمی شود مگر هدایتش کنند؟»].

2- [خداوند در سوره حشر، آیه 18 می فرماید: «وَلْتَنْتَظِرْ نَفْسُ مَا قَدَمَتْ لِغَدٍ وَ اتَّقُوا اللَّهَ» «و هر کس باید بنگرد تا برای فردایش چه چیز از پیش فرستاده؛ و از خدا بپرهیزید»].

آمن بی وعلی تفسیر کتاب ربّی» [ای گروه مردم! این «علی» برادر و وصی و ظرف علم من و جانشین من بر ایمان آورندگان به من و بر تفسیر کتاب پروردگار من است].

و بنا بر روایتی فرمود: «اللّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاه، وَعَادِ مَنْ عَادَاه، وَالْعَنْ مَنْ أَنْكَرَهُ، وَاغْضَبْ عَلَيَّ مَنْ جَحَدَ حَقَّه» [خدایا! دوستدارش را دوست بدار و دشمنش را دشمن بدار، و انکار کننده اش را لعنت کن، و بر کسی که حقش را انکار می کند غضب کن].

«اللّهُمَّ إِنَّكَ أَنْزَلْتَ عِنْدَ تَبْيِينِ ذَلِكَ فِي عَلِيٍّ : «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ» (1) بِإِمَامَتِهِ، فَمَنْ لَمْ يَأْتَمْ بِهِ وَبِمَنْ كَانَ مِنْ وَلَدِي مِنْ صِلْبِهِ إِلَى الْقِيَامَةِ، فَأُولَئِكَ حَبَطَتْ أَعْمَالُهُمْ وَفِي النَّارِ هُمْ خَالِدُونَ. إِنَّ إِبْلِيسَ أَخْرَجَ آدَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنَ الْجَنَّةِ، مَعَ كَوْنِهِ صَفْوَةُ اللَّهِ، بِالْحَسَدِ؛ فَلَا تَحْسَدُوا فَتَحْبَطَ أَعْمَالُكُمْ وَتَزُلَّ أَقْدَامُكُمْ. فِي عَلِيٍّ نَزَلَتْ سُورَةُ «وَالْعَصْرِ * إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ» .

معاشر الناس! آمنوا بالله ورسوله والنور الذي أنزل معه «مِنْ قَبْلِ أَنْ نَطْمِسَ وُجُوهًا فَنَرُدَّهَا عَلَى أَدْبَارِهَا أَوْ نَلْعَنَهُمْ كَمَا لَعَنَّا أَصْحَابَ السَّبْتِ» . النور من الله فيَّ ، ثم في عليٍّ ، ثم في النسل منه إلى القائم المهديّ .

معاشر الناس! سيكون من بعدي أئمة يدعون إلى النار ويوم القيامة لا يُنصرون، وإنَّ الله وأنا بريتان منهم، إنَّهم وأنصارهم وأتباعهم في الدرك الأسفل من النار، وسيجعلونها ملكاً اغتصاباً، فعندها يُفرغ لكم أيُّها الثَّقَلان! و «يُرْسَلُ عَلَيْكُمَا شَوْاظُ مِنْ نَارٍ وَنُحَاسٌ فَلَا تَنْتَصِرَانِ» «...» [بار خدایا! تو برای آشکار کردن امامت علی آیه: «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ» را نازل کردی؛ پس هر که به وی و به فرزندان من از صلب او اقتدا نکند، اعمالش باطل و در دوزخ جاودان خواهد بود. همانا ابلیس، آدم را با این که برگزیده خدا بود، به خاطر حسادت از بهشت بیرون کرد؛ پس حسادت نکنید که اعمالتان باطل شده و قدمهایتان لغزش می یابد. سورة «وَالْعَصْرِ * إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ» (2) (به عصر

ص: 36

1- - مائده: 3.

2- - در کتاب الدر المنثور 6:392 [622/8] از طریق ابن مَرْدَوِيَّه از ابن عَبَّاس روایت کرده است: «آيَةُ: «إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ» درباره علی و سلمان نازل شده است».

سوگند! * که انسانها همه در زیانند) درباره علی نازل شده است.

ای جماعت مردم! به خدا و رسولش و به نوری که با او نازل شده (1) است ایمان آورید «مَنْ قَبِلَ أَنْ نَطْمِسَ وُجُوهًا فَنَرَدَّهَا عَلَىٰ أَذْبَارِهَا أَوْ نَلْعَنَهُمْ كَمَا لَعَنَّا أَصْحَابَ السَّبْتِ» (2) (پیش از آنکه صورتهایی را محو کنیم، سپس به پشت سر بازگردانیم، یا آنها را از رحمت خود دور سازیم، همان گونه که اصحاب سبت - گروهی از تبهکاران بنی اسرائیل - را دور ساختیم). نور (نازل شده) از جانب خدا، در من، سپس در علی، و پس از وی در نسل او تا مهدی قائم قرار داده شده است.

ای مردم! به زودی پس از من امامانی که مردم را به آتش دعوت می کنند و روز قیامت یآوری ندارند، خواهند آمد، که خداوند و من از آنها بیزاریم، آنها و یاوران و پیروانشان در درك اسفل از دوزخ هستند، و پس از مدتی کوتاه، غاصبانه، خلافت، چهره سلطنت می یابد. در آن هنگام است که به حساب شما پرداخته می شود ای دو گروه انس و جن! (3). و «يُرْسَلُ عَلَيْكُمَا شَوَاظٌ مِنْ نَارٍ وَنُحَاسٌ فَلَا تَنْتَصِرَانِ...» (4) (شعله هایی از آتش بی دود، و دودهایی متراکم بر شما فرستاده می شود؛ و نمی توانید از کسی یاری بطلبید).

2 - حافظ حاکم حسکانی، ابو القاسم، متوفای بعد از (490) (5).

3 - حافظ ابو القاسم بن عساکر، شافعی، متوفای (571) (6).

4 - ابو عبدالله فخرالدین رازی، شافعی، متوفای (606) (7).

ص: 37

1- - [در سورة اعراف آیه 157 آمده است: «فَالَّذِينَ آمَنُوا بِهِ وَعَزَّوهُ وَنَصَّوهُ وَاتَّبَعُوا النُّورَ الَّذِي أُنْزِلَ مَعَهُ أُولَٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ»؛ (پس کسانی که به او ایمان آوردند، و حمایت و یاریش کردند، و از نوری که با او نازل شده پیروی کردند، آنان رستگارانند)].

2- - نساء: 47.

3- - [در سورة الرحمن آیه 31 آمده است: «سَنَنْفِرُ لَكُمْ آيَةَ الثَّقَلَانِ» (به زودی به حساب شما می پردازیم ای دو گروه انس و جن!؛ و گویا پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در عبارت «فعندها يفرغ لكم أيها الثقلان» به این آیه اشاره دارد)].

4- - الرحمن: 35.

5- - شواهد التنزيل [255/1، ح 249].

6- - تاریخ مدینه دمشق [237/12].

7- - التفسير الكبير 3:636 [49/12].

5 - جلال الدین سیوطی، شافعی، متوفای (911)(1).

6 - قاضی شوکانی، متوفای (1250) در تفسیر خود: «فتح القدير»(2).

7 - سید شهاب الدین آلوسی، شافعی، بغدادی، متوفای (1270)(3).

8 - شیخ سلیمان قندوزی، حنفی، متوفای (1293)(4).

9 - شیخ محمد عبده مصری، متوفای (1323)(5).

سخن نهایی:

وسعت دهندگان در نقل، وجوه دیگری برای نزول آیه تبلیغ ذکر کرده اند.

تا جایی که ما می دانیم، اولین کسی که این وجوه را ذکر کرده، طبری در کتاب «تفسیر»(6) خود است. سپس دیگران از وی پیروی کرده اند، و فخر رازی(7) آنها را به نه وجه رسانده است و آنچه را ما در این کتاب ذکر کردیم وجه دهم قرار داده است.

وجوه ده گانه ای را که فخر رازی در تفسیر خود(8) برشمرده - و نصّ غدیر را وجه دهم قرار داده! - همگی مرسله و بی سند بوده، گویندگانشان معلوم نیستند؛ از این رو در تفسیر نظام الدین نیشابوری(9)، این وجوه به «قیل» [یعنی:

«گفته شده»]، که بیانگر نامعلوم بودن گوینده آنهاست [نسبت داده شده، و

ص: 38

1- الدر المنثور 2:298 [116/3].

2- فتح القدير 3:57 [60/2].

3- روح المعاني 2:348 [192/6].

4- ينابيع المودة: 120 [119/1]، باب 39.

5- تفسير المنار 6:463.

6- جامع البيان: مج 4: ج 6:307.

7- التفسير الكبير 3:635 [49/12].

8- همان.

9- غرائب القرآن [194/6].

روایتِ نصّ در ولایت را وجه نخست قرار داده، و سند آن را به ابن عباس، براء بن عازب، ابو سعید خُدَری و محمد بن علی علیهما السلام رسانده است. و عجیب آن است که طبری با آنکه قدیمی تر و آشنای به این مسائل است، از اصل آن را ذکر نکرده است. او هر چند حدیث ولایت را نیز ذکر نکرده است، لیکن در کتابی مستقلّ، از بیش از هفتاد طریق این حدیث را روایت کرده است.

نتیجه: این وجوه قابل اعتماد نیست، و صلاحیت رویارویی با احادیث معتبر را ندارند.

پایان سخن:

قرطبی در کتاب «تفسیر» (1) خود در ذیل آیه: «يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ» گفته است:

خداوند روی رافضی ها را سیاه بگرداند که می گویند: پیامبر صلی الله علیه و آله مطلبی را با اینکه مردم به آن نیاز داشتند و بر او وحی شده بود، پنهان کرد [و به مردم ابلاغ نکرد].

وقسطلانی در «ارشاد الساری» (2) بر این تهمت افزوده [زاد ضِعْثاً عَلَى إِبَالَةٍ] (3) و گفته است:

شیعه می گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله برخی مطالب را از روی تقیّه پنهان کرده است (4).

ای کاش این دو، مدرکی برای این تهمت خود به شیعه ارائه می کردند.

شیعه هرگز به خود جرأت نمی دهد که به پیامبر صلی الله علیه و آله، پنهان کردن مطلبی را که تبلیغ آن بروی واجب بوده، نسبت بدهد، مگر برای تبلیغ، زمان معینی وجود داشته باشد که در این صورت نیز هرگز تبلیغ زود هنگام آن، به پیامبر صلی الله علیه و آله وحی

ص: 39

1- - الجامع لأحكام القرآن 6:242 [6/157].

2- - إرشاد الساري لشرح صحيح البخاري 7:101 [210/10].

3- - [ضرب المثل: «ضِعْثُ عَلَى إِبَالَةٍ» مثلی است به معنای: بلیّةٌ عَلَى أُخْرَى (بلائی بر بلائی). «إِبَالَةٌ» به معنای بار هیزم است. و «ضِعْثُ» به معنای مشتی گیاه است که تر و خشک مخلوط هستند؛ نگاه کن: مجمع الأمثال 524/1].

4- - [همان گونه که مشاهده می شود، وی تهمت تقیّه کردن پیامبر را نیز افزوده است، با اینکه نزد ما تقیّه در پیامبر راه ندارد بلکه در سایر معصومان قابل جریان است].

نخواهد شد. اگر این دو در گفتهٔ اصحاب خویش پیرامون آیهٔ مورد بحث - از وجوه ده گانه ای که فخر رازی بر شمرده است - دقت کنند، بر گویندهٔ مطلبی که به شیعه نسبت دادند، دست می یابند؛ چرا که برخی از اهل سنت می گویند:

این آیه، پیرامون جهاد نازل شده است؛ زیرا پیامبر گاهی از تشویق منافقان بر جهاد خودداری می کرد!

برخی از آنها نیز گفته اند: این آیه آنگاه که پیامبر از عیب نهادن بر خدایان بت پرستان، ساکت ماند، نازل شده است!

و شخص سومی گفته است: پیامبر صلی الله علیه و آله آیهٔ تخییر را از زنان خود پنهان کرد؛ یعنی آیهٔ «يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لِّأَزْوَاجِكَ» (1) ای پیامبر! به همسرانت بگو... [که به گفتهٔ آنها پیامبر از ترس اینکه زناش دنیا را برگزینند، این آیه را بر آنان آشکار نساخت! بنابراین وجوه، نزول آیهٔ مورد بحث از این حکایت می کند که پیامبر از بیان آنچه که برای آن به رسالت برگزیده شده، خودداری کرده است! و هرگز پیامبر عظمت و قداست، چنین نکرده است.

«وَإِنَّهُ لَتَذِكْرَةٌ لِّلْمُتَّقِينَ * وَإِنَّا لَنَعْلَمُ أَنَّ مِنْكُمْ مُّكَذِّبِينَ» (2)

[و آن، مسلماً تذکری برای پرهیزگاران است! * و ما می دانیم که بعضی از شما (آن را) تکذیب می کنید!].

2 - آیهٔ اِکمالِ دین با ولایت

از آیاتی که در روز غدیر دربارهٔ امیر مؤمنان علیه السلام نازل شده، این آیه است:

«الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا» (3).

[امروز، دین شما را کامل کردم؛ و نعمت خود را بر شما تمام نمودم؛ و اسلام را به عنوان آیین (جاودان) شما پذیرفتم].

ص: 40

1- - احزاب: 28.

2- - حاقه: 48-49.

3- - مائده: 3.

همه امامیه بدون استثنا بر نزول این آیه پیرامون نصّ غدیر پس از بیان ولایت مولا امیر المؤمنین علیه السلام توسط رسول خدا با واژه هایی دُرربار و روشن، اتفاق نظر دارند. این آیه نصّی آشکار است که صحابه آن را شناختند و عرب آن را فهمید و هر کسی که خبر به او رسید، بدان احتجاج کرد [و آن را حجت و دلیل بر ولایت علی علیه السلام قرار داد]. بسیاری از علمای تفسیر و امامان حدیث و حافظان آثار از اهل سنت در این مطلب با امامیه همراهند. اعتبار و دقت عقلی نیز همین دیدگاه را همراهی می کند. نقل موجود در تفسیر رازی(1) از اصحاب آثار، این دیدگاه را تقویت می کند؛ گفته است:

آنگاه که این آیه بر پیامبر صلی الله علیه و آله نازل شد، پس از نزول آن تنها هشتاد و یک یا هشتاد و دو روز زندگی کرد....

و تاریخ نویسان از اهل سنت(2) نوشته اند: وفات پیامبر صلی الله علیه و آله در روز دوازدهم ماه ربیع الاول بوده است.

حال با توجه به دیدگاه اهل سنت در تاریخ وفات پیامبر، گویا در رقم هشتاد و دو روز [که از فخر رازی نقل شد] مسامحه ای رخ داده است؛ زیرا پس از اخراج روز غدیر و روز وفات، یک روز بر هشتاد و دو افزوده می شود. و به هر حال این دیدگاه از دیدگاه نزول این آیه در روز عرفه - که در صحیح بخاری و صحیح مسلم(3) و کتب دیگر آمده - به حقیقت نزدیکتر است؛ زیرا بر اساس این دیدگاه بر عدد مذکور [هشتاد و دو روز] بیش از ده روز افزوده می شود.

علاوه بر آنکه نزول آیه اِکمال در روز غدیر خم با روایات فراوانی که

ص: 41

1- - التفسیر الکبیر 3:523 [139/11].

2- - نگاه کن: تاریخ الکامل 2:134 [9/2]، حوادث سال 11 هـ؛ تاریخ ابن کثیر 6:332 [البدایة والنهاية 6/365]، حوادث سال 11 هـ وی این تاریخ را در وفات پیامبر مشهور دانسته است؛ السیرة الحلبیة 3:382 [353/3].

3- - صحیح بخاری [4/1600]، ح 4145؛ صحیح مسلم [5/517]، ح 3، کتاب تفسیر.

چاره ای جز خضوع در برابر مفاد آن وجود ندارد، تأیید می شود؛ به عنوان نمونه:

1 - حافظ ابو جعفر محمد بن جریر طبری، متوفای (310).

وی در «کتاب الولاية» به سند خود از زید بن ارقم، نزول آیه اِکمال در روز غدیر خم درباره امیر المؤمنین علیه السلام را روایت کرده است. این حدیث پیش از این نقل شد(1).

2 - حافظ ابن مَرَدَوِيَه اصفهانی، متوفای (410).

وی از طریق ابو هارون عبدی از ابو سعید خدری روایت کرده است: این آیه در روز غدیر خم بر رسول خدا نازل شده است، آنگاه که به علی فرمود:

«من كنت مولاه فعليّ مولاه».

سپس آن را از ابو هريره روایت کرده، و در آن آمده است: آن روز، دوازدهم ذی الحجه بوده است؛ یعنی هنگام بازگشت حضرت از حجه الوداع(2).

3 - حافظ ابو نعیم اصفهانی، متوفای (430)(3).

4 - حافظ ابو القاسم حاکم حَسْکَانِي، متوفای بعد از (490)(4).

5 - حافظ ابوالقاسم بن عساکر شافعی دمشقی، متوفای (571)(5).

6 - أخطب الخطباء خوارزمی، متوفای (568)(6).

7 - جلال الدین سیوطی، شافعی، متوفای (911)(7).

و افراد فراوان دیگری که به نزول آیه اِکمال در روز غدیر درباره ولایت علی بن ابی طالب علیه السلام، تصریح کرده اند(8).

ص: 42

1- در ص 33-37 از این کتاب.

2- تفسیر ابن کثیر 2: 14.

3- نگاه کن به کتاب وی: ما نزل من القرآن في عليّ [ص 56].

4- شواهد التنزيل [1/201، ح 211].

5- الدر المنثور 2: 259 [19/3].

6- المناقب: 80 و 94 [ص 135، ح 52؛ و ص 156، ح 184].

7- الدر المنثور 2: 259 [19/3].

8- - مانند خطیب بغدادی در کتاب تاریخ خود 8:209؛ وابن مغزلی شافعی در کتاب مناقب علی بن ابی طالب [ص 18، ح 24].

با این همه، شگفتا که آلوسی در «روح المعانی»⁽¹⁾ گفته است:

شیعه از ابو سعید خُدری روایت کرده است که این آیه پس از سخن پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به علی کرم الله وجهه در غدیر خم: «من كنتُ مولاه فهذا عليٌّ مولاه» نازل شده است. پس از نزول این آیه، پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: «الله أكبر على إكمال الدين، وإتمام النعمة، ورضا الربِّ برسالتي، وولاية عليٍّ - كرم الله وجهه - بعدي» [الله اکبر بر کامل شدن دین، و تمام شدن نعمت، و رضایت پروردگار به رسالت من و ولایت علی پس از من]. و مخفی نماند که این از بافته های شیعه است، و پیش از هر چیزی، رکیک بودن خبر بر دروغ بودن آن گواهی می دهد.

ما احتمال نمی دهیم که آلوسی بر طریقه های حدیث و راویان آن دست نیافته باشد، و جهل قبیح وی سبب شده باشد که روایت را تنها به شیعه نسبت بدهد، بلکه انگیزه های درونی وی، سبب پنهان کردن این حقیقت روشن و هیاهوی وی شده است. و او گمان نمی کرد که در آینده کسی که از کتابها و روایات اهل سنت آگاهی دارد، وی را پای میز محاکمه بکشد.

آیا کسی هست که از این شخص بپرسد، چرا روایت را تنها به شیعه اختصاص دادی، در حالی که امامان حدیث و رهبران تفسیر و حاملان تاریخ از غیر شیعه نیز آن را روایت کرده اند؟!

سپس بپرسد که چرا سند حدیث را به ابو سعید منحصر کردی در حالی که ابو هریره و جابر بن عبدالله و مجاهد و امام باقر و امام صادق علیهما السلام نیز آن را روایت کرده اند؟!

آنگاه بپرسد که به چه دلیل حدیث را رکیک دانسته و آن را گواه بر دروغ پردازی شیعه قرار دادی؟! آیا رکاکت در لفظ آن است؟ درحالی که لفظ

ص: 43

آن، بسان دیگر احادیث نقل شده است و از هر گونه پیچیدگی و ضعف اُسلوب و تكلّف در بیان یا تنافر در ترکیب [رئندگی واژه ها] تهی است و بر اساس قواعد عربی می باشد.

و یا رکاکت، در معنای آن وجود دارد؟ در حالی که در معنای آن نیز هیچ گونه رکاکتی وجود ندارد.

مگر اینکه آلوسی بگوید: هر آنچه که در فضیلت امیر المؤمنین علیه السلام روایت می شود و هر فضیلتی که به وی نسبت داده می شود، همگی به جهت اینکه فضیلت او را بیان می کنند، رکیک هستند! و این دیدگاه، همان دیدگاه ناصبی بودن [و دشمنی ورزیدن با علی علیه السلام] است که شخص را در گودال هلاکت فرو می برد.

«كَلَّا إِنَّهُ تَذَكُّرَةٌ * فَمَنْ شَاءَ ذَكَّرَهُ * وَ مَا يَذْكُرُونَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ» (1)

[چنین نیست که آنها می گویند، آن (قرآن) يك تذکر و یادآوری است! * هر کس بخواهد از آن پند می گیرد؛ و هیچ کس پند نمی گیرد مگر اینکه خدا بخواهد].

- 3 - آیه عذاب واقع

اشاره

از جمله آیاتی که پس از نصّ غدیر نازل شده، این آیه از سوره معارج است:

«سَأَلْ سَائِلٌ بِعَذَابٍ وَاقِعٍ * لِلْكَافِرِينَ لَيْسَ لَهُ دَافِعٌ * مِنَ اللَّهِ ذِي الْمَعَارِجِ» (2) [تقاضا کننده ای تقاضای عذابی کرد که واقع شد! * این عذاب مخصوص کافران است، و هیچ کس نمی تواند آن را دفع کند، * از سوی خداوند صاحب فضائل و مواهب است].

شیعه به نزول این آیه درباره امیر مؤمنان علیه السلام باور دارد، و در کتابهای تفسیر و حدیث برای گروه زیادی از اهل سنت نیز اثبات شده است.

ص: 44

1- - مدثر: 54-56.

2- - معارج: 1-3.

مرحوم علامه رحمه الله در الغدير (1) (29) نفر از علمای اهل سنت را برشمرده است؛ از آن جمله است:

1 - حافظ ابو عبید هروی، متوفای (223، 224) در مکه.

وی در کتاب تفسیر خود «غریب القرآن» روایت کرده است: «آنگاه که رسول خدا صلی الله علیه و آله آنچه را می باید، تبلیغ کرد و خبر آن در مناطق گوناگون پیچید، جابر (2) بن نصر بن حارث بن کلدۀ عبدی نزد حضرت آمد و گفت: از جانب خداوند ما را به شهادت بر وحدانیت خداوند و رسالت خود و نماز و روزه و حج و زکات، فرمان دادی، و ما پذیرفتیم، ولی به این مقدار بسنده نکردی تا اینکه بازوی پسر عمویت را گرفتی و وی را بر ما برتری بخشیدی و گفتی: «من كنت مولاة فعلی مولاة»، آیا این گفته از تو است یا از جانب خداوند؟ پیامبر فرمود: «والذي لا إله إلا هو! إن هذا من الله» [سوگند به خداوند یگانه! که این سخن از جانب اوست].

آنگاه جابر به سوی مرکب خود رفت و با خود می گفت: خدایا! اگر آنچه محمد می گوید، حق است، پس بر ما از آسمان سنگ ببار یا ما را به عذابی سخت گرفتار کن!

هنوز به مرکب خود نرسیده بود که خداوند سنگی از آسمان بر سرش فرود آورده و از دُبرش خارج شد و وی را به هلاکت رساند و این آیه را نازل کرد:

ص: 45

1- - [الغدير 460/1-471].

2- - در روایت ثعلبی که علما بر نقل آن اجماع دارند نام او «حارث بن نعمان فیهری» نقل شده است. و بعید نیست که نام جابر بن نصر که در این روایت آمده، درست باشد؛ زیرا در روز جنگ بدر، امیر المؤمنین علیه السلام به فرمان رسول خدا، «نصر» پدر جابر را که اسیر شده بود به قتل صبر کشت (با قطع دست و پا زجر کش کرد)، و مردم در آن روزگار تازه از کفر خارج شده بودند [و هنوز رسوبات آداب جاهلیت و کفر در میان آنها رایج بود] از این رو براساس انتقامهای مرسوم جاهلی، آتش کینه میان آنها بر افروخته بود.

«سَأَلَ سَائِلٌ بِعَذَابٍ وَاقِعٍ» (1) [تقاضاکننده ای تقاضای عذابی کرد که واقع شد].

2 - ابوبکر یحیی قرطبی (2)، متوفای (567).

«وَإِنْ تُكَذِّبُوا فَقَدْ كَذَّبَ أُمَمٌ مِنْ قَبْلِكُمْ وَ مَا عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ» (3)

[اگر شما (مرا) تکذیب کنید (جای تعجب نیست)، امتیهای پیش از

شما نیز (پیامبران شما را) تکذیب کردند؛ وظیفه فرستاده (خدا)

جز ابلاغ آشکار نیست].

نگرشی در حدیث:

دوست و دشمنی که به نقل این حدیث اشکالی متوجه کرده باشد، نیافتیم؛ هر کسی که رجال ثقة این حدیث را مشاهده کرده در برابر آن سر تعظیم فرود آورده است، به جز ابن تیمیه (4) در «منهاج السنة» (5) که در ابطال این حدیث، وجوهی را که از عیوب و بیماری های درونی وی خبر می دهد، برشمرده است. و این روش، عادت وی در هر مسأله ای است که هنگام معارضه و مخالفت با فرقه های گوناگون مسلمین، در آن اظهار مهارت می کند. ما شبهات وی را به اختصار ذکر کرده و پاسخ می دهیم:

شبهه نخست: از يك سو به اجماع، داستان غدیر در بازگشت رسول خدا صلی الله علیه و آله از حجة الوداع رخ داده است، و از سوی دیگر در حدیثی آمده است: چون

ص: 46

1- - معارج: 1.

2- - الجامع لأحكام القرآن [181/18].

3- - عنكبوت: 18.

4- - ابن تیمیه بر انکار ضروریات عادت، و بر ایراد و نقد بر مسلمین و کافر شمردن و گمراه دانستن آنها جرأت دارد؛ از این رو از آغاز ظهور سخنان خلاف اجماع وی تاکنون، علمای بزرگ اهل سنت وی را هدف تیرهای جرح و نقد خویش قرار داده اند. برای آشکار شدن این مطلب، سخن شوکانی در کتاب البدر الطالع 2:260 [شماره 515] بس است: «محمد بخاری حنفی - متوفای (841) - به بدعت گزار بودن و سپس تکفیر وی تصریح کرده است. وی در مجلس خود گفته است: هر کسی که به ابن تیمیه لقب شیخ الاسلام بدهد، بدین وسیله کافر خواهد شد».

5- - منهاج السنة 4:13.

داستان غدیر در مناطق گوناگون منتشر شد، حارث(1) نزد پیامبر آمد، و او در مکه در سرزمین ابطح بوده است [پس براساس این روایت، داستان سائل در مکه رخ داده است]، در حالی که طبع حال اقتضا می کند که این ماجرا در مدینه رخ داده باشد؛ پس سازنده روایت [داستان سائل] به تاریخ داستان غدیر جاهل بوده است.

پاسخ: اول: در روایت حلبی در «سیره»(2)، وسبط بن جوزی در «تذکره»(3)، و شیخ محمد صدر العالم در «معارج العلی» آمده است: آمدن سائل در مسجد بوده است [البته این سخن در صورتی پاسخ شبهه یاد شده است که مراد از مسجد، مسجد مدینه باشد]. حلبی نیز تصریح کرده که آمدن سائل در مدینه بوده است. لکن این سخنان از ابن تیمیّه پنهان مانده و در ردّ جازمانه روایت، شتاب کرده است.

دوم: چشم پوشی این شخص از حقایق لغوی، یا تعصّب کورکورانه وی که میان او و حقایق، پرده های ظلمانی افکنده است، او را در این گرداب فرو برده است؛ از این رو پنداشته است که واژه «ابطح» به پیرامون مکه اختصاص دارد.

در حالی که اگر به کتابهای حدیث و لغتنامه ها و کتابهای ویژه شناسایی اماکن و کتابهای ادبیات(4) مراجعه می کرد، متوجه می شد که نگارندگان این کتابها تصریح کرده اند که: واژه «ابطح» هر مسیر سیلی است که دارای سنگریزه و شن باشد. آنگاه در مقام اشاره به برخی مصادیق، «بطحاء مکه» را برشمرده اند.

ص: 47

1- - حارث بن نعمان فهری؛ نگاه کن به پانوش دوم ص 45.

2- - السیره الحلبیة [274/3].

3- - تذکره الخواصّ [ص 30].

4- - نگاه کن: صحیح بخاری 1:181 [556/2]، ح 1459؛ و 1:175 [183/1]، ح 470؛ صحیح مسلم 1:382 [154/3]، ح 430 و 432، کتاب الحجّ؛ و 1:382 [155/3]، ح 433، کتاب الحجّ؛ و 2:213 و 215 و 222؛ [معجم البلدان 1/444، و 446 و 450]؛ لسان العرب 3:236 [428/1]؛ صحاح اللغة، جوهری [356/1]؛ شرح دیوان امیر المؤمنین علیه السلام، اثر میبذی: [ص 197]؛ دیوان شریف رضی: 191 و 194 و 198 و 205 [274/1] و 250 و 255 و 256.

و می فهمید که واژه «بطحاء» بر هر مسیر سیلی که دارای ویژگی یاد شده باشد، گفته می شود و هیچ مانعی ندارد که در اطراف دیگر مناطق و پیرامون دیگر بیابانها نیز، «أبطح» وجود داشته باشد.

شبهه دوم: به اتفاق اهل علم، سوره معارج مکی است؛ از این روده سال یا بیشتر، پیش از واقعه غدیر نازل شده است.

پاسخ: قدر مسلم از اجماع یاد شده این است که مجموع سوره، مکی است نه اینکه همه آیاتش مکی باشد؛ از این رو ممکن است که خصوص این آیه مدنی باشد. و در بسیاری از سوره های دیگر نیز مشابه این وجود دارد.

شبهه سوم: این آیه به سبب آنچه که مشرکان در مکه گفته بودند نازل شده است، و در آنجا به برکت وجود پیامبر صلی الله علیه و آله در میان آنها، عذاب بر آنها نازل نشده است؛ چرا که خداوند می فرماید: «وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَأَنْتَ فِيهِمْ وَمَا كَانَ اللَّهُ مُعَذِّبَهُمْ وَهُمْ يَسْتَغْفِرُونَ» (ای پیامبر!) تا تو در میان آنها هستی، خداوند آنها را مجازات نخواهد کرد؛ و (نیز) تا استغفار می کنند، خدا عذابشان نمی کند].

پاسخ: هیچ ملازمه ای میان نازل نشدن عذاب بر مشرکان در مکه، و نازل نشدن عذاب بر این مرد در داستان مورد بحث وجود ندارد؛ زیرا افعال خداوند بر اساس حکمتها تغییر می یابد؛ از آنجا که خداوند می دانسته که برخی از مشرکان مکه مسلمان خواهند شد یا از صلب آنها فرزندانی به وجود خواهد آمد، آنها را عذاب نکرده است، و گرنه بعثت پیامبر صلی الله علیه و آله به هدف مورد نظر نمی رسید.

و از آنجا که خداوند سبحان این حکمت را در این شخصی که با آن سخن خود از این هدایت به ضلالت پیشین برگشته، مشاهده نکرده است - چنانکه

ص: 48

1- - أنفال: 33 [می توان گفت که آیه، درباره مسلمان گناه کار است، لیکن کسی که مرتد شده و بر پیامبر صلی الله علیه و آله دروغ بسته و به منظور همآورد خواهی (تحدی) و کوچك شمردن مطلب، درخواست عذاب کرده، بر خداوند است که در عذابش شتاب کند].

نوح علیه السلام همین ویژگی را در قوم خود یافته و گفته است: «إِنَّكَ إِن تَذَرُهُمْ يُضِلُّوا عِبَادَكَ وَ لَا يَلْدُوا إِلَّا فُاجِرًا كَفَّارًا»⁽¹⁾ چرا که اگر آنها را باقی بگذاری، بندگان را گمراه می کنند و جز نسلی فاجر و کافر به وجود نمی آورند! - ریشه فساد وی را با عذاب مورد تمنایش برکنده است.

و وجود پیامبر صلی الله علیه و آله رحمتی است که از امت اسلامی عذاب را دور می کند، لیکن رحمت کامل آن است که موانع حرکت از راه روشن و وسیع اسلام برداشته شود؛ و بدین جهت خداوند سبحان آن شخص خبیث را به دلیل مخالفتش با امر خلافت تثبیت شده از سوی رسول خدا صلی الله علیه و آله، ریشه کن کرد و از مسیر راه برداشت. چنانکه حضرت در جنگ ها و غزواتش ریشه های فساد و گمراهی را با شمشیر برنده خویش بر می کند، و کسانی را که سرکشی کرده و امیدی به ایمان آوردنشان نداشت، نفرین می کرد و دعایش مستجاب می شد.

در «صحیح مسلم»⁽²⁾ به سند خود از ابن مسعود روایت شده است: چون که قریش کار را بر رسول خدا صلی الله علیه و آله دشوار ساخته و عصیان و نافرمانی کرده و در اسلام آوردن گندی کردند، فرمود: «اللَّهُمَّ أَعِنِّي عَلَيْهِمْ بِسَبْعِ كَسْبَعِ يَوْسُفَ» [خداوندا! مرا بر آنان با هفت (سال قحطی) مانند هفت (سال قحطی) یوسف یاری کن].

پس خشکسالی گریبانگیر آنان شده و همه چیز کمیاب شد تا به آنجا که لاشه گندیده و مردار می خوردند، تا به حدی که یکی از آنها از شدت گرسنگی میان خود و آسمان، بخار و دودی مشاهد کرد و آیه: «فَارْتَقِبْ يَوْمَ تَأْتِي السَّمَاءُ بِدُخَانٍ مُبِينٍ»⁽³⁾ پس منتظر روزی باش که آسمان دود آشکاری پدید آورد... [به همین داستان اشاره دارد. این داستان را بخاری⁽⁴⁾ نیز روایت کرده است.

و در کتاب «إصابة»⁽⁵⁾ به نقل از بیهقی⁽⁶⁾ از طریق مالک بن دینار روایت شده

ص: 49

1- - نوح: 27.

2- - صحیح مسلم 2:468 [342/5] ح 39، کتاب صفة القيامة والجنة والنار.

3- - دخان: 10.

4- - صحیح بخاری 2:125 [1730/4] ح 4416.

5- - الإصابة 1:346.

6- - دلائل النبوة [240/6].

است: هند بن خدیجه همسر پیامبر صلی الله علیه و آله نقل کرده است: روزی پیامبر صلی الله علیه و آله از کنار حَکَم [حَکَم بن اُبی العاص بن اُمیّه، پدر مروان] می گذشت که حَکَم با انگشت خود به پیامبر صلی الله علیه و آله اشاره می کرد [مسخرگی می کرد]، وقتی پیامبر صلی الله علیه و آله او را به این حالت دید فرمود: «اللّٰهُمَّ اجعله وزغاً» [خدایا! او را به ریشه و لرزه بدن گرفتار کن].

در این هنگام بود که روی زانوهایش آهسته به جلو خزید [و به لرزش و ریشه بدن گرفتار آمد و نفرین رسول خدا کارگر شد].

شبهه چهارم: اگر این داستان درست بود، نشانه ای [بر عظمت و قدرت خداوند] بسان داستان اصحاب فیل بود و مانند داستان اصحاب فیل، انگیزه های فراوانی بر نقلش وجود می داشت. و از آنجا که نویسندگان کتابهای روایی و تفسیر، و سیره نویسان و مانند آنها این داستان را به کلی نقل نکرده اند - به جز این سند غیر قابل قبول - معلوم می شود که داستانی دروغ و بی اساس است.

پاسخ: مقایسه کردن این داستان - که داستانی شخصی بوده و نبود آن خَلئی در جامعه ایجاد نمی کند، و در پس آن اهداف فراوانی برای پنهان کردنش وجود دارد، آن گونه که خود نصّ غدیر را به دست فراموشی سپردند - به واقعه اصحاب فیل - حادثه بزرگی که جزء معجزات نبوی شمرده شده، و در آن، گروه فراوانی در برابر دید جهانیان نابود شدند، و گروهی نیز که برترین امتها بودند نجات یافته و مقدّساتشان پابرجا ماند، همچنین خانه ای که محلّ طواف امتها و مقصد حُجاج که در آن روزگار بزرگترین مظهر از مظاهر پروردگار بوده، محفوظ مانده است - در فراوان بودن انگیزه های نقل آن، گزافه گویی آشکار است؛ زیرا به حکم ضرورت، انگیزه ها در داستان نخست، به مراتب کمتر از انگیزه ها در داستان دوم است. چنانکه این تفاوت را میان معجزه های پیامبر آشکارا می توان مشاهده کرد؛ برخی معجزات تنها با خبرهای واحد نقل شده اند، برخی از حدّ تواتر گذشته اند، و برخی نیز میان مسلمانها اتّفاقی هستند، بدون اینکه نیاز به سند داشته باشد. منشأ این گونه اختلاف ها، تفاوتِ عظمت

معجزات یا امور همراه با آنها بوده است.

و اما ادّعی ابن تیمیّه مبنی بر اینکه طبقات نویسندگان، نامی از این حدیث نبرده اند، گزافه ای دیگر است؛ زیرا گفتیم که نویسندگان اعم از ائمه علم، اهل تفسیر، حافظان حدیث، و ناقلان تاریخ که در کتابها فضایل بی شماری برای آنها گردآوری شده و علمای فراوانی از آنها تعریف کرده اند، این حدیث را روایت کرده اند.

و تا کنون برای من مراد وی از عبارت: «هذا الإسناد المنکر» [این سند نامأنوس و ناشناخته] روشن نشده است؛ زیرا این حدیث تنها به صحابی بزرگ حذیفه ابن یمان(1)، و سفیان بن عیینه - که امامت وی در علم و حدیث و تفسیر، و نیز ثقه بودن او در روایت معروف است(2) - ختم می شود.

لیکن ابن تیمیّه سند این حدیث را مُنکر دانسته و متن آن را مورد مناقشه قرار داده است؛ چرا که هیچ يك با روش فاسد و ویژگی های ناهنجار وی همخوانی ندارد.

شبهه پنجم: از این حدیث بر می آید که حارث یاد شده، به خاطر اقرار به اصول پنجگانه اسلام مسلمان بوده است، و ضروری است که هیچ مسلمانی در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله عذاب نشده است.

پاسخ: این حدیث همان گونه که مسلمان بودن وی را اثبات می کند، ارتداد وی را نیز به جهت ردّ سخن پیامبر صلی الله علیه و آله و تشکیک در آنچه که از سوی خداوند به آن خبر داده، اثبات می کند، و عذاب الهی در حین مسلمان بودن بر وی نازل نشده، بلکه پس از کفر و ارتداد بدان مبتلا شده است؛ چرا که وی پس از شنیدن سخن پیامبر، در نبوت حضرت شک کرد.

ص: 51

1- - نگاه کن: صحیح مسلم [411/5، ح 24، کتاب الفتن]؛ التقریب، ابن حجر: 82 [156/1، شماره 183]؛ تهذیب التهذیب [193/2].

2- - تذکره الحفاظ 1:161، شماره 249؛ وفيات الأعیان [319/2، شماره 267].

علاوه بر آنکه در میان مسلمان ها نیز کسانی بوده اند که به جهت تجرّی بر صاحب رسالت، مبتلا به عذاب الهی شده اند، که به حدیث آن در پاسخ شبهه سوم اشاره شد. و مسلم در «صحیح» (1) خود از سلمة بن اکوع روایت کرده است: مردی نزد پیامبر صلی الله علیه و آله با دست چپ غذا می خورد و پیامبر صلی الله علیه و آله به وی فرمودند: «كُلْ بيمينك» [با دست راست غذا بخور].

پاسخ داد: نمی توانم. [پیامبر او را نفرین کرد و] فرمود: «لَا اسَ تَطْعَمُ» [هرگز نتوانی]، و [چون با پیامبر لجبازی کرد] از آن پس دیگر دست راستش را نتوانست به طرف دهانش بالا ببرد.

شبهه ششم: حارث بن نعمان در بین صحابه شناخته شده نیست، و ابن عبد البر در «استیعاب»، و نیز ابن منده، و ابو نعیم اصفهانی، و ابوموسی، در تألیفات خود پیرامون نامهای صحابه، از وی نام نبرده اند؛ از این رو وجود چنین کسی مشکوک بوده و برای ما مسلم نیست.

پاسخ: کتابهای نگاشته شده پیرامون صحابه، عهده دار ذکر نام تمام آنها نمی باشند؛ هر نویسنده ای بر اساس توان و اطلاع خود برخی از آنها را گردآوری کرده است، آنگاه نویسندگان بعدی بر اثر جست و جو در لابه لای کتابها و آثار بر نامهای جدیدی دست یافته اند و بر آنها افزوده اند (2)؛ از این رو انکار يك شخص به مجرد نبودن نام وی در چنین کتابهایی، خارج از انصاف و به دور از قوانین بحث و مناظره است.

علاوه بر آنکه به احتمال زیاد، نویسندگان کتابهای پیرامون صحابه، به جهت ارتداد اخیر وی نامی از او نبرده اند.

«وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يُجَادِلُ فِي اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَلَا هُدًى وَلَا كِتَابٍ مُنِيرٍ» (3)

[بعضی از مردم بدون هیچ دانش و هدایت و کتاب روشنگری، درباره خدا مجادله می کنند!].

ص: 52

1- - [صحیح مسلم 259/4، ح 107، کتاب الأشربة].

2- - نگاه کن: الإصابة [4-2/1].

3- - لقمان: 20.

امام محمد بن جریر طبری در «کتاب الولاية» حدیثی را به سند خود از زید ابن ارقم نقل کرده که در پایان آن چنین آمده است که پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله اسلام فرمودند:

ای مردم! بگویید: ما از اعماق جانمان با تو پیمان می بندیم، و با زبانهای خویش با تو میثاق بسته و دست در دستان تو می نهیم و قول می دهیم که ماجرا را بدون تغییر و تحریف به اولاد و اهل خویش برسانیم و تو را بر این امر گواه می گیریم و گواهی خداوند کفایت می کند.

بگویید آنچه را به شما گفتم، و به علی علیه السلام به عنوان امیر مؤمنان تبریک بگویید و بگویید: «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدَانَا لِهَذَا وَمَا كُنَّا لِنَهْتَدِيَ لَوْلَا أَنْ هَدَانَا اللَّهُ» (1) [ستایش مخصوص خداوندی است که ما را به این (همه نعمتها) رهنمون شد؛ و اگر خدا ما را هدایت نکرده بود، ما (به اینها) راه نمی یافتیم].

همانا خداوند هر صدا و خیانت هر خائنی را می داند؛ «فَمَنْ نَكَثَ فَإِنَّمَا يَنْكُثُ عَلَى نَفْسِهِ وَمَنْ أَوْفَى بِمَا عَاهَدَ عَلَيْهِ اللَّهُ فَسَ يُوْتِيهِ أَجْرًا عَظِيمًا» (2) [پس هر کس پیمان شکنی کند، تنها به زیان خود پیمان شکسته است؛ و آن کس که نسبت به عهده که با خدا بسته وفا کند، به زودی پاداش عظیمی به او خواهد داد].

بگویید آنچه را که موجب خشنودی خداوند از شماست؛ پس «إِنْ تَكْفُرُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ عَنْكُمْ» (3) [اگر کفران کنید، خداوند از شما بی نیاز است].

زید بن ارقم می گوید: در این هنگام مردم هم صدا با هم گفتند: آری شنیدیم، و امر خدا و رسولش را با جان و دل اطاعت می کنیم. و از جمله اولین کسانی که با پیامبر صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام بیعت کردند، ابوبکر، عمر، عثمان، طلحه، و

ص: 53

1- - أعراف: 43.3 - فتح: 10.

2-

3- - زمر: 7.

زبیر و بقیة مهاجران و انصار و سپس سایر مردم بودند. و این بیعت ادامه داشت تا ظهر که نماز ظهر و عصر را پیامبر در يك وقت خواند، و سپس بیعت تا شب ادامه داشت تا اینکه نماز مغرب و عشاء را در يك وقت خواند و همچنان بیعت و دست دادن تا سه روز ادامه پیدا کرد.

مورّخ ابن خاوند شاه متوفای (903) در کتاب «روضه الصفا»⁽¹⁾ پس از ذکر حدیث غدیر می گوید:

سپس رسول خدا در خیمه ای که مختصّ به او بود، نشست و به امیر مؤمنان علی علیه السلام دستور داد تا در خیمه دیگری بنشیند و به همه حاضران امر کرد تا به امیر مؤمنان در خیمه اش تبریک بگویند و چون تبریک گفتن مردم به پایان رسید، پیامبر به زنان خویش امر فرمود تا به سوی علی علیه السلام رفته و به او تبریک گویند و آنان چنین کردند و از جمله صحابه که به او تبریک گفت، عمر بن خطاب بود که گفت: «هنیئاً لك يا ابن أبي طالب! أصبحت مولاي ومولى جميع المؤمنين والمؤمنات» [مبارک باد بر تو ای پسر ابی طالب! که مولای من و مولای تمام مردان و زنان مؤمن گردیدی].

خصوص تبریک گفتن شیخین [ابوبکر و عمر] را عدّه زیادی از بزرگان حدیث، تفسیر و تاریخ از رجال اهل سنت که نمی توان آنان را دست کم گرفت، نقل کرده اند. گروهی آن را از باب ارسال مسلم، مرسلاً⁽²⁾ نقل کرده و گروهی دیگر آن را با اسناد صحیح که رجال ناقل آن همگی ثقة هستند، نقل کرده اند که اسناد آن در نهایت به افراد مختلفی از صحابه پیامبر صلی الله علیه و آله مانند: ابن عباس، ابوهریره، براء بن عازب و زید بن أرقم، می رسد.

مرحوم علامه امینی رحمه الله در کتاب الغدير⁽³⁾ نام (60) نفر از کسانی را که آنها

ص: 54

1- - تاریخ روضه الصفاء، جزء دوم از مج 1:173 [541/2]؛ عبدالرحمن دهلوی در مرآة الأسرار و دیگران بر این کتاب اعتماد کرده و از آن مطالبی نقل کرده اند.

2- - [یعنی آن را مطلبی مسلم و قطعی دانسته و از این رو مرسله و بدون سند ذکر کرده اند؛ و این بدان معناست که این حدیث مسلماً از پیامبر صادر شده است و نیاز به بررسی سند ندارد].

3- - [الغدير 510/1-527].

تبریک گفتن شیخین را روایت کرده اند، برشمرده، که از آن جمله است:

1 - احمد بن حنبل پیشوای حنابل، متوفای (241)(1).

2 - حافظ ابوجعفر محمد بن جریر طبری، متوفای (310)، در کتاب تفسیرش(2).

3 - حجة الإسلام ابو حامد غزالی، متوفای (505)(3).

4 - ابو الفتح اشعری شهرستانی، متوفای (548)(4).

5 - فخر الدین رازی شافعی، متوفای (606)(5).

6 - جلال الدین سیوطی، متوفای (911)(6).

بازگشت به آغاز سخن

همانا این تبریک به امر رسول خدا صلی الله علیه و آله بوده، و دست بیعت دادن با بهجت و شادی رسول خدا صلی الله علیه و آله همراه بوده است؛ چرا که فرمودند: «الحمد لله الذي فضّلنا على جميع العالمين» [حمد خدایی را که ما را بر تمام جهانیان برتری بخشید].

علاوه بر نزول آیه کریمه در این روز که بر اكمال دین و اتمام نعمت و خشنودی پروردگار از آنچه واقع شده، تصریح دارد.

وطارق بن شهاب از علمای اهل کتاب در مجلس عمر بن خطاب بر جایگاه این آیه کریمه صحّه گذاشت و گفت: «لنزلت فينا هذه الآية لاتّخذنا يوم نزولها عيداً» [اگر چنین آیه ای(7) در دین ما نازل می شد، ما روز نزول آن را عید می گرفتیم](8) و در آن مجلس احدی از حاضران منکر سخن او نشد و از عمر

ص: 55

1- - مسند احمد 4:281 [355/5، ح 18011].

2- - تفسیر طبری 3:428.

3- - سرّ العالمین: 9 [ص 21].

4- - الملل و النحل، چاپ شده در حاشیه الفصل ابن حزم 1:220 [الملل والنحل 145/1].

5- - التفسیر الكبير 3:636 [49/12].

6- - در جمع الجوامع آن را روایت کرده است، آن گونه که در کنز العمال 6:397 [133/13، ح 36420] آمده است.

7- - یعنی آیه: «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ...».

8- - ائمة پنجگانه حدیث، این داستان را نقل کرده اند: مسلم [در صحیح خود 517/5، ح 3، کتاب التفسیر]؛ و مالک؛ و بخاری؛ و ترمذی [در سنن خود 233/5، ح 3043 و 3044]؛ و نسائی [در سنن خود 420/2، ح 3997].

اعمالی صادر شد که گویا این سخن را پذیرفته و منکر آن نشده است.

تمام این ها تحقیقاً نشان می دهد که این روز، جایگاه بلند و افتخار آمیزی پیدا کرده، به گونه ای که موقعیت آن موجب شادی حضرت ختمی مرتبت و ائمه هدی علیهم السلام و پیروان مؤمن ایشان گردیده، و مقصود ما از عید گرفتن آن روز، جز این نیست.

و رسول خدا صلی الله علیه و آله در روایتی که فرات بن ابراهیم کوفی در قرن سوم به اسنادش از امام صادق علیه السلام از پدرش و ایشان از پدرانش آن را نقل کرده، به این جایگاه بلند اشاره کرده، آنجا که می فرماید: «قال رسول الله صلى الله عليه وآله: «يوم غدیر خُم أفضل أعياد أمتي، وهو اليوم الذي أمرني الله تعالى ذكره بنصب أخي علي بن أبي طالب علماً لأمتي يهتدون به من بعدي، وهو اليوم الذي أكمل الله فيه الدين وأتم على أمتي فيه النعمة، ورضي لهم الإسلام ديناً»⁽¹⁾» [روز غدیر خم از بهترین اعیاد امت من است، و آن روزی است که در آن خداوند به من فرمان داد که برادرم علی بن ابی طالب را به عنوان پیشوا بر امتم نصب نمایم تا پس از من به واسطه او هدایت شوند. و آن، روزی است که خداوند در آن، دین را کامل، و نعمت خویش را بر امت من تمام کرد، و آیین اسلام را برای آنان پسندید].

پس از پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله نیز امیر مؤمنان علیه السلام به پیروی از ایشان این روز را به عنوان عید قرار داد، و در سالی که روز جمعه و غدیر در يك روز اتفاق افتاده بود، به خواندن خطبه پرداخت و در بخشی از آن خطبه فرمود: «إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ جَمَعَ لَكُمْ - معشر المؤمنين - في هذا اليوم عيدین عظیمین کبیرین... عودوا رحمکم الله بعد انقضاء مجمعکم بالتوسعة على عیالکم، وبالبرِّ یاخوانکم، والشکر لله عزَّ وجلَّ على ما منحکم. واجمعوا یجمع الله شملکم. وتباروا یصل ألفتکم. وتهادوا نعمة الله كما

ص: 56

مَنَّاكُمْ بِالْثَوَابِ فِيهِ عَلَى أضعاف الأعياد قبله أو بعده إلّا في مثله. والبرّ فيه يُثمر المال ويزيد في العمر. والتعاطف فيه يقتضي رحمة الله وعطفه. وهَيَّئُوا لِإِخْوَانِكُمْ وَعِيَالِكُمْ عَنْ فَضْلِهِ بِالْجُحْدِ مِنْ وَجُودِكُمْ، وبما تناله القدرة من استطاعتكم، وأظهروا البشّر فيما بينكم والسرور في ملاقاتكم...»⁽¹⁾ ای گروه مؤمنان! همانا خداوند در این روز دو عید بزرگ را برای شما جمع کرده است. این روز را عید بگیرید، خدا شما را رحمت کند، بعد از پراکنده شدنتان به توسعه بر خانواده خویش بپردازید و به برادران دینی خویش نیکی کنید، و شکر خدا را به خاطر آنچه که بر شما منت نهاده به جا آورید، و جمع شوید تا خداوند پراکندگی شما را جمع نماید. و به یکدیگر نیکی کنید تا مهربانیتان به هم رسیده و تقویت شود. و نعمت های خدا را به یکدیگر هدیه دهید، همان طور که خداوند به واسطه ثوابهای زیاد در آن بر شما منت نهاده که ثواب ها در آن چندین برابر اعیاد قبل و بعد آن است، و نیکی در این روز، سبب زیاد شدن مال و طول عمر می شود و مهربانی به یکدیگر در آن، سبب رحمت خداوند و عطوفت او می شود. و با کوشش خود برای برادران دینی و اهل خویش، هر قدر که توان دارید از فضایل آن فراهم کنید و شادی را در میان خویش و در ملاقات ها نمایان سازید و با چهره باز یکدیگر را ملاقات کنید...].

همچنین سایر ائمه اطهار علیهم السلام این روز را عید گرفته و به تمام مسلمین دستور داده اند تا این روز را عید بگیرند و فضایل این روز و ثواب نیکی در این روز را نشر کرده اند. در «تفسیر فرات بن ابراهیم کوفی»⁽²⁾ در سوره مائده به إسنادش از امام صادق علیه السلام نقل کرده که راوی می گوید: گفتم: فدایت شوم! آیا برای مسلمین عیدی با فضیلت تر از عید فطر و عید قربان و روز جمعه و روز عرفة وجود دارد؟ راوی می گوید: امام در جواب من فرمودند: «نعم، أفضلها وأعظمها وأشرفها عند الله منزلة هو اليوم الذي أكمل الله فيه الدين وأنزل على نبيه محمد: «الْيَوْمَ»

ص: 57

1- - مرحوم شیخ طوسی آن را به إسنادش در مصباح المتهجد: 524 [ص 698] ذکر کرده است.

2- - تفسیر فرات کوفی [ص 117، ح 123].

أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضَيْتُ لَكُمْ الْإِسْلَامَ دِينًا...» [بله با فضیلت ترین و بزرگ ترین و اشرف اعیاد اسلامی در نزد خداوند، روزی است که خداوند در آن دین را کامل کرد و آیه شریفه: «امروز، دین شما را کامل کردم؛ و نعمت خود را بر شما تمام نمودم؛ و اسلام را به عنوان آیین - جاودان - شما پذیرفتم» را بر پیامبر نازل کرد].

مرحوم کلینی(1) در «کافی» از علی بن ابراهیم، از پدرش، از قاسم بن یحیی، از جدش حسن بن راشد، از امام صادق علیه السلام نقل می کند که به امام گفتم: فدایت شوم! آیا غیر از عیدین [عید فطر و قربان] برای مسلمین عید دیگری وجود دارد؟ فرمود: «نعم یا حسن! أعظمها وأشرفها» [بله ای حسن! بزرگ ترین و اشرف آنها]. گفتم: کدام روز است؟ فرمود: «يوم نصب أمير المؤمنين عليه السلام علماً للناس» [روز نصب امیر المؤمنین به عنوان پیشوای مردم]. گفتم: فدایت شوم چه کارهایی سزاوار است برای ما تا در آن روز به جا آوریم؟ فرمود: «تصوم يا حسن! وتكثر الصلاة على محمد وآله، وتبرأ إلى الله ممن ظلمهم؛ فإن الأنبياء - صلوات الله عليهم - كانت تأمر الأوصياء باليوم الذي كان يُقام فيه الوصيّ أن يتخذ عيداً» [ای حسن! در آن روز روزه بگیر و بسیار بر پیامبر و آلش صلوات بفرست، و به خدا از کسانی که بر اهل بیت ظلم کردند، براءت بجوی و بدان که انبیا - که درود خدا بر آنان باد - به اوصیای خویش فرمان می دادند تا روزی را که وصی در آن به پا داشته می شود عید بگیرند].

راوی می گوید: گفتم: برای کسی که آن روز را روزه بگیرد چه ثوابی است؟ فرمود: «صيام ستين شهراً»(2) [ثواب روزه شصت ماه].

و در روایت دیگر به إسنادش از حسین بن حسن حسینی، از محمد ابن موسی همدانی، از علی بن حسن واسطی، از علی بن حسین عبدی(3) از امام صادق علیه السلام روایت کرده است: «صيام يوم غدیر خمّ يعدل عند الله في كل عام مئة

ص: 58

1- - کافی 1:203 [148/4، ح 1].

2- - [ر. ك: برگزیده الغدير / 125-130].

3- - تهذيب الأحكام [143/3 ح 317].

حجّة ومئة عمرة مبرورات متقبّلات، وهو عيد الله الأكبر...» [روضة روز غدیر خم در هر سال در نزد خداوند برابری می کند با صد حجّ و صد عمره که تماماً با اخلاص انجام شده، و مقبول حقّ واقع شده باشند، و آن روز، عید بزرگ خداوند است...].

ما عشت أراك الدهر عجباً! مادامی که زندگی می کنی روزگار شگفتی هایی به تو نشان می دهد!

نویری و مقریزی می گویند:

این عید را معزّ الدوله علی بن بویه در سال (352) بدعت نهاد. نویری در «نهاية الأرب في فنون الأدب»^[1] در بیان اعیاد اسلامی می گوید:

عیدی است که شیعیان بدعت گذاشته اند و آن را عید غدیرنامیده اند، وسبب آن را مؤاخات [عقد أخوت] پیامبر اسلام با علی بن ابی طالب در روز غدیر خم دانسته اند. و روزی که این عید را در آن بدعت نهاده اند، روز هجدهم ذی الحجّه است؛ زیرا مؤاخات در سال دهم هجرت در آن روز واقع شده و آن در حجّة الوداع بوده است.

آنان شبهای آن عید را به نماز سپری کرده و در صبح آن قبل از زوال دو رکعت نماز بجا می آورند و شعارشان در آن، پوشیدن لباس نو و آزاد کردن بردگان و نیکی به بیگانگان و قربانی کردن است.

و نخستین کسی که این عید را بدعت نهاد، معزّ الدوله ابوالحسن علی بن بُویه بود که ان شاء الله جریان آن را در اخبار او در سال (352) بیان خواهیم کرد. پس از بدعت گذاری شیعه و قرار دادن آن به عنوان سنّت، عوام اهل سنّت نیز در سال (389) روزی را که هشت روز بعد از عید شیعه قرار دارد، به عنوان روز سُرور خویش قرار دادند و گفتند: در این روز پیامبر صلی الله علیه و آله به همراه ابوبکر صدیق داخل غار شدند، لذا آنان در این روز به اظهار زینت و آیین بندی و روشن کردن آتش پرداختند.

ص: 59

عید غدیر، عیدی مشروع نبوده و احدی از رهبران گذشته امت که مقتدای آنها بودند، آن را عید قرار نداده است. این عید اولین بار در اسلام در عراق و در زمان حکومت معز الدولة علی بن بویه اعلام شد و او کسی بود که آن را در سال (352) بدعت نهاد، و در پی آن شیعه از آن زمان به بعد، آن روز را عید قرار داد.

چه می توان گفت درباره مورّخی که از تاریخ شیعه می نویسد، قبل از آن که به حقیقت آن آگاه گردد، یا اینکه او به واقعیت آگاه بوده لکن هنگام نوشتن آن را فراموش کرده، و یا براساس نقشه از پیش تعیین شده [لأمر دبر بلیل] از واقعیت چشم پوشی کرده است، یا اینکه او در حالی که نمی داند چه می گوید سخن می راند، و یا دست کم نسبت به گفته خویش بی مبالا است. آیا این مسعودی متوفای (346) نیست که در «التنبیه والإشراف» (2) می گوید: «فرزندان علی علیه السلام و شیعیان او این روز را پاس می دارند»؟ و آیا کلینی راوی حدیث غدیر در «کافی» (3) متوفای سال (329) نیست؟ و قبل از او فرات بن ابراهیم کوفی مفسر قرار دارد که راوی حدیث دیگری در کتاب تفسیرش (4) - که نزد ما موجود است - می باشد، وی در طبقه مشایخ ثقة الاسلام کلینی است. و پر واضح است که این کتاب ها از جهت تاریخی قبل از آنچه که نویری و مقریزی (سال 352) ادعا کرده اند، تألیف شده اند.

و آیا این قیاض بن محمد بن عمر طوسی نیست که از عید غدیر در سال (259) خبر داده و گفته است: شاهد بوده که امام رضا علیه السلام متوفای سال (203) این روز را عید گرفته است و فضیلت و قدمت آن را بیان می کرده و آن را از پدرانش و ایشان نیز از امیر مؤمنان نقل کرده اند.

ص: 60

1- - الخطط 2:222 [388/1].

2- - التنبیه والإشراف: 221.

3- - کافی [149/4، ح 3].

4- - تفسیر فرات کوفی [ص 117، ح 123].

و امام صادق علیه السلام متوفای سال (148) این عید را به اصحابش تعلیم کرده و از سنت های انبیا که روز نصب جانشین خویش را عید قرار می دادند، به آنها خبر داده است. همانند عادت پادشاهان و اُمرا که روزهایی را که در آن تخت پادشاهی برپا می شده، جشن می گیرند. امامان دین علیهم السلام نیز از زمان های قدیم شیعیان خویش را به اعمال نیک و دعا های مخصوص این روز و اعمال و طاعات ویژه آن، دستور می دادند.

این، حقیقت عید غدیر است، لکن این دو فرد خواسته اند بر شیعه طعن بزنند، و از این رو آن سَلَف صالح را انکار کرده و آن را بدعت منسوب به معزّ الدوله قرار داده اند.

«فَوَقَعَ الْحَقُّ وَ بَطَلَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ * فَغُلِبُوا هُنَالِكَ وَ انْقَلَبُوا صَاغِرِينَ» (1)

[در این هنگام)، حق آشکار شد؛ و آنچه آنها ساخته بودند، باطل گشت *

و در آنجا (همگی) مغلوب شدند؛ و خوار و کوچک گشتند].

تاجگذاری در روز غدیر

دانستیم که در روز غدیر صاحب خلافت بزرگ برای پادشاهی اسلامی تعیین شد، و به ولایت عهدی پیامبر رسید، و بدین جهت سزاوار بود بنابر رسم شاهان و اُمرا تاجگذاری شود. ولی چون تاج هایی که از طلا و جواهرات ساخته می شد، از رسوم و مختصات پادشاهان ایران بود، و در بین عرب بدلی از آنها جز عمامه ها نبود، و عمامه ها را جز بزرگان و اشراف نمی پوشیدند - و بدین جهت از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده که فرمود: «العمائم تيجان العرب» [عمامه ها تاجهای عرب هستند]. این روایت را قضاعی و دیلمی نقل کرده اند، و سیوطی در «جامع صغیر» (2) آن را روایت صحیح دانسته، و ابن اثیر نیز آن را در «نهایه» (3) آورده است - بر این اساس رسول خدا صلی الله علیه و آله در این روز بر سر مبارک

ص: 61

1- - أعراف: 118-119.

2- - الجامع الصغیر 155:2 [193/2، ح 5723].

3- - النهاية في غريب الحديث والأثر [199/1].

علی علیه السلام عمامه گذاشت و این به نحوی بیانگر عظمت و جلال او بود؛ لذا در آن جمع بزرگ با دست مبارک خویش با عمامه خود که «سحاب» نام داشت، بر سر او تاج گذاشت.

و در این کار اشاره ای است به این که کسی که با این عمامه تاج گذاری شده، برای مقامی مانند مقام پیامبر صلی الله علیه و آله مهیا شده است، جز این که او مبلغ دین پیامبر بوده و پس از وی جانشین او است.

در «کنز العمال»⁽¹⁾ از علی علیه السلام روایت شده است: «عَمَّني رسول الله صلى الله عليه وآله يوم غدیر خُمّ بعمامة، فسدلها خلفي» [پیامبر صلی الله علیه و آله در روز غدیر خم بر سر من عمامه ای گذاشت و یک سر آن را به پشت من انداخت]. و در لفظی دیگر: «فسدل طرفها علی منکبی» [یک سر آن را بر دوش من افکند]. سپس فرمود: «إِنَّ الله أَمَدَّنِي يوم بدر وحنين بملائكة يعتمون هذه العمة» [همانا خداوند مرا در جنگ بدر و حنین توسط فرشتگانی که این عمامه را بر سر داشتند، یاری فرمود]. و فرمود: «إِنَّ العمامة حائزة بين الكفر والإيمان» [عمامه مانع و مرزی است بین کفر و ایمان].

و حافظ دیلمی از ابن عباس نقل کرده است: آن گاه که رسول خدا صلی الله علیه و آله علی علیه السلام را با سحاب⁽²⁾ عمامه گذاری کرد به او فرمود: «يا عليّ! العمامت تيجان العرب»⁽³⁾ [ای علی! عمامه ها تاج های عرب هستند].

فایده: ابوالحسین ملطی⁽⁴⁾ در «التنبیه و الرد»⁽⁵⁾ می گوید:

سخن آنها - یعنی رافضی ها - : «علی در سحاب [ابر] است» برگرفته از

ص: 62

1- - كنز العمال 8:60 [482/15]، ح 41909؛ ونیز نگاه كن: الرياض النضرة 3:17؛ فرائد السمطين 1:75، باب 12، ح 41؛ الفصول المهمة: 41.

2- - ابن اثیر در نهاییه 2:160 [345/2] می گوید: «اسم عمامة پیامبر صلی الله علیه و آله سحاب بود».

3- - الفردوس بمأثور الخطاب [78/3]، ح 4246.

4- - محمد بن احمد بن عبد الرحمن ملطی شافعی، متوفای (377).

5- - التنبیه والردّ علی أهل الأهواء والبدع: 26 [ص 19].

سخن پیامبر صلی الله علیه و آله خطاب به علی علیه السلام است آنگاه که نزد پیامبر آمد در حالی که عمامه پیامبر را که «سحاب» خوانده می شد بر سر نهاده بود: «قد أقبل عليّ في السحاب» [علی در سحاب آمد]؛ یعنی در آن عمامه ای که سحاب نام داشت آمد، ولی آنان این سخن را به گونه ای غیر از آنچه که مقصود بوده، تأویل کرده اند.

و حلبی در کتاب «سیره» (1) می گوید:

پیامبر صلی الله علیه و آله عمامه ای داشت که سحاب نامیده می شد و آن را به علی بن ابی طالب - کرم الله وجهه - پوشاند. و گاهی علی - کرم الله وجهه - آن را می پوشید و بر پیامبر وارد می شد و حضرت صلی الله علیه و آله می فرمود: «أتاكم عليّ في السحاب» [علی در سحاب نزد شما آمد] یعنی در عمامه ای که آن را پیامبر به ایشان هدیه کرده بود.

امینی می گوید: این است معنای آنچه که به شیعه نسبت می دهند که می گوید:

«علی در سحاب است»، و بر خلاف ادّعای ملطی هیچ کس از شیعه آن را به غیر معنایی که مقصود بوده، معنا نکرده است، بلکه اهل سنت این جمله را به گونه ای دیگر معنا کرده و به شیعه افتراء بسته اند و خداوند به حساب آن ها رسیدگی خواهد کرد.

پس روز تاجگذاری، گرمی ترین روز در اسلام و بزرگترین عید دوستداران امیر مؤمنان علیه السلام است، چنان که این روز، زمان برانگیخته شدن کینه و خشم دشمنان اوست.

«وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ مُّسْفِرَةٌ * ضَاحِكَةٌ مُّسْتَبْشِرَةٌ *

وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ عَلَيْهَا غَبَرَةٌ * تَرْهَقُهَا قَتَرَةٌ» (2).

[چهره هایی در آن روز گشاده و نورانی است * خندان و مسرور است *

و صورتهایی در آن روز غبارآلود است * و دود تاریکی آنها را پوشانده است].

ص: 63

1- - السيرة الحلبية 3:369 [341/3].

2- - عبس: 38-41.

این بحث را به انگیزه نیاز به اثبات صحّت حدیث غدیر و اثبات تواتر آن مطرح نمی کنیم؛ زیرا ذات این حدیث و جوهره قائم به نفس آن از هر گونه بحثی بی نیاز است.

با وجود اینکه راویان بسیاری از سندهای این حدیث، راویان دو کتاب «صحیح مسلم» و «صحیح بخاری» هستند، چه کسی می تواند صحّت این حدیث را انکار کند؟!

و با توجه به اینکه هر دور و نزدیکی، شاهد این حادثه بوده و آن را روایت کرده و بیشتر نویسندگان حدیث، تاریخ، تفسیر، و کلام آن را نگاشته اند، و برخی نیز درباره آن کتابهای مستقلّی نوشته اند، چه معاندی می تواند این حدیث را که با صرف نظر از برخی اختلاف واژه ها، تواتر لفظی دارد، و در تفصیلش تواتر معنوی، و در برخی شئونش تواتر اجمالی دارد (1)، ردّ کند؟!

ص: 64

1- - [«خبر متواتر»: عبارت است از إخبار جمعی که - به لحاظ امتناع عادی توافق آنها بر دروغ - موجب اطمینان به درستی خبر گردد. خبر متواتر، به متواتر لفظی، معنوی و اجمالی تقسیم می شود. به خبری «متواتر لفظی» گفته می شود که لفظ یا الفاظ معین آن به حدّ تواتر نقل شده باشد؛ مانند حدیث ثقلین و حدیث غدیر. در «متواتر معنوی»، خبر با الفاظی مختلف نقل شده لیکن مضمون و معنای همه آنها یکی است؛ اعمّ از آنکه آن معنای واحد، معنای مطابقی الفاظ باشد یا معنای التزامی؛ مثل اخباری که درباره شجاعت امیر المؤمنین علیه السلام وارد شده است که الفاظ، گوناگون است ولی از مجموع آنها، معنای واحد که شجاعت علی علیه السلام باشد استفاده می شود. «متواتر اجمالی» (قدر متیقّن) به خبری اطلاق می شود که با الفاظ و مضامینی گوناگون - بر حسب سعه و ضیق دلالت - نقل شده باشد، به گونه ای که از مجموع نقلها علم اجمالی به صدور بعضی از آن الفاظ از معصوم علیه السلام حاصل شود؛ مانند اینکه مضمون يك روایت حجّیت خبر مؤمن، و مضمون روایتی دیگر حجّیت خبر ثقه، و مضمون روایت سوم حجّیت خبر عادل باشد، که از مجموع این سه مضمون، علم به حجّیت خبر عادل - به جهت قدر متیقّن بودن آن - حاصل می شود؛ ر. ک: اصول الفقه، مظفر 62/2-63؛ اصطلاحات الأصول، مشکینی/ 142-143؛ فرهنگ فقه فارسی 648/2-649].

مرحوم علامه امینی رحمه الله در کتاب الغدير(1) (43) نفر از کسانی که قائل به صحّت و تواتر این حدیث اند را برشمرده است؛ برخی از آنها از این قرارند:

1 - حافظ ابو عیسیٰ ترمذی، متوفای (279).

وی در کتاب روایی خود پس از ذکر حدیث غدیر گفته است: «هذا حدیث حسن صحیح»(2) [این روایت، حدیثی حسن و صحیح است].

2 - حافظ ابن عبد البرّ قرطبی، متوفای (463).

وی در کتاب «استیعاب»(3) پس از ذکر حدیث مؤاخاة [برادری علی علیه السلام با پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله] و دو حدیث ولایت و غدیر، گفته است: «هذه كلّها آثارٌ ثابتةٌ» [تمام این روایات، آثاری ثابت هستند].

3 - فقیه ابو الحسن بن مغازلی، شافعی، متوفای (483).

وی در کتاب «مناقب»(4) - پس از نقل حدیث از استاد خود ابوالقاسم فضل بن محمد اصفهانی - گفته است:

ابو القاسم بر این باور است که این روایت، حدیثی صحیح از رسول خدا صلی الله علیه و آله است، و حدود صد نفر از جمله عَشْرَةُ مَبْشُرَةٍ آن را روایت کرده اند. و آن، حدیثی ثابت است و هیچ اشکالی ندارد. این فضیلت ویژه علی علیه السلام است و هیچ کس با وی در آن شریک نیست.

4 - حجّت الاسلام ابو حامد غزالی، متوفای (505). وی در کتاب «سِرّ العالمین»(5) می نویسد:

ص: 65

1- - [نگاه کن: الغدير 543/1-572].

2- - سنن ترمذی 2:298 [5/519، ح 3713].

3- - استیعاب 2:373 [قسم سوم/ 1098-1100، شماره 1855].

4- - مناقب عليّ بن أبي طالب عليه السلام [ص 27، ح 39].

5- - سِرّ العالمین: 9 [ص 21].

حجّت [برهان و دلیل] پرده از رخ خود برداشته است، و همگان بر متن حدیث از خطبه رسول خدا صلی الله علیه و آله در روز غدیر خم، اتفاق نظر دارند. ایشان در بخشی از این خطبه فرموده اند: «من كنتُ مولاَه فعلیّ مولاَه»، و عُمَر [در مقام تبریک به حضرت علی علیه السلام] گفته است: بَخُّ بَخُّ [به به، خوشا، آفرین].

5 - ابن ابی الحدید معتزلی، متوفای (655). وی در شرح «نهج البلاغة»⁽¹⁾ این حدیث را از روایات همگانی و معروف در فضایل امیر مؤمنان علیه السلام برشمرده است.

6 - حافظ ابن حجر عسقلانی، متوفای (852). وی در کتاب «فتح الباری»⁽²⁾ می گوید:

و اما حدیث «من كنتُ مولاَه فعلیّ مولاَه»، را ترمذی و نسائی روایت کرده اند، و این حدیث جداً دارای طُرُق فراوانی است که ابن عقده در کتابی مستقل همه آنها را گرد آورده است، و بسیاری از سندهای آن صحیح و حسن هستند. از امام احمد برای ما نقل شده که گفته است: برای هیچ يك از صحابه به تعداد فضایل علی بن ابی طالب، فضیلت نقل نشده است.

7 - حافظ جلال الدین سیوطی، شافعی، متوفای (911).

وی گفته است: «این حدیث متواتر است». و بسیاری از علمای بعدی، آن را از وی روایت کرده اند.

8 - حافظ شهاب الدین بن حجر هیتمی مکی، متوفای (974)⁽³⁾.

ص: 66

1- - شرح نهج البلاغة 2:449 [166/9]، خطبة 154].

2- - فتح الباری 7:61 [74/7].

3- - الصواعق المحرقة: 25 و 73 [ص 42 و 43 و 123]؛ شرح متن الهمزية في مدح خير البرية: 221 [ص 245].

«وَتَمَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ صِدْقًا وَعَدْلًا لَا مُبَدِّلَ لِكَلِمَاتِهِ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ *

وَإِنْ تُطِيعْ أَكْثَرُ مَنْ فِي الْأَرْضِ يُضِلُّوكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ

وَإِنْ هُمْ إِلَّا يَخْرُصُونَ» (2).

[و کلام پروردگار تو، با صدق و عدل، به حدّ تمام رسید؛ هیچ کس نمی تواند کلمات او را دگرگون سازد؛ و اوشنونده داناست. * اگر از بیشتر کسانی که در روی زمین هستند اطاعت کنی، تو را از راه خدا گمراه می کنند؛ (زیرا) آنها تنها از گمان پیروی می نمایند، و تخمین و حدس (واهی) می زنند].

داوری پیرامون سند حدیث

«وَأَنْ أَحْكُمَ بَيْنَهُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ» (3)

[و در میان آنها (اهل کتاب)، طبق آنچه خداوند نازل کرده، داوری کن!

و از هوسهای آنان پیروی مکن!]

در اینجا گروهی از مردان بزرگ علم، به تواتر حدیث اقرار کرده و منکر آن را سرزنش نموده اند و پیش از این (4) دانستی اصحابی که حدیث را نقل کرده اند و ما به روایت آنان دسترسی پیدا کرده ایم، (110) نفر می باشند. هرگز از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله حدیثی نخواهید یافت که به این حدّ از یقین و تواتر و ثبوت رسیده باشد.

شمس الدین جزری در خصوص اثبات تواتر این روایت، رساله ای جداگانه نوشته و منکر آن را جاهل دانسته است، و حقّ هم همین است. و فقیه ضیاء الدین مقبلی نیز می گوید: «إِنْ لَمْ يَكُنْ مَعْلُومًا فَمَا فِي الدِّينِ مَعْلُومٌ» (5) [اگر این حدیث (با این همه مدارک) معلوم نباشد، دیگر در دین چیزی معلوم نخواهد بود].

و بدخشی می گوید: «حدیث صحیح مشهور، ولم يتكلم في صحته إلا متعصب»

ص: 67

1- - روح المعاني 2:249 [61/6].

2- - أنعام: 115 و 116.

3- - مائده: 49.

4- - در ص 17 از این کتاب.

5- - [ر. ك: تعلیق هداية العقول إلى غاية السؤال 2:30].

جاحد لا اعتبار بقوله»(1) این حدیث، صحیح و مشهور است، و به جز شخص متعصب و منکر که اعتباری به سخنانش نیست، درباره صحت آن بحث نمی کند].

ولی در لابه لای تعصبات و از پس پرده های کینه و عقده، انسانهای پستی وجود دارند که جدایی از مولای ما امیرمؤمنان صلوات الله علیه آنان را واداشته است که به هر وسیله ای شده، با هیاهو و جو سازی این چشمه زلال را تیره و این اطمینان را متزلزل نمایند.

از این رویکی منکر صدور حدیث شده است(2)، به این بهانه که علی علیه السلام در آن زمان با پیامبر خدا در حج نبوده، بلکه در یمن بوده است. و دیگری صحت صدر حدیث را انکار کرده می گوید(3): صدر حدیث را اکثر راویان نقل نکرده اند.

و سومی ذیل حدیث را تضعیف نموده(4) می گوید: بدون شك ذیل آن دروغ است.

و چهارمی(5) در اصل آن خدشه وارد ساخته ولی دعای ملحق به آن را معتبر می داند و می گوید: فقط احمد بن حنبل آن را نقل کرده است و اما دیگران فقط این بخش اخیر: «اللّٰهُمَّ وَالِ مِنْ وَالَاه...» از سخن پیامبر صلی الله علیه و آله را نقل نموده اند.

در حالی که گفتیم: تواتر و صحت آن را همه قبول دارند، و علما بدون توجه به این سر و صداها، نسبت به اعتبار تمام آن، تصریح کرده اند؛ لذا در این مسأله اجماع وجود دارد و جای بحث و جدال برای آنان باقی نگذاشته است.

در اینجا کسی هست: که يك بار می گوید: علمای ما آن را نقل نکرده اند(6).

ص: 68

1- - نُزِّل الْأُبْرَارُ: 21 [ص 54].

2- - طحاوی در [مشکل الآثار 308/2] و دیگران آن را نقل کرده و جواب داده اند.

3- - تفتازانی در مقاصد: 290 [274/5]، و برخی از متأخران نیز از او تقلید کرده اند.

4- - ابن تیمیّه در منهاج السنّة 4:85.

5- - محمّد محسن کشمیری در نجات المؤمنین.

6- - ابن حزم در المفاضلة بين الصحابة این سخن را گفته است.

و بار دیگر می گوید: از طریق روات ثقه نقل نشده، پس صحیح نیست (1). و برخی از مقلدان متأخر نیز از او تقلید کرده می گویند: «محدثان ثقه آن را نقل نکرده اند» (2)، در حالی که همین فرد در جای دیگر کتابش می گوید: این حدیث متواتر است.

ما با این افراد طبق فرمایش خدای سبحان (3) جز با سلام برخورد نمی کنیم.

من نمی دانم که آیا جهل مانع شده که او علمای اصحابش را نشناسد، یا از صحاح و مسانید بی اطلاع باشد؟ یا ثقه بودن این شخصیت ها را قبول ندارد؟

فإن كان لا يدري فتلك مصيبة*** وإن كان يدري فالمصيبة أعظم

[اگر نا آگاه است پس این مصیبتی است، و اگر آگاه است (و چنین سخن می گوید) پس مصیبت بزرگتر است].

و نیز در میان آنها کسی هست: که این سخن را در دهان خود می گرداند که این حدیث را به جز احمد در مسند خود نقل نکرده است (4) و در این کتاب، روایات صحیح و ضعیف هر دو وجود دارد. گویا این فرد غیر از مسند احمد از سایر آثار اطلاعی ندارد، و یا تحقیق و پژوهش در اسناد صحیح و قوی فراوان موجود در صحاح، مسانید، سنن و مانند آن، او را بیدار و آگاه نساخته است. و گویا او از آثاری که بزرگان در خصوص احمد و مسندش تألیف کرده اند، مطلع نگشته است. و یا سخن سبکی در «طبقات» (5) به گوشش نخورده است که

ص: 69

1- ابن تیمیّه در منهاج السنّة 4:86 به نقل از ابن حزم در [الفصل 148/4].

2- هروی نوّه میرزا مخدوم بن عبد الباقي در «السهام الثاقبة».

3- در سورة فرقان، آیه 63 آن جا که می فرماید: «وَإِذَا خُطِبَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلَامًا» [و هنگامی که جاهلان آنها را مخاطب سازند (و سخنان نابخردانه گویند)، به آنها سلام می گویند].

4- این سخن را محمّد محسن کشمیری در «نجات المؤمنین» می گوید.

5- طبقات الشافعية 1:201 [27/2، شماره 7].

می گوید: «به راستی احمد مسند را تألیف کرد و آن اصلی از اصول این امت است».

و امام حافظ ابوموسی مدینی اصفهانی شافعی متوفای (581) می گوید:

مسند امام احمد اصلی سترگ و مرجعی استوار برای اصحاب حدیث است. و آن، از روایات فراوان و شنیده های بی شمار برگزیده شده است؛ بدین جهت امام و تکیه گاه است و هنگام نزاع و اختلاف، ملجأ و مرجع نزاع کنندگان است.

و براساس نقل «کنز العمال»⁽¹⁾، حافظ سیوطی در مقدمه «جمع الجوامع» می گوید:

همه روایات مسند احمد مورد قبول است، و روایات ضعیف آن نیز همچون روایات حسن است.

و فرد دیگری پیدا شده می گوید⁽²⁾: «حدیث غدیر در کتابهای «صحاح» نقل نشده است». غافل از آنکه ترمذی در «صحیح» خود، و ابن ماجه در «سنن» خود، و دارقطنی با چند طریق، و ضیاء الدین مقدسی در «المختار» و... آن را نقل کرده اند.

و از همین جا ارزش کلام فردی که با استدلال به عدم نقل آن در صحیحین، صحت آن را خدشه دار می سازد، معلوم می شود⁽³⁾.

و شخص دیگری⁽⁴⁾ نیز آمده و صحتش را تأیید، و حسنش را اثبات، و اجماع جمهور اهل سنت درباره آن را نقل کرده و می گوید:

چه بسیار حدیث صحیح است که هر دو شیخ [بخاری و مسلم] آن را نقل ننموده اند.

و ما می گوئیم: حتی حاکم نیشابوری کتاب قطوری که حجمش کمتر از صحیحین (صحیح بخاری و مسلم) نیست به نام «مستدرک الصحیحین» نگاشته

ص: 70

1- - کنز العمال 10/1: 3.

2- - حسام الدین سهارنبوری در «مرافض الروافض».

3- - قاضی عضد ایجی در مواقف [ص 405]؛ و تفتازانی در شرح المقاصد [274/5].

4- - شیخ محمود بن محمد شیخانی قادری مدنی در «الصراط السوي في مناقب آل النبي».

است، و در موارد بسیاری با روایاتی که ذهبی در «ملخص» ذکر کرده، توافق دارد. و شما در شرح حال علما مستدرک های دیگری را درباره صحیحین مشاهده می کنید.

و حاکم نیشابوری در «مستدرک» (1) می گوید:

بخاری و مسلم و یا یکی از آن دو، نگفته است که هر حدیثی را که آن دو نقل نکرده اند، صحیح نیست. و من به یاری خدا احادیثی را که روایان آن ثقة هستند، و شیخان (بخاری و مسلم) - رضي الله عنهما - یا یکی از آن دو به مثل آن احادیث، استدلال نموده را، نقل خواهم کرد.

بخاری می گوید:

هر روایتی را که در جامع آورده ام صحیح است، و روایات صحیح دیگری هست که به خاطر طولانی شدن نیاورده ام.

و مسلم می گوید:

من همه روایات صحیح را در اینجا نیاورده ام، بلکه آن بخشی را که اجماعی بوده یاد آور شده ام.

از این رو، نقل نکردن بخاری و مسلم حدیثی را که اجماع بر صحت و تواترش وجود دارد، اگر نگوییم نقص بر آن دو کتاب و نویسندگان آن است، سبب خدشه دار شدن آن حدیث نمی شود.

و بر انسان آگاه و بصیر، پوشیده نیست: نخستین کسی که بر خلاف اجماع این حدیث را رد کرده، ابن حزم اندلسی (2) است در حالی که خود می گوید:

امت اسلامی بر خطا و اشتباه اجتماع نمی کنند.

و بعداً ابن تیمیّه از او پیروی کرده، سخن او را برای خدشه دار ساختن حدیث، مدرک قرار داده و غیر از سخن او ذره ای خدشه در آن نیافته است، به

ص: 71

1- - المستدرک علی الصحیحین 1:2 [41/1].

2- - برای آگاهی از شخصیت وی نگاه کن: برگزیده الغدیر / 90-98.

جز سخن خودش که بر آن افزوده و گفته است: «از بخاری و ابراهیم حرّانی و از دسته ای از حدیث شناسان نقل شده است که آنان به این حدیث طعنه وارد نموده و آن را ضعیف شمرده اند». غافل از گفتار خودش در «منهاج السنّة»⁽¹⁾ که می گوید:

ماجرای غدیر در بازگشت پیامبر خدا صلی الله علیه و آله از حجّة الوداع رخ داد، و مردم بر این قضیّه اجماع و اتفاق دارند.

پس از او عده ای مانند تفتازانی، قاضی ایجی، قوشجی و سیّد جرجانی، که دوری از حقّ در نظرشان زیبا جلوه کرده، از وی تقلید نموده و بر دروغ و افترا افزوده اند⁽²⁾، و در ردّ حدیث به دلیل عدم نقل صحیحین اکتفا نکرده، و به دروغ ابن تیمیّه در نسبت طعنی که به بخاری و حرّانی داده بسنده نکرده اند - و یا به خاطر بی اعتبار بودن ابن تیمیّه نزد آنان، نسبت دادن این مطلب به بخاری و حرّانی خوشایندشان نبوده است - و قاطعانه گفته اند: «ابن داود و ابوحاتم سجستانی بر این روایت خدشه وارد کرده اند».

و به دنبال آنها ابن حجر پا به عرصه گذاشته و علاوه بر ابوداود و سجستانی واژه «غیرهم» را بر آن اضافه کرده است. و آنگاه که هروی به دنیا آمد، سجستانی را حذف کرده و به جای او واقدی و ابن خزیمه را قرار داده است.

او در «السّهام الثّاقبة» می گوید:

بسیاری از امامان حدیث در صحّت این حدیث خدشه وارد کرده اند؛ مانند ابوداود، واقدی، ابن خزیمه و دیگر ثقات.

نمی دانم چه عاملی آنان را نسبت به خدای رحمان گستاخ ساخته است؟! «وَقَدْ خَابَ مَنْ إِفْتَرَى»⁽³⁾ [و هر کس که (بر خدا) دروغ ببندد، نومید (و شکست خورده) می شود!].

ص: 72

1- - منهاج السنّة 4:13.

2- - [در متن کتاب، ضرب المثل: «زاد ضغناً علی إِبّالة» به کار رفته که برای توضیح آن به ص 39 از همین کتاب مراجعه کن].

3- - طه: 61.

چه بگویم درباره‌ی گوینده پرگویی که این نسبت های ساختگی را به امامان حدیث و حافظان سنت می بندد!

آیا يك نفر پیدا نمی شود که از اینها بپرسد مدرک و مرجع شما در این نقل ها و نسبت ها چیست ؟ آیا در کتابی مشاهده کرده اند؟ پس آن چه کتابی است و کجاست ؟ و چرا نام آن را نمی برند؟ و یا اگر از بزرگان و اعلام روایت می کنند پس چرا سند آن را ذکر نکرده و نام آنان را نمی برند؟

آیا نباید از این ها پرسید که چگونه خدشه و طعن بخاری و هم فکرائش در این حدیث، بر گروه انبوه حفاظ و بزرگان و استادان فن از قرن اول تا هفتم و هشتم که قرن ابن تیمیّه و مقلّدانش می باشد، مخفی مانده ؟ و احدى لب به آن نگشوده ؟ و در هیچ کتاب و مُسندی از آن اثری یافت نمی شود؟ و یا آنان بدان واقف شده اند، ولی در بازار حقّ ، برای آن ارزشی ندیده اند و از این رو بدان توجّه نکرده اند؟

گذشته از این ها، آیا انکار تواتر آن در چارچوب حقیقت قرار دارد؟ و آیا این سخن که: «شیعه از يك سو بر اعتبار تواتر در ادلّه امامت اجماع دارد، و از سوی دیگر به حدیث غدیر با اینکه خبر واحد است، استدلال می کند»⁽¹⁾، درست است ؟

در حالی که خود همین شخص، حدیث را به خاطر نقل هشت نفر از اصحاب متواتر می داند⁽²⁾. و برخی از اهل سنت، تنها نقل چهار نفر از اصحاب را برای تحقّق تواتر کافی می داند و می گوید: مخالفت با آن جایز نیست⁽³⁾، و به تواتر حدیث: «الأئمة من قریش»⁽⁴⁾ امامان از قریش هستند [یقین داشته

ص: 73

1- - تفتازانی در مقاصد: 290 [272/5]، وابن حجر در صواعق: 25 [ص 42]، و مقلّدان این دو.

2- - ر. ك: الصواعق: 13 [ص 23].

3- - ابن حزم در المُحَلّی [6/9 مسئله 1511] در مسئله عدم جواز فروش آب می گوید: «این چهار نفر، از اصحاب - رضي الله عنهم - هستند و این نقل، متواتر است و مخالفت با آن جایز نیست».

4- - ر. ك: الفصل 4:89.

می گوید: این روایت را انس بن مالک، و عبدالله بن عمر، و معاویه، نقل کرده اند، و جابر بن عبدالله و جابر بن سمره و عباد بن صامت نیز آن را نقل به معنا نموده اند.

این، دیدگاه مشهور آنان در تعریف تواتر است، اما وقتی به حدیث غدیر می رسند برای تواتر حدیث، سقفی را تعیین می کنند که روایت (110) نفر از اصحاب و بلکه بیشتر، به آن نمی رسد.

واز شگفتیهای روزگار: ابتکار احمد امین در کتاب «ظُهر الإسلام»⁽¹⁾ است که می گوید: «شیعه حدیث غدیر را از براء بن عازب نقل می کند».

و تو خود می دانی که سهم روایت براء در نقل علمای اهل سنت از او، خیلی بیش از روایات سایر اصحاب است؛ زیرا حدود چهل نفر از علمای برجسته آنان روایت او را نقل کرده اند؛ از جمله احمد و ابن ماجه و ترمذی و نسائی و ابن ابی شیبه و امثال آنان، که بخش عمده ای از سندهای آن صحیح، و روایانش همه ثقه هستند⁽²⁾.

ولی احمد امین برای ساقط کردن حجّیت آن، خوش داشته که آن را تنها به شیعه نسبت دهد. و این برای او شیوه ای تازه نیست؛ زیرا وی در صفحات کتابهای خود بنام «فجر الإسلام»، «ضحی الإسلام»، و «ظُهر الإسلام» از این گونه دروغ پردازی ها فراوان دارد.

«كَبُرَتْ كَلِمَةً تَخْرُجُ مِنْ أَفْوَاهِهِمْ إِنْ يَقُولُونَ إِلَّا كَذِبًا * فَلَعَلَّكَ بَاخِعٌ نَفْسَكَ عَلَى آثَارِهِمْ إِنْ لَمْ يُؤْمِنُوا بِهَذَا الْحَدِيثِ أَسَفًا»⁽³⁾

[سخن بزرگی از دهانشان خارج می شود! آنها فقط دروغ می گویند! * گویی می خواهی به خاطر اعمال آنان، خود را از غم و اندوه هلاک کنی]

ص: 74

1- - ظُهر الإسلام: تعلیقهُ ص 194.

2- - ر. ك: الغدير [49/1-52].

3- - كهف: 5-6.

اگر به این گفتار ایمان نیاورند!].

معنای حدیث غدیر

شاید تا اینجا در صدور حدیث غدیر از وجود پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله هیچ گونه شکی باقی نمانده باشد.

اما دلالت این حدیث بر امامت مولای ما امیر مؤمنان علیه السلام: در هر چه شك داشته باشیم در این که واژه «مولی» در این مقام تنها دلالت بر امامت امیرالمومنین علیه السلام دارد، شك نخواهیم داشت. فرقی نمی کند که واژه «مولی» در لغت، صریح در این معنا باشد یا به خاطر معانی متعدّد، مجمل شده باشد. چه با قرینه دلالت بر معنای امامت داشته باشد و چه بدون قرینه؛ زیرا برداشت حاضرین در آن اجتماع با عظمت و بسیار با شکوه، و برداشت افرادی که پس از گذشت زمانی آن را شنیدند و قولشان در لغت حجّت می باشد، همین معنا است بدون اینکه هیچ کدام منکر آن شوند. و پس از آنها شعرا و شخصیت‌های ادبی تا عصر حاضر نیز همین برداشت را دارند. و این قوی ترین حجّت و برهان بر معنای مورد نظر است.

و در پیشاپیش افراد یاد شده: مولای ما امیر مؤمنان علیه السلام قرار دارد که در جواب نامه معاویه در ضمن ابیاتی (1) نوشته اند:

وَأَوْجِبَ لِي وِلَايَتَهُ عَلَيْكُمْ *** رَسُولُ اللَّهِ يَوْمَ غَدِيرِ خُمٍّ

[پیامبر خدا روز غدیر خم ولایت خودش بر شما را، برای من قرار داد].

و از جمله آنها: حسن بن ثابت است که در غدیر حاضر بوده و از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله خواست تا شعری در این امر مبارک بسراید که بیتی از آن این است:

فَقَالَ لَهُ: قُمْ يَا عَلِيُّ فَإِنِّي *** رَضِيْتُكَ مِنْ بَعْدِي إِمَامًا وَهَادِيَا

[به او فرمود: ای علی! برخیز که من تو را پس از خود امام و راهنما قرار دادم].

و از آنهاست: صحابی بزرگ قیس بن سعد بن عبادہ أنصاری که می گوید:

وَعَلِيٌّ إِمَامُنَا وَإِمَامٌ *** لِسَوَانَا أَتَىٰ بِهِ التَّنْزِيلُ

ص: 75

یوم قال النبی من کنت مولا *** هُ فهذا مولاہ خطب جلیل

[علی امام ما و همه است که قرآن آن را بیان کرده است. روزی که پیامبر فرمود: من مولای هر که هستم پس این (علی) مولای اوست و این امری بس بزرگ است].

و از آنهاست: محمد بن عبدالله حمیری که می گوید:

تناسوا نصبه فی یوم خُم *** من الباری ومن خیر الأنام

[درباره انتصاب او در روز غدیر خم از سوی پروردگار و از سوی بهترین مردم محمد صلی الله علیه و آله، خود را به فراموشی زدند].

از آنهاست: عمرو عاص صحابی که می گوید:

1 - وکم قد سمعنا من المصطفی *** وصایا مُخصَّصةً فی علی

2 - وفي یوم خُم رقی منبرا *** وبلغ والصحب لم ترحل

3 - فأمنحه إمرة المؤمنین *** من الله مستخلف المنحل

4 - وفي کفه کفه مُعلناً *** ینادی بأمر العزیز العلی

5 - وقال فمن کنت مولی له *** علی له الیوم نعم الولی

[1 - چه بسیار سفارشهای ویژه ای از محمد مصطفی، درباره علی شنیدیم. 2 - و در روز غدیر خم وقتی که همه یاران پیامبر جمع شدند بالای منبر رفته و ابلاغ کرد. 3 - پس حکومت بر مؤمنان را از جانب خداوند به او مخصوص گردانید، و اوست که خلافت خود را به هر که بخواهد می بخشد. 4 - او دست علی را در دست خویش گرفته بود و به همه نشان داد، و با صدای بلند به امر خداوند عزیز و علی (بلند مرتبه) ندا داد. 5 - وگفت:

هرکس من مولای اویم از امروز علی مولایی شایسته برای اوست].

و از آنهاست: کمیت بن زید اسدی شهید (126) که می گوید:

ویوم الدوح دوح غدیر خُم *** أبان له الولاية لو أطيعا

ولکن الرجال تباعوها *** فلم أر مثلاً خطراً مبيعاً

[او در روز غدیر که درختان بزرگ (مغیلان) سایبان شده بودند، پیامبر ولایت را برای او آشکار ساخت اگر از او اطاعت می شد. ولی (متأسفانه) مردان، آن را میان خود معامله کردند و من کالایی ارزشمندتر از آن ندیدم].

و از جمله ایشان است: سید اسماعیل حمیری متوفای (179) در بسیاری از شعرهایش، و عبدی کوفی از شعرای قرن دوم در قصیده بزرگ «بائیّه» خود، و شیخ ادبیات عرب ابوتّمّام، متوفای (231) در شعر «رائیّه» خود.

و نیز مردانی زیرک، عارف، آگاه، دانشمند، و ادیب در ادبیات عرب که هرگز از حدّ و مرز قوانین لغت تجاوز نمی کنند، و کاملاً با وضع الفاظ آشنا می باشند، و در شعر و پرداخت سخن، جز شیوه صحیح و درست را به کار نمی گیرند، از افراد یاد شده پیروی نموده اند؛ مانند: دعبل خزاعی، و حِمانی کوفی، و امیر ابوفراس، سید مرتضی علم الهدی، سید شریف رضی، حسین بن حجاج، ابن رومی، کشاجم، صنوبری، مفعّج، صاحب بن عبّاد، ناشی صغیر، تنوخی، زاهی، أبو العلاء سروری، جوهری، ابن علّویه، ابن حمّاد، ابن طباطبا، ابو الفرج، مهیار، صولی نیلی، و فنجکردی... و دیگر استوانه های ادبیّات و بزرگان لغت که در طول قرن ها تا به امروز همیشه آثارشان مرجع و مصدر بوده است، و در توان کسی نیست که به خطای همه آنها حکم کند؛ زیرا آنان برای مردم مرجع لغت و ادبیّات هستند.

و در همان اجتماع با شکوه روز غدیر خم، عده ای از مردم از واژه «مولی» همین معنای مورد نظر ما را فهمیدند، گرچه آن را با شعر بیان نکرده اند، ولی آن را در سخنان روشن خود آشکار ساخته اند و یا از ظواهر خطابشان استفاده می شود؛ مانند شیخان، یعنی ابوبکر و عمر که تبریک گویان خدمت امیرمؤمنان علیه السلام آمده با او بیعت نموده و هر دو با این عبارت حضرت را مورد خطاب قرار دادند: «أَمْسِيتَ يا ابن أبي طالب! مولی کلّ مؤمن و مؤمنة»⁽¹⁾ [ای فرزند ابوطالب! از امروز مولای همه مردان و زنان مؤمن شدی].

خواننده گرامی می داند که ولایت داشتنی که عرب آن را بسیار بزرگ می شمارد - عربی که در برابر هر کس سر فرود نمی آورد - نمی تواند به معنای

ص: 77

1- - این مطلب در ص 53-55 در حدیث تهنیت با سندها و تفصیلش ذکر شد.

محبت و یاری و یا معنای دیگری باشد، بلکه باید به همان معنای ریاست کبری باشد که رفتن زیر بار آن بر آنان بسیار سنگین است و به آسانی زیر بار آن نمی روند، مگر اینکه عاملی قوی باشد که آنان را مجبور سازد تا در برابر آن سر تسلیم فرود آورند.

و امیر مؤمنان علیه السلام نیز قصد روشن ساختن این معنا را داشت که پرسش یاد شده را مطرح ساخت، و از پاسخ هایی که دادند این بود که آنان از فرمایش آشکار پیامبر آن را فهمیده اند. آری، این معنی حتی برای زنان پس پرده حجله نیز مخفی نمانده است.

زمخشری در «ربیع الأبرار» می نویسد: معاویه از زنی به نام دارمی حجویی پرسید که سبب علاقه ات به علی و دشمنی ات با من چیست؟ آن زن در پاسخ معاویه دلایلی را ذکر کرد از جمله اینکه: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در روز غدیر خم در حضور مردم، ولایت و خلافت را برای او قرار داد. و درباره بغض خودش نسبت به معاویه به این مسأله استناد کرد: وی [معاویه] با کسی که سزاوارتر از او به خلافت بود، جنگید و مقامی را که سزاوارش نبود، غصب کرد. و (نکته مهم این است که) معاویه سخن او را رد نکرد (1).

و از این ها گذشته، سوگند دادن و احتجاج امیر مؤمنان علیه السلام به این حدیث در روز رجب است (2) (که به وسیله آن بر شایستگی اش بر خلافت استناد می کند).

نگرشی در معانی مولی

علمای لغت از طرفی سید - به معنای غیر مالک و آزاد کننده برده - را از معانی واژه «مولی» شمرده اند، و از طرف دیگر امیر و سلطان را از معانی واژه «ولّی» شمرده اند، و از طرف سوم اجماع دارند که «ولّی» و «مولی» به يك معنا هستند، و هر يك از این دو معنا از معنای اولویت به امر جدا نیستند؛ زیرا

ص: 78

1- ر. ک: ربیع الأبرار، زمخشری 2:599؛ بلاغات النساء: 72 [ص 105].

2- نگاه کن: برگزیده الغدير / 58-59.

امیر برای ایجاد نظم در جامعه و اجرای شیوه های تربیت افراد و جلوگیری از تجاوز به یکدیگر، بر مردم اولویت دارد.

و همین طور سید در رسیدگی به کارها و اداره امور افراد تحت امرش، بر آنها اولویت دارد. و دایره این دو صفت (امارت و سیادت) از جهت سعه و ضیق، با اختلاف مقادیر امارت و سیادت تغییر می کند؛ مثلاً دایره ولایت شهر وسیع تر از ریاست اداره است، و دایره ولایت استانها وسیع تر از ولایت و مسؤولیت شهر است، و وسیع تر از همه اینها، ولایت سلاطین و پادشاهان است، و از همه وسیع تر، دایره ولایت پیامبری است که برای همه عالمیان مبعوث شده، و ولایت خلیفه ای که در تدبیر امور و شعایر دینی جانشین او می باشد.

و ما اگر در برابر آنان از آمدن واژه «مولی» به معنای «أولی به شیء» [سزاوارتر به یک چیز] چشم پوشی کنیم، لکن از آمدن این واژه به معنای امیر و سید و اینکه مولی در حدیث، فقط با عالی ترین و وسیع ترین معنی مطابقت دارد، چشم پوشی نخواهیم کرد. و با اینکه معانی مولی به (27) معنی می رسد، ما یقین داریم که هیچ یک از آنها در حدیث نمی تواند مراد باشد، مگر اینکه با آن دو معنی مطابقت داشته باشد؛ آن معانی از این قرارند:

1 - رَبّ (پروردگار). 2 - عمو. 3 - عموزاده. 4 - فرزند پسر. 5 - پسر خواهر.

6 - آزاد کننده برده. 7 - برده آزاد شده. 8 - بنده. 9 - مالک (1). 10 - پیرو.

11 - نعمت گیرنده. 12 - شریک. 13 - هم قَسَم. 14 - همراه. 15 - همسایه.

16 - مهمان. 17 - داماد. 18 - نزدیک. 19 - ولی نعمت. 20 - هم پیمان. 21 - ولی.

22 - سزاوارتر به امور. 23 - سید به معنای غیر مالک و آزاد کننده برده. 24 - مُحَبّ. 25 - یاور. 26 - تصرّف کننده در امور. 27 - متولّی امور.

ص: 79

1- در صحیح بخاری [7:57/1671/4] به جای آن، «الملیک» [پادشاه] آمده است. و قسطلانی در شرح الصحیح [7:77/160/10] می گوید: «مولی یعنی ملیک؛ زیرا ولیّ امور مردم است».

اما معنی اول: اراده این معنی موجب کفر است؛ چون جز خدای تعالی پروردگاری در عالم نیست (و هرگز پیامبر نمی فرماید: هر کسی من ربّ و پروردگار اویم، پس علی ربّ اوست).

اما معنی دوم و سوم تا چهاردهم: اراده هر يك از این معانی از واژه «مولی» در حدیث مستلزم کذب است.

و اما «صاحب»، «همسایه»، «مهمان»، «داماد» و «نزدیک»، چه مراد نزدیکی خویشاوندی باشد، چه نزدیکی مکانی: اراده هیچ يك از این معانی به دلیل سبک بودن اراده آنها، ممکن نیست. خصوصاً در آن اجتماع با شکوه آن هم در میانه مسیر و در گرمای سوزان که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله دستور داده بود آنان که پیش تر رفته بودند، بازگردند و آنانی که از پی می آیند، باز ایستند، آن هم در جایی که منزلگاه نبوده است و در نتیجه اسباب استراحت در آنجا فراهم نبوده است. و بر فرض که یکی از آن معانی اراده شود، چه فضیلتی برای امیر مؤمنان علیه السلام خواهد داشت که برایش «بَحَّ بَحَّ» و تبریک و تهنیت بگویند؟

اما مُنعم: این معنی نیز نمی تواند مورد نظر باشد؛ چون هیچ ملازمه ای نیست بین اینکه پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به هر کسی نعمتی عطا کرده، امیر مؤمنان علیه السلام نیز به او نعمت عطا کرده باشد، بلکه خلاف آن قطعی است.

مگر مقصود این باشد که پیامبر نسبت به هر کسی که حق نعمت دین و هدایت و تربیت و ارشاد و اعطای عزّت در دنیا و نجات در آخرت دارد، علی علیه السلام نیز آن حقوق را دارد؛ زیرا قائم مقام پیامبر و مدافع او و حافظ شرع و مبلغ دین اوست؛ و از این رو خداوند به حکم آن آیه آشکار، به وسیله او دین را کامل و نعمت را تمام کرد؛ و این معنا از معنی امامت که مورد نظر ماست جدا نمی باشد.

و اما هم پیمان: ناگزیر منظور از آن، عهد و پیمان با برخی از قبایل برای صلح و یاری است. و این معنی نیز در علی علیه السلام راه ندارد، بله او در تمام افعال و تروك خود تابع و پیرو پیامبر بوده است (و از این رو پیامبر با هر کسی هم پیمان بوده

و در حال صلح باشد، علی نیز با او چنین خواهد بود) منتها علی علیه السلام در این معنی با همه مسلمانان برابر است و مطرح ساختن آن درباره خصوص علی علیه السلام در آن اجتماع پرشکوه و بی نظیر و با آن اهتمام ویژه، واقعاً بی معنی است.

محبّ و ناصر

بر فرض که از «مولی» این دو معنی اراده شده باشد، از دو حال بیرون نیست: یا مقصود این است که مردم را به محبّت و یاری علی علیه السلام از این جهت که او یکی از مؤمنان و مدافعان اوست، تشویق کند، و یا مقصود این است که او را به دوستی و یاری مردم فرمان دهد. و در هر حال یا جمله، خبری است یا انشایی.

اما احتمال اول یعنی خبر دادن از وجوب محبّت به او - چیز تازه و نا آشنای برای مردم نیست و تبلیغ آن نیز بی سابقه نمی باشد تا بخواهد در آن لحظه حسّاس به آن امر کرده و طبق بیان صریح قرآن، اگر آن را انجام ندهد، رسالت خود را ابلاغ نکرده باشد، و به خاطر ابلاغ آن، مردم را در آن مکان رنج آور و نامناسب نگه دارد و آن اجتماع پر شکوه را ترتیب بدهد، و دین را با آن، کامل و نعمت را تمام، و خشنودی پروردگار را جلب نماید، به طوری که گویا چیز تازه ای آورده و قانون جدیدی وضع کرده که قبلاً وجود نداشته و مسلمانان از آن بی خبر بوده اند. و نیز به دنبال آن مردم بیایند به او تبریک بگویند، آن هم با عبارتی چون: «أصبحت مولای و مولی کلّ مؤمن و مؤمنة»، عبارتی که خبر می دهد حادثه بزرگی رخ داده که گوینده آن پیش از این، از آن اطلاع نداشته است؛ زیرا هر مسلمانی شب و روز در قرآن این آیات را می خواند: «الْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ» (1) [مردان و زنان با ایمان، ولیّ (و یار و یاور) یکدیگرند]، و همچنین گفتار خداوند تعالی: «إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ» (2) [مؤمنان

ص: 81

1- - توبه: 71.

2- - حجرات: 10.

برادر یکدیگرند]، و این آیات به خوبی دلالت بر وجوب مهر ورزیدن مسلمانان به یکدیگر - همچون مهر ورزی دو برادر به هم - دارند (پس ابلاغ دوباره آن در آن شرایط خاصّ معنی ندارد). و ما ساحت مقدّس پیامبر بزرگوار را از این کار بیهوده دور می دانیم، و پروردگار حکیم خود را نیز از این قبیل افعال عبث پاک می دانیم.

و اما احتمال دوم - یعنی واجب کردن محبّت و یاری او - این احتمال نیز در سبکی کمتر از احتمال نخست نیست؛ زیرا در باب محبّت و یاری، فرمان صادر نشده وقانون وضع نشده ای، باقی نمانده بود که نیاز به اعلام و ابلاغ داشته باشد.

به علاوه، اگر منظور اخبار از وجوب محبّت او (احتمال نخست) یا فرمان به مهر ورزیدن به او (احتمال دوم) بود (نباید حضرت می فرمود: «من كنت مولاه...»)) بلکه باید می فرمود: «من كان مولاي فهو مولی علیّ» [هر کس دوستدار من است پس دوستدار و یاری کننده علی است]. از این رو، این دو احتمال خارج از معنای «مولی» در حدیث است. و شاید سبط بن جوزی نظر به این نکته دارد که در «تذکره»⁽¹⁾ می گوید:

حمل واژه «مولی» در حدیث، بر معنی ناصر و یاور درست نیست.

علاوه بر آنکه محبّت ورزیدن و یاری کردن به این دو وجه (خبری یا انشائی که در احتمال اوّل و دوم مطرح بود) تنها نسبت به امیر مؤمنان، واجب نیست، بلکه دوست داشتن و یاری کردن همه مسلمانان واجب است. بنابراین تخصیص آن به امیر مؤمنان، و اهتمام ورزیدن به آن چه توجیهی خواهد داشت؟!

و اگر مقصود، محبّت و یاری خاصّ است، یعنی بالاتر از محبّت رایج میان مردم، مانند لزوم پیروی و فرمانبرداری از او، و تسلیم در برابر او، پس این همان معنای حجّیت و امامت است، به ویژه اگر امامت را طبق جمله «من كنت

ص: 82

مولاه» در کنار ویژگی ای که پیامبر صلی الله علیه و آله دارد، قرار بدهیم؛ زیرا اگر میان معنای مورد نظر در عبارت «فعلیّ مولاه» و ویژگی پیامبر (در عبارت «من کنت مولاه») که در این حدیث تقارن دارند، فرق گذاشته شود، سیاق کلام خراب می شود.

اما احتمال سوم - یعنی خبر دادن از وجوب محبت و یاری مردم بر علی -: اگر منظور، این معنی بود، باید پیامبر صلی الله علیه و آله این معنی را به علی علیه السلام اعلام و تأکید می نمود نه به مردم.

و احتمال چهارم - یعنی واجب کردن [= انشاء وجوب] محبت و یاری مردم بر علی علیه السلام -:

این نیز مانند احتمال سوم است؛ چون پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در این صورت از اهتمام یاد شده، و ایراد خطبه برای مردم، و از درخواست شنیدن آنان، و نیز از سوگند دادن و گرفتن اقرار از مردم مبنی بر اینکه آیا پیام الهی را به شما ابلاغ کرده ام، از همه اینها بی نیاز می شد. مگر این که خواسته باشد، عواطف مردم را جلب نماید و محبتشان را با یاد آوری این امر نسبت به او تقویت کند، به طوری که اگر آنان آگاه شوند که او آنان را دوست می دارد و یارشان می باشد، از او پیروی نموده، و با او مخالفت نکرده و هرگز سخنش را ردّ نمی کنند.

و اگر منظور، جلب عواطف و تقویت محبت مردم باشد، از اینکه پیامبر خدا صلی الله علیه و آله کلام را با جمله «من کنت مولاه» آغاز کرد، می فهمیم که منظور حضرت، محبت و یاری معمولی و رایج در میان افراد مؤمن نیست، بلکه منظور، محبت و یاری از نوع محبت و یاری ویژه خود پیامبر است، و بر کسی پوشیده نیست که محبت و یاری پیامبر مانند محبت و یاری سایر مؤمنان نبوده و اصلاً قابل قیاس با محبت و یاری کسی نیست؛ زیرا پیامبر از آن جهت امتش را دوست دارد و آنان را یاری می کند که رهبر دین و دنیای مردم، و صاحب اختیار آنان، و حافظ حدود و ثغور آنان، و نگهبان کیان آنها، و نسبت به نفسشان از آنان سزاوارتر و شایسته تر است؛ زیرا اگر چنین نباشد گرگان درنده و درندگان وحشی آنان را پاره پاره می کردند، و از هر سو دستهایی به سویشان دراز می شد، چه غارتها که متوجه آنان نمی شد، چه اموالی که مباح نمی گردید،

چه جانمایی که گرفته نمی شد، چه حرمت هایی که شکسته نمی شد؛ و در نتیجه، هدف خدای تعالی که گسترش دعوت حق، و ترویج دین مبین، و بر پایی کلمه علیای الهی، می باشد به خاطر از هم پاشیدن جامعه، نقض می شد.

(پس برای حفظ غرض الهی چنین محبت و یاری کردنی ضروری است) و هر کس از چنین محبت و نصرتی برخوردار باشد، بی شک خلیفه خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله در روی زمین است.

و در این صورت که مقصود، جلب عواطف و تقویت محبت مردم باشد، واژه «مولی» بر غیر معنای یاد شده، قابل حمل نیست.

معانی قابل اراده از حدیث

از معانی واژه «مولی» فقط «ولی» و «أولی به شیء» و «سید» - به معنی غیر مالک و مُعْتَق [آزاد کننده برده] - و «تَصَرَّف کننده در اُمور» و «متولی» باقیمانده است.

اَمَّا وَلِيّ: فقط معنایی که از واژه «أولی» قابل اراده است، می توان از آن اراده کرد؛ زیرا به بیانی که گذشت اراده سایر معانی، صحیح نیست.

اَمَّا سَيِّد (1) به معنای یاد شده: جدای از معنای «أولی» نیست؛ زیرا سید یعنی مقدّم بر دیگران، به ویژه در جمله ای که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله با آن، ابتدا خود را توصیف نموده، و سپس با همان شکل عموزاده اش را؛ و از این رو محال است آن را بر سیادت به دست آمده از راه ظلم و غلبه حمل کرد، بلکه سیادت و سروری دینی و عمومی است، سیادتی که بر همه مردم پیروی آن واجب است.

و اَمَّا متَصَرَّف در اُمور: این معنی نیز بسان معنی پیشین است. این معنا را رازی در تفسیرش (2) هنگام ذکر آیه: «وَاعْتَصِمُوا بِاللّهِ هُوَ مَوْلَاكُمْ» (3) [و به خدا تمسک

ص: 84

1- - جمع کثیری از ائمه تفسیر و حدیث و لغت که عددشان قابل توجه است، این معنی را از معانی واژه «مولی» برشمرده اند.

2- - التفسیر الکبیر 6:210 [74/23].

3- - حجّ: 78.

جوید، که او مولا و سرپرست شماس است] از قفال نقل کرده است.

و در این جا اراده این معنی از واژه «مولى» ممکن نیست، مگر اینکه از آن، تصرف کننده ای اراده شده باشد که خداوند پیروی از او را لازم دانسته، تا بشر را به راههای رستگاری رهنمون شود.

و از این رو او بر هر نوع تصرفی در جامعه انسانی سزاوارتر از دیگران است، و کسی که اختیار تصرف در جامعه انسانی و همه ابعاد بشری را داشته باشد، جز پیامبر مبعوث یا امام واجب الطاعه ای که به فرمان الهی از سوی پیامبر به امامت او تصریح شده و همواره پیرو گفتار و کردار پیامبر بوده، نمی تواند باشد؛ «وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ، إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ»⁽¹⁾ [و هرگز از روی هوای نفس سخن نمی گوید، آنچه می گوید چیزی جز وحی که بر او نازل شده نیست].

و همین طور است معنای «متولّى أمور»:

ابو عباس مبرّد⁽²⁾، قرطبی در تفسیر خود⁽³⁾ در سوره آل عمران در آیه: «بَلِّغِ اللَّهَ مَوْلَاكُمْ»⁽⁴⁾ [آنها تکیه گاه شما نیستند]، بلکه ولی و سرپرست شما، خداست]، ابن اثیر در «نهایه»⁽⁵⁾، زبیدی در «تاج العروس»⁽⁶⁾، ابن منظور در «لسان العرب»⁽⁷⁾ و... آن را از معانی واژه «مولى» برشمرده اند.

ص: 85

1- - نجم: 3 و 4.

2- - سیّد مرتضی در الشافی [219/2] از او این معنا را نقل کرده است.

3- - الجامع لأحكام القرآن 4:232 [مج 2 ج 4/149].

4- - آل عمران: 150.

5- - النهاية في غريب الحديث والأثر 4:246 [229/5].

6- - تاج العروس 10:398.

7- - لسان العرب [401/15].

و این معنی نیز از معنی «أولی» جدا نیست، خصوصاً به همان معنایی که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله خود را بدان وصف کرده است، در صورتی که مقصود همین معنا باشد.

لازم به ذکر است: نکته ای که ما در خصوص این مقام پس از فرو رفتن در دریای لغت و کتب ادبیات عرب به دنبال آن هستیم، این است که معنای حقیقی واژه «مولی» غیر از «أولی به شیء» نیست. و این معنی، جامع همه معانی است. و معنی «أولی» به نوعی در هر يك از آنها موجود است، و واژه «مولی» در هیچ يك از معانی یاد شده به کار نرفته، مگر به مناسبت وجود معنی «أولی»:

1 - رَبّ [پروردگار]؛ خداوند به مخلوقاتش از هر قهر و غلبه کننده بر آنها، أولی و سزاوارتر است؛ او جهانیان را به اقتضای حکمتش آفرید و طبق اراده و مشیتش در آنها تصرف می کند [پس به «رَبّ» از آن جهت «مولی» می گویند که او بر مخلوقاتش أولی از دیگران است].

2 - عمو؛ او سزاوارترین مردم برای حفظ برادرزاده و محبت کردن به او است و او جانشین پدر وی می باشد که از همه أولی به فرزندش بوده است.

3 - عموزاده؛ وی در همبستگی و همکاری با عموزاده اش نسبت به دیگران أولویت دارد؛ چون آن دو، شاخه های يك درختند.

4 - پسر؛ وی سزاوارترین مردم برای اطاعت از پدر و اظهار فروتنی در برابر او است؛ خدای تعالی می فرماید: «وَإِخْفِضْ لَهُمَا جَنَاحَ الذُّلِّ مِنَ الرَّحْمَةِ»⁽¹⁾ [وبالهای تواضع خویش را از محبت و لطف، در برابر آنان فرود آر].

5 - پسر خواهر؛ او نیز سزاوارترین مردم برای فروتنی در برابر دانش که همزاد مادرش است، می باشد.

6 - معتق [آزاد کننده برده]؛ او نیز برای تفضل و نیکی کردن به برده ای که آزاد کرده سزاوارتر از دیگران است.

7 - معتق [برده آزاد شده]؛ او سزاوارتر از دیگران برای شناخت احسان مولایش و فرمانبرداری از او و سپاسگزاری از اوست.

8 - عبد [برده]؛ وی نیز سزاوارتر از دیگران برای تسلیم بودن در برابر مولا

ص: 86

است؛ چون این، کار واجبی است که سعادتش به آن بستگی دارد.

9 - مالك؛ او نیز برای حفظ اَملاك خود و اداره امور آنها و تصرف در آنها بدون ظلم و ستم، سزاوارتر از دیگران است.

10 - تابع؛ او برای یاری رهبرش نسبت به کسانی که تابع او نیستند، سزاوارتر است.

11 - منعمٌ علیه [دریافت کننده نعمت]؛ وی نیز برای سپاسگزاری ولی نعمتش از همه سزاوارتر است.

12 - شريك؛ وی برای رعایت حقوق شراکت و پیش گیری از متضرر شدن شریکش، سزاوارتر است.

13 - حليف [هم پیمان و هم قسم]؛ روشن است که هم پیمان برای حفظ پیمان و دفع ظلم از هم پیمانش، سزاوارتر از دیگران است.

14 - صاحب [هم صحبت]؛ وی برای رعایت حقوق هم صحبتی و رفاقت، سزاوارتر است.

15 - همسایه؛ او نیز برای رعایت حقوق همسایگان از دیگران سزاوارتر است.

16 - پناهنده؛ او نیز برای تقدیر و تشکر از پناه دهندگانش سزاوارتر است.

17 - داماد؛ وی برای رعایت حقوق کسانی که او را به دامادی پذیرفته و حمایتش کرده و پایه زندگیش را استوار ساختند، سزاوارتر است. در حدیثی آمده است: «(الآباء ثلاثة: أبٌ وَلَدٌ، وَأبٌ زَوْجٌ، وَأَبٌ عَلمٌ)»⁽¹⁾ [انسان سه پدر دارد: پدری که تو را متولد کرده، پدری که تو را تزویج کرده، و پدری که به تو دانش آموخته است].

18 - خویشاوند و یا نزدیک؛ او نیز برای رفع گرفتاری خویشاوندان و دفاع از آنان و تلاش و خیر خواهی برای آنان سزاوارتر است.

ص: 87

1- [در جوامع و کتابهای حدیث اهل سنت و شیعه به این روایت دست پیدا نکردیم].

19 - ولی نعمت؛ وی برای نیکی کردن به منعّم علیه و زیر دستان و استمرار احسان و نیکی، سزاوارتر است.

20 - عقید [کسی که با او عقد اُخوّت بسته است]؛ وی مانند هم پیمان، برای رعایت حقّ کسی که با او عقد بسته، سزاوارتر است.

21 و 22 - محبّ و ناصر؛ این دو معنا مانند هم پیمان و هم قسّم هستند؛ زیرا محبّ برای دفاع از محبوب، و ناصر برای یاری کسی که به یاریش ملتزم شده، سزاوارتر است.

23 - ولی؛ بحث درباره آن گذشت و حقّ مطلب روشن شد. و نیز معانی زیر:

24 - سیّد [آقا و سرور].

25 - متصرّف در اُمور.

26 - متولّی اُمور.

نتیجه: مولی تنها يك معنى دارد و آن «أولى به شىء» [أولویّت داشتن و سزاوارتر از دیگران بودن] است. و این اولویّت بسته به موارد کار بردش متغیّر است، و اشتراك این معانی اشتراك معنوی است نه لفظی، و آن از اشتراك لفظی بهتر است (1)؛ چون اشتراك لفظی نیاز به وضع متعدّد دارد، و در اینجا وضع متعدّد، با دلیل قطعی ثابت نشده است، و قانون در این گونه موارد، نفی آن

ص: 88

1- - [«اشترك معنوی» آن است که لفظ برای يك معنى وضع شود و آن معنا افراد مختلف داشته باشد؛ مانند لفظ حیوان که برای موجود حسّاس جنبیده با اراده وضع شده، و دارای افراد فراوانی از قبیل انسان، اسب و... می باشد و این افراد و مصادیق در معنی حیوانیّت با هم مشترکند. و «اشترك لفظی» آن است که يك لفظ برای چند معنى به طور جداگانه وضع شده باشد؛ مانند لفظ «شیر» در فارسی که يك بار برای شیر نوشیدنی، و بار دیگر برای شیر آب، و دگر بار برای حیوان درّنده وضع شده است، و معانی هیچ يك از این ها با هم وجه اشتراکی ندارند].

است [اصلِ عدم تعدّد وضع].

و سخن برخی افراد پیرامون معنای روایت مسلم که با سند صحیح خود⁽¹⁾ از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نقل می کند که فرمودند: «لا يَقُلُ الْعَبْدُ لِسَيِّدِهِ: مَوْلَايَ» [برده به مالکش نباید بگوید مولای من] و در حدیث ابومعاویه این جمله افزوده شده است: «فَإِنَّ مَوْلَاكُمْ اللَّهُ» [زیرا مولای شما خداست]، دلالت می کند بر این که از این لفظ هنگامی که بدون قرینه است، معنای اولویت، به ذهن تبادر می کند. و این روایت را بسیاری از ائمه حدیث در کتابهایشان نقل کرده اند.

قرینه های متصل و منفصل تعیین کننده معنای «مولی»

تا اینجا برای اهل تحقیق چاره ای جز پذیرش معنی اولی برای واژه «مولی» نیست. و بر فرض که کوتاه بیاییم و بپذیریم که واژه «مولی» مشترک لفظی است و این معنا یکی از معانی واژه «مولی» است، می گوییم: در حدیث، قرینه های متصل و منفصل فراوانی وجود دارد که معانی دیگر را نفی می کند.

اینک بیان آن قرینه ها:

قرینه اول: آغاز حدیث؛ که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله می فرماید: «أَلَسْتُ أُولَىٰ بَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ؟» [آیا من بر شما از خودتان سزاوارتر نیستم؟؛ یعنی آیا من بر شما ولایت مطلقه ندارم؟]، و یا الفاظی نزدیک به آن که دلالت بر این معنا دارد. آن گاه حضرت این سخن را متفرّع بر سخن قبلی ساخته، می فرماید: «فَمَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلَيَّْ مَوْلَاهُ» [هر کس که من مولای اویم علی مولای اوست]. این مقدمه را بسیاری از علمای شیعه و اهل سنت نقل کرده اند:

از جمله حفاظ و امامان اهل سنت که آن را نقل کرده اند، از این قرارند:

1 - احمد بن حنبل 3 - نسائی 5 - ترمذی

2 - ابن ماجه 4 - طبری 6 - سیوطی

ص: 89

1- صحیح مسلم: 197 [436/4، ح 14، کتاب الألفاظ من الأدب و غیرها].

این مقدمه از بخش های صحیح و ثابت این حدیث است که چاره ای جز اعتراف به آن نیست، و اگر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله از این کلام غیر از معنایی که در مقدمه بدان تصریح نموده، اراده می کرد، هر آینه کلامش - که ما معتقدیم از هر لغزشی دور است - بی سر و ته و به هم ریخته شده، از بلاغت ساقط می شود در حالی که آن حضرت «أَفْصَحُ الْبَلْغَاءِ» و «أَبْلَغُ مَنْ نَطَقَ بِالضَّادِ» [فصیح تر از همه انسانهای بلیغ، و بلیغ تر از همه تلفظ کنندگان ضاد] است؛ پس برای ما که باور داریم همه اجزای کلام پیامبر به خاطر این که از منبع وحی بر زبانش جاری می شود، با هم مرتبط است، راهی نیست جز این که بگوییم معنی مقدمه با ذی المقدمه متحد و یکسان است [و چون مولا در آغاز کلام پیامبر به معنای اولی به شیء است، پس مولا در کلام بعدی نیز به همین معناست].

و سخن سبط بن جوزی حنفی (1) در «تذکره» مطلب یاد شده را کاملاً روشن می سازد. وی ده معنا برای واژه «مولی» نام می برد و «اولی» را دهمین معنا قرار داده و می گوید:

منظور از حدیث، طاعت مخصوص است؛ بنابر این معنای دهم که «اولی» باشد متعین است، و معنی حدیث این است: «من نسبت به هر کس که سزاوارتر از خود او بر او هستم، علی نیز از او بر او سزاوارتر است».

قرینه دوم: پایان حدیث که می فرماید: «اللَّهُمَّ وَالِ مِنْ وَالَاهِ وَعَادَ مِنْ عَادَاهِ» [خداوندا! دوست بدار کسی که او را دوست می دارد، و دشمن بدار کسی را که با او دشمنی می کند]. و در برخی طرق حدیث این جمله یا قریب به آن نیز آمده است: «وَانصَّرَ مِنْ نصره و اخذل من خذله»؛ [یاری کننده او را یاری، و خوار کننده او را خوار گردان]. ما پیش از این، راویان آن را یاد آور شدیم (2). و می توان برای تأیید قرینیت آن مبنی بر اینکه «مولی»، جز با معنی اولویت ملازم با امامت، سازگاری ندارد، وجوهی را ذکر کرد:

ص: 90

1- - تذکره الخواص : 20 [ص 32].

2- - در ص 17-22 از این کتاب.

1 - هنگامی که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله مقام شامخی را که خداوند به وصیش واگذار کرده بود یعنی ریاست عامّه بر مردم و امامت مطلقه پس از پیامبر، آشکار ساخت، طبیعتاً می دانست که تحقیق این امر به ارتش و حامی و اطاعت والیان و استانداران و فرمانداران و کارگزاران نیازمند است. و نیز می دانست - آن گونه که در قرآن(1) آمده است - در میان مردم افرادی هستند که به او حسادت می ورزند. و نیز حضرت می دانست کسانی هستند که کینه او را در دل خود پنهان می کنند، و افرادی میان منافقان وجود دارند که به خاطر خون خواهی های جاهلی، دشمنی او را در دل پنهان داشته اند. و نیز می دانست که پس از او از سوی آزمندان حکومت و مال، فتنه و فساد بر گرفته از حرص و ولع، پدید خواهد آمد، و آنان از علی خواسته هایی خواهند داشت که شایستگی آن را ندارند و علی علیه السلام نیز طبق حق، عمل کرده خواسته های آنان را به خاطر عدم کار آزمودگی و عدم شایستگی شان بر آورده نخواهد ساخت، و در نتیجه آنان سپرهایشان را مقابل او خواهند گرفت [دشمن او شده و به جنگ با او می پردازند](2) و در برابرش صف آرای می کنند. چنان که اجمالاً آن را با این

ص: 91

1- - در آیه: «أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَىٰ مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ» [یا اینکه نسبت به مردم (پیامبر و خاندانش)، بر آنچه خدا از فضلش به آنان بخشیده، حسد می ورزند]؛ نساء/ 54. ابن مغازلی در مناقب [ص 267، ح 314]، و ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغة 2:236 [7/220، خطبة 108]، و حضرمی شافعی در الرشفة: 27 نقل کرده اند که این آیه درباره علی علیه السلام و درباره علوم می که به او اختصاص پیدا کرده، نازل شده است.

2- - [در متن، عبارت: «فیقلبون علیه ظهر المِجَنِّ» به کار رفته که ضرب المثل است برای کسی که با رفیقش مودّت و رعایتی دارد و سپس در جبهه مقابل او قرار می گیرد و به دشمنی با وی می پردازد. «مِجَنِّ» به معنای سپر است، و توضیح این ضرب المثل این است: لشکریان هنگامی که با دشمن برخورد می کنند، روی سپر را به طرف دشمن و پشت آن را به طرف لشکر خود می گیرند، حال اگر کسی خیانت کند و به دشمن بپیوندد وضعیّت سپرش برعکس می شود یعنی روی سپر را به طرف نیروهای خودی و پشت سپر را به طرف دشمن قرار می دهد. در حدیثی از امیر المؤمنین علیه السلام خطاب به ابن عبّاس آمده است: «إني أشركتك في أمانتي ولم يكن رجل من أهلي أوثق منك في نفسي، فلما رأيت الزمان قد كلب، والعدو قد حرب، قلبت لابن عمك ظهر المِجَنِّ...»؛ نگاه کن: النهایة، ابن اثیر 1:308؛ مجمع البحرين، طریحی 4:174؛ شرح نهج البلاغة، ابن ابی الحدید 167/16-169].

سخن، بیان می فرماید: «إِنْ تَوَمَّرُوا عَلَيَّ وَلَا أُرَاكُمْ فَاعْلَيْن - تجدوه هادياً مهدياً»⁽¹⁾ [اگر از علی فرمانبرداری کنید - و من نمی بینم که انجام دهید - هر آینه او را رهنما و هدایت شده خواهید یافت]؛ و در عبارتی: «إِنْ تَسْتَخْلَفُوا عَلَيَّ وَ مَا أُرَاكُمْ فَاعْلَيْن - تجدوه هادياً مهدياً»⁽²⁾ [اگر خلافت علی علیه السلام را بپذیرید - و فکر نمی کنم بپذیرید - او را هدایت کننده و هدایت شده، خواهید یافت].

و چون حضرت وقایع آینده را می دانست، از این رو شروع کرد به دعا کردن برای دوستدار و یاری کننده او، و نفرین بر دشمن و خوار کننده او، تا باشد که امر خلافت برای او ثابت گردد، و مردم بدانند که محبت او سبب جلب محبت خدای سبحان، و دشمنی با او و خوار ساختن او سبب خشم و غضب او خواهد شد، تا در نتیجه مردم به حق و اهل آن نزدیک گردند. و چنین دعایی که به صورت عام و بدون قید بیان می شود، مناسب نیست مگر درباره کسی که از چنین مقامی برخوردار است و به همین علت چنین دعا و کلامی درباره سایر مؤمنان که خداوند محبت و ورزیدن به یکدیگر را بر ایشان واجب ساخته، وارد نشده است، و نفرت میان آنان، جزئی است و به این حد نمی رسد.

و چنین دعایی هنگامی صادر می شود که شخص مورد دعا، از ارکان دین و نشانه اسلام و امام امت باشد، و روگردانی از او سبب شکستن بازوی حق و گسستن دستگیره اسلام باشد.

2 - این دعا - به جهت عمومیتی که از حیث اشخاص به خاطر وجود موصول [مَنْ]، و از حیث زمان و حالات به خاطر حذف متعلق، دارد - بر

ص: 92

1- - [مسند احمد 1/109].

2- - [کنز العمال 630/11، ح 33072].

عصمت امام دلالت می‌کند؛ چون چکیده معنایش، این است که در هر حال و در هر زمان و بر هر کسی، دوستی و یاری او واجب، و دشمنی با او و خوار شمردن او حرام است، و این نشان می‌دهد که او در همه احوال، دارای صفتی است که مانع صدور معصیت از او می‌شود، سخن غیر حق نمی‌گوید، عمل غیر حق انجام نمی‌دهد، و با غیر حق همراه نمی‌باشد؛ زیرا اگر گناهی از او صادر شود، بر هر کسی واجب است که به علت ارتکاب گناه و برای دست برداشتن از آن، ناراحتی خود را از آن اعلام و دشمنیش را با او آشکار سازد. و چون پیامبر از عموم کلام خود هیچ حالت و زمانی را استثنا نکرده، درمی‌یابیم که علی علیه السلام همواره و در همه احوال و در همه اوقات بر همان صفتی بوده است که ذکر کردیم. و دارنده این صفت قطعاً امام است؛ زیرا بر اساس براهین یاد شده در جای خود، قبیح است که شخص پایین‌تر از او بر او مقدم شود و عهده دار امامت شود. و حال که ثابت شد او امام است، پس نسبت به مردم، اولویت داشته و سزاوارتر از خودشان به خودشان می‌باشد.

قرینه سوم: سخن پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله: «یا ایها الناس! بم تشهدون؟ قالوا: نشهد أن لا إله إلا الله. قال: ثم مة؟ قالوا: وأن محمداً صلی الله علیه و آله عبده ورسوله. قال: فمن وليکم؟ قالوا: الله ورسوله مولانا» [ای مردم! به چه چیزی شهادت می‌دهید؟ گفتند: شهادت به لا اله الا الله. فرمود: پس از آن به چه؟ گفتند: به این که محمد بنده و فرستاده اوست. بعد فرمود:

ولی شما کیست؟ گفتند: خدا و رسولش مولای ما هستند]. در این لحظه پیامبر دست بر بازوی علی علیه السلام زد و آن را بلند کرده و فرمود: «من یکن الله ورسوله فإِنَّ هذا مولاه...» [هر کس که خدا و پیامبرش مولای اوست، همانا این علی مولای اوست]. این عبارت، از جریر نقل شده است (1).

قرار گرفتن ولایت در سیاق شهادت به توحید و رسالت، و آمدن آن در پی

ص: 93

1- - جریر، عبدالله بن جابر بجلی، متوفای (51، 54). حدیث او در مجمع الزوائد، حافظ هیثمی 9:106 به نقل از المعجم الكبير طبرانی [375/2، ح 2505] موجود است.

ولایت مطلقه خدای سبحان و پیامبرش، ممکن نیست مگر اینکه معنای امامت ملازم با اولویت بر جان مردم، اراده شده باشد [همانگونه که پیامبر نسبت به مؤمنان از خودشان سزاوارتر است: «الْنبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ»، علی علیه السلام نیز بر مؤمنان از خودشان سزاوارتر است].

قرینه چهارم: سخن پیامبر خدا صلی الله علیه و آله پس از پایان حدیث: «الله أكبر على إكمال الدين وإتمام النعمة ورضا الرب برسالتي والولاية لعلي بن أبي طالب» [الله اکبر بر کامل شدن دین و تکمیل نعمت و خشنودی خدا از پیام رسانی و رسالت من و ولایت علی بن ابی طالب].

به نظر شما کدام معنی، غیر از امامتی که متمم برنامه ها و مکمل نشر دین و تثبیت کننده پایه های رسالت است، دین را کامل و نعمت را تمام و خشنودی پروردگار را در ابلاغ رسالت، جلب می کند؟ پس در این صورت کسی که عهده دار این مسئولیت مقدس می شود، نسبت به مردم سزاوارتر از خودشان است.

قرینه پنجم: سخن حضرت پیش از بیان ولایت: «كَأَنِّي دُعِيتُ فَأَجِبْتُ» [گویا فرا خوانده شدم و اجابت کردم]، یا «أَنَّهُ يُوشِكُ أَنْ أَدْعِيَ فَأَجِيبَ» [نزدیک است که فرا خوانده شوم و اجابت نمایم]، یا «أَلَا وَإِنِّي أُوشِكُ أَنْ أَفَارِقَكُمْ» [آگاه باشید که نزدیک است از شما جدا شوم]، یا «يُوشِكُ أَنْ يَأْتِيَ رَسُولُ رَبِّي فَأَجِيبَ» [نزدیک است که فرستاده پروردگارم بیاید و من پذیرای دعوت او باشم]. و چنانکه پیش از این یاد آور شدیم (1)، این سخن را حفاظ حدیث، فراوان تکرار کرده اند.

این سخن پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به ما می فهماند که امر مهمی از تبلیغ پیامبر صلی الله علیه و آله باقی مانده بوده که حضرت نگران آن بوده که مبادا پیش از ابلاغ آن، مرگش

ص: 94

1- - نگاه کن: ص 7 از همین کتاب. و.ر. ك: أسد الغابة، ابن أثير 6:136، شماره 5940؛ البداية والنهاية، ابن كثير 5:209؛ و 7:348 [231/5]، حوادث سال 10 هـ؛ 385/7، حوادث سال 40 هـ؛ مسند احمد [501/5]، ح 18838؛ المعجم الكبير، طبرانی [166/5]، ح 4971.

فرارسد (و فرصت تبلیغ آن را پیدا نکند) و رسالتش ناتمام بماند.

براساس نقل مسلم⁽¹⁾ بعد از این نگرانی و اهتمام، غیر از ولایت امیر مؤمنان و ولایت عترت پاکش، چیز دیگری را ابلاغ نکرد. و آیا این امر مهمی که منطبق بر این ولایت است، غیر از معنی امامتی است که در بسیاری از صحاح بدان تصریح شده است؟! آیا صاحب این ولایت نسبت به مردم سزاوارتر از خودشان نیست؟!

قرینه ششم: کلام پیامبر صلی الله علیه و آله پس از بیان ولایت علی علیه السلام: «هَنْتُونِي هَنْتُونِي أَنَّ اللَّهَ تَعَالَى خَصَّنِي بِالنَّبَوَّةِ وَ خَصَّ أَهْلَ بَيْتِي بِالْإِمَامَةِ»⁽²⁾ [به من تبریک بگوئید، به من تبریک بگوئید؛ زیرا خدای تعالی مرا به پیامبری و اهل بیتم را به امامت برگزید].

این عبارت به روشنی بیانگر این است که امامت مختص اهل بیت است، و در رأس آنان امیر مؤمنان علیه السلام قرار دارد که در آن لحظه، او مورد نظر بود. و نیز خود تهنیت و بیعت و برگزاری محفلی که تا سه روز ادامه داشت - آن گونه که قبلاً بیان شد⁽³⁾ - با غیر خلافت و ولایت سازگاری ندارد؛ و به همین دلیل است که شیخان - یعنی ابوبکر و عمر - وقتی که با امیر مؤمنان علیه السلام ملاقات کردند، به او تبریک گفتند. و این، بیانگر معنای واژه «مولی» در کلام پیامبر صلی الله علیه و آله است؛ پس آن که آراسته به صفت مولی است، کسی است که نسبت به مردم سزاوارتر از خودشان می باشد.

قرینه هفتم: کلام پیامبر صلی الله علیه و آله پس از بیان ولایت: «فَلْيَبْلُغِ الشَّاهِدُ الْغَائِبَ» [باید حاضران به غایبان برسانند]⁽⁴⁾.

آیا برای شما باور کردنی است که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله امری را از قبیل موالات و محبت و یاری که میان مسلمانان رواج دارد و برای همه آنان به وسیله کتاب

ص: 95

1- صحیح مسلم [25/5، ح 36، کتاب فضائل صحابه].

2- حافظ ابو سعید خرکوشی نیشابوری، متوفای (407)، در کتاب خود «شرف المصطفی» آن را نقل کرده است.

3- ر. ک: ص 53 همین کتاب.

4- نگاه کن: ینابیع المودة: 482 [150/3، باب 90].

و سنت روشن می باشد، این چنین برای ابلاغ آن به غایبان تأکید کند و این مقدار اهتمام ورزد، و به بیان آن حرص و علاقه از خود نشان دهد؟ گمان نمی کنم سست رأیی، شما را به این راه بکشاند و چنین مطلبی را به شما تحمیل کند؛ زیرا شما بی شک خواهید گفت: حتماً پیامبر خدا صلی الله علیه و آله مسأله مهمی را در نظر داشته است که تا آن لحظه، زمینه را برای ابلاغ آن فراهم نمی دیده، و افرادی که در آن اجتماع حضور نداشتند از آن آگاه نبوده اند، و این مسأله مهم، جز امامت نخواهد بود که با آن، دین کامل، نعمت تمام، و خشنودی پروردگار فراهم می شود. و حاضران در آن اجتماع نیز از کلام پیامبر صلی الله علیه و آله غیر از این برداشت نکردند. و از پیامبر صلی الله علیه و آله در آن اجتماع، کلام دیگری نیز نرسیده است تا بگوییم حضرت به تبلیغ آن فرمان داده است. و این امر مهم جز با معنی «أولی» از معانی واژه «مولی»، مطابقت و مناسبت ندارد.

قرینه هشتم: سخن پیامبر صلی الله علیه و آله پس از بیان ولایت براساس روایت ابو سعید خدری و جابر(1): «الله أكبر على إكمال الدين، وإتمام النعمة، ورضا الربّ برسالتي، والولاية لعليّ بعدي» [الله اكبر بر كامل شدن دين، و تمام شدن نعمت، و خشنودی پروردگار به رسالت من و ولایت علی پس از من]. و در لفظ وهب(2) آمده است: «إنه وليكم بعدي» [همانا او ولیّ شماست پس از من]. و در لفظ علی علیه السلام [به نقل از پیامبر صلی الله علیه و آله](3) آمده است: «وليّ كلّ مؤمن بعدي» [پس از من ولیّ همه مؤمنان است].

و نیز ترمذی و احمد و حاکم و نسائی و ابن ابی شیبہ و طبری و بسیاری دیگر از حفاظ با سند صحیح این سخن را از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل کرده اند(4): «إنّ عليّاً

ص: 96

1- - ر. ك: كتاب ما نزل من القرآن في عليّ عليه السلام، حافظ أبونعيم اصفهاني، متوفّاي (430) [ص 56]؛ و مناقب خوارزمي، متوفّاي (568): 80 [ص 135، ح 152].

2- - ر. ك: المعجم الكبير، طبراني [135/22].

3- - نگاه كن: فرائد السمطين 1: 312، ح 250؛ وكتاب سُلَيْم بن قيس 2: 636، ح 11.

4- - ر. ك: سنن ترمذی [5/590، ح 3712]؛ مسند احمد [6/489، ح 22503]؛ المستدرک على الصحيحين [3/144، ح 4652]؛ السنن الكبرى [5/45، ح 8146، كتاب المناقب]؛ وخصائص أمير المؤمنين عليه السلام [ص 109، ح 89]؛ مصنّف ابن أبي شيبه [12/79، ح 12170].

مَنْيَ وَأَنَا مِنْهُ وَهُوَ وَلِيُّ كُلِّ مُؤْمِنٍ بَعْدِي» [همانا علی از من و من از اویم و او ولی هر مؤمنی پس از من است]. و در نقل دیگر آمده است: «هو ولیکم بعدی» [او ولی شما پس از من است].

و ابونعیم در «حلیه الأولیاء» (1) و دیگران (2)، با سند صحیح نقل کرده اند که پیامبر فرمودند: «من سرّه آن یحیی حیاتی، ویموت مماتی، ویسکن جنة عدن غرسها ربی، فلیوال علیاً من بعدی، ولیقتد بالائمة من بعدی؛ فإنهم عترتی خلیقوا من طینتی...» [هر کس دوست دارد که همچون من زندگی کند و چونان من از دنیا برود، و در جنة عدن که پروردگارم با دست خود کاشته است، ساکن شود، پس از من علی را دوست داشته به امامان بعد از او اقتدا کند؛ زیرا آنان عترت من هستند و از طینت من آفریده شده اند].

به راستی که این تعبیرها به ما آگاهی می بخشند که ولایت ثابت برای امیر مؤمنان علیه السلام مترتب بر نبوت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله است، و با مقام صاحب رسالت - با حفظ تفاوت مرتبه میان آن دو بزرگوار، از جهت اولیّت و اولویّت - مساوی است، چه از واژه «بعدی» بعدیّت از جهت زمان اراده شده باشد و چه رتبه؛ از این رو ممکن نیست که در این صورت از واژه «مولی» معنایی غیر از اولویّت داشتن بر همه شئون مردم اراده شود؛ زیرا در صورت اراده معنای یاری و محبت از واژه «مولی»، با این قید [«بعدي»] معنای حدیث تغییر کرده و به جای این که از افتخارات علی علیه السلام شمرده شود، از عیوب شمرده خواهد شد [زیرا معنای حدیث این می شود که بعد از من به وی محبت کرده و یاری اش کنید، نه در حال حیات من].

قرینه نهم: سخن پیامبر صلی الله علیه و آله پس از ابلاغ ولایت: «اللّٰهُمَّ اَنْتَ شَهِيدٌ عَلَيْهِمْ اَنْتَیْ قَدْ

ص: 97

1- - حلیه الأولیاء 1:86.

2- - المستدرک علی الصحیحین [139/3، ح 4642].

بَلَّغْتَ وَنَصَحْتَ» [خدایا! خود گواه بر آنان هستی که من دستورات را ابلاغ کرده، سفارش لازم را نمودم]. و شاهد گرفتن خدا بر اَمّت برای تبلیغ و نصیحت اقتضا می کند که امری را که آن روز ابلاغ فرموده، مسأله تازه ای باشد که قبلاً ابلاغ نکرده است. علاوه بر آن، سایر معانی مولی از قبیل یاری و محبّت که در میان مسلمانان عمومیت دارد، هیچ نیازی برای شاهد گرفتن بر آن در خصوص علی علیه السلام قابل تصوّر نیست، مگر شاهد گرفتن بر آن در خصوص علی علیه السلام به همان صورتی باشد که ما بیان کردیم.

قرینه دهم: سخن پیامبر صلی الله علیه و آله پیش از بیان حدیث (1): «إِنَّ اللَّهَ أَرْسَلَنِي بِرِسَالَةٍ ضَاقَ بِهَا صَدْرِي، وَظَنَنْتُ أَنَّ النَّاسَ مُكَذِّبِي، فَأَوْعَدَنِي لِأَبْلَغُهَا أَوْ لِيَعَذَّبَنِي» [به راستی که خداوند مرا به رسالتی مأمور ساخت که سینه ام از آن تنگ شده بود (و بر آن سنگینی می کرد)، و گمان می کردم (یا می دانستم) که مردم مرا تکذیب خواهند کرد و خداوند مرا ترساند که یا آن را ابلاغ کنم، یا مرا عذاب خواهد کرد].

و با این لفظ نیز وارد شده است (2): «إِنَّ اللَّهَ بَعَثَنِي بِرِسَالَةٍ، فَضَقْتُ بِهَا ذَرْعاً» (3).

ص: 98

1- - نگاه کن: فرائد السمطين 1:312، ح 250؛ و کتاب سُليْم بن قيس [636/2، ح 11].

2- - الدر المنثور 2:298 [116/3].

3- - [این عبارت در اصل چنین بوده: «ضاق ذرعي به» آنگاه واژه «ذرعي» از فاعليّت نقل داده شده و بنابر تميزيّت منصوب شده است؛ مانند جمله: «طبت به نفساً». خداوند در قرآن می فرماید: «وَلَمَّا جَاءَتْ رُسُلُنَا لُوطًا سَيِّئًا بِهِمْ وَضَاقَ بِهِمْ ذَرْعًا...»؛ هود: 77. «ذرع» به معنای عضو معروف است (از سر انگشتان تا آرنج). و از آنجا که با ذراع، اندازه گیری می کنند به خود اندازه گیری کردن و نیز خود همین مقیاس (نیم متر) نیز «ذرع» گفته می شود. و اصل ذرع باز بودن و کشیده بودن دست است، و عبارت «ضاق بالأمر ذرعاً» کنایه از بسته شدن راههای چاره و ناتوانی از پیدا کردن راهی برای نجات از گرفتاری، می باشد؛ مثل کسی که چیزی را اندازه می گیرد که ذراعش بر آن تطبیق نمی کند، یا ذراعش (دستش) را به سوی چیزی دراز می کند ولی به آن نمی رسد؛ پس «ضقت بها ذرعاً» یعنی: ضاق ذرعي به، وضعفت قوّتي و طاقتي عنه ولم أجد منه مخلصاً؛ نگاه کن: تفسیرالمیزان 337/10؛ مرآة العقول 199/6؛ شرح أصول کافی، ملا صالح مازندرانی [354/7].

وعرفت أنّ الناس مكذّبيّ، فوعدني لأبْلَغَنَّ، أو لِيُعَذِّبَنِي» [خداوند مرا به پیغامی مبعوث ساخت، که به خاطر آن دستم بسته شد (سینه ام تنگ شد و راههای چاره را بسته دیدم) و فهمیدم که مردم مرا تکذیب خواهند کرد، پس خداوند مرا ترساند که یا ابلاغ کنم، و یا عذاب خواهد کرد].

و با این لفظ نیز وارد شده (1): «إِنِّي راجعت ربّي خشية طعن أهل النفاق ومكذّبيهم فأوعدني لأبْلَغَهَا أو لِيُعَذِّبَنِي» [همانا من به پروردگارم مراجعه کردم از ترس آن که مورد طعن و تکذیب اهل نفاق واقع شوم؛ پس خداوند مرا ترساند که یا آن را تبلیغ کرده به مردم برسانم و یا مرا عذاب خواهد کرد].

این عبارات همگی نشان دهنده يك خبر بزرگ است که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در اعلام آن، از خیانت و تکذیب منافقان می ترسیده و ترس این را داشته که بگویند: طرفدار عمو زاده اش است. و این دلالت می کند که این مقام مختصّ امیر مؤمنان بوده و از قبیل محبّت و یاری نیست که همه مسلمانان با علی علیه السلام در آن شریک باشند، و این جز «أولى به امر بودن» و معانی هم دست آن نیست.

قرینه یازدهم: واژه «نصب»؛ در بسیاری از روایات، از جایگاه روز غدیر به «نصب» تعبیر شده است؛ به عنوان نمونه از عمر بن خطاب رسیده است (2):

«نصب رسول الله عليّاً علماً» [پیامبر خدا، علی را به عنوان نشانه و راهنما منصوب کرد].

و از علی علیه السلام نقل شده است (3): «أمر الله نبيّه أن ينصبني للناس...» [خداوند به پیامبرش فرمان داد که مرا برای رهبری مردم منصوب کند].

و نیز از امام حسین علیه السلام نقل شده است (4): «أتعلمون أنّ رسول الله نصبه يوم

ص: 99

-
- 1- - فرائد السمطين [312/1، ح 250]؛ و کتاب سلیم بن قیس [636/2، ح 11].
 - 2- - مودة القربى، شهاب الدين همدانى: مودت پنجم؛ ينابيع المودة، شيخ قندوزى حنفى: 249 [73/2، باب 56].
 - 3- - نگاه کن: فرائد السمطين 1:312، ح 250؛ و کتاب سلیم بن قیس 2:636، ح 11.
 - 4- - نگاه کن: کتاب سلیم بن قیس [788/2، ح 26].

غدیر خُم؟!﴾ [آیا می دانید که پیامبر روز غدیر خم او را به امامت و رهبری منصوب کرد؟!].

این جملات ما را از اعطای مقامی در آن روز، آگاه می سازد که پیش از آن کسی با این مقام او آشنایی نداشته است، و این غیر از مقام محبت و یاری بوده که برای همه مسلمانان شناخته شده و آشنا می باشد و تك تك آنان از آن برخوردار بوده اند. به علاوه، این واژه [نصب] قاعدتاً درباره اعطای حکومت و واگذاری ولایت به کار می رود، مثلاً می گویند: سلطان فلان شخص را به ولایت فلان منطقه منصوب کرد، ولی درباره رعیت یا محب یا محبوب یا یاور یا یاری شده که هم سطح دیگر افراد جامعه بوده و تحت سیطره سلطان می باشند، به کار نمی رود و نمی گویند آن ها را منصوب کرد.

افزون بر آن، واژه نصب در روایات زیادی، همراه با لفظ ولایت آمده است، و یا پس از آن واژه «للناس» [منصوب بر مردم] یا «للامّة» [منصوب بر امت اسلامی] آمده است.

از مطالب یاد شده نتیجه می گیریم: مقام اعطایی به علی علیه السلام مقام حکومت مطلقه بر تمامی امت اسلامی است، و این همان معنای امامت ملازم با ولایت است که مدّعی ما در معنای «مولی» می باشد.

قرینه دوازدهم: سخن ابن عباس است که پس از ذکر حدیث گفته است (1):

«فوجِبْتُ والله! في رقاب القوم»، و در عبارتی دیگر: «في أعناق القوم» [به خدا سوگند! ولایت تو برگردن مردم واجب شد]. و این نشان دهنده امر جدیدی است غیر از آنچه که پیش از آن مسلمانان می شناخته اند و برای تك تك آنها ثابت بوده است. تأکید آن با قَسَم، خطر بودن آن را می رساند و نشان می دهد که هم وزن رسالت است؛ چون برگردن همه واجب شده است و اُحدی در آن با او برابر نیست، و این جز خلافت نمی تواند باشد که حضرت را از میان افراد جامعه

ص: 100

ممتاز می سازد، و این از معنی اولویت جدا نیست.

قرینه سیزدهم: سخنی است که شیخ الاسلام حموینی در «فرائد السمطين»⁽¹⁾ از ابوهریره نقل کرده است:

«هنگامی که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله از حجة الوداع بازگشت آیه: «يَا أَيُّهَا الرُّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ» [ای پیامبر! آنچه از طرف پروردگارت بر تو نازل شده است، را کاملاً] (به مردم) برسان] نازل شد، و وقتی که آیه: «وَاللَّهُ يَعْصِيكَ مِنَ النَّاسِ» [خداوند تو را از خطرات احتمالی مردم، نگاه می دارد] را شنید، دلش آرام گرفت».

و پس از یادآوری حدیث می گوید: «و این، آخرین فریضه ای بود که خدا بر بندگانش واجب کرد، و هنگامی که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله آن را ابلاغ کرد، آیه «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ...» [امروز، دین شما را کامل کردم... نازل شد]».

حال این جمله نیز می رساند که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در این پیامش فریضه ای را آشکار ساخت که سابقاً آن را ابلاغ نکرده بود، و این نمی تواند مسئله محبت و یاری باشد؛ چون این دو امر مدت ها پیش از طریق کتاب و سنت، شناخته شده بود.

پس هیچ معنایی جز امامت باقی نمی ماند که حضرت آن را تا بر طرف شدن مشکلات و موانع و آمادگی افکار عمومی برای پذیرش هر وحیی به تأخیر انداخت تا مبدا به سبب سنگینی و بزرگیش، نفس های سرکش از پذیرش آن سرکشی کنند، و این، با معنی «أولی به شیء» مناسب است.

قرینه چهاردهم: در حدیث زید بن ارقم به طرق فراوانش آمده است⁽²⁾:

«داماد زید بن ارقم از او درباره حدیث غدیر خم پرسید، او جواب داد: در میان شما اهل عراق، مسائل مشکل سازی وجود دارد. من به او گفتم: از طرف من خیالت راحت باشد، خطری متوجه شما نیست. در این هنگام گفت: آری،

ص: 101

1- - فرائد السمطين [77/1، ح 44، باب 13].

2- - مسند احمد 4:368 [494/5، ح 18793].

ما در جُحفه بودیم که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بیرون آمد...».

و از عبدالله بن علاء(1) نقل شده است که وقتی زهری حدیث غدیر را برای او نقل کرد، عبدالله به او گفت: «این حدیث را در شام نقل مکن؛ زیرا در آنجا به هر دو گوشت می شنوی که به علی دشنام می دهند!» پس گفت: به خدا از فضایل علی علیه السلام چیزی می دانم که اگر نقل می کردم هر آینه کشته می شدم.

این سخنان نشان می دهد که حدیث غدیر، نزد مردم معنایی داشته است که نقل کننده آن از گرفتار شدن به مجازاتی که دشمنی با وصی پیامبر - صلوات الله علیه - در عراق و شام آن را به وجود آورده بود، در امان نبوده است؛ و به همین دلیل است که زید بن ارقم از داماد عراقیش، هراس داشته و پرهیز می کرده است؛ زیرا او از نفاق و شکاف موجود در میان عراقی ها در آن روزگار آگاه بوده است؛ و از این رو وقتی راز خود را آشکار ساخت و حدیث را نقل کرد که از عدم خیانت و توطئه دامادش مطمئن شد. و با توجه به این نکته معقول نیست که واژه «مولی»، به معنای رایجی که هر مسلمانی از آن برخوردار است، باشد بلکه به معنایی است که امام به تنهایی بار سنگین آن را بر دوش می کشد و به سبب آن بر دیگران برتری پیدا می کند، و این همان معنای خلافت است که با اولویت مورد نظر، یکی است.

قرینه پانزدهم: استدلال امام امیرمؤمنان علیه السلام است که در روز ربه(2) پس از بازگشت خلافت به آن حضرت، برای ردّ ادّعای غاصبان خلافت و برای پذیرش حاضران، به آن حدیث استدلال کرده اند. و معنایی که ملازم اولویت نباشد - مانند محبت و یاری - چگونه می تواند دلیل بر خلافت باشد؟

قرینه شانزدهم: در حدیث زُکبان (سواران) آمده است(3):

گروهی از جمله ابو ایوب انصاری به امیرمؤمنان علیه السلام سلام کرده گفتند:

ص: 102

1- - أُسد الغابة، ابن اثیر 1:308 [364/1، شماره 812].

2- - ر. ک: برگزیده الغدير / 58 و 59.

3- - ر. ک: برگزیده الغدير / 59-60.

«السلام عليك يا مولانا!». حضرت فرمود: «كيف أكون مولاكم وأنتم رهط من العرب؟» [من چگونه مولای شما هستم، در حالی که شما گروهی از عرب هستید؟].

گفتند: ما از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله شنیدیم که می فرمود: «من كنت مولاة فعليّ مولاة» [هر کس من مولای او هستم، علی نیز مولای اوست].

حال امیرمؤمنان علیه السلام نه از سخن آنان تعجب کرده و نه قصد روشن شدن حقیقت معنای دم دستی و پیش پا افتاده ای را که همه مسلمانان در آن برابری را داشته است؛ و آن اینکه معنای سخن آنان این باشد: «السلام عليك يا محبنا أو ناصرنا!». به ویژه که امام علیه السلام علت آورد: «و شما گروهی از عرب هستید»؛ زیرا مردم عرب منکر محبت و یاری میان افراد جامعه نبوده اند، بلکه مسأله سنگین برای آنان اختصاص یافتن یکی از آنان به مولویت به معنای یاد شده است، و عرب زیر بار آن نمی رود مگر اینکه نیرویی برتر و غالب بر همه آنان یا نص الهی الزام آور برای همه مسلمانان، در میان باشد؛ و آن، جز معنای «أولی به شیء» که مرادف با امامت و ولایت مطلقه ای که امام علیه السلام خبر آن را از آن مردم جو یا شد، نیست؛ و از این رو آنان با استناد به حدیث غدیر پاسخ علی علیه السلام را دادند.

قرینه هفدهم: امیر مؤمنان علیه السلام افرادی را که در احتجاج روز رَحبه و رُکبان از شهادت به حدیث غدیر خودداری کردند، نفرین کرد و آنان گرفتار نابینایی و بیماری پسی و تعرب بعد از هجرت (1) و آفات دیگر

ص: 103

1- - [«تعرب بعد از هجرت»]: براساس آنچه از روایات و کلمات فقها استفاده می شود مراد از تعرب بعد از هجرت آن است که فرد پس از معرفت و اعتقاد به آیین اسلام و فراگیری احکام و معارف آن، جایی را برای سکونت خود برگزیند که موجب وهن و نقصان دین می گردد، مانند سرزمین کفر یا بادیه. در روایتی از امام صادق علیه السلام تعرب بعد از هجرت به ترك ولایت ائمه عليهم السلام پس از معرفت آن تفسیر شده است. در کلمات برخی آمده که تعرب عبارت است از انحراف از حق و پیوستن به گمراهان و منحرفان پس از ورود به حریم سعادت و همراهی با هدایت یافتگان؛ ر. ک: وسائل الشیعة، طبع آل البيت 100/15؛ مصباح المنهاج، سیّد محمد سعید حکیم: 267-268؛ کلمة التقوی، شیخ محمد امین زین الدین 586/1؛ الرواشح السماویة فی شرح الأحادیث الإمامیة، محقق داماد/142؛ فرهنگ فقه فارسی 528/2].

شدند⁽¹⁾، و این ها کسانی بودند که در اجتماع روز غدیر حاضر بودند [ولی آن را انکار کردند].

حال آیا هیچ پژوهشگری احتمال می دهد که امام تنها به خاطر کتمان معنای نصرت و محبتِ رایج میان کلیه افراد جامعه دینی، با چنان شدتی آنان را نفرین کند و آن ها گرفتار آن انتقام سخت شوند؟! و اگر چنین باشد، باید بسیاری از مسلمانان که به یکدیگر بغض ورزیده، لطمه زدند و جنگیدند و ریشه مهر و محبت و یاری و نصرت را قلع و قمع نمودند - تا چه رسد به کتمان وجود آن دو صفت میان خود - گرفتار عذاب می شدند.

در حالی که می بینیم چنین اتفاقی نیفتاده است. بر خلاف افراد نامبرده که داغ آن ننگ، بر پیشانیان برای همیشه زده شد و هدف تیر اجابت نفرین امام علیه السلام قرار گرفتند، و این نبود جز به خاطر کتمان آن حقیقت بزرگ که از ویژگیهای این مولای عظیم - صلوات الله علیه - می باشد. و آن جز امامت و اولویتی بر دیگران نمی باشد که مطابق با نصوص و مؤید به قرائن فراوان است.

مطلب بعد آنکه: خود کتمان شهادت توسط آن گروه به خاطر يك امر عادی، که میان علی علیه السلام و دیگران برابر است، نبوده است، بلکه حتماً در علی علیه السلام فضیلتی بوده که ویژه حضرت است و آنان خوش نداشته اند که امام علیه السلام به آن مفتخر گردیده و بزرگ داشته شود و از این رو آن را انکار کردند؛ لیکن نفرین بجای حضرت آنان را رسوا کرده و حق را آشکار ساخت، و ننگ آن بر پیشانی و پهلوها و چشمهای مجرمان تا زنده بودند آشکار بود، و پس از مرگشان تا آنگاه که خداوند زمین و آنچه را روی آن است به ارث ببرد، این خبر در لابه لای کتابها ثبت، و میان مردم دهان به دهان نقل خواهد شد.

ص: 104

قرینه هجدهم: حافظ ابن سَمَّان از عمر نقل کرده است(1): دو اعرابی که با هم نزاع داشتند، نزد عمر آمدند. عمر به علی علیه السلام گفت: میان آنان قضاوت کن. یکی از آن دو گفت: آیا این آقا می خواهد میان ما قضاوت کند؟! عمر به او هجوم آورده، گردنش را گرفت و گفت: «ويحك ما تدري من هذا؟ هذا مولاي ومولى كل مؤمن، ومن لم يكن مولاه فليس بمؤمن» [وای بر تو آیا می دانی این کیست؟ این مولای من و همه مؤمنان است، و هر کس او مولایش نباشد، مؤمن نیست].

و نیز مردی در مسأله ای با عمر بحث می کرد، او به علی بن ابی طالب اشاره کرده گفت: این شخص نشسته، میان من و تو داوری کند. مرد گفت: «هذا الأبطن» [این شخص شکم بزرگ؟!]. عمر برخاسته گردن او را گرفت و او را از زمین بلند کرده و گفت: «أتدري من صغرت؟! هذا مولاي ومولى كل مسلم» [می دانی چه کسی را تحقیر کردی؟ او مولای من و همه مسلمانان است].

حال مولویّت ثابت برای امیر مؤمنان علیه السلام - که عمر به مولویّت حضرت نسبت به خود و همه مؤمنان اعتراف کرد، همان گونه که در روز غدیر نیز به آن اعتراف کرد، و از کسی که حضرت مولایش نباشد، نفی ایمان کرد، حال چه مولویّت به معنی اولویّت باشد یا به معنی محبّت و یا نصرت باشد - جز با ثبوت خلافت برای حضرت مناسبت ندارد [و اگر برای علی علیه السلام خلافت ثابت نباشد، اعتراف عمر به مولویّت حضرت بی ربط خواهد بود]؛ زیرا محبّت و یاری مرسوم و شایع میان همه مسلمانان در حدّی نیست که با از دست رفتن آن ایمان نیز از دست برود؛ چون با توجّه به وجود اختلاف و بغض و کینه میان یاران پیامبر صلی الله علیه و آله و تابعان که در برخی موارد حتّی به دشنام گویی و لطمه زدن به یکدیگر و جنگ و خون ریزی کشیده شده است، آیا قائل شدن به چنین قولی ممکن است؟ و حتّی برخی از این اتّفاقات و مسائل در برابر چشمان پیامبر صلی الله علیه و آله

ص: 105

1- ر. ك: الرياض النضرة 170:2[115/3]؛ ذخائر العقبی، محبّ الدین طبری: 68؛ والصواعق: 107 [179].

رخ می داد، با این حال حضرت ایمان را از آنان نفی نمی کردند. و هیچ يك از قائلین به عدالت اصحاب، به سبب وقوع این اختلافات، در عدالت آنان خدشه نکرده است.

بنابراین، معنایی جز معنای ولایت باقی نمی ماند، و ولایت به این معنا نیز مساوی با امامتی است که ملازم با اولویت مورد نظر است. و تفاوتی نمی کند که عمر با این کلمات به حدیث غدیر اشاره کرده باشد چنانچه روایت حافظ محب الدین طبری همین را می رساند، و یا اینکه آن را از هر جهت، حقیقت ثابت دانسته باشد.

«هَذَا بَيَانٌ لِلنَّاسِ وَهُدًى وَ مَوْعِظَةٌ لِّلْمُتَّقِينَ» (1)

[این، بیانی است برای عموم مردم؛ و هدایت و اندرز است برای پرهیزگاران].

احادیث بیان کننده معنای مولی و ولایت

پیش از قرائن یاد شده، تفسیر خود پیامبر خدا صلی الله علیه و آله از معنای سخنش، و پس از آن تفسیر مولای ما امیر مؤمنان علیه السلام که مو به مو مانند آن است، وجود دارد.

علی بن حمید قرشی در «شمس الأخبار» (2) به نقل از «سلوة العارفين» - اثر موفق بالله حسین بن اسماعیل جرجانی، پدر مرشد بالله - به سند خود از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل می کند که وقتی از پیامبر معنای عبارت: «من كنت مولاه فعليّ مولاه» را پرسیدند، حضرت فرمود: «الله مولاي؛ أولى بي من نفسي لا أمر لي معه، وأنا مولی المؤمنین؛ أولى بهم من أنفسهم لا أمر لهم معي، ومن كنت مولاه أولى به من نفسه لا- أمر له معي، فعليّ مولاه أولى به من نفسه لا أمر له معه» [خدا مولای من است و از من به خودم سزاوارتر است، و با وجود او من کاره ای نیستم. و من مولای مؤمنان هستم و از آنها نسبت به خودشان سزاوارترم، و آنان با وجود من کاره ای نیستند. و هر کس که من مولای او هستم و از او نسبت به خودش أولى هستم، علی نیز مولای اوست و از او

ص: 106

1- - آل عمران: 138.

2- - مسند شمس الأخبار: 38 [102/1]، باب 7، به نقل از الأنوار و أمالي المؤید].

نسبت به خودش اُولی است و با وجود علی علیه السلام، او کاره ای نیست].

عبدالله بن جعفر در استدلال خود علیه معاویه خطاب به او گفت (1): ای معاویه! از پیامبر صلی الله علیه و آله که در بالای منبر بود و من و عمر بن ابوسلمه و أسامة بن زید و سعد بن ابی وقاص و سلمان فارسی و ابوذر و مقداد و زبیر بن عوّام در برابرش قرار داشتیم، شنیدم که می فرمود: «أَلَسْتُ أُولَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ؟» [آیا من به مؤمنان نسبت به خودشان سزاوارتر نیستم؟]. گفتیم: بله ای پیامبر خدا!.

فرمود: «أَلَيْسَ أَزْوَاجِي أُمَّهَاتِكُمْ؟» [آیا همسران من مادران شما نیستند؟]. عرض کردیم: بله ای رسول خدا! فرمود: «مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلَيْ مَوْلَاهُ، أُولَىٰ بِهِ مِنْ نَفْسِهِ» [هرکس که من مولای اویم، علی نیز مولای اوست و بر او سزاوارتر از خودش است]، و با دست خود بر شانه علی علیه السلام زد، و فرمود: «اللّٰهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ، وَعَادِ مَنْ عَادَاهُ، أَيُّهَا النَّاسُ! أَنَا أُولَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ لَيْسَ لِي بِهِمْ مَعِيَ أَمْرٌ، وَعَلَيَّ مِنْ بَعْدِي أُولَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ لَيْسَ لِي بِهِمْ مَعَهُ أَمْرٌ...» [خداوند! دوست بدار دوستدار او را، و دشمن بدار دشمن او را، ای مردم! من نسبت به مؤمنان از خودشان سزاوارترم و با وجود من آنان کاره ای نیستند، و علی علیه السلام پس از من نسبت به مؤمنان سزاوارتر از خودشان است و با وجود او آنان کاره ای نیستند...].

سپس عبدالله می گوید: «پیامبر ما، در غدیر و در جاهای دیگر برترین و سزاوارترین و بهترین مردم را بر آنان منصوب کرد، و او را حجت بر آن ها قرار داد، و فرمان به اطاعتش داد، و خبر داد که نسبت علی به خودش، مانند نسبت هارون به موسی است، و او پس از خودش ولی همه مؤمنان است، و هر کس پیامبر ولی او است علی نیز ولی او است، و هر کس پیامبر نسبت به او سزاوارتر از خودش است، علی نیز سزاوارتر به اوست و او خلیفه و وصی پیامبر است...».

ص: 107

و در روایت شیخ الاسلام حموینی نیز آمده است(1): حضرت امیر مؤمنان علیه السلام در زمان عثمان در احتجاج خود فرمود: آنگاه پیامبر خدا صلی الله علیه و آله خطبه ای ایراد کرده، فرمود: ای مردم! آیا می دانید که خدای عزوجلّ مولای من است و من مولای مؤمنین و نسبت به آن ها سزاوارتر از خودشان هستم؟ گفتند: آری ای پیامبر خدا! فرمود: ای علی! بایست و من ایستادم. آنگاه فرمود: «هر کسی که من مولای او هستم، علی نیز مولای اوست. خدایا! دوست بدار دوستدار او را و دشمن بدار دشمن او را». در این لحظه سلمان برخاست و عرض کرد: یا رسول الله! چگونه ولایتی است؟ فرمود: «ولاةٌ کولای؛ من کنتُ أولى به من نفسه فعلیٌ أولى به من نفسه» [ولایتی مانند ولایت من؛ هر کس که من بر او اولویت دارم علی نیز بر او اولویت دارد].

امام حافظ واحدی پس از یاد آوری حدیث غدیر می گوید:

از این ولایتی که پیامبر صلی الله علیه و آله برای علی علیه السلام قرار داده، روز قیامت سؤال خواهد شد؛ و در تفسیر آیه: «وَقَفُّهُمْ إِنَّهُمْ مَسْئُولُونَ» (2) [آنها را نگهدارید که باید بازپرسی شوند!] در روایتی آمده است: از ولایت علی علیه السلام سؤال می شود. و معنای آن، این است که از آنان پرسیده خواهد شد که آیا طبق سفارش پیامبر، حق ولایت او را به جا آورده اند، یا حق ولایت را ضایع کرده و آن را کنار نهاده اند، که در این صورت باید پاسخگو بوده و عواقب آن را بپذیرند(3)؟ و از عمر بن خطاب سابقاً نقل شد(4) که وی گفت: هرکس علی مولایش نباشد مؤمن نیست.

ص: 108

1- نگاه کن: فرائد السمطين 1:312، ح 250.

2- صافات: 24.

3- ر. ک: فرائد السمطين، حموینی [79/1، ح 47]؛ نظم در السمطين، جمال الدین زرنندی [ص 109]؛ الصواعق المحرقة: 89 [ص 149].

4- ر. ک: ص 105 همین کتاب.

آلوسی در تفسیرش (1) در ذیل آیه: «وَقِفُّهُمْ إِنَّهُمْ مَسْئُولُونَ» [آنها را نگهدارید که باید بازپرسی شوند!] پس از ذکر اقوال می گوید:

بهترین قول این است که از عقاید و اعمال سؤال می شود و در رأس همه آنها لا إله إلا الله قرار دارد، و مهمترین و بزرگترین ولایت علی - کرم الله وجهه - است.

من گمان نمی کنم وجدان آزاد شما به سازگاری همه این ها با يك معنی بیگانه از معنی خلافت و أولویّت حکم کند، و با این حال آن را اصلی از اصول دین شمرده و ایمان را با انتفای آن منتفی و صحت عمل را وابسته به آن بداند.

«وَهَذَا صِرَاطُ رَبِّكَ مُسْتَقِيمًا قَدْ فَصَّلْنَا آيَاتٍ لِقَوْمٍ يَذَكَّرُونَ» (2)

[و این راه مستقیم (وسنت جاویدان) پروردگار توست؛ ما آیات خود را

برای کسانی که پند می گیرند، بیان کردیم].

- 2 - عمر رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله را انکار کرد

بر اساس دیدگاه باقلانی - از قدما - در «التمهید» (3)، و سید احمد زینی دحلان - از متأخران - در کتاب سیره اش در حاشیه «سیره حلبیه» (4)، نخستین جایی که علم خلیفه بروز کرد و ظاهر شد، زمانی بود که وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله را به مردم اعلام کرد و با سخن خداوند عزیز حکیم: «وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَى أَعْقَابِكُمْ» (5) [محمد صلی الله علیه و آله فقط فرستاده خداست؛ و پیش از او، فرستادگان دیگری نیز بودند؛ آیا اگر او بمیرد و یا کشته شود، شما به عقب برمی گردید؟ (و اسلام را رها کرده به دوران جاهلیت و کفر بازگشت خواهید نمود؟)] علیه عمر بن خطاب احتجاج نمود.

ص: 109

1- - روح المعانی 23:74 [80/23].

2- - أنعام: 126.

3- - التمهید: 191.

4- - السيرة النبوية 3:376 [306/2].

5- - آل عمران: 144.

چقدر این دو غافلند که وفات پیامبر بر هیچ يك از صحابه مشکل نشده بود، و آنها بالاترند از اینکه علمشان این اندازه باشد، و همه حاملان قرآن کریم می دانستند که آن حضرت می میرد به خاطر سنتی که می دانستند خداوند در بین بشر قرارداده است و «قَضَىٰ أَجَلًا وَأَجَلٌ مُّسَمًّى» (1) مدتی مقرر داشت (تا انسان تکامل یابد)؛ و اجل حتمی نزد اوست (و فقط او از آن آگاه است).

«وَمَا كَانَ لِنَفْسٍ أَنْ تَمُوتَ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ كِتَابًا مُّؤَجَّلًا» (2) هیچ کس، جز به فرمان خدا، نمی میرد؛ سرنوشتی است تعیین شده.

«لِكُلِّ أُمَّةٍ أَجَلٌ إِذَا جَاءَ أَجْلُهُمْ فَلَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَلَا يَسْتَقْدِمُونَ» (3) برای هر قوم و ملتی، سرآمدی است هنگامی که اجل آنها فرا رسد، (و فرمان مجازات یا مرگشان صادر شود)، نه ساعتی تأخیر می کنند، و نه پیشی می گیرند.

و به خاطر تمسک به قرآن، و نصوص زیادی که آن حضرت در موارد فراوانی در این باره فرموده اند، به ویژه در حجة الوداع؛ و از این رو آن حج حجة الوداع نامیده شد.

و اینکه عمر، وفات آن حضرت را انکار کرد به خاطر جهلش نبود؛ زیرا عمرو بن زانده آیه ای که ابوبکر تلاوت کرد را پیش از او برای عمر و دیگر صحابه در مسجد النبّی خواند و این آیه را نیز اضافه کرد: «إِنَّكَ مَيِّتٌ وَإِنَّهُمْ مَيِّتُونَ» (4)(5) تو می میری و آنها نیز خواهند مرد.

اما عمر به آیه وقاری آن توجهی نکرد و عمرو بن زانده صحابی بزرگی بود که رسول خدا صلی الله علیه و آله او را در جنگها سیزده بار جانشین خود در مدینه قرار داده بود (6). و انکار عمر و ترساندن مردم به خاطر سیاستی از قبل تعیین شده بود؛ و

ص: 110

1- - أنعام: 2.

2- - آل عمران: 145.

3- - یونس: 49.

4- - زمر: 30.

5- - ر. ك: تاریخ ابن کثیر 5:243 [262/5-263، حوادث سال 11 هـ]؛ شرح المواهب، زرقانی 8:281.

6- - الإصابة 2:523.

آن، برگرداندن فکر مردم از جست و جو دربارهٔ خلیفه بود تا اینکه ابوبکر که در خارج مدینه(1) در محلهٔ سُنح(2) بود بیاید؛ و این نقشه ای از پیش طراحى شده بود [كان الأمر دُبّر بلیل].

آیا نمی بینی گروهی از بزرگان اهل سنت دلیل این انکار عمر را چیزهایی غیر از جهل او گفته اند؛ برخی گفته اند: این امر به خاطر درهم ریختگی ذهن و مضطرب شدن و غفلت از حقایق امور است(3). و برخی عذر تراشیده و گفته اند: عمر در وفات پیامبر عقلش را از دست داده بود و می گفت: «إِنَّهٗ وَاللَّهِ! مَا مَاتَ وَلَكِنَّهٗ ذَهَبَ إِلَى رَبِّهٖ»(4) [به خدا سوگند! او نمرده است، بلکه به سوی پروردگارش رفته است].

- 3 - غصب فدك به استناد روایتی جعلی و ساختگی

اشاره

مظهر دوم از مظاهر علم خلیفه: نزد ابن حجر یکی از دلیل های واضح بر اینکه خلیفه، علی الاطلاق داناترین صحابه می باشد، روایتی است که در «صواعق»(5) به صورت مرسل از عایشه نقل می کند که گفته است: «لَمَّا تَوَفَّى رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ... قَالُوا: أَيْنَ نَدْفِنُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ؟ فَمَا وَجَدْنَا عِنْدَ أَحَدٍ فِي ذَلِكَ عِلْمًا؛ فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَقُولُ: مَا مِنْ نَبِيٍّ يَقْبُضُ إِلَّا دَفِنَ تَحْتَ مَضْجَعِهِ الَّذِي مَاتَ فِيهِ. وَاخْتَلَفُوا فِي مِيرَاثِهِ؛ فَمَا وَجَدْنَا عِنْدَ أَحَدٍ فِي ذَلِكَ عِلْمًا؛ فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَقُولُ: إِنَّا مَعَشَرُ الْأَنْبِيَاءِ لَا نُورَثُ، مَا تَرَكْنَا صَدَقَةً» [چون رسول خدا صلى الله عليه وآله

ص: 111

1- - تاریخ طبری 3:197 [200/3]، حوادث سال 11 ه؛ طبقات ابن سعد، چاپ مصر شمارهٔ مسلسل: 786 [265/2]؛ تفسیر قرطبی 4:223 [143/4]؛ عیون الأثر 2:339 [433/2].

2- - [«سُنح»: یکی از محله های مدینه بود که منزل ابوبکر در آن قرار داشت؛ معجم البلدان 3/265].

3- - شرح المقاصد، تقتزانی 2:294 [282/5].

4- - عیون الأثر، ابن سیّد الناس 2:339 [433/2].

5- - الصواعق المحرقة: 19 [ص 34].

وفات نمود... گفتند: رسول خدا صلی الله علیه و آله را کجا دفن کنیم؟ و هیچ کس جوابی نداشت، و تنها ابوبکر بود که گفت: من از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمود: «هیچ پیامبری نمی میرد مگر اینکه در زیر بستری که در آن وفات کرده دفن می شود». و درباره ارث آن حضرت اختلاف کردند و هیچ کس در این باره علمی نداشت، و تنها ابوبکر بود که گفت: از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمود: «ما پیامبران ارث نمی گذاریم و آنچه از ما به جا می ماند صدقه است».

امینی می گوید: نهایت چیزی که این دو روایت مرسل می رساند این است که: ابوبکر دو حدیث از پیامبر روایت می کند، و دیگران که در این دو جایگاه [دفن و تقسیم ارث] حاضر بودند این دو روایت را نقل نکرده اند. حال اگر ابوبکر به خاطر نقل این دو روایت، دانایتر از همه صحابه بدون استثنا حتی از کسی که در آن دو جایگاه حضور نداشته، هرچند به گونه تہجّم (به سختی بر چیزی در آمدن) و رجم به غیب [تیری در تاریکی انداختن] باشد، پس کسی که هزاران حدیث را جمع کرده و ابوبکر همه آنها یا اکثر آنها را نقل نکرده چگونه است؟! با این حال هیچ کس او را دانایتر از صحابه یا دست کم دانایتر از ابوبکر نمی داند! آیا ابوبکر، صاحب سخنان نادر در معنای «أَبّ» و «کلاله» و ارث مادر بزرگ و دو مادر بزرگ و مواردی از این دست نیست؟!

آیا او نبود که سنت شریف را از امثال مغیره بن شعبه، و محمد بن مسلمه، و عبدالرحمن بن سہیل، و دیگر مردم عادی می گرفت؟

گویا ابن حجر مردم را با خود مقایسه کرده و گمان کرده آنها فرزندان سنگ هستند که هیچ نمی فهمند و فقط می شنوند.

آیا او با خود نمی گوید صحابه از این سخنان رسول خدا صلی الله علیه و آله چه می فهمیدند:

1 - «مابین قبری ومنبری روضة من ریاض الجنة»^[1] مابین قبر من و منبر من باغی از باغ های بهشت است.

ص: 112

2 - «ما بين بيتي ومنبري روضة من رياض الجنة»⁽¹⁾ [ما بين خانه من و منبر من باغی از باغ های بهشت است].

3 - «ما بين حُجرتي إلى منبري روضة من رياض الجنة»⁽²⁾ [ما بين حجره من تا منبر من باغی از باغ های بهشت است].

4 - «ما بين المنبر وبيت عائشة روضة من رياض الجنة»⁽³⁾ [ما بين منبر و خانه عایشه باغی از باغ های بهشت است].

5 - «من سرّه أن یصلّي فی روضة من رياض الجنة فلیصلّ بین قبری ومنبري»⁽⁴⁾ [هر که را نماز خواندن در باغی از باغ های بهشت خشنود می سازد، بین قبر و منبر من نماز بخواند].

و ابن ابی الحدید در شرح خود نوشته است⁽⁵⁾:

می گویم: چگونه در محلّ دفن آن حضرت اختلاف کردند در حالی که به آنها فرموده بود: «فضعوني علی سریري فی بیتی هذا علی شفیر قبری»⁽⁶⁾ [مرا بر روی تختم در این خانه در جانب بالای قبرم قرار دهید]. و این تصریحی است بر اینکه او در خانه عایشه که اصحاب را در آن جمع کرده بود، دفن می شود.

آیا ابن حجر گمان کرده صحابه پس از این احادیث، آن روضه مقدّسه که پیامبر به آنها خبر داده بود و امر کرده بود در آنجا نماز بخوانند، را نمی شناختند؟! یا گمان کرده آنها قبر و منبر و روضه ای که بین آن دو است را

ص: 113

1- - صحیح بخاری: کتاب الصلاة، باب فضل ما بین القبر و المنبر؛ و کتاب الحجّ [399/1، ح 1137 و 1138؛ و 667/2، ح 1789].

2- - مسند أحمد [352/3، ح 10525]؛ کنز العمال [260/12، ح 34948].

3- - إرشاد الساري 4:413 [429/4، ح 1888]؛ وفاء الوفا 1:303 [427/2].

4- - کنز العمال 6:254 [260/12، ح 34950].

5- - شرح نهج البلاغة 3:193 [39/13، خطبة 230].

6- - الطبقات الكبرى [257/2]؛ المستدرک علی الصحیحین [62/3، ح 3499].

می شناختند، و از نزدیک با دریافت از پیامبر حدود آن را فهمیده بودند، سپس در محلّ دفن اختلاف کردند و ابوبکر محلّ دفن را آشکار نمود و با این کار داناتر از همه صحابه شد؟!

وانگهی، اگر روایت دفن صحیح باشد، باید پیامبر خدا صلی الله علیه و آله محلّ دفن را به کسی که او را به غسل و دفن خود وصیت کرده بود(1)، و او متولّی غسل و کفن و دفن آن حضرت شد(2)، و به کسی که می دانست او آن حضرت را در نیمه شب بدون حضور کسی غیر از نزدیکان پیامبر(3) دفن می کند، بگوید نه به کسی که در آن زمان غایب است و خواب بر پلکهایش غلبه کرده است، و تعیین جایگاه دفن نزد همه - تا چه رسد به سید و آقای بشر - از مهم ترین چیزهایی است که به آن وصیت می شود.

مظهر سوم: امّا روایت ارث: ابن حجر چه به سرعت سخن خود را درباره آن نقض کرده و دچار تناقض گویی شده است(4). وی در صفحه (19) نقل این روایت را ویژه ابوبکر می داند و آن را از دلیل های روشن بر اعلم بودن او می شمارد، و در صفحه (21) معتقد شده است: علی و عباس و عثمان و عبدالرحمن بن عوف و زبیر و سعد و همسران پیامبر این روایت را نقل کرده اند و نوشته است: همگی می دانستند پیامبر صلی الله علیه و آله این مطلب را فرموده، منتها ابوبکر اوّل از همه به یاد آورد و سپس بقیّه آن را به یاد آوردند. این تناقض گویی چیست؟!

و چه چیز وی را در پایان کلامش از آنچه در آغاز کلامش گفته، غافل کرده است؟! و آیا اعلم بودن بستگی به زودتر به یاد آوردن یا زودتر صحبت کردن دارد؟! هر يك از این دو مورد - همان طور که می دانی - هیچ مزیتی ندارند مگر

ص: 114

1- طبقات ابن سعد، شماره مسلسل: 798 و 801 [278/2 و 280-281]؛ الخصائص الكبرى 2:276 و 277 [482/2 و 483].

2- طبقات ابن سعد: 798 [278/2].

3- ر. ك: ص 145-146 از این کتاب.

4- الصواعق: 19 و 21 [34 و 39].

ثانیاً: اگر رسول خدا صلی الله علیه و آله این مطلب را فرموده باشد باید آن را برای اهل و نزدیکانی که ادّعی وراثت داشتند افشا می کرد تا دلیل آنها که تمسّک به عمومات ارث از آیات قرآن و روایات است، باطل شود و در این صورت جار و جنجالی که محنت ها و کینه ها را به دنبال دارد به وجود نمی آمد، و پاره تن طاهر او در حالی که از اصحاب پدرش خشمگین است (1) از دنیا نمی رفت تا همه این ها دشمنی و بغض را در زمان های بعد میان پیروان هر یک از دو فرقه به وجود آورد، و این در حالی است که آن حضرت برای از بین بردن این فسادها و ایجاد برادری میان امت ها و افراد، مبعوث شده اند.

آیا آن حضرت به این فتنه ها که پس از او به وجود می آید و ناشی از عدم اطلاع اهل و عیالش از این حکمی که ویژه اوست و حکم ارث را تخصیص می زند، علم و آگاهی نداشتند؟ او بالاتر از این است، چرا که او به مرگها، بلایا، رخدادها، فتنه ها، و جنگ ها عالم بوده است.

و آیا گمان می کنی ادّعی صدیق اکبر امیرالمؤمنین و همسرش صدیقۀ کبری صلوات الله علیهما و آلهما نسبت به مال پیامبر که از خود باقی گذاشته بود و ابوبکر دست بر آن گذاشت، در حالی بوده که می دانسته پیامبر این روایت را گفته ولی برای رسیدن به مال دنیا از آن چشم پوشی کرده، یا نمی دانسته که پیامبر این روایت را فرموده است؟!

ما با استفاده از کتاب و سنّت، دامان آن دورا از علم به سنّت ثابت و مقبول و چشم پوشی از آن، و نیز از جهلی که عارض بر آن دو شود پاک می دانیم. و چرا ابوبکر در این ادّعا که منحرف از کتاب و سنّت است - و در موردی است که علم و یقین به آن تنها از سوی وارثان پیامبر صلی الله علیه و آله و وصی او که از آغاز دعوت

در مجالس و اجتماعات (1) به وصی بودن او تصریح کرده، پیدا می شود - تصدیق شود، ولی گوش های شنوایی نباشد که به ادعای صدّیقه و همسر طاهر او که می گویند فدک هبه ای از جانب رسول خدا صلی الله علیه و آله به حضرت فاطمه است، گوش فرا دهد، و این در حالی است که صحّت این ادّعا تنها از جانب آن دو بزرگوار فهمیده می شود. مالک بن جعونه از پدرش نقل کرده است: فاطمه به ابوبکر گفت: «إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ جَعَلَ لِي فَدَكَ فَأَعْطَنِي إِيَّاهَا» [رسول خدا صلی الله علیه و آله فدک را برای من قرار داد پس آن را به من بده!]. و علی بن ابی طالب به نفع حضرت زهرا شهادت داد، و ابوبکر شاهد دیگر خواست و اُمّ ایمن نیز شهادت داد. آنگاه ابوبکر گفت: «قَدْ عَلِمْتُ يَا بِنْتَ رَسُولِ اللَّهِ! أَنَّهُ لَا تَجُوزُ إِلَّا شَهَادَةُ رَجُلَيْنِ أَوْ رَجُلٍ وَامْرَأَتَيْنِ» [ای دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله! می دانی که جایز نیست مگر شهادت دو مرد یا يك مرد و دو زن]. در این هنگام، آن حضرت منصرف شد و برگشت (2).

ثالثاً: علّت خشم صدّیقه طاهره سلام الله علیها - که درباره او از پدر بزرگوارش روایت شده است: «إِنَّ اللَّهَ يَرْضَى لِرِضَاهَا وَيَغْضَبُ لِعُضْبِهَا» (3) [همانا خدا برای رضایت او راضی می شود و برای خشم او خشم می گیرد] - چیست؟ آیا به خاطر حکمی بود که پدرش بیان کرده بود؟! پدری که: «وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ * إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ» (4) [و هرگز از روی هوای نفس سخن نمی گوید * آنچه می گوید چیزی جز وحی که بر او نازل شده نیست]؛ او از چنین کاری به دور است.

یا به این خاطر بود که این حکم قاطع را فردی صدّیق و امین، از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل کرده و می خواهد حکم شریعت را نشر دهد و محکم کند، و آن حضرت نیز او را تصدیق می کند (ولی در عین حال به مخالفت با آن پرداخته است)؟!

ص: 116

-
- 1- - ر. ك: ص 214-218 از این کتاب.
 - 2- - فتوح البلدان، بلاذری: 38 [ص 44].
 - 3- - مستدرک حاکم 3: 154 [3/ 167، ح 4730]، و آن را صحیح دانسته است؛ ذخائر العقبی: 39؛ تذکرة السبط: 175 [ص 310]؛ مقتل خوارزمی 1: 52؛ کفایة الطالب: 219 [ص 364، باب 99]؛ الصواعق: 105 [ص 175]؛ و ر. ك: ص 264-267 از این کتاب.
 - 4- - نجم: 3 و 4.

ما دامان پاره تن رسول خدا حضرت صدیقه طاهره را به نصّ آیه تطهیر از این ننگ پاک می دانیم.

پس تنها صورت سوّم می ماند و آن اینکه راوی را متّهم به کذب می داند یا معتقد است خللی در روایت است، و آن را حکمی بر خلاف کتاب و سنت می داند. و همین بود که آن حضرت را وادار کرد روسری بر سر بیندازد و چادر بپوشد و در میان گروه زیادی از خادمان و زنان بنی هاشم به طرف مسجد برود در حالی که دامان حضرت به زمین کشیده می شد(1)، و راه رفتن او بدون کم وکاست مانند راه رفتن رسول خدا بود(2)، تا بر ابوبکر که در میان جمعی از مهاجران و انصار و دیگران بود وارد شد، سپس برای او پرده ای آویزان کردند، آنگاه ناله ای کرد که مردم به خاطر آن گریه کردند و مجلس مضطرب شد.

مدّتی مهلت داد تا صدای حق مردم فرو نشیند و سر و صداها بخوابد، و آنگاه سخن را با حمد و ثنای خدای عزّوجلّ و درود بر رسول خدا صلی الله علیه و آله شروع کرد و خطبه ای خواند و در میان آن خطبه این سخن به چشم می خورد: «أنتم الآن تزعمون أن لا إرث لنا؛ «أَفَحُكْمَ الْجَاهِلِيَّةِ يَبْغُونَ وَمَنْ أَحْسَنُ مِنْ اللَّهِ حُكْمًا لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ» (3)؟ یابن اُبی قحافه! اُترث اُباك ولا اُرث اُبی؟! لقد جئت شیئاً فریاً؛ فدونكها مخطومة مرحولة تلقاك يوم حشرک، فنعمة الحکم الله، والزعیم (4) محمّد، والوعد القیامة، وعند الساعة یخسر المبطلون» [شما اکنون می گوئید ما ارث نمی بریم «آیا آنها حکم جاهلیت را (از تو) می خواهند؟! و چه کسی بهتر از خدا، برای قومی که اهل یقین هستند، حکم می کند؟!». ای ابوقحافه! آیا تو از پدرت ارث میبری و من از پدرم ارث

ص: 117

1- - [عبارت: «تطأ ذیولها» بدین معناست: لباسهای حضرت زهرا بلند بود به گونه ای که روی پاهای حضرت را می پوشاند و هنگام راه رفتن، بر آنها گام می گذاشت. و صیغه جمع آوردن واژه «ذیول» (دامن ها) یا به اعتبار اجزاء لباس است و یا به جهت تعدّد لباس؛ بحار 248/29].

2- - ر. ک: ص 257 از جلد دوم این کتاب.

3- - مائده: 50.

4- - [در برخی نسخه ها چنین آمده است: «الغریم»؛ یعنی: بهترین طلب کننده حقّ، پیامبر است].

نمی برم؟! هرآینه دروغ بزرگی آورده ای، فدك را كه برای تو چون مركبی افسار شده و زین شده مهیا و آماده سواری است، بگیر(1) تا تورا در روز محشر ملاقات كند، كه بهترین حاكم خداست، و بهترین سرپرست محمد، و بهترین وعده گاه قیامت است، و هنگام قیامت باطل گرایان زیان می بینند].

و همین مطلب بود كه او را بر کسی كه با او مخالفت كرد خشمگین نمود و بعد از هر نماز او را نفرین می نمود تا زمانی كه وفات كرد؛ تفصیل آن خواهد آمد(2).

و آیا این حكم میان همه انبیا مشترك بوده یا ویژه پیامبر ما صلی الله علیه و آله است؟

احتمال نخست را قرآن نقض می كند؛ آنجا كه می گوید: «وَوَرِثَ سُلَيْمَانُ دَاوُدَ»(3) [و سلیمان وارث داود شد].

و سخن خداوند به نقل از زکریا: «فَهَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا * يَرِثُنِي وَيَرِثُ مِنْ آلِ يَعْقُوبَ»(4) [تو از نزد خود جانشینی به من ببخش * كه وارث من و دودمان یعقوب باشد].

و روشن است كه حقیقت ارث، انتقال ملك پس از مرگ، به وارثان، به حكم خدای سبحان است؛ از این رو حمل این آیه کریمه بر علم و نبوت - آنچنان كه اهل سنت ادعا كرده اند - خلاف ظاهر است؛ زیرا نبوت و علم موروثی نیست، و نبوت تابع مصلحت عام است و برای اهلش از روز اول، نزد آفریدگار مقدر شده، و خدا می داند رسالتش را در كجا قرار دهد، و اصل و نسب در آن نقشی ندارد، و دعا و درخواست اینکه خداوند کسی را پیامبر قرار دهد اثری ندارد. و علم نیز به کسی داده می شود كه به دنبال آن

ص: 118

1- - [امر حضرت به معنای تهدید است؛ بدین معنا كه: فدك را كه همچون شتری افسار شده و زین شده، مهیا و آماده برای سواری است بگیر و در آن به حرام تصرف كن تا خدا در روز قیامت به حسابت برسد؛ ر. ك: بحار 280/29-281].

2- - نگاه كن: 131-143 از این كتاب.

3- - نمل: 16.

4- - مریم: 5 و 6.

برود و تعلیم ببیند.

علاوه بر آن، زکریّا علیه السلام ولّیّی از میان اولادش درخواست کرد تا مانع ارث بردن موالی یعنی فرزندان عمو و خویشان پدری شود، و این تنها با مال سازگاری دارد، و محجوب و ممنوع شدن موالی از نبوّت یا دانش، معنایی ندارد.

وانگهی، شرط کردن اینکه ولّی وارث، مورد رضایت باشد - با سخن خود: «وَاجْعَلْهُ رَبِّ رَضِيًّا» (1) [و او را مورد رضایت قرار ده!] - با نبوّت نمی سازد؛ زیرا عصمت و قداسّت در خُلق و خو و ملکات از پیامبران جدا نیست، و از این رو هیچ معنای صحیحی برای درخواست آن وجود ندارد. بله، این مطلب در مال و کسی که آن را به ارث می برد تمام است؛ زیرا وارث مال، گاه رضیّ و پسندیده است و گاه نه.

و اما احتمال دوم و اینکه این حکم از خصوصیات پیامبر خدا صلی الله علیه و آله باشد: این احتمال مستلزم تخصیص عموم آیات ارث است؛ آیاتی مانند:

«يُوصِيكُمُ اللَّهُ فِي أَوْلَادِكُمْ لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثِيَيْنِ» (2)؛

[خداوند درباره فرزندان به شما سفارش می کند که سهم (میراث) پسر، به اندازه سهم دو دختر باشد].

«وَأُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ» (3)؛

[و خویشاوندان نسبت به یکدیگر، در احکامی که خدا مقرر داشته، (از دیگران) سزاوارترند].

«إِنْ تَرَكَ خَيْرًا الْوَصِيَّةُ لِلْوَالِدَيْنِ وَالْأَقْرَبِينَ بِالْمَعْرُوفِ» (4)؛

[اگر چیز خوبی (مالی) از خود به جای گذارده، برای پدر و مادر و نزدیکان، به طور شایسته وصیت کند!].

ص: 119

1- - مریم: 6.

2- - نساء: 11.

3- - انفال: 75.

4- - بقره: 180.

و تخصیص قرآن تنها با دلیل ثابت قطعی جایز است نه با خبر واحدی که نمی توان عموم آن را به خاطر مخالفت آن با سیره انبیای گذشته، پذیرفت. نه با خبر واحدی که صدیقۀ این امت و صدیق آن که وارث علم پیامبر اقدس است، و خداوند سبحان در قرآن او را جان پیامبر شمرده است، آن را نپذیرفت. نه با خبر واحدی که این همه محنت ها و کینه ها را بر امت تحمیل کرد، و باب دشمنی شدید را کاملاً گشود، و آتش های بغض و دشمنی را در قرن های بعد در میان آنها شعله ور ساخت، و اجتماع مسلمین را از روز نخست از هم گسست، و سلامتی و ملایمت و وحدت کلمه آنها را نابود ساخت. خداوند روایت کننده آن را جزای خیر دهد!

افزون بر آن که اگر ابوبکر به حدیث اطمینان داشت چرا آن را با نامه ای که برای فاطمه صدیقه درباره فدک نوشت نقض نمود؟! هر چند عمر بن خطاب بر وی وارد شد و گفت: این چیست؟ جواب داد: «کتاب کتبتۀ لفاطمه بمیراثها من ابیها» [نامه ای است برای ارث بردن فاطمه از پدرش]. عمر گفت: «مماذا تُتفق علی المسلمین، وقد حاربتك العرب کما تری؟ ثم أخذ عمر الكتاب فشقه» (1) [از کجا بر مسلمانان اتفاق می کنی و همان طور که می بینی عرب با توبه جنگ برخاسته؟ سپس عمر نامه را گرفت و پاره کرد].

«فَمَا لَهُؤُلَاءِ الْقَوْمُ لَا يَكَادُونَ يَفْقَهُونَ حَدِيثًا» (2)

[پس چرا این گروه حاضر نیستند سخنی را درک کنند؟!].

نَمَسْكَ بِهْ دِرُوعْ هَا:

تعجب فراوان از این سخن ابن حجر در «صواعق» (3) است:

گفته نشود: علی از ابوبکر داناتر است به خاطر روایتی که در فضایل او آمده است: «أنا مدينة العلم و علي بابها» [من شهر دانش هستم و علی

ص: 120

1- - السيرة الحلیّة، ابن جوزی 3:391 [362/3].

2- - نساء: 78.

3- - الصواعق المحرقة: 20 [ص 34].

چون پاسخ می دهیم: خواهد آمد که این حدیث صحیح نیست، و اگر بپذیریم صحیح یا حسن است پس ابوبکر محراب آن [سر در شهر یا بهترین مواضع شهر] است.

و روایت «من أراد العلم فليأت الباب» [هر کس علم می خواهد باید از درب وارد شود] نمی رساند که علی داناتر است؛ زیرا گاه کسی که أعلم نیست مورد توجه واقع می شود چون توضیح و بیان بیشتری در مسائل دارد، و وقت خالی و بیشتری برای مردم دارد، ولی أعلم چنین نیست. علاوه بر آنکه این روایت با خبر فردوس معارض است: «أنا مدينة العلم، وأبو بكر أساسها، وعمر حيطانها، وعثمان سقفها، وعلي بابها» [من شهر علم هستم، و ابوبکر زیربنا، پی و شالوده آن، و عمر دیوارهای آن، و عثمان سقف آن، و علی درب آن است]. و این روایت تصریح می کند که ابوبکر از همه داناتر بوده است پس امر به اینکه از جانب درب وارد شوید به خاطر نکته ای است که گفتیم، نه به خاطر زیادتربودن شرافت وی بر خلفای پیش از خود؛ زیرا بدیهی است که پایه ها، و دیوارها و سقف بالاتر از درب هستند.

امینی می گوید: صحیح ندانستن حدیث: «أنا مدينة العلم...» تنها از ابن جوزی و هر کس مانند او سخن بدون دلیل می گوید (1)، صادر شده است و به زودی درمی یابی (2): گروهی از علما به صحت آن تصریح کرده اند، و گروهی آن را حسن دانسته اند، و گروهی نیز سخن دو دسته اول را تقریر و امضاء کرده اند. و نیز عقیده ابن جوزی را باطل کردیم.

ص: 121

1- - [در متن کتاب ضرب المثل عربی «رماة القول علی عواهنه» بکار رفته که درباره کسی بکار می رود که سخنی را بدون تأمل و تفکر در صحت یا خطای آن بر زبان می راند].

2- - نگاه کن: 223-231 از این کتاب.

و اما روایت فردوس که از آن یاد کرده، هیچ دو نفری در ضعف آن، و ضعف روایات شبیه به آن - که در زمان های پس از زمان پیامبر در برابر فضیلت علم فراوان مولا امیرالمؤمنین علیه السلام که کلام پیامبر اعظم به آن گویا است، تراشیده شده - اختلاف ندارد.

و خود ابن حجر از کسانی است که این حدیث را مردود شمرده و آن را ضعیف دانسته است؛ وی در «الفتاوی الحدیثیة»⁽¹⁾ نوشته است:

این حدیث ضعیف است، و روایت: «معاویة حلقتها» [معاویة حلقه آن درب است] نیز ضعیف است.

لکن لجاجت در احتجاج، او را از این حکم غافل کرده و همین روایتی را که ضعیف دانسته، نصّ بر اعلم بودن ابوبکر شمرده است. و سید محمد درویش حوت در «أسنی المطالب»⁽²⁾ نوشته است:

روایت «أنا مدینة العلم وأبو بکر أساسها» شایسته نیست در کتب علمی ذکر شود، به ویژه از مثل ابن حجر هیتمی که این روایت را در دو کتاب «صواعق»⁽³⁾ و «زواجر» نقل کرده، و این، از مثل او خوب نیست.

از این رو مجالی برای این مناقشه که برای مولا تعبیر به «باب» شده، و برای دیگران تعبیر به اساس و دیوار و سقف شده، باقی نمی ماند. و بر ابن حجر پوشیده مانده که منظور پیامبر صلی الله علیه و آله این است که: تنها سبب برای استفاده از علوم نبوت، خلیفه او مولا امیر المؤمنین علیه السلام است آن گونه که تنها محل ورود به شهر، درب آن است؛ پس این، معنایی کنایی است و برای رساندن مطلب یاد شده، ذکر شده است.

وانگهی، روشن است که منظور از تعبیر به درب، ورود و خروج تنها نیست، بلکه در اینجا فقط به معنای استفاده و دریافت است، و این تمام

ص: 122

1- - الفتاوی الحدیثیة: 197 [ص 269].

2- - أسنی المطالب: 73 [137، ح 391].

3- - الصواعق المحرقة: [ص 34].

نخواهد بود مگر اینکه نزد علی همه علم نبوت که پیامبر می خواهد امت به سوی آن کشیده شوند، وجود داشته باشد و پیامبر تنها راه استفاده از این علوم را کسی دانسته که از او به «درب شهر» تعبیر کرده، و این برای تأکید حصر است. سپس بر این تأکید افزوده و فرموده است: «فمن أراد المدينة فليأت الباب».

بنابراین علی امیرالمؤمنین علیه السلام دری است که مردم به آن مبتلا هستند، و نزد او همه علم نبوت و هر چه بشر به آن نیاز دارد اعم از فقه، موعظه، اخلاق، احکام، حکمت ها، سیاست، تدبیر و دور اندیشی، قاطعیت و جدیت، وجود دارد، پس به ناچار او داناترین مردم است و این انسان همسنگ و در عرض قرآن عزیز است و این دو، دو وجود گرانبها و جانشین پیامبر اقدس صلی الله علیه و آله هستند که از هم جدا نمی شوند تا در حوض کوثر بر آن حضرت وارد شوند؛ «فَمَنْ شَاءَ فَلْيُؤْمِنْ وَمَنْ شَاءَ فَلْيُكْفُرْ»⁽¹⁾ [هرکس می خواهد ایمان بیاورد (و این حقیقت را پذیرا شود)، و هر کس می خواهد کافر گردد].

شجاعت خلیفه:

از ابوبکر پیش از اسلام واقعه ای که دلالت بر شجاعت او کند نقل نشده است، چنانکه در جنگ های پیامبر صلی الله علیه و آله با اینکه زیاد است و او در آنها حاضر بوده، چیزی که شجاعت او را برساند، یا نام او را در تاریخ ماندگار سازد، یا گامی کوتاه در آن میدان های جنگ شدید که پرده از این امر مهم بردارد، نمی یابیم؛ غیر از آنچه در جنگ خیبر روی داد و آن فرار او و رفیقش عمر بن خطاب از رویارویی با مرحب یهودی است.

علی و ابن عباس نقل کرده اند: «بعث رسول الله صلی الله علیه و آله أبا بكر إلى خيبر فرجع منهزماً ومن معه، فلما كان من الغد بعث عمر فرجع منهزماً يُجَبَّن أصحابه ويُجَبَّن أصحابه»⁽²⁾

ص: 123

1- - كهف: 29.

2- - این روایت را طبرانی و بزار نقل کرده اند؛ چنانچه در مجمع الزوائد 9:124 است. قاضی عضدالدین ایجی در المواقف [ص 410] شکست این دو نفر را ذکر کرده است؛ و شارحان کتاب نیز به آن اقرار کرده اند، چنانچه در شرح المواقف، جرجانی [3:276/8] آمده است.

[رسول خدا صلی الله علیه و آله ابوبکر را به سوی قلعه خیبر فرستاد، پس او و هر که با او بود شکست خورده و برگشتند، و چون فردا شد عمر را فرستاد و او هم شکست خورد و برگشت، و او همراهانش را به ترس متهم می کرد و آنها او را].

و سخن رسول خدا صلی الله علیه و آله پرده از فرار آن دو بر می دارد؛ آن حضرت پس از فرار آن دو فرمودند: «لأُعْطِينَ الراية غدًا رجلاً يحب الله ورسوله، ويحب الله ورسوله، يفتح الله على يديه ليس بفزار» [فردا پرچم را به دست کسی می دهم که خدا و رسولش را دوست دارد، و خدا و رسول نیز او را دوست دارند، خداوند او را پیروز می کند، او فرار کننده از جنگ نیست]. در روایتی عبارت «کرار غیر فزار» [او بسیار حمله کننده است و از جنگ فرار نمی کند] آمده است، و به این لفظ نیز روایت شده است: «والذي كرم وجه محمد! لأعطيها رجلاً لا يفر» [سوگند به کسی که چهره جان محمد را گرامی داشته! پرچم را به کسی می دهم که فرار نمی کند].

و در لفظی دیگر آمده است: «لأدفعنَّ إلى رجل لن يرجع حتَّى يفتح الله له» [پرچم را به مردی می دهم که بر نمی گردد تا خدا او را پیروز کند]. و به این لفظ نیز روایت شده است: «لا يولِّي الدبر»⁽¹⁾ [پشت به دشمن نمی کند].

بله، ابن حزم در کتاب «المفاضلة بين الصحابة»⁽²⁾ و امثال او، ابوبکر را شجاع ترین صحابه می دانند، و حدیثی را به دروغ به امیرالمؤمنین نسبت داده اند که فرموده است: به من خبر دهید چه کسی شجاع ترین مردم است؟ گفتند: شما. فرمود: همانا من با کسی مبارزه نکردم مگر این که از او انتقام گرفته

ص: 124

1- صحیح بخاری 6:191 [3/1357، ح 3498 و 3499]؛ صحیح مسلم 2:324 [4/87، ح 132، کتاب الجهاد والسير]؛ طبقات ابن سعد: 618 و 630 شماره مسلسل چاپ مصر [2/110-111]؛ مسند احمد 1:184 و 185 و 353 و 358 [1/302، ح 1611؛ و 3/391، ح 10738؛ و 6/455، ح 22314؛ و 492، ح 22522]؛ خصائص نسائی: 4-8 [ص 42، ح 17]؛ سیره ابن هشام 3:386 [3/349]؛ مستدرک حاکم 3:109 [3/117، ح 4575].

2- الفصل [4/143].

وتمام حق خود را از او ستاندم، لکن به من خبر دهید شجاع ترین مردم کیست؟ گفتند: نمی دانیم خود بگو او کیست؟ فرمود: «ابوبکر؛ إِنَّهُ لَمَّا كَانَ يَوْمَ بَدْرٍ فَجَعَلْنَا لِرَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ عَرِيشًا فَقُلْنَا: مَنْ يَكُونُ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ لَنَلَّا يَهُودِيَّ إِلَيْهِ أَحَدٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ؟ فَوَاللَّهِ! مَا دَنَا مَتًّا أَحَدٌ إِلَّا أَبَا بَكْرٍ شَاهِرًا بِالسَّيْفِ عَلَى رَأْسِ رَسُولِ اللَّهِ لَا يَهُودِيَّ إِلَيْهِ أَحَدٌ إِلَّا هُوَ إِلَيْهِ؛ فَهُوَ أَشْجَعُ النَّاسِ...» (1) [او ابوبکر است همانا چون روز جنگ بدر شد برای رسول خدا صلی الله علیه و آله خیمه و سایبانی (با برگ درخت خرما و مانند آن) درست کردیم و گفتیم: چه کسی همراه رسول خدا صلی الله علیه و آله می ماند تا هیچ يك از مشرکان به او حمله نکند؟ پس به خدا سوگند! هیچ يك از ما نزدیک نشد مگر ابوبکر در حالی که شمشیرش را بر سر پیامبر خدا گرفته بود، و هیچ کس به او حمله نمی کرد مگر اینکه به او حمله می کرد؛ پس او شجاع ترین مردم است...].

ای کاش اهل سنت سند این داستان دروغ را حذف نمی کردند، و با سند روایت می کردند تا کسی که آن را ساخته به جامعه علمی معرفی کنیم. و همین برای ما کافی است که حافظ هیشمی در «مجمع الزوائد» (2) آن را بدون سند ذکر کرده و ضعیف می شمرد و می نویسد: «در سند حدیث کسانی هستند که نمی شناسم». و حدیث ابن اسحاق این روایت را تکذیب می کند؛ در این صحیح آمده است: «رسول خدا صلی الله علیه و آله در روز جنگ بدر در خیمه بود و سعد بن معاذ شمشیر به دست، بر در خیمه ایستاده بود و با گروهی از انصار از رسول خدا صلی الله علیه و آله محافظت می کردند تا مبادا دشمن به آن حضرت حمله کند» (3).

وانگهی، نگهبانی از پیامبر صلی الله علیه و آله منحصر به روز بدر و ابوبکر نبود بلکه در هر واقعه ای یکی از اصحاب، عهده دار نگهبانی از او صلی الله علیه و آله بود؛ مثلاً نگهبانی در شب بدر به عهده سعد بن معاذ بود، و در روز بدر به عهده ابوبکر چنانکه حلبی

ص: 125

1- - الرياض النضرة 1:92 [120/1]؛ تاریخ الخلفاء، سیوطی: 25 [ص 34].

2- - مجمع الزوائد 9:46.

3- - عیون الأثر، ابن سیّد الناس 1:258 [326/1].

در سیره (1) ذکر کرده، و در روز اُحد به عهدهٔ محمد بن مسلمه و... (2). و این روش در نگهبانی ادامه داشت تا در حجة الوداع این آیه نازل شد: «وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ» (3) خداوند تو را از (خطرات احتمالی) مردم، نگاه می دارد].

آنگاه نگهبانی ترك شد (4)؛ از این رو ابوبکر - اگر نگهبان بودنش در آن داستان را بپذیریم - در ردیف دیگر نگهبانان خواهد بود.

و اگر این خبر راست باشد و در روز بدر ابوبکر این امر مهم و بزرگ را انجام داده باشد، او اولویت داشته و شایسته تر است که آیه قرآن درباره اش نازل شود، نه علی و حمزه و عبیده که این دو آیه درباره آنها نازل شد: «هَٰذَا نِ حَصَّةٌ لِّمَنْ اِخْتَصَّ مَوْفِي رَبِّهِمْ» (5)(6) [اینان دو گروهند که درباره پروردگارشان به مخاصمه و جدال پرداختند].

«مِنَ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ» (7)(8) [در میان مؤمنان مردانی هستند که بر سر عهده‌ای که با خدا بستند صادقانه ایستاده اند].

و درباره علی امیر المؤمنین علیه السلام این آیه نازل نمی شد: «هُوَ الَّذِي اَيْدَكَ بِنَصْرِهِ وَ بِالْمُؤْمِنِينَ» (9) [او همان کسی است که تو را، با یاری خود و مؤمنان، تقویت کرد...].

و درباره این آیه روایتی که از پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله، نقل شده (10) صادر نمی شد.

و آیه: «وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْرِي نَفْسَهُ اِتِّغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ» (11) [بعضی از مردم (با

ص: 126

1- السيرة الحلبية 3:353 [327/3].

2- عيون الأثر 2:316 [402/2]؛ السيرة الحلبية 3:354 [327/3].

3- مائده: 67.

4- مستدرک حاکم 2:313 [342/2]، ح 3221؛ تفسیر قرطبی 6:244 [158/6].

5- حج: 19.

6- صحیح بخاری 6:98، کتاب التفسیر [4/1769]، ح 4467؛ صحیح مسلم 2:550 [5/528]، ح 34، کتاب التفسیر.

7- احزاب: 23.

8- الصواعق المحرقة: 80 [134]؛ و. ر. ک: ص 154 از کتاب برگزیده الغدير.

9- انفال: 62.

10- و. ر. ک: برگزیده الغدير / 153-154.

11- بقره: 207.

ایمان و فداکار، همچون علی علیه السلام در «ليلة الميit» به هنگام خفتن در جایگاه پیغمبر صلی الله علیه و آله، جان خود را به خاطر خشنودی خدا می فروشند] به علی اختصاص نمی یافت؛ چنانکه قرطبی در تفسیرش (1) این اختصاص را ذکر کرده است.

و حق این بود که فرشته رضوان که در روز بدر چنین ندا داد:

لا سيف إلا ذو الفقار *** ولا فتى إلا علي

[شمشیری جز ذو الفقار، و جوانمردی جز علی نیست]

نام ابوبکر و شمشیرش را که بر سر رسول خدا صلی الله علیه و آله کشیده بود، می بُرد (2).

افزون بر آن که: آیا غزوه ها و جنگ های شدید پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله منحصر به بدر بود؟! و آیا خیمه و سایبان تنها در جنگ بدر نصب شد، نه در سایر جنگ ها؟! و آیا بزرگ خیمه، پیامبر اعظم، همیشه در خیمه بود و هیچ گاه در میدان های جنگ حاضر نمی شد؟! یا اینکه در معرکه های جنگ وارد می شد و همراهش را در خیمه تنها می گذاشت؟!]

چرا پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله در روز خیبر به مجاهد جنگجویی که هرگز فرار نمی کرد و پشت به دشمن نمی نمود، نیاز داشت، در حالی که خلیفه ای که شجاع ترین است با او بود؟! آیا او، بسیار فرار کننده از جنگ، و غیر کَرّار بوده است؟!]

آیا این شجاع ترین فرد، در خیمه بود آنگاه که ندای جبرئیل فضا را پُر کرد:

لا سيف إلا ذو الفقار *** ولا فتى إلا علي

آیا این شجاع ترین فرد، در روز حنین در خیمه بود؟! آن هنگام که جنگ، شدید شد و همه از نزد پیامبر صلی الله علیه و آله فرار کردند و تنها چهار نفر با او ماندند؛ سه نفر از بنی هاشم، و یکی از غیر بنی هاشم که عبارتند از: علی بن ابی طالب علیه السلام و عباس که در جلوی حضرت بودند، و ابوسفیان بن حارث که افسار را به دست داشت، و ابن مسعود که در طرف چپ قرار داشت. و هیچ يك از مشرکان به

ص: 127

1- - الجامع لأحكام القرآن 3:16.

2- - ر. ك: برگزیده الغدير / 158.

سوی آن حضرت نمی آمد مگر اینکه کشته می شد(1).

آیا این شجاع ترین فرد، در خیمه بود آنگاه که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «لضربة علي خير من عبادة الثقلين» [همانا ضربه علی بهتر از عبادت انس و جن است؟! و در لفظ دیگر: «قتل علي لعمر و أفضل من عبادة الثقلين» [کشتن علی عمرو (بن عبود) را بهتر از عبادت انس و جن است]. و در لفظ دیگر: «لمبارزة علي لعمر و بن و أفضل من أعمال أمتي إلى يوم القيامة»(2) [مبارزه علی با عمرو بن و بهتر از اعمال امت من تا روز قیامت است].

الغريق يتشبث بكل حشيش

[کسی که در حال غرق شدن است، به هر علف خشکی چنگ می زند]:

شجاعت خلیفه، اهل سنت را ناتوان و درمانده کرده و آنها را در شدت و سختی قرار داده، و آنان را بر الاکلنگی سوار کرده که پایین و بالایشان می برد، و چون در لابه لای تاریخ چیزی نیافتند که بتوانند به آن تکیه کنند و در شجاعت خلیفه به آن احتجاج کنند و آن را ثابت کنند، از این رو به فلسفه بافی روی آورده اند؛ پس یکی برای برپایی خیمه فلسفه بافی کرده، و دیگری مانند عنکبوت تار تنیده و ثابت قدم بودن خلیفه در مرگ رسول خدا صلی الله علیه و آله و نلرزیدن او در آن رخداد سخت را دلیل بر کمال شجاعت او می داند. قرطبی در تفسیر خود(3) در ذیل آیه: «وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَى أَعْقَابِكُمْ وَمَنْ يَنْقَلِبْ عَلَى عَقْبَيْهِ فَلَنْ يَضُرَّ اللَّهَ شَيْئًا»(4) [محمد صلی الله علیه و آله فقط

ص: 128

1- - السيرة الحلبية 3:123 [109/3].

2- - مستدرک حاکم 3:32 [34/3]، ح 4327؛ المواقف، قاضی ایجی 3:276 [ص 412]؛ کنز العمال 6:158 [623/11]، ح 33035؛ السيرة الحلبية 2:349 [320/2] و در اینجا سخن ابن تیمیّه که این حدیث را مردود دانسته، ردّ شده است؛ هداية المراتب في فضائل الأصحاب: 148.

3- - الجامع لأحكام القرآن 4:222 [143/4].

4- - آل عمران: 144.

فرستاده خداست؛ و پیش از او، فرستادگان دیگری نیز بودند؛ آیا اگر او بمیرد و یا کشته شود، شما به عقب برمی گردید؟ (و اسلام را رها کرده به دوران جاهلیت و کفر بازگشت خواهید نمود؟) و هر کس به عقب باز گردد، هرگز به خدا ضرری نمی زند، می نویسد:

این آیه بهترین دلیل بر شجاعت و جسارت (ابوبکر) صدیق است؛ زیرا شجاعت و جرأت، یعنی نلرزیدن قلب هنگام روی آوردن مصیبت ها، و مصیبتی بزرگ تر از وفات پیامبر صلی الله علیه و آله نیست، و در آن هنگام، شجاعت و علم خلیفه ظاهر شد و مردم و از جمله آنها عمر می گفتند: رسول خدا صلی الله علیه و آله نمرده است، و عثمان لال شده بود، و علی پنهان شده بود، و همه در اضطراب بودند، و صدیق هنگامی که از خانه خود در سُئح⁽¹⁾ بازگشت حقیقت مطلب را با این آیه بازگو کرد.

امینی می گوید: قرطبی گمان کرده این آیه دلالت بر شجاعت و علم خلیفه می کند در حالی که نهایت چیزی که می رساند این است که ابوبکر با این آیه در آن روز بر وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله استدلال کرده است، و این چه ربطی به شجاعت او دارد؟! و با کدام يك از دلالت های سه گانه مطابقی و تضمینی و التزامی بر شجاعت او دلالت دارد، تا چه رسد به اینکه بهترین دلیل باشد؟! و اگر دلالتی باشد - کجا و چطور؟ - در ثبات قلب و تمسك به آیه کریمه است نه در خود آیه.

وانگهی، چگونه بر قرطبی و پیروان وی تفاوت میان ملکه شجاعت و قساوت قلب پوشیده مانده است؟! و نیز پوشیده مانده است که این بافته ای که سست تر از خانه عنکبوت است، را دست سیاست به خاطر دفع مشکلاتی که در آنجا بوده بافته است؛ پس گفتند عمر بن خطاب عقلش را از دست داده - و او از دیوانگی به دور است - تا انکار وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله توسط وی را تصحیح

ص: 129

1- - «سُئح» یا «سُئح»: موضعی در خارج مدینه که تا خانه پیامبر يك ميل فاصله داشته است [در معجم البلدان 265/3 آمده است: یکی از محله های مدینه بوده است].

کنند و بگویند این انکار به خاطر آن پریشانی و تشویش خاطر بوده است چنانکه گذشت(1)، و علی را زمین گیر کردند تا در تخلف وی از بیعت عذری درست کنند، و عثمان را لال کردند؛ زیرا او در آن موقعیت هیچ سخنی نگفت.

افزون بر این ها، معیاری که قرطبی در شجاعت نقل کرده، مستلزم این است که خلیفه از رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز شجاع تر باشد؛ زیرا در مصیبت وفات رسول خدا، از ابوبکر بیش از این نقل نشده که پارچه را از صورت آن حضرت برداشت و صورت او را بوسید و گریه کرد و گفت: «طُبْتُ حَيًّا وَمَيِّتًا»(2) [تو در حال زندگی و مرگ پاکیزه هستی].

در حالی که پیامبر صلی الله علیه و آله در مرگ عثمان بن مظعون بیشتر از این انجام داد و سه بار پشت سر هم روی جنازه افتاد و او را بوسید و گریه کرد و چشمانش پر از اشک شد و اشکها بر گونه هایش می ریخت و فریاد می زد(3). و چقدر میان عثمان بن مظعون، و سید و آقای بشریت و روح مخلوقات و علت ایجاد همه عوالم، تفاوت است! و چقدر میان این دو مصیبت فاصله است!

و نیز معیار قرطبی مستلزم این است که عمر بن خطاب از پیامبر اقدس صلی الله علیه و آله شجاع تر باشد؛ زیرا آن حضرت در مرگ زینب سخت ناراحت شد و گریه کرد، ولی در آن روز عمر - چنانکه گذشت(4) - با تازیانه به زنانی که بر زینب گریه می کردند می زد تا چه رسد به اینکه از آن مصیبت متأثر شود!

و پیش از همه این ها باید به روایتی که بزرگان اهل سنت در مرگ ابوبکر از طریق ابن عمر ذکر کرده اند توجه کرد؛ او می گوید: «کان سبب موت أبي بكر موت رسول الله صلی الله علیه و آله؛ ما زال جسمه يجري حتى مات» [سبب مرگ ابوبکر وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله]

ص: 130

1- - ص 109-111 از این کتاب.

2- - صحیح بخاری 6:281 [4/1618، ح 4187] کتاب المغازی؛ سیره ابن هشام 4:334 [4/306].

3- - سنن بیهقی 3:407؛ حلیه الأولیاء 1:105؛ الاستیعاب 2:495 [القسم الثالث/ 1055، شماره 1779].

4- - نگاه کن: ص 218 از جلد اول این کتاب.

بود که پیوسته جسمش آب می شد تا مرد]. و در لفظ قرمانی آمده است: «ما زال جسمه ينقص حتى مات»⁽¹⁾[پیوسته لاغر می شد تا مرد].

گویا این حدیث از قرطبی و حلبی مخفی مانده است. حال با توجه به این روایت و سخن این دو در شجاعت ابوبکر نتیجه می گیریم: ابوبکر مانند عبدالله ابن انیس بوده که هر دو به خاطر ناراحتی و غصه رسول خدا صلی الله علیه و آله مُردند، و هیچ فرد خیبری خبر نداده که کسی به خاطر وفات آن حضرت بمیرد مگر این دو نفر، و این، دلیل بر ضعف قلب آنها در هنگام روی آوردن مصیبت هاست؛ پس این دو، اگر با ترازوی قرطبی سنجیده شوند و آن ترازو زیاده داشته باشد، ترسوترین صحابه هستند.

و در پس این غلو درباره شجاعت خلیفه، و شجاع ترین صحابه شمردن او، روایتی است که اهل سنت به ابن مسعود نسبت داده اند: «أول من أظهر الإسلام بسيفه محمد صلی الله علیه و آله وأبو بكر والزبير بن العوام رضي الله عنهما»⁽²⁾[نخستین کسانی که اسلام را با شمشیر یاری دادند محمد صلی الله علیه و آله و ابوبکر و زبیر بن عوام بودند]. و نیز روایتی که به رسول خدا صلی الله علیه و آله نسبت داده شده است: «لولا أبو بكر الصديق لذهب الإسلام»⁽³⁾[اگر ابوبکر صدیق نبود اسلام از بین می رفت].

امینی می گوید: چشمها از دیدن این شمشیری که به دست خلیفه بوده، در پرده اند (و آن را ندیده اند)!

و من نمی دانم با کدام ویژگی خلیفه، اسلام باقی مانده است؛ آیا با این شجاعتش؟! یا با علم او که مقدارش را دانستی؟! پس گمان نیکو داشته باش و از این خبر سؤال نکن!

و اگر خلیفه بردبارترین فرد قریش بود یا چیزی از خلق و خوی بزرگ

ص: 131

1- ر. ك: المستدرک على الصحيحین 3:63، 66/3، ح 4410؛ تاریخ الخلفاء، سیوطی: 55 [ص 76].

2- نزہة المجالس، صفوری 2:182.

3- نور الأبصار، شبلنجی: 54 [ص 113].

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله را به ارث برده بود، پاره تن پاک آن حضرت در حال خشم و غضب بر ابوبکر از دنیا نمی رفت؛ خشمی که به دلیل غلظت و شدت وی در باز کردن در خانه آن حضرت بود و ابوبکر به هنگام مرگ خود آرزو می کرد ای کاش آن کار را نکرده بود و دستور نداده بود با کسانی که داخل آن خانه هستند بجنگند(1) و....

بخاری در باب وجوب خمس(2) از عایشه نقل می کند: «أَنَّ فَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَام ابْنَةَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ سَأَلَتْ أَبَا بَكْرٍ الصِّدِّيقَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ بَعْدَ وَفَاةِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَنْ يَقْسِمَ لَهَا مِيرَاثَهَا، مَا تَرَكَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مِمَّا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَيْهِ. فَقَالَ لَهَا أَبُو بَكْرٍ: إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ قَالَ: لَا نُورَثُ، مَا تَرَكْنَا صَدَقَةً. فَغَضِبَتْ فَاطِمَةُ بِنْتُ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَهَجَرَتْ أَبَا بَكْرٍ، فَلَمْ تَزَلْ مُهَاجِرَتُهُ حَتَّى تَوَفَّيْتُ» [فاطمه دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله بعد از وفات آن حضرت از ابوبکر خواست میراثش را و آنچه خدا به پیامبر داده و آن حضرت باقی گذاشته اند را تقسیم کند. ابوبکر گفت: همانا رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده اند: ما از خود ارث به جا نمی گذاریم، آنچه باقی می گذاریم صدقه است. از این رو، فاطمه دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله غضبناک شد و از ابوبکر دوری گزید و پیوسته از او إعراض می کرد تا وفات نمود].

و نیز در غزوات، باب جنگ خیبر(3)، از عایشه نقل کرده است: «إِنَّ فَاطِمَةَ... إِلَى أَنْ قَالَتْ: فَأَبَى أَبُو بَكْرٍ أَنْ يَدْفَعَ إِلَيَّ فَاطِمَةَ مِنْهَا شَيْئاً، فَوَجَدْتُ فَاطِمَةَ عَلَى أَبِي بَكْرٍ فِي ذَلِكَ، فَهَجَرْتُهُ فَلَمْ تَكَلِّمْهُ حَتَّى تَوَفَّيْتُ، وَعَاشَتْ بَعْدَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ سِتَّةَ أَشْهُرٍ، فَلَمَّا تَوَفَّيْتُ دَفَنَهَا زَوْجَهَا عَلِيٌّ لَيْلاً، وَلَمْ يُوْذِنْ بِهَا أَبُو بَكْرٍ، وَصَلَّى عَلَيْهَا» [همانا فاطمه...]

تا آنجا که می گوید: و ابوبکر از اینکه چیزی به فاطمه بدهد خودداری کرد. پس فاطمه به خاطر این، بر ابوبکر غضبناک شد و از او إعراض کرد و با او سخن نگفت تا وفات نمود.

و پس از پیامبر صلی الله علیه و آله شش ماه زنده بود و چون وفات نمود همسرش علی او را در شب دفن نمود و به ابوبکر خبر نداد و خود بر او نماز گزارد].

ص: 132

-
- 1- - ر. ك: ص 148-149 از این کتاب.
 - 2- - صحیح بخاری 5:5/1126/3، ح 2926.
 - 3- - صحیح بخاری 6:196/1549/4، ح 3998؛ صحیح مسلم 2:72/29/4، ح 52؛ مسند احمد 6:1 و 9 [13/1]، ح 26؛ ص 18، ح 56.

ولأَيِّ الْأُمُورِ تُدْفَنُ لَيْلاً *** بَضْعَةُ الْمُصْطَفَى وَيُعْفَى ثَرَاهَا؟!

[و به چه دلیل پاره تن مصطفی در شب دفن می شود و قبر او محو و مخفی شد؟!].

غضب آن حضرت به حدی می رسد که وصیت می کند در شب دفن شود و هیچ کس بر او وارد نشود و ابوبکر بر او نماز نخواند؛ پس شبانه دفن شد و ابوبکر از آن اطلاع نیافت، و علی بر او نماز گزارد، و آن حضرت با اسماء بنت عمیس او را غسل دادند(1).

و بنا بر نقل «السيرة الحلبية»(2)، واقدی گفته است: «ثبت عندنا أنَّ علياً - كرم الله وجهه - دفنها رضي الله عنهما ليلاً وصلّى عليها ومعه العباس والفضل ولم يعلموا بها أحداً» [برای ما ثابت شده است که علی کرم الله وجهه حضرت فاطمه را شبانه دفن کرد و بر او نماز گزارد و عباس و فضل همراه او بودند و به هیچ کس خبر ندادند].

و این حجر در «إصابة»(3) و زرقانی در «شرح المواهب»(4) نوشته اند:

«واقدی از طریق شعبی روایت کرده است: ابوبکر بر فاطمه نماز گزارد؛ ولی سند این روایت ضعیف و مقطوع است. و برخی از کسانی که روایات آنها مقبول نیست از مالک از جعفر بن محمد از پدرش مانند این روایت را نقل کرده اند. و دارقطنی و ابن عدی آن را ضعیف شمرده اند(5). و بخاری از عایشه روایت کرده است: چون فاطمه وفات کرد همسرش علی او را شبانه دفن کرد و به ابوبکر خبر نداد و خود بر او نماز گزارد».

امینی می گوید: حدیث مالک از جعفر بن محمد - امام صادق علیه السلام - از پدرشان از جدشان این است: «توفيت فاطمة ليلاً، فجاء أبو بكر وعمر وجماعة كثيرة. فقال أبو بكر لعلي: تقدم فصل. قال: لا والله! لا تقدمت وأنت خليفة رسول الله، فتقدم أبو بكر

ص: 133

1- - طبقات ابن سعد 29:8-30؛ مستدرک حاکم 3:163[178/3]، ح 4764 و 4769؛ مقتل خوارزمی 1:83.

2- - السيرة الحلبية 3:390[361/3].

3- - الإصابة 4:379.

4- - شرح المواهب 3:207.

5- - الكامل في ضعفاء الرجال [258/4]، شماره 1092.

فصلی أربعا» [فاطمه در شب وفات کرد پس ابوبکر و عمر و جمعیت زیادی گرد آمدند، ابوبکر به علی گفت: جلو برو و نماز بخوان. فرمود: نه به خدا سوگند! من جلو نمی روم در حالی تو خلیفه رسول خدا صلی الله علیه و آله هستی. پس ابوبکر جلو رفت و با چهار تکبیر نماز خواند].

این حدیث را عبدالله بن محمد قدامی مصیصی جعل کرده است، و ذهبی در «میزان الاعتدال»⁽¹⁾ این حدیث را از مصیبت های وی شمرده است.

و به خاطر همین غضب، دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله اجازه نداد که عایشه دختر ابوبکر بر او وارد شود تا چه رسد به خود ابوبکر، آنگاه که عایشه آمد تا وارد شود ولی أسماء مانع او شد و گفت: داخل نشو. عایشه به پدرش شکایت کرد و گفت: این زن خثعمی [از قبیلۀ خثعم] بین ما و دختر رسول خدا مانع می شود. ابوبکر بر درب خانه ایستاد و گفت: ای أسماء! چه چیز تو را بر آن داشته که همسران پیامبر صلی الله علیه و آله را از داخل شدن بر دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله منع می کنی، و برای او هودج عروس و حجله درست کنی؟! گفت: او خود به من فرمان داده که کسی بر او وارد نشود، و به من دستور داد آن را برایش درست کنم (وکسی وارد نشود)⁽²⁾.

پوزش خلیفه از صدیقه طاهره:

همۀ این روایاتی که آوردیم و برخی دیگر که نیاوردیم، سخن کسانی را که بدون دلیل و بی توجّه سخن می گویند و این روایت را از شعبی نقل می کنند، تکذیب می کند. از وی نقل کرده اند: «جاء أبو بكر إلى فاطمة وقد اشتدّ مرضها فاستأذن عليها فقال لها عليّ: هذا أبو بكر على الباب يستأذن فإن شئت أن تأذني له؟ قالت: أَوَذاك أحبّ إليك؟ قال: نعم؛ فدخل فاعتذر إليها وكلمها فرفضت عنه» [ابوبکر هنگامی که مریضی فاطمه شدّت گرفته بود اذن ورود خواست. پس علی به فاطمه گفت:

ص: 134

1- - میزان الاعتدال 2:70 [488/2، شماره 4544].

2- - ر. ك: الاستيعاب 2:772 [القسم الرابع / 1897-1898، شماره 4057]؛ أسد الغابة 5:524 [226/7، شماره 7175]؛ تاریخ الخمیس 1:313 [277/1]؛ كنز العمال 7:114 [686/13، ح 37756]؛ أعلام النساء 3:1221 [131/4].

ابوبکر پشت در ایستاده و اذن ورود می خواهد، اگر می خواهی به او اذن بده. گفت: آیا اذن دادن من را دوست داری؟ گفت: بله. پس ابوبکر داخل شد و معذرت خواهی نمود و با او سخن گفت و آن حضرت از او راضی شد.

و از اوزاعی نقل شده است: «بلغني أنَّ فاطمة بنت رسول الله صلى الله عليه وآله غضبت على أبي بكر فخرج أبو بكر حتى قام على بابها في يوم حارٍّ، ثم قال: لا أبرح مكاني حتى ترضى عني بنت رسول الله صلى الله عليه وآله فدخل عليها عليٌّ فأقسم عليها لترضى، فرضيت»⁽¹⁾ [به من خبر رسیده که فاطمه دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله بر ابوبکر غضب کرد، پس ابوبکر در روز گرمی از خانه خارج شد و پشت در خانه آن حضرت ایستاد و گفت: از اینجا نمی روم تا دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله از من راضی شود. پس علی بر فاطمه وارد شد و او را قسم داد تا راضی شود و او هم راضی شد].

این روایت چه ارزشی در برابر آن روایات صحیح دارد، روایتی که اثری از آن در هیچ يك از اصول حدیث و مُسندهای حفاظ نیست، و فقط به اوزاعی که متوفای (157) است رسیده، و شعبی که متوفای (104 یا 107 یا 109 یا 110) است آن را به صورت مرسل نقل کرده است، و نمی دانیم چه کسی آن را به وی رسانده، و چه کسی آن را روایت کرده، و چه کسی آن را به این دو وحی کرده است؟!

بله، روایتی که ابن قتیبه نقل کرده با روایات صحاح همخوانی دارد: وی نقل کرده است: «إِنَّ عمر قال لأبي بكر رضي الله عنهما: انطلق بنا إلى فاطمة؛ فإننا قد أغضبناها؛ فانطلقا جميعاً فاستأذنا على فاطمة فلم تأذن لهما فأتيا عليّاً فكلّماه، فأدخلهما عليها، فلما قعدا عندها حوّلت وجهها إلى الحائط، فسلمّا عليها، فلم تردّ عليهما السلام.

فتكلّم أبو بكر فقال: يا حبيبة رسول الله! والله إنّ قرابة رسول الله أحبّ إليّ من قرابتي، وإنّك لأحبّ إليّ من عائشة ابنتي، ولوددتُ يوم مات أبوك أنّي متّ ولا أبقى بعده، أفتراني أعرفك وأعرف فضلك وشرفك وأمنعك حقك وميراثك من رسول الله؟ إلّا أنّي

ص: 135

سمعتُ أبَاكَ رسولَ الله صلى الله عليه وآله يقول: لا تُورَث، ما تركنا فهو صدقة. فقالت: «أرأيتمكما إن حدَّثتكما حديثاً عن رسول الله صلى الله عليه وآله تعرفانه وتفعلان به؟». فقالا: نعم. فقالت: «نشدتكما الله أَلَمْ تسمعا رسول الله صلى الله عليه وآله يقول: رضا فاطمة من رضاي، وسخط فاطمة من سخطي، فمن أحب فاطمة ابنتي فقد أحبَّني، ومن أرضى فاطمة فقد أرضاني، ومن أسخط فاطمة فقد أسخطني؟!». قالوا: نعم، سمعناه من رسول الله صلى الله عليه وآله. قالت: «فإني أشهدُ الله وملائكته أنكما أسخطتماني وما أرضيتماني، ولنس لقيتُ النبيَّ لأشكوَتنكما إليه». فقال أبو بكر: أنا عائذُ بالله تعالى من سخطه وسخطكِ يا فاطمة! ثمَّ انتحب أبو بكر يبكي حتَّى كادت نفسه أن تزهق، وهي تقول: «والله! لأدعونَّ عليك في كلِّ صلاةٍ أُصلِّيها»، ثمَّ خرج باكياً فاجتمع الناس إليه، فقال لهم: يبيُّ كلُّ رجلٍ [منكم] (1) معانقاً حليلته مسروراً بأهله وتركتُموني وما أنا فيه، لا حاجة لي في بيعتكم، أقيلوني بيعتي» (2) [عمر به ابوبكر گفت:

بیا با هم پیش فاطمه برویم؛ زیرا ما او را غضبناک کرده ایم. پس به راه افتادند و از فاطمه اذن ورود خواستند، ولی او اجازه نداد. پیش علی رفتند و با او سخن گفتند و او آنها را به داخل خانه آورد و چون نزد فاطمه نشستند او صورتش را به دیوار برگرداند، و آن دو سلام کردند، ولی او جواب سلام نداد. پس ابوبکر گفت: ای محبوب رسول خدا! به خدا سوگند خویشاوندی رسول خدا صلی الله علیه و آله نزد من دوست داشتنی تر از خویشاوندی خودم می باشد، و من تو را از عایشه دخترم بیشتر دوست دارم، و دوست داشتم روزی که پدرت وفات کرد من هم می مُردم تا بعد از او باقی نمانم، آیا گمان می کنی من با اینکه تو را می شناسم و فضل و شرف تو را می دانم، تو را از حق و میراث از رسول خدا منع کردم؟ لکن از پدرت رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می گفت: ما ارث بجا نمی گذاریم و هر چه باقی بگذاریم صدقه است. و فاطمه فرمود: به من خبر دهید: اگر حدیثی از رسول خدا صلی الله علیه و آله بگویم آیا آن را می شناسید و به آن عمل می کنید؟ گفتند: آری. فرمود: شما را به خدا سوگند می دهم! آیا از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدید که فرمود: «رضایت فاطمه از رضایت من

ص: 136

1- - [مابین قلاب را از منبع اصلی افزودیم].

2- - الإمامة والسياسة 1:14 [20/1]؛ أعلام النساء 3:214 [123/4-124].

است، و غضب فاطمه از غضب من است، پس هر که دخترم فاطمه را دوست بدارد مرا دوست داشته، و هر کس فاطمه را راضی کند مرا راضی کرده، و هر کس فاطمه را به خشم آورد مرا به خشم آورده است». گفتند: بله، ما از رسول خدا صلی الله علیه و آله این سخن را شنیدیم. فرمود: من خدا و ملائکه را شاهد می گیرم که شما مرا به خشم آوردید و مرا راضی نکردید و اگر پیامبر را ملاقات کنم شکایت شما را نزد او می برم. ابوبکر گفت: من از خشم او و خشم تو ای فاطمه به خدای متعال پناه می برم. سپس ابوبکر به شدت گریه کرد و نزدیک بود جانش در آید و فاطمه می گفت: به خدا سوگند! پس از هر نمازی که می خوانم تو را نفرین می کنم. سپس ابوبکر در حالی که گریه می کرد خارج شد. مردم گرد او آمدند و او به آنها گفت: هر مردی از شما در حالی که دست در گردن همسرش انداخته و با اهل و عیالش مسرور است شب را به صبح می رساند و مرا با آنچه در آن گرفتار شده ام واگذاشته اید من احتیاجی به بیعت شما ندارم بیعت مرا پس بگیرید].

نگاهی به کلامی دردناک:

ما نمی توانیم در دفاع از خلیفه کلامی مانند آنچه ابن کثیر در تاریخش گفته است را بگوییم؛ وی می نویسد(1):

«أَنَّ فاطمة حصل لها - وهي امرأة من البشر ليست بواجبة العصمة - عتب وتغصّب، ولم تكلم الصديق حتى ماتت» [برای فاطمه - و او زنی از جنس بشر است و معصوم نیست - عتاب و غضبی حاصل شد و با صدیق سخن نگفت تا اینکه وفات کرد].

و نوشته است(2):

«وهي امرأة من بنات آدم تأسف كما يأسفون، وليست بواجبة العصمة، مع وجود نصّ رسول الله صلی الله علیه و آله ومخالفة أبي بكر الصديق رضي الله عنهما» [و او زنی از دختران آدم است و مانند آنها خشمگین می شود، و با توجه به تصریح

ص: 137

1- - البداية والنهاية 5:249 [5/270، 310، حوادث سال 11 هـ].

2- - همان: 289.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله (بر ارث نبردن کسی از وی) و مخالفت ابوبکر صدیق (با ارث بردن فاطمه) عصمت وی واجب نیست!].

چگونه می توانیم در برابر آیه تطهیر در کتاب خدا که درباره آن حضرت و پدر و شوهر و دو فرزندش نازل شده این گونه از حد گذشته، زیاده روی کرده و گزافه گویی نماییم؟! چگونه می توانیم این گونه سخن بگوییم در حالی که سخن پیامبر اقدس صلی الله علیه و آله در پیش روی ما است: «فاطمة بضعة مني فمن أغضبها أغضبني» [فاطمه پاره تن من است، هر کس او را به خشم آورد مرا به خشم آورده است]؟!]

و در لفظی دیگر آمده است: «فاطمة بضعة مني يؤذيني ما آذاها، ويغضبني ما أغضبها» [فاطمه پاره تن من است هر که او را اذیت کند مرا اذیت کرده و هر که او را خشمگین کند مرا خشمگین کرده است].

و در لفظی دیگر: «فاطمة بضعة مني يقبضني ما يقبضها، ويبسطني ما يبسطها» [فاطمه پاره تن من است هر که او را ناراحت کند مرا ناراحت کرده، و هر که او را خشنود سازد مرا خشنود ساخته است].

و در لفظی دیگر: «فاطمة بضعة مني يؤذيني ما آذاها، وينصبني ما أنصبها»؛ و در «تاج العروس»⁽¹⁾ آمده است: «أي: يتعني ما أتعنها» [فاطمه پاره تن من است هر که او را اذیت کند مرا اذیت کرده و هر که او را رنجور سازد مرا رنجور ساخته است].

و در لفظی دیگر: «فاطمة بضعة مني يريني ما رابها، ويؤذيني ما آذاها» [فاطمه پاره تن من است هر کس به او کمک کند و از او دستگیری نماید به من کمک کرده و مرا دستگیری کرده و مرا دستگیری کرده است، و هر کس کار او را سروسامان دهد کار مرا سروسامان داده است].

و در لفظی دیگر: «فاطمة بضعة مني يسعفني ما يسعفها»؛ و در «تاج العروس»⁽²⁾

ص: 138

1- - تاج العروس [485/1].

2- - تاج العروس 6: 139.

این گونه معنا کرده است: «أَي: ينالني ما ينالها، ويلم بي ما يلّم بها» [فاطمه پاره تن من است، هر کس به او کمک کند و از او دستگیری نماید به من کمک کرده و مرا دست گیری کرده است، و هر کس کار او را سر و سامان دهد کار مرا سر و سامان داده است].

و در لفظی دیگر: «فاطمة شحنة منّي يسطني ما يسطها، ويقبضني ما يقبضها» [فاطمه شاخه و شعبه ای از من است، هر که او را به وجد آورد مرا به وجد آورده و هر که او را ناراحت کند مرا ناراحت کرده است].

و در لفظی دیگر: «فاطمة مضغة منّي فمن أذاها فقد آذاني» [فاطمه پاره تن من است هر کس او را آزرده کند مرا آزرده است].

و در لفظی دیگر: «فاطمة مضغة منّي يقبضني ما قبضها، ويسطني ما بسطها» [فاطمه پاره تن من است هر کس او را ناراحت کند مرا ناراحت کرده و هر که او را خوشحال کند مرا خوشحال کرده است].

و در لفظی دیگر: «فاطمة مضغة منّي يسرنني ما يسرها» [فاطمه پاره تن من است هر که او را مسرور کند مرا مسرور کرده است].

این روایات را با اختلاف لفظی که دارند، صاحبان صحاح شش گانه و گروه دیگری از بزرگان حدیث در کتاب های سنن و مسانید و معاجم نقل کرده اند.

مرحوم علامه در کتاب الغدير(1) (59) نفر از راویان این روایات را نام می برد؛ برخی از آنها از این قرارند:

1 - ابن أبي مليكة، متوفای (117)؛ آن گونه که در روایت بخاری و مسلم و ابن ماجه و ابو داود و احمد و حاکم است(2).

ص: 139

1- [ر. ك: الغدير 311/7-318].

2- صحیح بخاری [3/1374، ح 3556]؛ صحیح مسلم [5/53-54، ح 93 و 94، کتاب فضائل الصحابة]؛ سنن ابن ماجه [1/643-644، ح 1998]؛ سنن أبي داود [2/226، ح 2071]؛ مسند احمد [5/430، ح 18447]؛ مستدرک حاکم [3/173، ح 4751].

2 - عمرو بن دینار مکی، متوفای (125 یا 126)؛ چنانکه در صحیح بخاری و مسلم است (1).

3 - پیشوای حنبله احمد، متوفای (241)، در «مسند» خود (2).

4 - حافظ بخاری ابوعبدالله، متوفای (256)، در «صحیح» خود در مناقب (3).

5 - حافظ ابوعبدالله ابن ماجه، متوفای (272)، در «سنن» خود (4).

6 - حافظ ابوداود سجستانی، متوفای (275)، در «سنن» خود (5).

7 - حافظ ابوعبدالرحمن نسائی، متوفای (303)، در «خصائص» خود (6).

8 - ابوالقاسم سهیلی، متوفای (581)، در «الروض الأتف» (7).

وی نوشته است:

ابولبابه رفاعه بن منذر، هنگام توبه اش خود را بست، و هنگامی که پذیرش توبه او نازل شد فاطمه خواست او را باز کند، رفاعه گفت: قسم خورده ام کسی مرا باز نکند مگر رسول خدا صلی الله علیه و آله. پیامبر فرمود: «إِنَّ فَاطِمَةَ مَضْغَةٌ مِنِّي» [فاطمه پاره تن من است]؛ پس خداوند بر پیامبر و فاطمه درود فرستاده است؛ و این حدیث دلالت می کند بر اینکه هر کس به فاطمه ناسزا گوید کافر است و هر کس بر او درود فرستد بر پدرش صلی الله علیه و آله درود فرستاده است.

9 - ابن ابی الحدید معتزلی، متوفای (586)، در «شرح نهج البلاغه» (8).

10 - حافظ جلال الدین سیوطی، متوفای (911)، در «الجامع الصغیر»

ص: 140

1- صحیح بخاری [1374/3، ح 3556]؛ صحیح مسلم [54/5، ح 94، کتاب فضائل الصحابة].

2- مسند احمد 4:323 و 328 [423/5، ح 18428؛ و ص 430، ح 18447].

3- صحیح بخاری [1374/3، ح 3556].

4- سنن ابن ماجه 1:216 [643/1، ح 1998].

5- سنن أبی داود 1:324 [226/2، ح 2071].

6- السنن الکبری [147/5، ح 8518-8522]؛ کتاب الخصائص: 35.

7- الروض الأتف 2:196 [430/2].

8- شرح نهج البلاغه 2:458 [193/9، خطبة 156].

11 - زين الدين مناوی، متوفای (1031 یا 1035)، در «كنوزالدقائق» (2). وی در «شرح الجامع الصغير» (3) نوشته است:

سهیلی با این روایت استدلال کرده که هر کس به فاطمه ناسزا گوید کافر است؛ زیرا با این کار او را به خشم آورده است. و نیز گفته است: «إنَّهَا [فاطمة] أَفْضَلُ مِنَ الشَّيْخَيْنِ» [فاطمه از ابوبکر و عمر افضل است]. و شریف سمهودی گفته است: و روشن است که اولاد فاطمه پاره تن او هستند، و به واسطه او پاره تن پیامبر می شوند، و به همین خاطر چون اُم الفضل در خواب دید قطعه ای از تن آن حضرت در اتاق او گذاشته شد، پیامبر صلی الله علیه و آله تعبیر کردند که فاطمه فرزندی به دنیا می آورد که در اتاق او گذاشته می شود، پس فاطمه حسن را به دنیا آورد و در اتاق او قرار داده شد؛ پس هر که از ذریه آن حضرت اکنون مشاهده می شود قطعه ای از آن قطعه است، هر چند واسطه ها زیاد باشند. و هر که در این مطلب بیندیشد از درون قلبش انگیزه ای برای بزرگداشت آنها و دوری از بغض آنها - بر هر حالی که باشند - می جوشد.

ابن حجر گفته است: از این خبر استفاده می شود: اذیت کردن کسی که مصطفی صلی الله علیه و آله با اذیت کردن او اذیت می شود، حرام است؛ پس به شهادت این خبر هر کس در حق فاطمه کاری کند که او اذیت شود، پیامبر صلی الله علیه و آله با این کار اذیت می شود، و هیچ چیزی بزرگتر از اذیت کردن فاطمه از جهت فرزندانش نیست؛ از این رو افراد زیادی را سراغ داریم که فرزندان او را اذیت کرده اند و زود در این دنیا عقوبت شده اند و عذاب آخرت شدیدتر است.

ص: 141

1- - جامع الأحادیث [258/5، ح 14724 و 14725].

2- - كنوز الدقائق: 96 [24/2].

3- - شرح الجامع الصغير 4:421.

حال چگونه می توانیم سخن ابن کثیر را بگوییم در حالی که گوش ها از سخن رسول خدا صلی الله علیه و آله پر است که فرمود: «فاطمة قلبی وروحي التي بين جنبي، فمن آذاها فقد آذاني»⁽¹⁾ [فاطمه قلب من وروح من که بین دو پهلوی من است، می باشد و هر که او را آزرده کند مرا آزرده است].

و سخن حضرت: «إِنَّ الله يغضب لغضب فاطمة ويرضى لرضاها» [همانا خدا از خشم فاطمه به خشم می آید و از رضایت او راضی می شود]. یا سخن حضرت به فاطمه: «إِنَّ الله يغضب لغضبك، ويرضى لرضاك»⁽²⁾ [همانا خدا با غضب تو غضبناک می شود، و با رضایت تو راضی می شود]. آن گونه که قسطلانی و حمزوی در شرح بخاری نوشته اند: این روایات مطلق است و همه چیزهایی که موجب رضایت و غضب صدّیقه می شود - حتی چیزهای مباح - را در بر می گیرد و او در این ها مانند پدر بزرگوارش است؛ و این کاشف از این است که آن حضرت خرسند نمی شود مگر به چیزی که خرسندی خدای سبحان در آن است و غضب نمی کند مگر بر چیزی که خدا بر آن غضب می کند. حتی اگر آن حضرت از امر مباحی راضی یا خشمگین شدند جهت شرعی پیدا می شود که آن امر مباح را در امور راجح [مستحبّ و واجب] یا در مرجوحات [مکروه و حرام] قرار می دهد؛ پس در رضایت و غضب آن حضرت هیچ جهت نفسانی یا رنگ شهوانی وجود ندارد، و این معنای عصمتی است که فرد پر مدعا - ابن کثیر - آن را نفی می کند پس از اینکه خود را به کری و کوری زده تا دلالت آیه تطهیر که درباره فاطمه و پدر و شوهر و

ص: 142

1- ر. ک: ص 264 از این کتاب.

2- ر. ک: المعجم الكبير [108/1، ح 182]؛ المستدرک علی الصحيحین 3:154 [167/3، ح 4730] وی این حدیث را صحیح دانسته است؛ تذکرة الخواصّ: 175 [ص 310]؛ کنز العمال 7:111 [674/13، ح 37725] و...

«إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً» (1)

[خداوند فقط می خواهد پلیدی و گناه را از شما اهل بیت دور کند و کاملاً شما را پاک سازد].

- 4 - داستان سقیفه و درگیری شدید میان مهاجرین و انصار

اشاره

برای انسان خیلی سخت نیست که حدود و مشخصات هر يك از صحابه را که می خواهد بفهمد؛ زیرا در تاریخ - با وجود تحریف و خلطی که شده است - اشاره ای به حقیقت شده است و برای ناقد آگاه، خالص آن با ناخالص و صحیح و سالم آن باناسالم اشتباه نمی شود و می تواند خالص را با مقداری فکر به دست آورد و از آن، حقایق را برداشت کند و با آن، مشخصات و ویژگی های افراد، و میزانهایی که گذشتگان (برای شناخت افراد) داشته اند، و مقادیر امتهای گذشته را درک کرده و بشناسد.

و بر ما لازم و حتمی است که در شرح حال افراد بارز از بزرگان اسلام در گذشته و حال با چشم بزرگداشت نگاه کنیم نه با چشم تحقیر و تنگ نظران، به ویژه آنها که با خلافت راشده در بین اجتماع دینی شناخته شده اند هر چند خلافتشان با انتخاب قانونی - که البته در بازار اعتبار و میزان عدل هیچ ارزش و قیمتی ندارد - صورت گرفته باشد: «وَرَبُّكَ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَيَخْتَارُ مَا كَانَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ» (2) [پروردگار تو هر چه بخواهد می آفریند، و هر چه بخواهد برمی گزیند؛ آنان (در برابر او) اختیاری ندارند]. «وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا لِمُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ» (3) [هیچ مرد و زن با ایمانی حق ندارد هنگامی که خدا و پیامبرش امری را لازم بدانند، اختیاری (در برابر فرمان خدا) داشته باشد]. «لِلَّهِ الْأَمْرُ

ص: 143

1- - أحزاب: 33.

2- - قصص: 68.

3- - أحزاب: 36.

مِنْ قَبْلُ وَ مِنْ بَعْدُ»(1) همه کارها از آن خداست؛ چه قبل و چه بعد. «وَهُوَ وَلِيُّهُمْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ»(2) او، ولی و یاور آنهاست به خاطر اعمال (نیکی) که انجام می دادند.

«وَ كَذَّبُوا وَ اتَّبَعُوا أَهْوَاءَهُمْ وَ كُلُّ أَمْرٍ مُّسْتَقَرٌّ»(3) آنها (آیات خدا را) تکذیب کردند و از هوای نفسشان پیروی نمودند؛ و هر امری قرارگاهی دارد.

از این رو بزرگداشت و تعظیم همراه و مصاحب نبی اعظم در غار، و تنها مهاجر همراه او در گروه اول از مهاجران که در هجرت بر دیگران سبقت گرفتند، برای ما مهم است و کاستن از حق او، و کوتاهی در معرفی خُلق و خوی راسخ وی، و خروج از حکم عدل درباره آن و روی کرد به حکم عاطفه، از جنایتهای بزرگ است.

و ما پیرامون موضوع خلافت - و اینکه چگونه تمام شد؟ چگونه شکل گرفت؟ چگونه به پا شد؟ و چگونه ادامه یافت؟ و اینکه آیا نظرات در باره آن آزاد بود؟ و به وصیّتها و سفارشات پیامبر اعظم عمل شد؟ یا اینکه در آن روز هوی و هوسها حکومت و زورگویی می کرد، همان بود که خشونت می کرد و در تنگنا قرار می داد، بالا می برد و پایین می آورد، زمام امور و رتق و فتق کارها را به دست داشت، نقض و ابرام می کرد، و گره ها را باز می کرد (گره گشایی می کرد) و یا می بست (حلّ و عقد می کرد)؟ - نمی خواهیم سخن بگوییم.

بحث پیرامون این همه، برای ما مهم نیست پس از آن که گوش دنیا حدیث سقیفه که در آن افراد گوناگون گرد آمده بودند، را شنید، و خبر آن بلائی بزرگ، و درگیری و فریبکاری بزرگی که بین مهاجران و انصار روی داد را آویزه گوش خود کرد؛ «إِذَا وَقَعَتِ الْوَاقِعَةُ * لَيْسَ لَوْعَتِهَا كَاذِبَةٌ * خَافِضَةٌ رَافِعَةٌ»(4) هنگامی که واقعه عظیم واقع شود، هیچ کس نمی تواند آن را انکار کند. (این واقعه) گروهی را پایین می آورد و گروهی را بالا می برد.

ص: 144

1- - روم: 4.

2- - أنعام: 127.

3- - قمر: 3.

4- - واقعه: 1-3.

چه می توانم بگویم؟ در حالی که تاریخ در برابر دیدگان پژوهشگر قرار دارد و به او می آموزد که در آن روز هر فرد از عامه مردم رستگاری و سلامت خود را در این می دید که در هیچ يك از آن گروهها داخل نشود و خود را در آن هیجانات آتشین وارد نکند؛ چرا که اگر مخالفتی ابراز کند یا به گروهی بپیوندد تهدید به قتل می شود.

پس از آن که چشماش شمشیر قطع کننده از نیام برآمده را دید، و گوشش صدای آن مرد تندخو و خشن را شنید که می گوید: «لا أسمع رجلاً يقول: مات رسول الله إلا ضربته بسيفي» [نمی شنوم از مردی که بگوید رسول خدا مُرد مگر اینکه او را با شمشیرم می زنم]. یا می گفت: «من قال: إنه مات علوت رأسه بسيفي، وإثما ارتفع إلى السماء»⁽¹⁾ [هر کس بگوید: رسول خدا مُرده با شمشیرم سر از بدنش جدا می کنم، همانا او به آسمان رفته است].

يصبح من قال نفس المصطفى قبضت *** علوت هامته بالسيف أربها⁽²⁾

[فریاد می زد: هرکس بگوید مصطفی قبض روح شده شمشیرم را بر فرق سرش بالا برده و سر از تنش جدا می سازم].

[چه بگویم] بعد از اینکه امت به هم خیره شدند و به زد و خورد پرداختند و سپس به سخن گفتن روی آوردند و آن دو پیرمرد بلند شدند و هر يك پیش از اینکه نظر کسی را بپرسد، بیعت را بر دیگری عرضه می کرد، گویا این امر از قبل برنامه ریزی شده بود [كأن الأمر دُبّر ليليل]؛ پس یکی به دیگری می گفت:

«أبسط يدك فلا بایعك» [دستت را دراز کن تا با تو بیعت کنم]، و دیگری می گفت: «بل أنت» [بلکه تو (دستت را دراز کن تا من با تو بیعت کنم)]. و هر کدام می خواست

ص: 145

1- - تاریخ طبری 3:198 [201/3]، حوادث سال 11 هـ؛ شرح ابن ابی الحدید 1:128 [40/2]، خطبه 26؛ تاریخ ابن کثیر 5:242 [263/5]، حوادث سال 11 هجری؛ تاریخ ابی الفداء 1:156.

2- - از ابیات قصیده عمریه، حافظ ابراهیم [دیوان حافظ ابراهیم 81/1] شاعر مصر.

دست دیگری را باز کند و با او بیعت کند. و ابو عبیده جراح، گورکن مدینه(1)، با آن دو همراه شده بود و مردم را به آن دو دعوت می کرد(2). و وصی مقدّس، و عترت هدایتگر، و بنی هاشم به پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله مشغول بودند در حالی که پیکر آن حضرت در برابر آنها قرار داشت و اهل بیت آن حضرت او در را بسته بودند(3) و اصحاب، او و اهلس را تنها گذاشته بودند، و تنها آنها متولّی دفن شدند(4)، و پیکر رسول خدا صلی الله علیه و آله تا سه روز(5) یا از روز دوشنبه تا روز چهارشنبه، یا شب آن(6)، روی زمین ماند و دفن نشد سپس اهلس او را دفن کردند، و فقط نزدیکان او برای دفن حضور داشتند(7) و او را در شب یا اواخر شب دفن کردند(8) و آن قوم از دفن اطلاع نیافتند مگر پس از شنیدن صدای بیلها در دل شب(9)، در حالی که در خانه های خود بودند، و ابوبکر و عمر در

ص: 146

- 1- - گورکنی اهل مکه بود که در مدینه قبر می کند، و در مکه و مدینه دو گورکن وجود داشت: ابو عبیده، و ابوطلحه.
- 2- - تاریخ طبری 3:199 [203/3]، حوادث سال 11 هجری].
- 3- - سیره ابن هشام 4:336 [307/4]؛ الرياض النضرة 1:163 [203/1].
- 4- - طبقات ابن سعد: 821؛ چاپ لیدن ج 2 از قسم دوم: 76 [301/2].
- 5- - تاریخ ابن کثیر 5:271 [292/5]، حوادث سال 11 ه؛ تاریخ أبي الفداء 1:152.
- 6- - طبقات ابن سعد، چاپ لیدن 2:58 و 79 [273/2 و 305]؛ سیره ابن هشام 4:343 و 344 [314/4]؛ مسند احمد 6:274 [309/7] ح 25817؛ سنن ابن ماجه 1:499 [521/1] ح 1628؛ تاریخ أبي الفداء 1:152 وی می گوید: «صحيح تر آن است که در شب چهارشنبه دفن شد»؛ تاریخ ابن کثیر 5:271 [291/5]، حوادث سال 11 ه وی می گوید: «این قول در بین اکثریت مشهور است»، و نیز می گوید: «صحيح آن است که در شب چهارشنبه دفن شد».
- 7- - طبقات ابن سعد: 824؛ چاپ لیدن ج 2 از قسم دوم: 78 [304/2].
- 8- - سنن ابن ماجه 1:499 [521/1] ح 1628؛ مسند أحمد 6:274 [390/7] ح 25817.
- 9- - طبقات ابن سعد: 824؛ چاپ لیدن ج 2 از قسم دوم: 78 [304/2]؛ مسند احمد 6:274 [390/7] ح 25817؛ سیره ابن هشام 4:344 [314/4]؛ تاریخ ابن کثیر 5:270 [291/5]، حوادث سال 11 ه.

[چه بگویم] پس از اینکه مردم، عمر بن خطاب را می دیدند که نزد ابوبکر هروله کنان رفت و آمد می کند و با صدای بلند و پرخاشگرانه سخن می گوید تا دهانش کف برآورد(2).

پس از اینکه صدای رزم آور بدر، صحابی بزرگی - حباب بن منذر - شنیده شد در حالی که شمشیرش را به طرف ابوبکر گرفته بود و می گفت: «والله! لا یردُّ علیّ أحدٌ ما أقول إلا حطمت أنفه بالسيف، أنا جَذَلْتُهَا المحكَّك (3) وعذيقها المرجَّب، أنا أبو شبل في عرینة الأسد يُعزى إلى الأسد» [به خدا سوگند! هیچ کس گفته مرا ردّ نمی کند مگر اینکه بینی اش را با شمشیر می شکم، من درختی هستم که شتر بدن خود را با آن خارش می دهد، من درخت خرمایی هستم که در اطراف آن پایه گذاشته اند (تا شاخه های آن به خاطر میوه زیادی که دارد نشکند)، من شیر نری هستم که در بیشه شیر پرورش یافته و به شیر نسبت داده می شود]. پس به او گفته شد: «إذن يقتلك الله» [در این صورت خداوند تو را بکشد]. پس گفت: «بل إياك يقتل. أو: بل أراك تقتل»(4)

ص: 147

1- این مطلب را ابن ابی شیبیه [در المصنّف 568/14، ح 18892] آن چنان که در کنز العمال 3:140 [652/5، ح 14139] آمده، نقل کرده است.

2- طبقات ابن سعد: 787؛ چاپ لیدن ج 2 از قسم دوم: 53 [267/2]؛ شرح ابن ابی الحدید 1:133 [56/2، خطبة 26].

3- «جَذَلْ»: ریشه درخت، و چوبی که برای شتر مبتلا به بیماری پیسی نصب می شود تا بدن خود را به آن بمالد و بهبودی یابد. «جَذَلْ» مصغّر آن است و برای افاده تعظیم، تصغیر شده است. این عبارت، ضرب المثل است برای کسی که دیدگاهش شفافبخش و قابل اعتماد است [نگاه کن: مجمع الأمثال 52/1، شماره 125]. و به همین معناست عبارت: «عذيقها المرجَّب». «عذق»: درخت خرمای باردار. و «ترجیب»: پایه گذاشتن در اطراف درخت خرما تا شاخه های آن در اثر فراوانی بار آنها، نشکند.

4- صحیح بخاری 10:45 [2506/6، 6442]؛ مسند احمد 1:56 [90/1، ح 393]، سیره ابن هشام 4:339 [310/4]؛ تاریخ طبری 3:209 و 210 [220/3 و 223، حوادث سال 11 ه]؛ شرح ابن ابی الحدید 1:128 [38/2، خطبة 26]؛ 2:4 [9/6، خطبة 66].

[بلکه توراً بکشد، یا گفت: بلکه توراً می بینم که کشته می شوی] پس او را گرفتند، لگد به شکمش زدند و در دهانش خاک ریختند(1).

[چه بگویم] پس از اینکه [دنیا] مقدار آن مرد بزرگ را دید که به سینه اش زده می شود، یا به حباب بن منذر نگاه کرد که بینی اش شکسته شده و به شدت بر دستش می زنند.

یا کسانی را دید که به خانه نبوت، پناهگاه امت، و خانه شرف آنها، خانه فاطمه و علی علیه السلام پناه برده بودند در حالی که ترس و وحشت آنها را فرا گرفته بود(2). و ابوبکر، عمر بن خطاب را به سوی آنها فرستاد و گفت: «إِن أَبَوا فقاتلهم» [اگر (از بیعت) خودداری کردند با آنها جنگ کن]. و عمر با شعله ای از آتش آمد تا خانه آنها را آتش زده بر سرشان خراب کند، و فاطمه او را دید و فرمود:

«يَا بَنِي الْخَطِّابِ! أَجِئْتُمْ لَتَحْرَقَ دَارُنَا؟!» [ای پسر خطّاب! آمده ای تا خانه ما را آتش بزنی؟!]. گفت: «نعم، أَوْتَدْخُلُوا فِيمَا دَخَلَ فِيهِ الْأُمَّةُ!»(3) [بله، مگر اینکه داخل شوید در آنچه امت در آن داخل شدند!].

[چه بگویم] پس از آن که [دنیا]، هجوم افراد آن گروه سیاسی به خانه اهل وحی، و پرده برداشتن آنها از خانه فاطمه علیها السلام(4)، را می بیند و صدای رهبر آن گروه، پس از اینکه هیزم می طلبد، را می شنود که می گوید: «وَاللَّهِ! لَتَحْرَقَنَّ عَلَيْكُمْ

ص: 148

1- - شرح ابن أبي الحديد 2:16 [40/6، خطبة 66].

2- - تاریخ طبری 3:210 [223/3، حوادث سال 11 ه]؛ شرح ابن ابی الحدید 1:58 [174/1، خطبة 3].

3- - العقد الفريد 2:250 [87/4]؛ تاریخ أبي الفداء 1:156؛ أعلام النساء 3:1207 [114/4].

4- - الأموال، أبو عبيد: 131 [ص 174، ح 353]؛ الإمامة والسياسة، ابن قتيبة 1:18 [19/1]؛ تاریخ طبری 4:52 [222/3، حوادث سال

11 ه]؛ مروج الذهب 1:414 [137/2]؛ العقد الفريد 2:254 [93/4]؛ تاریخ یعقوبی 2:105 [317/2].

أولتخرجنَّ إلى البيعة، أو لأحرقنَّها على من فيها» [به خدا سوگند! خانه را با شما می سوزانم، مگر اینکه برای بیعت خارج شوید، یا گفت: خانه را با هر که در آن است به آتش می کشم].

به او گفته شد: «إِنَّ فِيهَا فَاطِمَةَ» [در این خانه فاطمه است]؛ گفت: «وإن!»⁽¹⁾ [اگر چه فاطمه باشد!].

[چه بگویم] پس از سخن ابن شحنة: «إِنَّ عَمْرَ جَاءَ إِلَى بَيْتِ عَلِيٍّ لِيَحْرِقَهُ عَلَى مَنْ فِيهِ فَلَقِيَتْهُ فَاطِمَةُ فَقَالَ: أَدْخُلُوا فِيمَا دَخَلْتُ فِيهِ الْأُمَّةُ»⁽²⁾ [عمر به سوی خانه علی آمد تا آن و هر که در آن است را به آتش بکشد که فاطمه او را دید و عمر به او گفت: داخل شوید در آنچه امت در آن داخل شدند].

و پس از آن که ناله و شیون پاره تن مصطفی که اندوهگین و غمگین بود را شنید، و در حالی که از خانه خارج شده بود و می گریست، با صدای بلند ندا می داد: «يَا أَبَتِ يَا رَسُولَ اللَّهِ! مَاذَا لَقِينَا بَعْدَكَ مِنْ ابْنِ الْخَطَّابِ وَابْنِ أَبِي قَحَافَةَ؟!»⁽³⁾ [پدرم ای رسول خدا! چه ها که بعد از تو از پسر خطاب و پسر ابوقحافه کشیدیم].

پس از آن که حضرت فاطمه علیها السلام را دید که به همراه زنان هاشمی فریاد می زند، صدایش به گریه بلند است و ندا می دهد: «يَا أَبَاكَر! مَا أَسْرَعَ مَا أَغْرَمَ عَلَى أَهْلِ بَيْتِ رَسُولِ اللَّهِ، وَاللَّهِ! لَا أَكَلَّمُ عَمْرَ حَتَّى أَلْقَى اللَّهَ»⁽⁴⁾ [ای ابوبکر! چه زود بر اهل بیت رسول خدا هجوم آوردید، به خدا سوگند! با عمر سخن نمی گویم تا اینکه خدا را ملاقات کنم].

ص: 149

1- - تاریخ طبری 3:198 [202/3]، حوادث سال 11 هـ؛ الإمامة والسياسة 1:13 [19/1]؛ شرح ابن ابی الحديد 1:134؛ 2:19 [56/2]، خطبة 26؛ و 48/6، خطبة 66؛ أعلام النساء 3:1205 [114/4].

2- - تاریخ ابن شحنة، حاشية الكامل 7:164 [روضة المناظر 189/1]، حوادث سال 11 هـ.

3- - الإمامة والسياسة 1:13 [20/1]؛ أعلام النساء 3:1206 [115/4]؛ الإمام علي، عبدالفتاح عبدالمقصود 1:255 [مج 1 ج 1] [191/1].

4- - شرح نهج البلاغة 1:134؛ 2:19 [57/2]، خطبة 26؛ و 49/6، خطبة 66.

پس از اینکه تندیس قداست و عظمت - امیرالمؤمنین علیه السلام - را دید که او را از جلو مانند شتری که چوب در بینی اش گذارده اند تاهار شود(1)، برای بیعت می کشند (يُقَادُ إِلَى الْبَيْعَةِ كَمَا يُقَادُ الْجَمَلُ الْمَخْشُوشُ)، و از عقب با شدت و عتاب و در حالی که مردم نظاره گر بودند، هل می دهند، و به او می گویند: «بايع» [بیعت کن] و می فرماید: «إِن أَنَا لَمْ أَفْعَلْ فَمَه» [اگر نکنم چه؟] پاسخ می دهند: «إِذْنُ وَاللَّهِ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ! نَضْرِبُ عُنُقَكَ» [در این صورت سوگند به خدایی که جز او خدایی نیست! گردنت را می زنیم]. می فرماید: «إِذْنُ تَقْتُلُونِ عَبْدَ اللَّهِ وَأَخَا رَسُولَهُ»(2) [در این صورت بنده خدا و برادر رسول خدا را می کشید].

[چه بگویم] پس از اینکه [دنیا]، علی علیه السلام را که با مصطفی صلی الله علیه و آله در اصل و نسب یکی هستند، می بیند که به قبر رسول خدا صلی الله علیه و آله پناه برده، فریاد می زند و می گرید و می فرماید: «يَا (إِبْنَ أُمِّ) إِنَّ أَلْقَ وَمَ اسْتَصْنَعَ عَفُونِي وَكَادُوا يَقْتُلُونَنِي»(3)(4) [ای فرزند مادرم! این گروه، مرا در فشار گذاردند و ناتوان کردند؛ و نزدیک بود مرا بکشند].

پس از اینکه ابوعبیده جراح در روزی که علی علیه السلام برای بیعت برده می شد به آن حضرت گفت: «يَا بَنَ عَمِّ! إِنَّكَ حَدِيثُ السِّنِّ وَهَؤُلَاءِ مَشِيخَةُ قَوْمِكَ لَيْسَ لَكَ مِثْلُ تَجَرِبَتِهِمْ وَمَعْرِفَتِهِمْ بِالْأُمُورِ، وَلَا أَرَى أَبَا بَكْرٍ إِلَّا أَقْوَى عَلَيَّ هَذَا الْأَمْرَ مِنْكَ وَأَشَدَّ احْتِمَالاً وَاضْطِلَاعاً بِهِ؛ فَسَلِّمْ لِأَبِي بَكْرٍ هَذَا الْأَمْرَ؛ فَإِنَّكَ إِنْ تَعَشَّ وَيَطْلُبُ بِكَ بَقَاءَ فَأَنْتَ لِهَذَا الْأَمْرِ خَلِيقٌ وَبِهِ حَقِيقٌ فِي فَضْلِكَ وَدِينِكَ وَعِلْمِكَ وَفَهْمِكَ وَسَابِقَتِكَ وَنَسَبِكَ وَصَهْرِكَ» [ای پسر عمو! تو جوان هستی و اینها پیران قوم تو هستند، و تو تجربه و شناخت آنها نسبت به امور را نداری، و من برای این کار ابوبکر را قوی تر و با کفایت تر و با نیرویی

ص: 150

1- - العقد الفريد 2:285 [4/137]؛ صبح الأعشى 1:228 [1/273]؛ شرح ابن ابی الحديد 3:407 [15/74، نامه 9].

2- - الإمامة والسياسة 1:13 [1/20]؛ شرح ابن ابی الحديد 2:8 و 19 [6/49، خطبة 66]؛ أعلام النساء 3:1206 [4/115].

3- - أعراف: 150.

4- - الإمامة والسياسة 1:14 [1/20].

بیشتر از تو می بینم؛ پس این امر را به ابوبکر واگذار کن. و اگر زنده ماندی و عمرت طولانی شد به خاطر فضل، دین، علم، فهم، سابقه ات در اسلام، نَسَب، و اینکه داماد پیامبر هستی، برای این امر شایسته ای و به آن سزاوار هستی» [1].

پس از اینکه انصار در آن روز سخت و دشوار، با صدای بلند می گفتند:

«لَا نَبَايِعُ إِلَّا عَلِيًّا» [ما با کسی جز علی بیعت نمی کنیم].

پس از اینکه ابوبکر به انصار گفت: «نحن الأمراء وأنتم الوزراء، وهذا الأمر بيننا وبينكم نصفان كشق الأبلمة - يعني الخوصة -» [2] «ما امیر و حاکم هستیم و شما وزیر می باشید، و این امر در بین ما و شما دو نیمه است مانند چاک برگ درخت خرما (آنگاه که از طول گرفته شود و به دو نیمه مساوی تقسیم شود)».

مَدَّتْ لَهَا الْأَوْسُ كَفًّا كِي تَنَاولَهَا *** فَمَدَّتْ الْخَزْرَجُ الْأَيْدِي تَبَارِيهَا

وَضَرَّ كُلُّ فَرِيقٍ أَنْ صَاحِبَهُمْ *** أُولَىٰ بِهَا وَأَتَى الشَّحْنَاءُ أَتِيهَا [3]

[قبیله اوس به سوی خلافت دست دراز کرد تا آن را به چنگ آورد، و قبیلۀ خزرج نیز دستهای خود را دراز کردند، و در این زمینه با هم مسابقه گذاشتند. و هر گروهی گمان کرد که رفیقش برای خلافت سزاوارتر است و این حرکت برای به چنگ آوردن خلافت، کینه و دشمنی به بار آورد].

و درباره آن خلافت چه بگویم پس از اینکه ابوبکر و عمر بن خطاب آن را فلتۀ ای [امری که بدون فکر و رویۀ روی داد] مانند فلتۀ جاهلیت می دانند که خداوند امت را از شر آن حفظ کند [فلتۀ کفالتۀ الجاهلیة وقی الله شرها] [4].

پس از اینکه عمر حکم کرد: هر که را مثل این بیعت را تکرار کرد،

ص: 151

1- - الإمامة والسياسة 1:13 [18/1]؛ شرح ابن ابی الحديد 2:5 [12/6]، خطبة 66.

2- - صحيح بخاری، در مناقب ابوبکر [1341/3، ح 3467]؛ البيان والتبيين 1:181 [199/3]؛ عيون الأخبار، ابن قتیبہ 2:234 [مج 1 / ج 233/5-234].

3- - از ابیات قصیدۀ عمریہ، حافظ ابراهیم، شاعر مصر [نگاہ کن: دیوان حافظ ابراهیم 81/1].

4- - التمهيد، باقلانی: 196؛ شرح ابن ابی الحديد 2:19 [47/6]، خطبة 66.

پس از اینکه در روز سقیفه گفت: «من بايع أميراً عن غير مشورة المسلمين فلا بيعه له ولا بيعه للذي بايعه تغرة أن يقتلا» (2) [هر کس با حاکمی بدون مشورت مسلمانان بيعت کند، بيعت هیچ کدام صحيح نیست و آن دو کشته می شوند].

پس از اینکه عمر به ابن عباس گفت: «لقد كان عليّ فيكم أولى بهذا الأمر منّي ومن أبي بكر» (3) [همانا علی در میان شما از من و ابوبکر به این امر شایسته تر است].

پس از اینکه عمر گفت: «إنا والله! ما فعلناه عن عداوة ولكن استصغرناه، وحسبنا أن لا يجتمع عليه العرب وقریش لما قد وترها» [به خدا سوگند! ما این کار را از روی عداوت نکردیم، بلکه علی را کوچک (و کم سن و سال) یافتیم، و گمان می کنیم که عرب و قریش به خاطر خون هایی که به گردن اوست پیرامون او جمع نمی شوند].

بعد از اینکه ابن عباس در جوابش گفت: «كان رسول الله صلى الله عليه وآله يبعثه فينطح كبشها فلم يستصغره، أفتستصغره أنت وصاحبك» (4) [پیامبر خدا صلى الله عليه وآله او را می فرستاد و غائله را فرو می نشاند و او را کوچک نمی شمرد آیا تو و رفیقت او را کوچک می شمارید؟]

بعد از اینکه عمر به ابن عباس گفت: «يا بن عباس! ما أظنّ صاحبك إلا مظلوماً» [ای پسر عباس! من گمانی درباره رفیق تو ندارم مگر اینکه او مظلوم است]. و ابن عباس گفت: «والله! ما استصغره الله حين أمره أن يأخذ سورة براءة من أبي بكر» (5).

ص: 152

- 1- - التمهيد، باقلانی: 196؛ شرح ابن ابی الحديد 1:123 و 124 [26/2، خطبة 26]؛ الصواعق المحرقة، ابن حجر: 21 [ص 36].
- 2- - صحيح بخاری 10:44 [2507/6، ح 6442]، باب رجم الحبلى من الزنا [سنگسار کردن زنی که از زنا حامله شده است]؛ مسند احمد 1:56 [91/1، ح 393]؛ سيرة ابن هشام 4:338 [309/4]؛ النهاية، ابن اثير 3:175 [356/3]؛ تيسير الوصول 2:45 [54/2، ح 4]؛ شرح ابن ابی الحديد 1:128 [40/2، خطبة 26]؛ تاريخ ابن كثير 5:246 [267/5، حوادث سال 11 هـ].
- 3- - شرح ابن ابی الحديد 1:132 [57/2، خطبة 26]؛ [50/6، خطبة 66].
- 4- - كنز العمال 6:391 [109/13، ح 36357].
- 5- - شرح نهج البلاغة 6:45، خطبة 66.

[به خدا سوگند! خدا او را هنگامی که به او فرمان داد سورة براءت را از ابوبکر بگیرد، کوچک (و کم سن و سال) نشمرد].

پس از اینکه پدرِ دو سبط رسول خدا صلی الله علیه و آله، امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «أنا عبد الله وأخو رسول الله، أنا أحقُّ بهذا الأمر منكم، لا أبایعکم وأنتم أولى بالبیعة لی» [من بنده خدا و برادر رسول خدا هستم، من بر این امر از شما شایسته ترم؛ با شما بیعت نمی کنم در حالی که شما برای بیعت با من سزاوارتر هستید]، و عمر می گوید: «لست متروکاً حتّی تبایع» [تو را نمی شوی تا بیعت کنی]، و علی فرمود: «احلب یا عمر! حلباً لك شطره»⁽¹⁾ [ای عمر! شیر را بدوش که بخشی از آن برای تو است (یعنی تو به فکر تحکیم پایه های حکومت خود در آینده نزدیک هستی)].

پس از اینکه علی - کرم الله وجهه - شبها در حالی که فاطمه علیها السلام دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله را بر چهار پای حمل می کرد، به در خانه انصار می رفت، و فاطمه از آنها کمک می خواست و آنها می گفتند: ای دختر رسول خدا! ما با این مرد بیعت کرده ایم، و اگر همسر و پسر عمومیت قبل از ابوبکر پیش ما می آمد ما با ابوبکر بیعت نمی کردیم. و علی کرم الله وجهه می فرمود: «أفكنتُ أدع رسول الله صلی الله علیه و آله فی بینه لم أدفنه، وأخرج أنازع سلطانه»؟! [آیا پیامبر را دفن نکرده در خانه اش می گذاشتم و برای نزاع درباره سلطنت او خارج می شدم؟!]. و فاطمه می فرمود: «ما صنع أبو الحسن إلّا ما كان ینبغي له ولقد صنعوا ما الله حسیبهم وطالبهم»⁽²⁾ [ابوالحسن جز آنچه سزاوار بود انجام نداد و آنهاکاری کردند که خدا از آنها انتقام می گیرد و حق ما را از آنها مطالبه می کند].

پس از اینکه علی علیه السلام می فرماید: «أما والله! لقد تقمّصها ابن أبي قحافة، وإنّهُ لیعلم

ص: 153

1- - الإمامة والسیاسة 12:1[18/1]؛ شرح ابن ابی الحدید 5:2[11/6]، خطبة 66.

2- - الإمامة والسیاسة 12:1[19/1]؛ شرح ابن ابی الحدید 131:1؛ 5:2[47/2]، خطبة 26؛ و 13/6، خطبة 66.

أَنَّ مُحَلِّيَّ مِنْهَا مَحَلَّ الْقُطْبِ مِنَ الرَّحَى، يَنْحَدِرُ عَنِّي السَّيْلُ، وَلَا يَرْقَى إِلَيَّ الطَّيْرُ، فَسَدَلْتُ دُونَهَا ثَوْبًا، وَطَوَيْتُ عَنْهَا كَشْحًا، وَطَفِقْتُ أُرْتِي بَيْنَ أَنْ أَصُولَ بِإِدِّ جَدَّاءَ، أَوْ أَصْبِرَ عَلَى طُخْيَةِ عَمِيَاءَ، يَهْرُمُ فِيهَا الْكَبِيرُ، وَيَشِيبُ فِيهَا الصَّغِيرُ، وَيَكْدَحُ فِيهَا مُؤْمِنٌ حَتَّى يَلْقَى رَبَّهُ، فَرَأَيْتُ أَنَّ الصَّبْرَ عَلَى هَاتَا أَحَبُّ، فَصَبَرْتُ فِي الْعَيْنِ قَذَى، وَفِي الْحَلْقِ شَجَى، أَرَى تَرَاثِي نَهْبًا، حَتَّى مَضَى الْأَوَّلُ لِسَبِيلِهِ فَأَدْلَى بِهَا إِلَى ابْنِ الْخَطَّابِ بَعْدَهُ.

(ثُمَّ تَمَثَّلَ بِقَوْلِ الْأَعَشَى):

شَتَّانَ مَا يَوْمِي عَلَى كُورِهَا *** وَيَوْمَ حَيَّانَ أَخِي جَابِرٍ

فِيَا عَجَبًا يَسْتَقِيلُهَا فِي حَيَاتِهِ إِذْ عَقَدَهَا لِآخِرِ بَعْدِ وَفَاتِهِ، لَشَدَّ مَا تَشَطَّرَا ضَرْعَيْهَا، فَصَيَّرَهَا فِي حُوزَةِ خَشْنَاءٍ يَغْلُظُ (1) كَلِمَهَا، وَيَخْشُنُ مَسْهَا، وَيَكْثُرُ الْعَثَارُ فِيهَا وَالْإِعْتَذَارُ مِنْهَا، فَصَاحِبُهَا كَرَائِبِ الصَّعْبَةِ، إِنْ أَشَدَّ نَقَّ لَهَا خَرَمَ، وَإِنْ أَسْلَسَ لَهَا تَقَحَّمْ، فَمُنِّي النَّاسُ - لَعَمْرُ اللَّهِ - بِخَبِطٍ وَشِدِّ مَاسٍ، وَتَلَوْنٍ وَاعْتِرَاضٍ، فَصَبَرْتُ عَلَى طَوْلِ الْمَدَّةِ، وَشَدَّةِ الْمَحْنَةِ حَتَّى إِذَا مَضَى لِسَبِيلِهِ جَعَلَهَا فِي جَمَاعَةٍ زَعَمَ أَنِّي أَحَدُهُمْ فِي اللَّهِ وَلِلشُّورَى، مَتَى اعْتَرَضَ الرِّيبُ فِيَّ مَعَ الْأَوَّلِ مِنْهُمْ حَتَّى صَرْتُ أَقْرَنُ إِلَى هَذِهِ النُّظَائِرِ، لَكِنِّي أَسْفَفْتُ إِذْ أَسْفُؤًا، وَطَرْتُ إِذَا طَارُوا، فَصَغَى رَجُلٌ مِنْهُمْ لَصِيغَتِهِ، وَمَالَ الْآخِرُ لَصِيغَتِهِ مَعَ هُنَّ وَهَنٍ، إِلَى أَنْ قَامَ ثَالِثُ الْقَوْمِ نَافِجًا حِصْنِيَّةً بَيْنَ تَشِيلِهِ وَمُعْتَلَفِهِ، وَقَامَ مَعَهُ بَنُو أَبِيهِ يَخْضِمُونَ مَالَ اللَّهِ خَضْمَةَ الْإِبِلِ نَبْتَةَ الرَّبِيعِ، إِلَى أَنْ انْتَكَتْ قَتْلُهُ، وَأَجْهَزَ عَلَيْهِ عَمَلُهُ، وَكَبَتْ بِهِ بَطْنَتُهُ...».

[آگاه باشید! به خدا سوگند! پسر ابوقحافه (ابوبکر) (2) جامه خلافت را بر تن کرد، در حالی که می دانست جایگاه من نسبت به خلافت چون محور آسیاب است به آسیاب که دور آن حرکت می کند. او می دانست که سیل دانش از دامن کوهسار من جاری است و مرغان دور پرواز اندیشه ها به بلندای ارزش من نتوانند پرواز کرد. پس من ردای خلافت

ص: 154

- 1- - [در برخی از نسخه های نهج البلاغة: «كَلَامَهَا» به ضمّ كاف آمده که به معنی زمین سخت است. و «كَلَمٌ» به معنای جراحت است؛ گویا آن حضرت می فرماید: خشونت او جراحت سختی به بار می آورد؛ نگاه کن: شرح شیخ محمد عبده بر نهج البلاغة 1/33].
- 2- - [نام ابوبکر در جاهلیت، عبدالعزی بود که حضرت رسول صلی الله علیه و آله آن را تغییر داد، عبدالله نامید].

رها کرده و دامن جمع نموده از آن کناره گیری کردم و در این اندیشه بودم که آیا با دست تنها برای گرفتن حقّ خود به پا خیزم؟ و یا در این محیط خفقان زا و تاریکی که به وجود آوردند، صبر پیشه سازم؟ و در آن وضعیتی که پیران را فرسوده، جوانان را پیر، و مردان با ایمان را تا قیامت و ملاقات پروردگار اندوهگین نگه می دارد! پس از ارزیابی درست، صبر و بردباری را خردمندانه تر دیدم. پس صبر کردم در حالی که گویا خار در چشم و استخوان در گلوی من مانده بود و می دیدم که میراث مرا به غارت می برند! تا اینکه خلیفهٔ اوّل به راه خود رفت و خلافت را به پسر خطّاب سپرد. (سپس امام، مثلی را با شعری از اعشی عنوان کرد:) «چقدر فرق است میان روزگار من با این همه مشکلات و روزگار حیّان برادر جابر که در آسایش است» (من همهٔ روزها را در گرمای سوزان کار کردم و او راحت و آسوده در خانه بود)!

شگفتا! ابوبکر که در زمان حیات خود از مردم می خواست عذرش را بپذیرند⁽¹⁾، چگونه در هنگام مرگ خلافت را به عقد دیگری درآورد؟! هر دو از شتر خلافت سخت دوشیدند و از حاصل آن بهره مند گردیدند. سرانجام اوّلی حکومت را به راهی درآورد و به دست کسی (عمر) سپرد که مجموعه ای از خشونت، سخت گیری، اشتباه و پوزش طلبی بود. عنان محکم زمامدار مانند کسی است که بر شتر سرکش سوار است، اگر عنان را محکم کشد، پرده های بینی حیوان پاره می شود، و اگر آزادش گذارد در پرتگاه سقوط می کند. سوگند به خدا! مردم در حکومت دوّمی در ناراحتی و رنج مهمّی گرفتار آمده بودند، و دچار دورویی ها و اعتراض ها شدند و من در این مدّت طولانی محنت زا و عذاب آور، چاره ای جز شکیبایی نداشتم، تا آنکه روزگار عمر هم سپری شد⁽²⁾. و او خلافت را در گروهی (شورا) قرار داد که پنداشت من همسنگ آنان می باشم! پناه بر خدا

ص: 155

-
- 1- - [ابوبکر بارها می گفت: «أفیلونی فَلَستُ بخیرکم»؛ مرا رها کنید و از خلافت معذور دارید؛ زیرا من بهتر از شما نیستم].
 - 2- - [ابوبکر در سال (11) هجری به خلافت رسید و در جمادی الآخر سال (13) هجری درگذشت، و عمر در سال (13) هجری به خلافت رسید و در ذی الحجّه سال (23) هجری کشته شد].

از این شورا! در کدام زمان در برابر شخص اولشان در خلافت مورد تردید بودم، تا امروز با اعضای شورا برابر شوم، مرا همانند آنها پندارند و در صف آنها قرارم دهند؟! ناچار باز هم کوتاه آمدم، و با آنان هماهنگ گردیدم. در آنجا یکی از آنها⁽¹⁾ به خاطر کینه ای که از من داشت روی برتافت (و به من رأی نداد)، و دیگری⁽²⁾ به دامادش متمایل شد (و وی را بر حقیقت برتری داد)، با آن دو نفر دیگر⁽³⁾ که زشت است آوردن نامشان، و تا این که سومی به خلافت رسید. کسی که دو پهلوی از پرخوری باد کرده، و همواره بین دستشویی و آشپزخانه سرگردان بود و خویشاوندان پدری او (بنی اُمیّه) به پا خاستند و همراه او بیت المال را خوردند و بر باد دادند، چون شتر گرسنه ای که گیاه تازه بهاری را با ولع می خورد. عثمان آنقدر اسراف کرد که ریسمان بافته او باز شد و اعمال او مردم را بر انگیخت، و شکم بارگی او نابودش ساخت...].

سخنی پیرامون این خطبه:

این خطبه موسوم به «شَقَشَقِيَّة» است و پیرامون آن زیاد سخن گفته اند و ماهران فنّ از شیعه و سنی آن را نقل کرده اند، و اعتقاد دارند که از خطبه های ثابت مولا امیر المؤمنین علیه السلام است و هیچ طعنی در (سند) آن نیست؛ از این رو سخن نادانی که آن راسخن سیّد رضی دانسته شنیده نمی شود (و بی اهمیّت

ص: 156

1- - [سعد بن ابی وقّاص که یکی از اعضای شورای شش نفره بود؛ وی از عمو زادگان عبدالرحمن بن عوف بود و هر دو از قبیله بنی زهره بودند. و کینه سعد از علی به جهت دایی هایش بود؛ زیرا مادرش حمّنه بنت سفیان بن اُمیّه بن عبد شمس بود، و علی بزرگان آنها را به قتل رسانده بود؛ نگاه کن: شرح نهج البلاغه، شیخ محمّد عبده 1/34].

2- - [عبدالرحمن بن عوف، شوهر خواهر عثمان، که در شورا حقّ «وتو» داشت؛ زیرا عمر دستور داد اگر اختلافی در شورا پدید آمد، ملائک، رأی داماد عثمان است، با اینکه به تصریح دانشمندان اهل سنّت، عمر خود در دوران خلافتش بارها اعتراف کرده بود: «لولا علیّ لهلك عمر»].

3- - [طلحه و زبیر که از رذالت و پستی، بر امام علیه السلام شوریدند و جنگ جمل را به وجود آوردند].

است)؛ زیرا بسیاری در قرن های نخستین و پیش از آن که نطفهٔ سید رضی منعقد شود، آن را نقل کرده اند چنان که معاصران و متأخران از سید رضی این خطبه را با سندی غیر از سند سید رضی نقل کرده اند.

علامه امینی رحمه الله در الغدير (28) نفر از آنها را نام می برد(1) که برخی از آنها از این قرارند:

1 - ابوجعفر دعبل خزاعی، متوفای (246)؛ آن گونه که در «أمالی»(2) شیخ طوسی آمده است، دعبل این خطبه را با سند خود از ابن عباس روایت می کند، و برادر دعبل، ابوالحسن علی از او روایت کرده است.

2 - ابوجعفر احمد بن محمد برقی، متوفای (274، 280)؛ آن گونه که در «علل الشرائع»(3) است.

3 - ابوعلی جبائی، بزرگ معتزله، متوفای (303)؛ آن گونه که در کتاب «الفرقة الناجية» اثر ابراهیم قطیفی، و «بحار»(4) علامه مجلسی است.

4 - ابوالقاسم بلخی یکی از بزرگان معتزله، متوفای (317)؛ آن گونه که در «شرح ابن ابی الحدید»(5) آمده است.

5 - ابوجعفر ابن قبه، شاگرد ابوالقاسم بلخی. آن گونه که در «شرح ابن ابی الحدید»(6) و «شرح ابن میثم»(7) آمده، وی این خطبه را در کتاب خود «الإنصاف» نقل کرده است.

6 - قاضی عبدالجبار معتزلی، متوفای (415). وی در کتاب خود

ص: 157

1- - [الغدير 110/7-115].

2- - أمالی طوسی: 237 [ص 372-374، ح 803].

3- - علل الشرائع [181/1، ح 12].

4- - بحار الأنوار 8:161 [155/8، چاپ سنگی].

5- - شرح نهج البلاغة 1:69 [205/1، خطبة 3].

6- - شرح نهج البلاغة 1:69 [206/1، خطبة 3].

7- - شرح نهج البلاغة، ابن میثم [252/1، خطبة 3].

«المغني» (1) برخی از جملات خطبه را توجیه می کند و دلالت داشتن آن بر طعن در خلافت کسانی که بر امیر المؤمنین علیه السلام مقدم شده اند را منع می کند، بدون اینکه در سند آن خدشه ای وارد کند.

7 - ابوالخیر مصدق بن شبيب صلحی نحوی، متوفای (605). وی خطبه را برای ابومحمد بن خشاب خوانده و گفته است:

چون خطبه را برای استاد ابومحمد بن خشاب خواندم و به سخن ابن عباس رسیدم که گفته: «ما اسفْتُ علی شيء قطَّ کأسفی علی هذا الکلام» (2) [بر هیچ چیزی مانند قطع شدن سخن امام این گونه اندوهناک نشدم که امام نتوانست تا آنجا که دوست دارد به سخن ادامه دهد]. استاد گفت: اگر من آنجا بودم به ابن عباس می گفتم: آیا پسر عمویت چیزی در ذهن خود گذاشت که در این خطبه نگفته باشد؟ او هیچ کس از اولین و آخرین را فرو نهد. مصدق که فردی شوخ طبع بود می گوید: به استاد گفتم: آقای من! شاید این سخن را به او نسبت داده اند (و از آن حضرت نیست). گفت: نه، به خدا سوگند! من می دانم این خطبه کلام اوست، همان طور که می دانم تو مصدق هستی. گفتم: مردم این خطبه را به سید رضی نسبت می دهند. گفت: نه، به خدا سوگند! از سید رضی نیست، و رضی کجا می تواند این کلام و این اسلوب و سبک را داشته باشد، ما کلام او در شعر و نثر را دیده ایم و نزدیک به این کلام نبوده و در این قالب نمی گنجد.

سپس گفت: به خدا سوگند! من این خطبه را در کتابهایی که (200) سال

ص: 158

1- - المغني [ص 295].

2- - [گفته اند: در اثنای سخنرانی امام علیه السلام مردی از اهالی عراق بلند شد و نامه ای به دست امام علیه السلام داد (گفته شده: مسائلی در آن بود که می بایست جواب می داد) و امام آن را مطالعه فرمود. وقتی خواندن نامه به پایان رسید، ابن عباس گفت: یا امیر المؤمنین! چه خوب بود سخن را از همان جا که قطع شد آغاز می کردید؟ امام علیه السلام فرمود: «هیهات یابن عباس! تلك شقشقة هدرت ثم قرت»؛ هرگز، ای پسر عباس! شعله ای از آتش دل بود، زبانه کشید و فرو نشست].

قبل از به دنیا آمدن رضی نوشته شده، یافته ام و نیز آن را با خطوطی یافته ام که آن خطوط و نویسندگان آنها از علما و اهل ادبی هستند که آنها را می شناسم و قبل از اینکه ابوالاحمد پدر رضی به دنیا بیاید آن را نگاشته اند(1).

8 - عزّ الدین ابن ابی الحدید معتزلی، متوفای (655)؛ وی در «شرح نهج البلاغة»(2) می نویسد:

می گویم: من مقدار زیادی از این خطبه را در تألیفات استادمان ابوالقاسم بلخی پیشوای معتزله در بغداد دیده ام، و وی در زمان حکومت مقتدر و خیلی پیش از آن که رضی به دنیا بیاید، می زیسته است.

آنگاه چه می توانم بگویم، پس از آن که شاعر مصری معاصر(3) عربده می کشد، و آتشیهای خاموش را شعله ور می کند، و آن جنایتیهای فراموش شده را تجدید خاطر می کند - نه، به خدا سوگند! هرگز فراموش مباد - و آن را ثنای گذشتگان می شمارد، و پس از گذشت قرن ها، صدایش را به آن گناهان بلند می کند، و از سخن خود در قصیده عمریه در ذیل عنوان عمر و علی، خرسند شده و به آن می بالد:

وقوله لعليّ قالها عمر *** أكرم بسامعها أعظم بملقيها

حرقت دارك لا أبقى عليك بها *** إن لم تبأغ وبنّت المصطفى فيها

ما كان غير أبي حفص يفوّه بها *** أمّا فارس عدنانٍ وحامياها

[وگفتاری به علی که آن را عمر گفت، گفتاری که شنونده اش چه کریم است و گوینده اش چه بزرگ: خانه ات را به آتش می کشم و تو را در آن زنده نمی گذارم، اگر بیعت نکنی، و این در حالی بود که دختر مصطفی در آن خانه بود. کسی غیر از ابوحفص (عمر)

ص: 159

1- - شرح نهج البلاغة، ابن میثم [252/1، خطبة 3]؛ شرح نهج البلاغة، ابن ابی الحدید 1:69 [205/1، خطبة 3].

2- - شرح نهج البلاغة 1:69 [205/1-206، خطبة 3].

3- - محمد حافظ ابراهیم، متوفای سال 1933 م، 1351 هجری.

نمی توانست این سخن را در برابر تکسوار (اولاد) عدنان (جدّ اعلای پیامبر) و حامی آنان بگوید!].

چه بگویم پس از آنکه گروهی از مصریان در اوایل سال (1918) در جمع کثیری به خواندن این قصیدهٔ عمریه که در بردارندهٔ این ابیات است پرداختند، و جراید آن را در تمام دنیا منتشر کردند، و بزرگان مصر چون احمد امین، احمد زین، ابراهیم ایاری⁽¹⁾، علی جرم، علی امین⁽²⁾، خلیل مطران⁽³⁾، مصطفی دمیاطی بك⁽⁴⁾، و دیگران⁽⁵⁾ می آیند و به انتشار دیوانی با این شعر، و تشکر از شاعری با این شعور، می پردازند و عواطف را در این زمان، و در این روزگار سخت، خدشه دار می کنند و با این نعره های قوی مذهبی صفای اسلامی را که مایهٔ مباهات است، در جامعه اسلامی کدر کرده و جماعت مسلمانان را متفرّق می کنند، و گمان می کنند کار نیکویی انجام داده اند. و دیوان شاعر و به ویژه قصیدهٔ عمریهٔ وی را چند بار تجدید چاپ می کنند و شارح آن، دمیاطی در ذیل بیت می نویسد:

منظور این است که ساکن بودن دختر پیامبر در آن خانه باعث نمی شود که علی از دست عمر محفوظ بماند.

و نیز می نویسد⁽⁶⁾:

ص: 160

1- - این سه نفر دیوانی که در سال (1937 م) در دارالکتب در دو جلد چاپ شد را ضبط و تصحیح و شرح کرده اند و ابیات یاد شده در آن موجود است 1:82.

2- - این دو نفر و نفر سومی تصحیح دیوان در چاپی دیگر را به عهده گرفته اند.

3- - وی مقدمه ای بر دیوان چاپ مکتبة الهلال «سال 1935 م، 1353 ه» دارد، و این ابیات در ص 184 است، تنها مصراع دوم از بیت دوم به این صورت تحریف شده است: «إن لم تبالغ و بنت المصطفی فیها» [اگر در حالی که دختر مصطفی در خانه است مبالغه نکنی].

4- - وی شارح قصیدهٔ عمریه که در چاپخانهٔ سعادت در مصر و در (90) صفحه چاپ شد، می باشد. این ابیات در ص 38 آن کتاب شرح داده شده است.

5- - در برخی چاپ های دیگر.

6- - در ص 39 از شرح خود.

و در روایت ابن جریر طبری، از جریر، از مغیره از زیاد بن کلیب نقل شده است: عمر بن خطاب به سوی خانه علی رفت و در آن جا طلحه و زبیر و گروهی از مهاجرین بودند، پس گفت: «والله! لأحرقنَّ علیکم أو لتخرجنَّ إلی البیعة» [به خدا سوگند! خانه را با شما به آتش می کشم، مگر آنکه برای بیعت خارج شوید]. پس زبیر در حالی که شمشیر کشیده بود به او حمله کرد، ولی شمشیر از دستش افتاد و به او حمله کردند و او را گرفتند.

اگر زیاد در سند روایت، زیاد حنظلی ابو معشر کوفی باشد، موثق است و ظاهراً طبری رحمه الله بر این روایت اعتماد کرده است.

و می بینی که در ثناگویی بر شاعر و این قصیده اش مبالغه می کنند، گویا برای امت علمی جامع، یا نظری پسندیده و جدید آورده است، یا برای عمر فضیلت بزرگی که امت و پیامبر مقدس را خشنود می سازد، برشمرده است.

بشارت و بلکه بشارتها باد بر پیامبر اعظم که پاره تن او حضرت صدیقه نزد کسی که این سخن را گفت هیچ حرمت و ارزشی ندارد، و سکونت داشتن او در خانه ای که خداوند اهل آن را پاک گردانیده، آن ها را از او و آتش زدن خانه بر سرشان باز نمی دارد. چه نیکوست انتخابی که شأن آن چنین است! و مبارك است بیعتی که با چنین ترس و وحشتی تمام شد و با این عار و ننگها محکم گردید!

5 - عمده دلیل اهل سنت برای انتخاب قانونی انجام شده

اشاره

بخاری در کتاب مناقب از کتاب «صحیح» خود (1) در باب «فضل أبي بكر بعد النبي» [فضیلت ابوبکر پس از پیامبر] از طریق عبدالله بن عمر نقل کرده است:

ص: 161

«كُنَّا نَخِيرُ بَيْنَ النَّاسِ فِي زَمَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَنَخِيرُ أَبَا بَكْرٍ، ثُمَّ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ، ثُمَّ عُثْمَانُ بْنُ عَفَّانٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ» [در زمان پیامبر، انتخاب بهترین فرد در بین مردم به ما واگذار شد، پس ابوبکر را انتخاب کردیم، سپس عمر بن خطاب، سپس عثمان بن عفان].

و ابن داود و طبرانی از ابن عمر نقل کرده اند(1): «كُنَّا نَقُولُ وَرَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ حَيٌّ :

أَفْضَلُ أُمَّةٍ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بَعْدَهُ أَبُو بَكْرٍ، ثُمَّ عُمَرُ، ثُمَّ عُثْمَانُ، فَيَسْمَعُ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ذَلِكَ فَلَا يَنْكَرُهُ»(2)[ما هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله زنده بود می گفتیم: با فضیلت ترین امت پیامبر صلی الله علیه و آله پس از او ابوبکر، سپس عمر، سپس عثمان است و رسول خدا صلی الله علیه و آله این را می شنید و انکار نمی کرد].

و در نقل بخاری در تاریخش(3) آمده است: «كُنَّا نَقُولُ فِي زَمَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: مَنْ يَلِي هَذَا الْأَمْرَ بَعْدَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ؟! فَيَقَالُ: أَبُو بَكْرٍ، ثُمَّ عُمَرُ، ثُمَّ عُثْمَانُ، ثُمَّ نَسَكْتُ» [ما در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله می گفتیم: چه کسی این امر (خلافت) را پس از پیامبر صلی الله علیه و آله به عهده می گیرد؟ پس گفته می شد: ابوبکر، سپس عمر، سپس عثمان، سپس ساکت می شدیم].

امینی می گوید: این روایت، عمده روایتی است که اهل سنت در انتخاب قانونی که در اسلام واقع شد، به آن تمسک کرده اند، و متکلمین هنگام بحث از امامت آن را حجت و دلیل قرار داده اند، و محدثین پا جای پای آنها گذاشته اند.

و آنها در هنگام نقل آن، بالا و پایین رفته اند، و مباحثات و افتخار کرده و خوشحال شده اند، و افراد زیادی آمده اند و در شرح آن، سخن را به درازا کشانده و اطاله کلام کرده اند، و آن را مانند سنگ زیر بنا قرار داده، و خلافت راشده را بر آن بالا برده اند، و با این روایت بر درستی بیعتی احتجاج کرده اند که شومی آن اسلام را فرا گرفته، و با اتفاقات زشت و ناهنجار و عار و ننگهای فراوان پوشیده شده، و جمعیت مسلمانان را متفرق کرد، و بازوی دین را سست و ضعیف گرداند، و دستگیره های آن را قطع کرد، و صدمات و مصیبت هایی را تا به امروز بر امت محمد صلی الله علیه و آله وارد ساخت؛ از این رو بر ماست

ص: 162

1- - مسند أبي داود [206/4، ح 4628]؛ المعجم الكبير [220/12، ح 13132].

2- - فتح الباري 7:13 [16/7]؛ طرح التريث 82:1.

3- - تاريخ بخاری: [1 / قسم 491/1].

که به تفصیل در این باره سخن بگوییم و خواننده را بر حقیقت مطلب آگاه سازیم؛ «لِيَهْلِكَ مَنْ هَلَكَ عَنْ بَيِّنَةٍ وَيَحْيَى مَنْ حَيَّ عَنْ بَيِّنَةٍ» (1) [تا آنها که هلاک (و گمراه) می شوند، از روی اتمام حجت باشد؛ و آنها که زنده می شوند (و هدایت می یابند)، از روی دلیل روشن باشد]. و خداوند ولی توفیق است.

عبدالله بن عمر در زمان پیامبر که ادعا کرده در آن هنگام مخیر می شد و انتخاب می کرد، در آغاز جوانی بود حتی در برخی سالها هنوز به سن بلوغ نیز نرسیده بود؛ و به همین خاطر رسول خدا صلی الله علیه و آله او را از جهاد در روز بدر و احد باز گرداند و او را کوچک دانست، و آن گونه که در روایتی صحیح آمده در روز خندق که پانزده سال داشت به او اجازه نبرد داد (2). و او بر اساس همه اقوال در ولادت و هجرت و وفاتش، در روز وفات پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بیش از بیست سال نداشته، و عادتاً به وی در چنین سن و سالی با وجود پیران صحابه و شخصیت‌های محترم امت، اختیار انتخاب فرد برتر سپرده نمی شود، و به عنوان داوری که رأیش در انتخاب نافذ است قرار داده نمی شود؛ زیرا حکم نهایی در چنین مطلب مهمی، خواهان این امور است: تمرین طولانی، آگاهی بر تجربه های پی در پی همراه با فکر پخته و استوار، شناخت آنچه مقتضی فضیلت است، شناخت خلق و خوی مردمان، و قوت و صلابت نفس تا به هوی و هوس میل پیدا نکند. و پسر عمر فاقد همه این ویژگی ها بود؛ زیرا گفتیم در آن روزگار کم سن و سال بود و چنین شخصی فاقد مشخصات فوق است، و خود همین روایتش قوی ترین گواه است بر اینکه وی فاقد این ملکات فاضله بوده است.

ابوغسان دوری می گوید: «من نزد علی بن جعد بودم، و حدیث پسر

ص: 163

1- - أنفال: 42.

2- - صحیح بخاری 48/2: 674، ح 2521؛ تاریخ طبری 2: 296 [477/2]؛ عیون الأثر 2: 6 و 7 [410/1]؛ فتح الباری 7: 232 [393/7].

عمر را نزد او ذکر کردند که گفته: «ما در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله مردم را بر یکدیگر برتری می دادیم و می گفتیم: بهترین این امت پس از پیامبر، ابوبکر و عمر و عثمان هستند، و این سخن به پیامبر صلی الله علیه و آله می رسید و انکار نمی کرد»؛ علی بن جعد گفت: «أَنْظَرُوا إِلَى هَذَا الصَّبِيِّ هُوَ لَمْ يَحْسَنْ أَنْ يَطْلُقَ امْرَأَتَهُ يَقُولُ: كُنَّا نَفَاضِلُ!»⁽¹⁾ [به این بچه نگاه کنید که بلد نیست زنش را طلاق دهد و می گوید: ما مردم را بر یکدیگر برتری می دادیم!].

و هر کس پسر عمر را بشناسد و صفحه سیاه تاریخش را بخواند، او را با سستی و ضعف رأی، و پیروی از هوی و هوس، و فاقد بودن همه این خصلتها در هنگامی که به سنّ رشد و بلوغ و پیری رسید - تا چه رسد به آغاز جوانی اش! - خواهد شناخت. و گوشه ای از نظرات سبک و بی مقدار وی خواهد آمد. پسر عمر و هر که مانند او انتخاب می کند و سخن دروغ می بافتد، را واگذار؛ «وَرَبُّكَ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَ يَخْتَارُ مَا كَانَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ»⁽²⁾ [پروردگار تو هر چه بخواهد می آفریند، و هر چه بخواهد برمی گزیند؛ آنان (در برابر او) اختیاری ندارند]. «وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا لِمُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ»⁽³⁾ [هیچ مرد و زن با ایمانی حق ندارد هنگامی که خدا و پیامبرش امری را لازم بدانند، اختیاری (در برابر فرمان خدا) داشته باشد].

و بخاری و هر که پا جای پایش می گذارد و از او پیروی می کند و سخن باطل را صحیح دانسته و حق را از باطل تشخیص نمی دهد⁽⁴⁾، را واگذار و سخنان لغو و بیهوده آنها را بشنو و از طغیان و سرکشی آنها نترس؛ «وَلَوْ اتَّبَعَ الْحَقُّ أَهْوَاءَهُمْ لَفَسَدَتِ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ وَمَنْ فِيهِنَّ»⁽⁵⁾ [و اگر حق از هوسهای آنها پیروی کند، آسمانها و زمین و همه کسانی که در آنها هستند تباه می شوند].

ص: 164

1- تاریخ خطیب 11:363 [شماره 6215].

2- قصص: 68.

3- احزاب: 36.

4- [در متن عربی عبارت: «لا يعرف الحي من اللي» بکار رفته که به معنای: «لا يعرف الحقمن الباطل» است].

5- مؤمنون: 71.

«قَدْ جِئْنَاكَ بِآيَةٍ مِنْ رَبِّكَ وَالسَّلَامُ عَلَيَّ مَنْ اتَّبَعَ الْهُدَى» (1) [ما نشانه روشنی از سوی پروردگارت برای تو آورده ایم؛ و درود بر آن کس باد که از هدایت پیروی می کند!].

ابوعمر در «استیعاب» (2) در شرح حال علی علیه السلام می نویسد:

اگر کسی حدیث پسر عمر را مطرح کند که: «ما در زمان رسول خدا می گفتیم: ابوبکر، سپس عمر، سپس عثمان، و آنگاه ساکت می شدیم - یعنی کسی را برتر نمی دانستیم -»، می گوئیم: این سخن را ابن معین به شدت انکار کرده و پیرامون آن با کلامی خشن و درشت سخن گفته است؛ زیرا کسی که این سخن را بگوید برخلاف اجماع اهل سنت از گذشته و حال و از فقیه و محدث، بر اینکه علی پس از عثمان بافضیلت ترین مردم است، سخن گفته است، و در این هیچ اختلافی ندارند، و تنها در برتر بودن علی یا عثمان اختلاف دارند، و نیز گذشتگان در برتر بودن علی و ابوبکر اختلاف کرده اند. و در این اجماع همگانی یاد شده، دلیل روشنی است بر اینکه حدیث پسر عمر اشتباه و غلط است و معنایش صحیح نیست اگر چه سند آن صحیح است.

و ابن حجر پس از ذکر خلاصه این کلام ابوعمر نوشته است (3):

و بر سخن ابوعمر نیز چنین انتقاد شده است که: لازمه سکوت آنها در آن زمان از برتر بودن علی، برتر نبودن او به طور دائم نیست. و اجماع یاد شده، پس از زمانی که پسر عمر آن را مشخص کرد حادث شده است؛ پس حدیث وی غلط نیست.

از ابن حجر و هر کسی که سخن ابوعمر را نقد کرده، مخفی مانده است که:

اجماع حادث یاد شده، تنها به خاطر آن سوابقی بوده که مولا امیرالمؤمنین

ص: 165

1- - طه: 47.

2- - الاستیعاب 2:467 [القسم الثالث/ 1116، شماره 1855].

3- - فتح الباری 7:17.

در روزی که پسر عمر از انتخاب وی ساکت شد، حائز آنها بوده است، سوابقی که تازه و نو نبودند و قرآن و سنت ثنای گوی آنها هستند؛ پس لازمه سکوت آنها در آن هنگام از برتری دادن او پس از آن سه نفر، برتر نبودن او به طور دائم است؛ زیرا اگر ملائک اجماع آنها بر انتخاب او علیه السلام در روزی که او را انتخاب کردند، ملکات و خلق و خواهی او و پیشی گرفتن او بر فضیلتها و احسانهایی که در قرآن و سنت به تفصیل آمده اند، باشد پس این خصلتها هرگز از او جدا نشده اند و به خاطر همین خصلتها وی در تمام دوران حیاتش و از روزی که پیامبر صلی الله علیه و آله دنیا را ترک کرد تا همیشه تاریخ، بر همگان برتری دارد و او مختار است.

و اگر ملائک اجماع، چیزی غیر از این خصلتهاست مثل پیری و مسن بودن و امثال آن، می گوئیم ما این امور را ملائک برتری نمی دانیم، و میان علی علیه السلام و دیگران با این امور بی ارزشی که دام اهل سنت است و با آن، ساده لوحان امت محمد صلی الله علیه و آله را از روز بیعت با ابوبکر تا کنون به دام انداخته اند، مفاضله و رقابت برقرار نمی کنیم.

و ای کاش کسی که به کلام ابن عبدالبر، انتقاد کرده، اگر همه آنچه درباره علی امیرالمؤمنین در قرآن و سنت صحیح ثابت، آمده است را قبول نمی کند، دست کم آنچه را که قومش از انس نقل کرده اند می پذیرفت، و سپس درباره روایت پسر عمر حکم می نمود؛ انس می گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «إِنَّ اللَّهَ افترض عليكم حبَّ أبي بكر، وعمر، وعثمان، وعليّ، كما افترض الصلاة والزكاة والصوم والحجّ؛ فمن أنكر فضلهم فلا تقبل منه الصلاة ولا الزكاة ولا الصوم ولا الحجّ (1)» (2) [همانا خدا دوستی ابوبکر و عمر و عثمان و علی را بر شما واجب کرد

ص: 166

1- - در جای خودش ثابت کرده ایم که این فضیلت درباره غیر علی علیه السلام صحیح نیست، و در غیر او مخالف با قرآن، سنت، عقل و منطق است، و سیره و روش آنها در طول زندگی در دنیا با این فضیلت همخوانی ندارد.

2- - الرياض النضرة 29: 1 [43/1].

چنانکه نماز و زکات و روزه و حج را واجب نمود؛ پس هر که فضیلت آنها را انکار کند نماز و زکات و روزه و حج او قبول نمی شود.

و چقدر فاصله است بین دیدگاه پسر عمر و سخن پدرش درباره علی علیه السلام که گفت: «هذا مولاي ومولى كل مؤمن، من لم يكن مولاه فليس بمؤمن»⁽¹⁾ [این، مولای من و مولای هر مؤمنی است، هر کس علی مولایش نباشد مؤمن نیست].

و شاید اهل سنت برای پوشاندن عیب و نقص انتخاب پسر عمر، و به خاطر نجات از انتقاد ابوعمر که ذکر شد، روایتی را از طریق جعدبة⁽²⁾ بن یحیی از علاء بن بشیر عبشمی از ابن ابی اویس از مالک از نافع از پسر عمر جعل کرده اند که گفت: «كنا على عهد رسول الله صلى الله عليه وآله نفاضل فنقول: أبوبكر، وعمر، وعثمان، وعليّ» [ما در زمان رسول خدا بین افراد برتری می دادیم و می گفتیم: ابوبکر و عمر و عثمان و علی].

و نیز از طریق محمد ابوالبلط⁽³⁾ از زهد بن ابی عتاب، از پسر عمر جعل کرده اند: كنا نقول في زمن النبي صلى الله عليه وآله: «يلي الأمر بعده أبو بكر، ثم عمر، ثم عثمان، ثم عليّ، ثم نسكت» [ما در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله می گفتیم: امر حکومت را بعد از او ابوبکر، سپس عمر، سپس عثمان، سپس علی به عهده می گیرند، و آنگاه ساکت می شدیم].

و شاید کسی که بر مطالب یاد شده آگاهی یافته، در می یابد که انتخاب پسر عمر و هر که با او موافق است، باطل و در نهایت سبکی و بی ارزشی است. و اگر بیشتر صحابه در زمان پیامبرشان کسی را مساوی با ابوبکر نمی دانستند پس

ص: 167

1- ر. ك: آنچه در ص 105 گذشت.

2- جعدبة: متروك است و از علاء احادیث مُنكَر و خلافت واقعی نقل می کند، و علاء ضعیف است و حدیثش صحیح نیست؛ ر. ك: لسان المیزان 2:105؛ 4:183 [2/134، شماره 1949؛ 4/212، شماره 5686].

3- وی شناخته شده نیست، و بزرگان جرح و تعدیل نمی دانند او کیست؛ لسان المیزان 5:96 [5/109، شماره 7107].

چه چیز آنها را در روز سقیفه از این دیدگاه دور کرد؟! و چه چیز آنها را از بیعت با او به درنگ واداشت؟! و از کجا آن اختلاف شدیدی که بدی ها و فتنه های زیادی را تا به امروز برای امت در پی داشته، به سراغ آنها آمد؟! همانا بزرگان صحابه اعم از مهاجرین و انصار در روزی که ابوبکر ردای خلافت را پوشید، چون برایش فضیلتی نمی یافتند که مستحق خلافت شود، و حجت و دلیل مردم در بیعت با او باشد، از بیعت عقب نشستند، و دستی از آنها برای بیعت دراز نشد، و کسی از آنان برای بیعت گامی برنداشت، و در روز نخست بیعت تنها دو یا چهار یا پنج مرد با او بیعت کردند و آنگاه دعوت همراه با ترساندن و ایجاد رعب و وحشت، امت را به سوی بیعت سوق داد، و در دهان آنها که به بیعت دعوت می کردند چیزی جز تهدید مردم به قتل و زدن و به آتش کشیدن نبود، یا این سخن: «إِنَّ أَبَا بَكْرٍ السَّبَّاقُ الْمَسْنُ، صاحب رسول الله في الغار» [همانا ابوبکر سبقت گیرنده مسن، همراه رسول خدا در غار بود]. و این، نهایت کوشش آنها در شمردن فضایل ابوبکر بود؛ ابن حجر در «فتح الباری» (1) نوشته است:

وآن - یعنی فضیلت نفر دوم بودن در غار - بزرگترین فضیلت های او بود که به واسطه آن مستحق شد که خلیفه پیامبر شود؛ و به همین خاطر عمر بن خطاب گفت: «إِنَّ أَبَا بَكْرٍ صَاحِبَ رَسُولِ اللَّهِ فِي الْغَارِ، ثَانِي اثْنَيْنِ؛ فَإِنَّهُ أَوَّلَى الْمُسْلِمِينَ بِأَمْرِهِمْ» [همانا ابوبکر رفیق رسول خدا، و نفر دوم (در غار) است؛ پس او شایسته ترین مسلمانان به امور شماست].

آیا کسی نیست از ابن حجر بپرسد که همراهی دو روز در غار که به انواع مختلف تصور می شود، و مجال وسیعی برای گفتار پیرامون آن وجود دارد، همراهی و مصاحبتی که به این مرد امکان نداد رفیقش [پیامبر] را توصیف کند آنگاه که یهود پیش او آمدند و گفتند: «صِفْ لَنَا صَاحِبَكَ» [رفیقت را برای ما توصیف کن]؛ و او گفت: «مَعَشَرَ الْيَهُودِ! لَقَدْ كُنْتُ مَعَهُ فِي الْغَارِ كِاصْبَعِي هَاتَيْنِ، وَلَقَدْ صَعَدْتُ مَعَهُ جَبَلَ حِرَاءَ وَأَنْ خَنْصَرِي لَفِي خَنْصَرِهِ، وَلَكِنَّ الْحَدِيثَ عَنْهُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ شَدِيدٌ، وَهَذَا

ص: 168

علی بن ابی طالب» [ای گروه یهود! همانا من با او در غار بودم مانند این دو انگشت، و من با او از کوه حراء بالا رفتم و انگشت کوچکم در انگشت کوچک او بود و لکن سخن درباره او صلی الله علیه و آله سخت است، و این علی بن ابی طالب است (بروید و از او پرسید)؛ آنگاه پیش علی آمدند و گفتند: ای ابوالحسن! پسر عمویت را برای ما توصیف کن، و او توصیف کرد... تا پایان حدیث (1).

چگونه این مرد با چنین همراهی و مصاحبتی مستحقّ خلافت و شایسته ترین مردم به امور آنها شد، ولی همراهی علی علیه السلام با پیامبر که از زمان نرم بودن ناخنهایش (=کنایه از کودکی) تا آخرین نفس پیامبر صلی الله علیه و آله ادامه داشت - تا جایی که نسبت به او مانند سایه نسبت به صاحب سایه شد، و در قرآن عزیز جان او شمرده شد، و ولایت او با ولایت خدا و ولایت پیامبرش قرین گشت، و مودّت و محبّت او مزد رسالت قرار گرفت - موجب نشد که او مستحقّ خلافت و سزاوارترین شخص به امور مردم شود پس از اینکه پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

«من كنت مولاه فعليّ مولاه»؟! شگفتا از این سخن!

و من نمی دانم این مفاضله ای که در زمان حیات رسول خدا صلی الله علیه و آله میان صحابه، مسلم و اجماعی بوده، چرا این افراد عادل با وفات پیامبر صلی الله علیه و آله آن را فراموش کردند؟! و چرا بر آن انتخابی که رسول خدا صلی الله علیه و آله می شنید و انکار نمی کرد اتفاق نظر نداشتند؟! و اختلاف و کشمکش و مشت زنی و دشنام گویی و نزاع در گرفت، تا جایی که نزدیک بود برادر پیامبر اعظم در آن هیاهو و فتنه کشته شود و پاره تن او صدیقۀ طاهره دید آنچه را دید، و عیب و ننگهایی روی داد که در طول زندگی دنیا فراموش نمی شود، و دفن رسول خدا صلی الله علیه و آله تا سه روز به تأخیر افتاد، و صحابه از او صلی الله علیه و آله و از دفن او دور و بر کنار بودند، و ابوبکر و عمر در دفن او حاضر نشدند.

نَوَوی در «شرح صحیح مسلم» می نویسد (2):

ص: 169

1- - الرياض النضرة 195:2[143/3].

2- - [شرح صحیح مسلم 78/12] در کتاب الجهاد، باب سخن پیامبر: «لا نورث ما تركنا فهو صدقة» [ما از خود ارث به جا نمی گذاریم آنچه باقی می گذاریم صدقه است] در ذیل سخن علی به ابوبکر: «لكنك استبددت علينا بالأمر وكنّا نحن نرى لنا حقّاً لقربتنا من رسول الله» [لکن تو در این امر بر ما استبداد به خرج دادی، و ما برای خود حقّی می دانیم زیرا خویشاوند رسول خدا هستیم].

عذر ابوبکر و عمر و دیگر صحابه روشن است؛ زیرا آنها عقیده داشتند مبادرت ورزیدن به بیعت از بزرگترین مصالح مسلمانان است، و از تأخیر آن ترس به وجود آمدن اختلاف و نزاعی را داشتند که مفسد بزرگی بر آن مترتب می شد؛ و از این رو دفن پیامبر صلی الله علیه و آله را به تأخیر انداختند تا اینکه بیعت را تمام کردند؛ زیرا بیعت از مهمترین کارها بود تا نزاعی در دفن یا کفن یا غسل پیامبر یا نماز بر او یا دیگر موارد، روی ندهد.

مطلب بعد اینکه: اگر این امر بر اساس همان انتخابی است که پسر عمر گمان کرد پس چرا ابوبکر در روز سقیفه عمر و ابوعبیده را بر خود مقدم داشت و گفت: «بایعوا أحد الرجلین» [با یکی از این دو مرد بیعت کنید]، یا گفت: «قد رضیتُ لکم أحد هذین الرجلین؛ فبایعوا اَیَهما شِئتم» [همانا من برای شما به یکی از این دو مرد رضایت دادم پس با هر کدام می خواهید بیعت کنید]؟!

و چرا ابوبکر به آن گور کن - ابوعبیده جراح - گفت: «هَلِّمُ أَبَیْعُکَ فَإِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَقُولُ: إِنَّكَ أَمِينُ هَذِهِ الْأُمَّةِ»⁽¹⁾ [بیا تا با تو بیعت کنم همانا رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: تو امین این امت هستی]؟!

و چرا ابوبکر در خطبه اش گفت: «أما والله! ما أنا بخیرکم، ولقد کنت لمقامي هذا کارها» [به خدا سوگند! من بهترین شما نیستم، و همانا من از این جایگاهم کراحت دارم]؟! یا گفت: «ألا وإنّما أنا بشر ولسْتُ بخیر من أحد منکم فراعوني» [آگاه باشید من تنها انسانی هستم، و بر هیچ يك از شما برتری ندارم پس مراقب من باشید]؟!

یا گفت: «إِنِّي وَلِيْتُ عَلَيْكُمْ ولسْتُ بخیرکم» [من سرپرست شما شدم ولی بهترین شما نیستم]؟!

ص: 170

یا گفت: «أفيلوني أفيلوني لست بخيركم» (1) [مرا رها کنید! مرا رها کنید و از خلافت معذور دارید! من بهترین شما نیستم]؟!

و چرا در روزی که ابوبکر، عمر را برای پس از خود برگزید همه صحابه عصبانی شدند و هر کدام از آنها می خواست که حکومت برای او باشد نه عمر (2)؟!

و چرا طلحة بن عبیدالله - یکی از ده نفری که به گمان آنها به بهشت بشارت داده شده اند - در روزی که ابوبکر، عمر را خلیفه پس از خود قرار داد، با ابوبکر برخورد کرد و گفت: «ما تقول لرَبِّك وقد وَّليت عليها فظاً غليظاً» [به پروردگارت چه می گویی که انسان خشن سنگدلی را سرپرست جامعه قرار دادی]؟!

و چرا ابوبکر در اواخر حیاتش از خلافتش پشیمان بود و می گفت: «وددتُ أني يوم سقيفة بني ساعدة كنتُ قذفت الأمر في عنق أحد الرجلين - يريد عمر وأبا عبيدة - فكان أحدهما أميراً وكنت وزيراً» (3) [دوست داشتم در روز سقیفه بنی ساعده، امر خلافت را به گردن یکی از دو مرد - یعنی عمر و ابو عبیده - می انداختم و یکی از آنها امیر می شد و من وزیر می شدم]؟!

و چه چیزی عمر را بر آن داشت که به ابن عباس بگوید: «أما والله! يا بني عبد المطلب! لقد كان عليّ فيكم أولى بهذا الأمر منّي ومن أبي بكر» (4) [به خدا سوگند! ای فرزندان عبدالمطلب! همانا علی در میان شما به این امر سزاوارتر از من و ابوبکر است]؟!

و چرا عبدالرحمن بن عوف در روز شورا ابتدا بیعت با علی علیه السلام را آغاز کرد و او را بر عثمان مقدم داشت منتها با آن حضرت صلوات الله علیه شرط کرد که به سیره ابوبکر و عمر رفتار کند ولی او نپذیرفت و عثمان پذیرفت پس با او

ص: 171

1- - ر. ك: برگزیده الغدير / 622.

2- - ر. ك: تاريخ طبري 4:52 [429/3].

3- - اين سخن را ابو عبید در الأموال: 131 [ص 174، ح 353]؛ و طبری در تاريخ خود 4:52 [429/3]، حوادث سال 13 هـ [نقل کرده اند.

4- - اين سخن را راغب در محاضرات الأدباء 2:213 [مج 2 / ج 478/4] ذکر کرده است.

و چرا معاویه گفت: «إِنَّمَا كَانَ هَذَا الْأَمْرُ لِبَنِي عَبْدِ مَنْفٍ؛ لِأَنَّهُمْ أَهْلُ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ؛ فَلَمَّا مَضَى رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَلَّى النَّاسَ أَبَا بَكْرٍ وَعُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ» [این امر (امر خلافت و حکومت) تنها برای فرزندان عبد مناف بود؛ زیرا آنها اهل رسول خدا صلی الله علیه و آله بودند؛ ولی آنگاه که رسول خدا صلی الله علیه و آله وفات نمود مردم ابوبکر و عمر را سرپرست کردند بدون اینکه معدن پادشاهی و خلافت در آنها باشد].

و چرا عباس عموی پیامبر در روزی که پیامبر صلی الله علیه و آله قبض روح شد به علی علیه السلام گفت: «أَبْسَطْ يَدَكَ فَلَنَبَايَعَكَ»(2) [دستت را دراز کن تا با تو بیعت کنیم]؟!

و سخن امیرالمؤمنین علی علیه السلام بر فراز منبر کجا واقع می شود که فرمود: «أَمَّا وَاللَّهِ! لَقَدْ تَقَمَّصَهَا ابْنُ أَبِي قُحَافَةَ وَإِنَّهُ لَيَعْلَمُ أَنَّ مُحَلِّيَّ مِنْهَا مُحَلِّ الْقُطْبِ مِنَ الرَّحَى» [آگاه باشید به خدا سوگند! پسر ابوقحافه جامه خلافت را به تن کرد در حالی که می دانست جایگاه من در خلافت چون محور آسیاب است به آسیاب] تا پایان خطبه شقشقیّه.

و سخنان دیگری که با این مفاضله (برتری دادن ابن عمر آن سه نفر را بر علی علیه السلام) مخالف است؟!

و چقدر فاصله است بین انتخاب پسر عمر و بین آنچه از ابن ابی ملیکه نقل شده است:

به عایشه گفته شد اگر رسول خدا کسی را جانشین خود قرار می داد چه کسی بود؟ گفت: ابوبکر گفته شد سپس چه کسی؟ گفت عمر گفته شد سپس چه کسی؟ گفت: ابو عبیده ولی عاقبت خلافت این شد(3).

ص: 172

1- - مسند احمد 1:75 [120/1، ح 558]؛ التمهید باقلاّنی: 209؛ تاریخ طبری 5:40 [238/4]؛ تاریخ الخلفاء، سیوطی: 104 [ص 144]؛ الصواعق: 63 [ص 106]؛ فتح الباری 13:168 [197/13].

2- - تاریخ ابن عساکر 7:245 [353/26، شماره 3106]؛ و مختصر تاریخ دمشق 11:347.

3- صحیح مسلم 7:110 [9/5، ح 9، کتاب فضائل الصحابة]؛ تاریخ ابن عساکر 7:161 [472/25، شماره 3051].

پسر عمر نسبت به مردمی که بلال حبشی را بر ابوبکر برتری می دادند در چه جایگاهی قرار دارد؟! تا جایی که ابوبکر گفت: «کیف تفضّلونی علیه وإنّما أنا حسنة من حسناته»⁽¹⁾ [چگونه مرا بر بلال برتری می دهید و همانا من حسنه ای از حسنات او هستم].

و تو می بینی که به خاطر این انتخاب باطلی که پسر عمر ساخته و پرداخته است، سیاست عوض شد و انتخاب، به نصّ و تصریح تبدیل شد، و دموکراسی - اگر باشد - به دیکتاتوری محض بدل گشت، امت راضی باشد یا خشمگین.

سپس امر، شورایی شد و خدایا چه شورایی! و شمشیر عبدالرحمن بن عوف تنها عامل در آن روز بود. تا اینکه خلافت، به پادشاهی مستبدانه تبدیل شد و نوبت به آزاد شدگان و فرزندان آنها آن مردان بیهودگی و فساد و فرزندان مستی و فحشاء و معصیت، رسید. تا اینکه معاویه شراب خوارِ ربا خوار توانست یزید فتنه و شرارت و شکم پرستی را خلیفه خود قرار دهد و بگوید:

«من أحقّ منه بالخلافة في فضله وعقله وموضعه؟! وما أظنّ قوماً بمنتهين حتّى تصيبهم بوائق تجتثّ أصولهم، وقد أُنذرت إن أغنت النذر»⁽²⁾ [چه کسی شایسته تر از او به خلافت، و سزاوارتر از او در فضیلت و عقل و موقعیتِ او است؟! و گمان نمی کنم گروهی از مخالفت با این انتخاب دست بردارند مگر اینکه عذابها بر آنها نازل شود که ریشه آنها را برکند، و من بیم دادم اگر بیم دادن فایده داشته باشد].

بزرگان امت و ارجمندان صحابه و صالحان دین و خوبان مردم در امرِ آن دوره های سیاه هیچ حلّ و عقدی (باز کردن و بستنی) نداشتند، بلکه مورد ستم و قهر و غلبه و چپاول بودند و می دیدند که حکم خدا تبدیل می شود، و کتاب او بی اهمیت انگاشته شده و دور انداخته می شود، و فرائض و واجبات آن از

ص: 173

1- تاریخ ابن عساکر 3:314 [457/10]، شماره 974؛ و مختصر تاریخ دمشق 5/267].

2- الکامل، ابن اثیر 3:217 [511/2]، حوادث سال 56 هـ.

جهت هایی که تشریح شده اند تحریف می گردد، و سنتهای پیامبرش رها می شود.

خدایا پاک و منزهی! چقدر جرأت و جسارت آنها بر خدای رحمان، و از بین بردن احترام پیامبر و کتابش، با انتخابی که ندای قرآن کریم با آن مخالف است، زیاد است؛ «كِتَابٌ فُصِّلَتْ آيَاتُهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ» (1) [کتابی که آیاتش هر مطلبی را در جای خود بازگو کرده، در حالی که فصیح و گویاست برای جمعیتی که آگاهند]؟!]

با انتخابی که نصوص نقل شده از پیامبر اقدس آن را تکذیب می کند؛ روایاتی که می گوید: خدا علی را انتخاب کرد، و او یکی از دو برگزیده است، و بهترین انسانها پس از پیامبر صلی الله علیه و آله و محبوب ترین مردم نزد خدا و رسول صلی الله علیه و آله است، و نسبت به پیامبر صلی الله علیه و آله به منزله پیامبر نسبت به خدا، و به منزله سر از بدنش، و به منزله هارون نسبت به موسی است مگر اینکه پس از او پیامبری نیست، و گوشت علی گوشت پیامبر، و خون علی خون او، و حق با اوست، و اطاعت از علی اطاعت از پیامبر، و معصیتش معصیت اوست، و پیامبر آشتی است با کسی که با علی آشتی است، و دشمن است با کسی که با او دشمن است (2)، و او شیفته خدا و فانی در ذات اوست (3)، و روایات فراوان دیگری که با انتخاب

ص: 174

1- - فصلت: 3.

2- - همه این احادیث در ص 212-263 خواهد آمد.

3- - حلیة الأولیاء، حافظ ابونعیم اصفهانی 1:68 [شماره 4]؛ [کعب بن عجره از پدرش از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل کرده است: «لا تسبوا علیاً فإنه ممسوسٌ فی ذات الله» (علی را دشنام ندهید همانا او ممسوس در ذات خداست)؛ یعنی اذیت و سختی در راه رضای خدای تعالی و قرب او به وی می رسد. یا او به خاطر حب شدید به خدا و تبعیت از رضای او گویا ممسوس یعنی مجنون است. و احتمال دارد مجازاً منظور از ممسوس، مخلوط و ممزوج باشد یعنی محبت خدای تعالی با گوشت و خونس مخلوط شده است؛ نگاه کن: بحار الانوار 313/39. و «رجل ممسوس» یعنی مرد مجنون؛ آن گونه که دیوانه توجّهی به گفته دیگران درباره خود ندارد علی علیه السلام نیز به سخنان دیگران درباره خود به خاطر ذات خدای متعال توجّهی ندارد؛ نگاه کن: الإمام علی، احمد رحمانی همدانی / 131. و این روایت با این الفاظ نیز نقل شده است: «علیٌ ممسوسٌ بذات الله» و نیز «علیٌ ممسوسٌ من ذات الله»].

پسر عمر و هر کسی که با وی در جعل آن حدیث موافقت و همراهی کرده، مخالف می باشد. آیا این حدیثها و امثال آنها که به صدها می رسد انکاری از جانب رسول خدا صلی الله علیه و آله بر این سخن آنها - اگر سخنی باشد - نیست: «إذا ذهب أبو بكر وعمر وعثمان استوى الناس» [وقتی ابوبکر و عمر و عثمان رفتند مردم مساوی شدند]؟!]

آیا آیات مباحله و تطهیر و ولایت و مانند آنها و سیصد آیه ای که درباره علی علیه السلام نازل شده(1)، با این کلام نیشدار و دردناک مخالف نیست؟!]

«هَلْ يَسْتَوِي الْأَعْمَىٰ وَ الْبَصِيرُ أَمْ هَلْ تَسْتَوِي الظُّلُمَاتُ وَ النُّورُ»(2)

[آیا نابینا و بینا یکسانند؟! یا ظلمتها و نور برابرند?!]

«هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ»(3)

[آیا کسانی که می دانند با کسانی که نمی دانند یکسانند?!]

«أَفَمَنْ كَانَ مُؤْمِنًا كَمَنْ كَانَ فَاسِقًا لَا يَسْتَوُونَ»(4)

[آیا کسی که باایمان باشد همچون کسی است که فاسق است؟!]

نه، هرگز این دو برابر نیستند.]

«مَثَلُ الْفَرِيقَيْنِ كَالْأَعْمَىٰ وَ الْأَصْمَمِ وَ الْبَصِيرِ وَ السَّمِيعِ هَلْ يَسْتَوِيَانِ مَثَلًا»(5)

[حال این دو گروه (مؤمنان و منکران)، حال نابینا و کر و بینا و شنوا است؛

آیا این دو، همانند یکدیگرند?!]

«أَفَمَنْ كَانَ عَلَىٰ بَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّهِ كَمَنْ زُيِّنَ لَهُ سُوءُ عَمَلِهِ»(6)

[آیا کسی که دلیل روشنی از سوی پروردگارش دارد، همانند کسی است که زشتی اعمالش در نظرش آراسته شده ؟].

ص: 175

1- - تاریخ الخطیب 6:221 [شماره 3275]؛ السیرة الحلبیة 2:230 [207/2].

2- - رعد: 16.

3- - زمر: 9.

4- - سجده: 18.

5- - هود: 24.

6- - محمد: 14.

«أَفَمَنْ يَمْشِي مُكِبًّا عَلَىٰ وَجْهِهِ أَهْدَىٰ أَمَّنْ يَمْشِي

سَوِيًّا عَلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ» (1)

[آیا کسی که به رو افتاده حرکت می کند به هدایت نزدیکتر است

یا کسی که راست قامت در صراط مستقیم گام بر می دارد؟!].

«قُلْ لَا يَسْتَوِي الْخَبِيثُ وَالطَّيِّبُ وَلَوْ أَعْجَبَكَ كَثْرَةُ الْخَبِيثِ» (2)

[بگو: (هیچ گاه) ناپاک و پاک مساوی نیستند؛

هر چند فرونی ناپاکها، تو را به شگفتی اندازد!].

«لَا يَسْتَوِي الْقَاعِدُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ غَيْرُ أُولِي الضَّرَرِّ

وَالْمُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ» (3)

[هرگز] افراد باایمانی که بدون بیماری و ناراحتی، از جهاد بازنشتند،

با مجاهدانی که در راه خدا با مال و جان خود جهاد کردند، یکسان نیستند].

«لَا يَسْتَوِي أَصْحَابُ النَّارِ وَأَصْحَابُ الْجَنَّةِ» (4)

[هرگز دوزخیان و بهشتیان یکسان نیستند].

«وَمَا يَسْتَوِي الْأَعْمَىٰ وَالْبَصِيرُ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ» (5)

[هرگز نابینا و بینا یکسان نیستند؛ همچنین کسانی که ایمان آورده،

و اعمال صالح انجام داده اند با بدکاران یکسان نخواهند بود].

«أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلَىٰ قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا» (6)

[آیا آنها در قرآن تدبیر نمی کنند، یا بر دلهایشان قفل نهاده شده است؟!].

این چه انتخابی است ؟ و چگونه تمام شد؟ و چرا؟ و با چه وسیله ای ؟

آیا می دانی چه چیزی پسر عمر را به این سخن نسنجیده فراخوانده است؟! به نسبت دادن این سخن ساختگی به صحابه، و نسبت دادن این انتخاب نابودکننده و تباهی آفرین به آنها و اینکه آنها پس از آن سه نفر،

1- - مُلْك: 22.

2- - مائده: 100.

3- - نساء: 95.

4- - حشر: 20.

5- - غافر: 58.

6- - محمد: 24.

مفاضله و برتری دادن را رها کردند، و اینکه گفته اند: پس از آن سه نفر اصحاب پیامبر را رها می کنیم و کسی را برتری نمی دهیم، و گفته اند: ما می گفتیم: وقتی ابوبکر و عمر و عثمان رفتند مردم مساوی می شوند و پیامبر این سخن را می شنید و انکار نمی کرد [فراخوانده است]؟!]

و آیا می دانی برتری دادن و انتخاب به چه چیزی تصوّر می شود؟! و با چه چیزی تمام می شود؟! و چگونه صحیح می شود؟! پس از ثبوت آنچه در کتابهای صحیح و مسند به صورت مرفوع نقل شده که علی بزرگترین صحابه از لحاظ بردباری، خوش خلق ترین آنها، و داناترین آنها به قرآن و سنت می باشد، زودتر از همه اسلام آورد، نخستین کسی بود که با رسول خدا نماز خواند، و با وفاترین آنها به عهد و پیمان خدا، قیام کننده تر از همه به امر خدا، خشن ترین آنها در ذات خدا، یکسان تقسیم کننده ترین آنها، عادل ترین آنها در میان رعیت، بیناترین آنها در رخدادهای بزرگترین آنها نزد خدا به لحاظ مزیت، با فضیلت ترین آنها در قضاوت، نخستین فرد از میان آنها که در حوض بر پیامبر وارد می شود، بزرگترین آنها از جهت بی نیازی، محبوب ترین آنها نزد خدا و رسولش، مخصوص ترین آنها نزد او از لحاظ منزلت و جایگاه، نزدیکترین آنها به لحاظ خویشاوندی، سزاوارترین آنها به آنها از خود آنها آن گونه که رسول خدا بود، و نزدیک ترین آنها از لحاظ عهد و پیمان با پیامبر صلی الله علیه و آله (1) و کسی که جبرئیل درباره او ندا داد: «لَا فِتْنَةَ إِلَّا عَلَيَّ، لَا سَيْفَ إِلَّا ذُو الْفَقَارِ» (2) [جوانمردی جز علی نیست، و شمشیری جز ذوالفقار نیست]؛ پس آیا در اینجا پس از همه اینها موضوعی برای مفاضله [برتری دادن دیگران بر علی علیه السلام] باقی می ماند تا اختیار به دست آن بچه یعنی پسر عمر یا غیر او داده شود و

ص: 177

-
- 1- - همه این احادیث با منابع آن در لابه لای مباحث قبل ذکر شد.
 - 2- - ر. ك: تاريخ الأمم والملوك 3: 17 [514/2]، حوادث سال 3 هـ؛ و نگاه كن: برگزیده الغدير / 158.

کسی غیر از علی را انتخاب کنند؟! خدایا! آمرزش تو را خواهانیم، و فرجام به سوی تو است.

جاحظ نوشته است:

هرگاه سبقت و تقدّم در اسلام ذکر شود، و وقتی شجاعت و دلاوری و دفاع از اسلام یاد شود، و زمانی که فقه و فهم در دین نامبرده شود، و آنگاه که زهد و بی رغبتی در اموالی که مردم به خاطر آن می جنگند یادآوری گردد، و هرگاه بخشش در وسائل ضروری زندگی مطرح شود، مردی در زمین شناخته نمی شود که در همه این خصلتها نام برده شود جز علی علیه السلام(1).

نمی دانم چگونه آن انتخابگران، اصحاب محمد صلی الله علیه و آله را پس از آن سه نفرها کردند و میان آنان کسی را برتری ندادند؟! و به چه دلیل مردم مساوی شدند در حالی که در میان آنها ده نفر بشارت داده شده به بهشت، بودند؟! و در میان آنها کسی بود که رسول خدا صلی الله علیه و آله او را در امت خود از لحاظ خوش سیرتی، نیکوکاری، عبادت، زهد، راستگویی، کوشش و جدّیت، خلقت، و خلق و خو شبیه عیسی می دانست(2)؟!

و در میان آنها کسی بود که پیامبر صلی الله علیه و آله او را پوست ما بین دو چشم و بینی خود، و پاک و پاکیزه شده (طیب و مطیب) می دانست که تا مغز استخوانش لبریز از ایمان است و هر جا حقّ باشد پیرامون آن می گردد(3)؟!

و در میان آنها کسی بود که پیامبر صلی الله علیه و آله او را در ترازو سنگین تر از کوه اُحد می دانست، و صحابه او را از لحاظ خوش سیرتی، آرامش و وقار، و نیکو بودنِ شکل ظاهری، شبیه ترین مردم به محمد صلی الله علیه و آله می دانستند(4)؟!

ص: 178

1- - ثمار القلوب: 67 [ص 87، شماره 124].

2- - او آقای ما ابوذر است؛ ر. ک: ص 383-387 از جلد اول این کتاب.

3- - او آقای ما عمّار بن یاسر است؛ ر. ک: ص 18-21 از جلد دوم این کتاب.

4- - او آقای ما ابن مسعود است؛ ر. ک: ص 6-8 از جلد دوم این کتاب.

و در میان آنها کسی بود که پیامبر صلی الله علیه و آله او را به خود نزدیک کرد و دانش گذشته و آینده را به او آموخت(1)؟!!

و در میان آنها کسی بود که درباره او از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل شده است: «من أراد أن ينظر إلى رجل نُور قلبه فلينظر إلى سلمان» [هر کس می خواهد به مردی نگاه کند که قلبش نورانی شده پس به سلمان نگاه کند]. و فرمود: «إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يَحِبُّ مَنْ أَصْحَابِي أَرْبَعَةَ، أَخْبَرَنِي أَنَّهُ يَحِبُّهُمْ، وَأَمْرَنِي أَنْ أُحِبَّهُمْ: عَلِيٌّ، أَبُو ذَرٍّ، سَلْمَانَ، الْمَقْدَادَ» [همانا خدای عزوجل چهار نفر از اصحابم را دوست دارد، به من خبر داد که آنها را دوست دارد، و به من دستور داد آنها را دوست بدارم: علی و ابوذر و سلمان و مقداد].

و در حدیث صحیحی فرمود: «سَلْمَانٌ مِّنْ أَهْلِ الْبَيْتِ» [سلمان از ما اهل بیت است]. و امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمود: «سَلْمَانٌ رَجُلٌ مِّنْ أَهْلِ الْبَيْتِ، أَدْرَكَ عِلْمَ الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ، مِنْ لِّكْمِ بَلْقَمَانَ الْحَكِيمِ كَانُ بِحَرًّا لَا يَنْزِفُ»(2) [سلمان مردی از ما اهل بیت است، دانش اولین و آخرین را درک کرد، چه کسی برای شما مانند لقمان حکیم است؟! دریای بی کرانی که تمامی ندارد].

و مردمان دیگری که در صف نخست از بزرگان فضایل و فواضل در امت محمد صلی الله علیه و آله حساب می شوند؛ و آیا پسر عمر این مردان و اندازه بزرگی آنها و ستایشهای زیبایی که از پیامبر درباره آنها نقل شده را می دانست سپس بین آنها و بین کسانی چون فرزندان هند و نابغه و زرقاء تساوی برقرار می کرد؟!!

فإن كان لا يدري فتلك مصيبةٌ *** وإن كان يدري فالمصيبةُ أعظم

[پس اگر نمی دانست، این مصیبتی است، و اگر می دانست پس مصیبت بزرگتر است].

آری، پسر عمر راضی نمی شود که امیرالمؤمنین علی علیه السلام حتی پس از عثمان

ص: 179

1- - او آقای ما حذیفة بن یمان است.

2- - تاریخ ابن عساکر 198: 6-203 [422-408/21]، شماره 2599؛ و مختصر تاریخ دمشق 40/10-45].

فرزند خاندان اُمّیه، و کشته شده و خوار شده توسط صحابه عادل، با فضیلت تر از یکی از اصحاب محمد صلی الله علیه و آله باشد! و خوش ندارد که میان علی علیه السلام و فرزند هند حکم به مفاضله کند، اگر چه فرزند هند برتری طلب و از اسراف کاران است، کسی که آیات خدا را می شنود، و هنگامی که آیات الهی بر او خوانده می شود مستکبرانه روی برمی گرداند گویی آن را نشنیده است؛ گویی اصلاً گوشه‌هایش سنگین است (1). و نه میان علی و فرزند نابغه، آن بدون تبار فرزند بدون تبار! و میان علی و مغیره بن شعبه آن زناکارترین فرد قبیله ثقیف! و میان علی و فرزندان اُمّیه، آن میوه های درخت ملعون در قرآن، از وزغ رانده شده گرفته تا لعن شده ای مثل او، تا فاسق لا اُبالی، تا بد زبان دشنام گوا! و میان علی و سلسله شرابخواران، آن مردان شراب نوش اهل فحشاء و معصیت در زمان جاهلیت یا اسلام؛ مانند: ابو عبیده جراح (2)، اُبی بن کعب (3)، انس بن مالک (4)، حسّان بن ثابت (5)، سعد بن ابی وقاص (6)، ضرار بن خطاب (7)، عبدالرحمن بن عمر (8)، عمرو بن عاص (9)، معاذ بن جبل (10)، نعیم بن مسعود اشجعی (11)، ولید بن عقبه برادر مادری عثمان (12).

ص: 180

1- - [«وَإِذَا تَنَلَّى عَلَيْهِ آيَاتُنَا وَلَّى مُسْتَكْبِرًا كَأَن لَّمْ يَسْمَعْهَا كَأَن فِي أُذُنِهِ وَقْرًا»؛ لقمان/7].

2- - مسند احمد 3:181 [25/4، ح 12458]؛ شرح صحيح مسلم، نَوَوِي 8:223 [صحيح مسلم 231/4، ح 9، كتاب الأشربة].

3- - مسند احمد 3:181 [25/4، ح 12458]؛ سنن بيهقي 8:286.

4- - نگاه کن: برگزیده الغدير / 610-613.

5- - الجامع لأحكام القرآن 3:56 [39/3].

6- - سنن بيهقي 8:285.

7- - تهذيب تاريخ دمشق 7:133 [303/25، شماره 3030؛ و مختصر تاريخ دمشق 11/224].

8- - المعارف، ابن قتيبه [ص 188].

9- - نگاه کن: برگزیده الغدير / 169-176.

10- - شرح صحيح مسلم، نَوَوِي 8:223، حاشیه [صحيح مسلم 231/4، ح 7، كتاب الأشربة].

11- - الإمتاع، مقریزی: 112.

12- - نگاه کن: ص 357-362 از جلد اول این کتاب.

حقّی را مثل آن ندیدم که ضایع شده باشد

و در کتاب «الصراط المستقیم»⁽¹⁾، اثر بیاضی عاملی آمده است:

فرزند کمیت نقل کرده است که پیامبر صلی الله علیه و آله را در خواب دید که می فرماید:

قصیده عینیّه پدرت را برایم بخوان پس چون به این بیت رسید:

ویوم الدوح دوح غدیر خمّ *** أبان له الولاية لو أطيعا

آن حضرت سخت گریست و فرمود: خداوند پدرت را رحمت کند او راست گفت، آری به خدا سوگند! حقّی مثل این را ندیدم که ضایع شده باشد.

ص: 181

زیارت مشاهد عترت طاهره دعا نزد قبور، نماز در آنجا، توسّل و تبرّک به آنها

سیره همه مسلمانان از صدر اسلام از عصر صحابه و تابعان بر زیارت قبور انبیا و امامان و اولیا و بزرگی از بزرگان و در رأس همه زیارت قبر پیامبر اقدس صلی الله علیه و آله بوده است.

و نماز و دعا نزد قبر و تبرّک و توسّل به آن و طلب قرب به خدا با آمدن به آن مشاهده، در بین همه مسلمانان مسلّم بوده است و با وجود اختلاف مذاهب هیچ کس آن را انکار نکرده است و هیچ طعنی درباره آن نگفته است.

تا اینکه روزگار ابن تیمیّه حرّانی را آورد و وی مانند فردی جاهل و ابله که از هوی و هوس تبعیّت می کند و هذیان می گوید و از گفته خود با کی ندارد، حرف باطلی زد و این سنت جاریه را انکار نمود. سنتی خدایی که برای آن تبدیل و دگرگونی نیست. او با این سیره تبعیّت شده، مخالفت نمود و از این آداب پسندیده اسلامی روی گردان شد، و با زبان فحش و بیانی پست و دلیل هایی خارج از دایره عقل سلیم و دور از ادب علم، ادب دین، ادب نگارش، و ادب عفت، به شدّت آن را انکار نمود و فتوا به حرمت مسافرت به قصد زیارت پیامبر صلی الله علیه و آله داد و سفر برای آن را سفر معصیت که در آن نباید نماز را شکسته خواند، برشمرد!

از این رو، بزرگان عصر وی و هم کیشان وی با او مخالفت کرده و با طعن

و ردّ شدید به مقابله با او برخاستند؛ برخی کتابی مفصل علیه او نوشتند⁽¹⁾، برخی در ضمن تألیفات با ارزش خود آراء و نظریات او را ابطال کردند⁽²⁾، و برخی عیوب او را نوشتند و بدعتها و گمراهی های او را شناساندند.

و اهل شام فتوایی صادر کردند و برهان بن فرکاخ فزاری بر آن فتوا نزدیک به چهل سطر مطالبی نوشت تا بدانجا که او را کافر دانست.

و شهاب بن جهیل در این مطلب با او موافقت نمود و زیر خطّ او نوشت:

«كذلك المالكي»؛ یعنی مالکی نیز همین سخن را می گوید.

سپس این فتوا بر بدر بن جماعه قاضی القضاة شافعیّه در مصر، عرضه شد، وی در ابتدای فتوا نوشت: «الحمد لله، آنچه در پایین نقل شده جواب از سؤال پیرامون سخن ابن تیمیّه است که گفته: زیارت پیامبران و صالحان بدعت است، و سخنانی از ابن دست، و اینکه گفته: سفر برای زیارت پیامبران جایز نیست؛ تمام این سخنان باطل و مردود است، و جماعتی از علما نقل کرده اند که زیارت پیامبر صلی الله علیه و آله، دارای فضیلت بوده و سنتی اجماعی است. و این مفتی - یعنی ابن تیمیّه - باید نزد علما و حاکمان از مثل این فتواهای باطل نهی شود و از دادن فتاوی غریب منع گردد و اگر خودداری نکرد، باید حبس شود و نزد مردم رسوا شود (إشهار) تا مردم از اقتدای به او پرهیز کنند».

و محمد بن ابراهیم بن سعد الله بن جماعه شافعی نیز همین را نوشت.

ص: 186

1- - مانند: «شفاء السقام في زيارة خير الأنام» اثر تقی الدین سبکی؛ و «الدرة المضيئة في الرد على ابن تیمیّه» اثر سبکی؛ و «المقالة المرضیّة» اثر قاضی القضاة مالکیّه تقی الدین ابو عبدالله اخنائی؛ و «نجم المهتدي و رجم المقتدي» اثر فخر بن معلم قرشی؛ و «دفع الشبه» اثر تقی الدین حصنی؛ و «التحفة المختارة في الرد على منكر الزيارة» اثر تاج الدین فاکهانی متوفای (834)؛ و تألیف ابو عبد الله محمد بن عبد المجید فاسی متوفای (1229).

2- - مانند: «الصواعق الإلهية في الرد على الوهابية» اثر شیخ سلیمان بن عبد الوهاب در ردّ برادرش محمد بن عبد الوهاب نجدی؛ و «الفتاوى الحديثية» اثر ابن حجر؛ و «المواهب اللدنیّة» اثر قسطلانی؛ و «شرح المواهب» اثر زرقانی؛ و کتابهای فراوان دیگر.

و محمد بن جریری انصاری حنفی نوشت: «لكن يُحبس الآن جزماً مطلقاً» [وی هم اکنون باید بی هیچ قید و شرطی حبس شود].

و محمد بن ابی بکر مالکی هم نوشت: «ويبالغ في زجره حسبما تندفع تلك المفسدة وغيرها من المفساد» [و در زجر دادن او مبالغه شود تا جایی که این مفسده و دیگر مفسده ها دفع شود].

و احمد بن عمر مقدسی حنبلی نیز همین را می گوید (1).

و این چهار نفر، در مصر در سال (726) همان روزگاری که این فتنه واقع شد، هر کدام قاضی القضاة مذاهب چهارگانه بودند (2).

از این رو بدعتی که دست گناهکارش نوشته بود - یعنی همان مطالب بی پایه و اساس، و نظریات جدید و بدعتهای مخالف کتاب و سنت - را بر سر او خراب کردند، و در دمشق ندا دادند: «من اعتقد عقيدة ابن تيمية حلّ دمه وماله» (3) [هر کس عقیده ابن تیمیه را داشته باشد، خون و مالش حلال است].

و قصیمی صاحب «صراع» پا جای پای ابن تیمیه گذاشته، و روش او را در پیش گرفته و از هوای خود تبعیت نموده، و در قرن بیستم مانند استادش در حقایق دست کاری کرده، آنها را پوشانده، و دروغ بافی کرده است.

وی در «صراع» (4) نوشته است:

به خاطر همین غلوی که گروه شیعه، نسبت به امامانشان دارند، و به خاطر همین که آنها علی و فرزندان را خدا می دانند، قبرها و صاحبان آن ها را می پرستند، و مشاهد آنان را بلند و مرتفع می سازند و نامشان را بلند آوازه می کنند. و از هر مکان دور و درّه عمیق به سوی آن مَشاهد می آیند و نذرها و هدیه ها و قربانی ها تقدیم می کنند، و در آنجا خون ها و اشکها

ص: 187

1- - ر. ك: دفع الشبهة: 45-47.

2- - ر. ك: تكملة السيف الصقيل، اثر شيخ محمد زاهد کوثری: 155.

3- - الدرر الكامنة، اثر ابن حجر عسقلانی 1: 147.

4- - الصراع 1: 54.

می ریزند، و خضوع و خشوعی خالص بروز می دهند، و این اعمال خالص را برای آنها - نه برای خداوند، پروردگار موحّدان - انجام می دهند.

و نیز نوشته است (1):

در چیزهای مشروع مانند صلوات و سلام بر پیامبر کریم، تفاوتی بین دور و نزدیک نیست و در هر دو حال حاصل می شود؛ امّا دیدن قبر شریف و دیدن سنگها فضیلتی ندارد، و بدون هیچ اختلافی بین علما ثوابی ندارد، بلکه مشاهده آن حضرت وقتی زنده است، به خودی خود فضیلتی ندارد و فضیلت در ایمان به او، تعلّم از او و اقتدای به او و پیمودن راه او و یاری او است. و خلاصه هیچ کس نمی تواند برای زیارت قبر شریف، کوچکترین فضیلتی ثابت کند و این به روشنی از سیره مسلمانان صدر اسلام، استفاده می شود....

تا آخر حرفهای خرافی و مزخرف وی.

و خواننده خوب می فهمد که این بیان نیش دار در شأن کسی نیست که اسلام آورده و نیکوکار شده، و به پیامبر طاهر ایمان آورده و بر کتاب و سنتی که آورده، گردن نهاده است. و نیز اخلاق پسندیده و رفتار انسانی این سخن را نمی پسندد، و ادب مقدّس اسلام آن را تحسین نمی کند؛ آیا بر مسلمانی جایز است که دیدن سنگها و رؤیت پیامبر صلی الله علیه و آله در حال حیات ایشان را مساوی بدانند؟!

آیا بر مسلمان جایز است، برای زیارت آن حضرت در حال حیات و مرگ ارزش و کرامتی قائل نشود و هیچ فضیلتی برای آن معتقد نباشد و این را در يك جمع دینی بگوید؟! آیا سیره همه انسانها این نیست که اهل هر دینی زیارت بزرگان و زعیمان خود را امری بزرگ می شمارند، و آن را فضل و شرف می دانند، و برای زائر، مایه فخر و ستایش به حساب می آورند؟! و افراد به خاطر کرامتی که این زیارت دارد به آن رغبت زیادی دارند. و سیره همه

ص: 188

عقلاً از هر مِلّت و دینی بر همین بوده و گروهها در دوره های مختلف بر همین، اتفاق نظر داشته اند و در گذشته و حال، مردم، بزرگان دین را با زیارت و تبرّک جستن به آنها بزرگ شمرده اند.

و چقدر بین این دیدگاه فاسد قصیمی و بین سخن شیخ تقی الدین سُبکی در «شفاء»⁽¹⁾ تفاوت است؛ آنجا که می گوید:

آنچه از دین و سیره گذشتگان صالح بدست می آید، تبرّک جستن به برخی افراد صالحی که مرده اند، می باشد، تا چه رسد به پیامبران. و کسی که ادّعا کند قبر پیامبران و دیگران را برابند، ادّعای بزرگی کرده است و ما یقین داریم این سخن باطل است، و آن مدّعی به خطا رفته است. این سخن پایین آوردن درجه پیامبر صلی الله علیه و آله به درجه سایر مسلمین است و این یقیناً کفر است؛ زیرا کسی که رتبه پیامبر را از آنچه هست پایین بیاورد، کافر شده است.

تشویق به زیارت پیامبر صلی الله علیه و آله

پیشوایان و حفاظ مذاهب چهار گانه در کتب صحیح و مُسند احادیث زیادی درباره زیارت قبر پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله نقل کرده اند که ما برخی از آنها را یاد آور می شویم:

- 1 -

از عبدالله بن عمر به سند مرفوع نقل شده است: «من زار قبري وجبت له شفاعتي» [هر کس قبر مرا زیارت کند، شفاعت من بر او واجب می شود].

این روایت را گروهی از حافظان و ائمه حدیث نقل کرده اند؛ از جمله:

1 - حافظ ابوالحسن علی بن عمر دار قطنی، متوفای (385)، در «سنن» خود⁽²⁾.

ص: 189

1- - شفاء السقام: 96 [ص 130].

2- - سنن دار قطنی [278/2، ح 194].

2 - أفضى القضاة ابوالحسن ماوردی، متوفای (450)، در «الأحكام السلطانية»⁽¹⁾.

3 - حافظ ابوبکر بیهقی، متوفای (458)، در «سنن» و غیر آن⁽²⁾.

4 - حافظ جلال الدین عبد الرحمن سیوطی، متوفای (911)، در «الجامع الكبير» همان طور که در «ترتیب» آن آمده است⁽³⁾.

5 - گروهی از فقهای مذاهب چهار گانه در مصر در کتاب «الفقه على المذاهب الأربعة»⁽⁴⁾.

- 2 -

از عبدالله بن عمر به سند مرفوع نقل شده است: «من حجّ فزار قبري بعد وفاتي كان كمن زارني في حياتي» [هر کس حجّ به جا آورد و قبر مرا بعد از وفات من زیارت کند، مانند کسی است که مرا در زمان حیاتم زیارت کرده است]. و در بسیاری از طرق روایت، واژه «وصحبنی» [و مرا همراهی کرده و از اصحابم می باشد] نیز وجود دارد.

گروهی از حافظان این روایت را نقل کرده اند؛ از جمله⁽⁵⁾:

1 - حافظ ابوالقاسم طبرانی، متوفای (360).

2 - حافظ ابوالحسن دار قطنی، متوفای (385)، در «سنن» خود و غیر آن.

3 - حافظ ابوبکر بیهقی، متوفای (458)، در «سنن» خود.

4 - حافظ ابن عساکر دمشقی، متوفای (571)، در «تاریخ» خود.

5 - حافظ جلال الدین سیوطی، متوفای (911)، در «الجامع الكبير» بنا بر

ص: 190

1- - الأحكام السلطانية: 150 [109/2].

2- - السنن الكبرى [245/5].

3- - كنز العمال 8:99 [651/15]، ح 42583.

4- - الفقه على المذاهب الأربعة 1:590 [711/1].

5- - المعجم الكبير [310/12]، ح 13497؛ سنن دار قطنی [278/2]، ح 192؛ سنن بیهقی 5:246؛ مختصر تاریخ دمشق 2:406؛ كنز العمال 8:99 [651/15].

از عبدالله بن عمر به سند مرفوع نقل شده است: «من حج البيت ولم يزرني فقد جفاني» [هر کس حج به جا آورد و مرا زیارت نکند به من جفا کرده است].

گروهی این روایت را نقل کرده اند از جمله (1):

- 1 - حافظ دار قطنی، متوفای (385)، در کتاب «أحادیث مالک التي ليست في الموطأ» (احادیث مالک که در کتاب «موطأ» نیست).
 - 2 - تقی الدین سُبکی، متوفای (756)، با چند طریق در «شفاء السقام»؛ وی سخن ابن جوزی را که حدیث را کذب دانسته، رد کرده است.
 - 3 - سید مرتضی زبیدی حنفی، متوفای (1205)، در «تاج العروس».
 - 4 - شیخ محمد شوکانی، متوفای (1250)، در «نیل الأوطار».
- «فَلَعَلَّكَ بَاخِعٌ نَفْسِكَ عَلَى آثَارِهِمْ إِنْ لَمْ يُؤْمِنُوا بِهَذَا الْحَدِيثِ أَسَفًا» (2)
- [گویی می خواهی به خاطر اعمال آنان، خود را از غم و اندوه هلاک کنی
اگر به این گفتار ایمان نیاورند].

«فَبَآئٍ حَدِيثٍ بَعْدَهُ يُؤْمِنُونَ» (3)

[بعد از آن به کدام سخن ایمان خواهند آورد؟!].

کلمات بزرگان مذاهب چهارگانه پیرامون زیارت پیامبر اقدس صلی الله علیه و آله

- 1 - أقضى القضاة ابوالحسن ماوردی، متوفای (450)، در «الأحكام السلطانية» (4) می نویسد:
- و چون سرپرست حاجیان از حج بر می گشت، آنها را برای زیارت قبر رسول به طرف مدینه می برد تا برای حاجیان بین حج خانه خداوند عزوجل و زیارت قبر رسول خدا جمع نماید، و این کار به خاطر رعایت

ص: 191

1- - شفاء السقام: 22 [ص 27]؛ تاج العروس 10:74؛ نیل الأوطار 4:325 [108/5].

2- - كهف: 6.

3- - أعراف: 185.

حرمت آن حضرت و ادای حق طاعت اوست. و این اگر چه از واجبات حج نیست، ولی از مستحبات شرعی و عبادات نیکوی حاجیان است.

2 - قاضی عیاض مالکی، متوفای (544)، در «الشفاء»⁽¹⁾ نوشته است:

و زیارت قبر پیامبر صلی الله علیه و آله به اجماع همه مسلمین سنت است، و فضیلتی است که به آن ترغیب شده است.

سپس تعدادی از احادیث باب را ذکر می کند و می نویسد:

اسحاق بن ابراهیم فقیه گفته است: و پیوسته روش حاجیان این بوده که مدینه را زیارت، و قصد نماز در مسجد النبی را می کنند، و با دیدن روضه و منبر و قبر و محل نشستن آن حضرت و محل لمس دستهای او و محل گام برداشتن او و عمودی که به آن تکیه می کرده و جایگاهی که جبرئیل بر آن حضرت وحی می آورد، و دیدن جایی که صحابه و امامان مسلمین آن را قصد می کرده و با نماز و عبادت در آنجا، آن مکان را آباد می ساخته اند، تبرک می جویند و از همه اینها عبرت می گیرند.

3 - ابن هبیره، متوفای (560)، در کتاب «اتفاق الأئمة» نوشته است:

مالك و شافعی و ابوحنیفه و احمد بن حنبل اتفاق نظر دارند که زیارت پیامبر مستحب است⁽²⁾.

4 - شیخ تقی الدین سُبکی شافعی، متوفای (756)، کتاب جامعی درباره زیارت پیامبر اعظم در (187) صفحه در رد ابن تیمیّه نوشته و آن را «شفاء السقام في زيارة خير الأنام» نامیده است و بسیاری از اخبار این موضوع را در آن ذکر کرده است. سپس بایی را در تصریح علمای مذاهب چهار گانه بر استحباب زیارت و اینکه این عمل بین همه مسلمین اجماعی است، قرار داده است.

ص: 192

1- - الشفا بتعريف حقوق المصطفى [194/2].

2- - [ر. ك: المدخل، ابن الحاج 256/1].

5- قاضی القضاة شهاب الدین خفاجی حنفی مصری، متوفای (1069)، در «شرح شفا»⁽¹⁾ نوشته است:

بدان این همان حدیث⁽²⁾ است که ابن تیمیّه و پیروان او مثل ابن قیم را وادار کرد، گفتار زشتی داشته باشند که به واسطه آن تکفیر شوند و سُبکی درباره آن کتاب جداگانه ای بنویسد؛ آن گفتار، منع از زیارت قبر پیامبر و مسافرت به جهت آن است.

او می پندارد با خرافاتی که حتّی ذکر آن شایسته نیست از توحید حمایت و دفاع کرده است، در حالی که این حرفها شایسته انسان عاقل نیست چه رسد به شخص فاضل؛ «سامحه الله تعالى» [خداوند او را ببخشد].

اما فرموده آن حضرت: «لا تتخذوا قبوري عيداً» [قبر مرا عید قرار ندهید]:

بعضی گفته اند: منظور این است که جمع شدن نزد قبر در روز معین به هیأت مخصوص، مکروه است. و گفته شده: منظور این است که در طول سال فقط يك بار قبر مرا زیارت نکنید، بلکه زیاد زیارت کنید⁽³⁾.

6- فقهای مصری مذاهب چهار گانه در کتاب «الفقه على المذاهب الأربعة»⁽⁴⁾ نوشته اند:

زیارت قبر پیامبر صلی الله علیه و آله افضل مستحبات است، و احادیثی درباره آن وارد شده است.

«وَهُدُوا إِلَى الطَّيِّبِ مِنَ الْقَوْلِ وَهُدُوا إِلَى صِرَاطِ الْحَمِيدِ»⁽⁵⁾

[و به سوی سخنان پاکیزه هدایت می شوند، و به راه خداوند شایسته]

ستایش، راهنمایی می گردند].

ص: 193

1- - نسیم الرياض في شرح الشفا 3:566 [514/3].

2- - حدیث کوچ کردن و سفر به طرف مساجد [شدّ الرحال إلى المساجد].

3- - این معنا را گروهی از بزرگان اهل سنّت ذکر کرده اند.

4- - الفقه على المذاهب الأربعة 1:59 [711/1].

5- - حجّ: 24.

ما نصّ برخی از مصادر را که بر آن اطلاع یافتیم، ذکر می کنیم(1):

1 - اخلاص نیت و پاک بودن ضمیر؛ زیرا اعمال بر اساس نیت ها پاداش داده می شود [إِنَّمَا الْأَعْمَالُ بِالنِّيَّاتِ](2)؛ پس زائر با زیارت رسول خدا صلی الله علیه و آله نیت تقرّب به خداوند را داشته باشد، و مستحبّ است نیت کند که به مسجد النبی مسافرت می کند و در آن نماز می خواند قرّبۀاً إلى الله. این مطلب را ابن صلاح و نووی(3) از شافعیّه، گفته اند، و شیخ حنفیّه کمال بن همام از مشایخ حنفیّه نقل کرده است.

2 - پیوسته شوق زیارت آن حبیب شفیع را داشته باشد.

3 - در طول مسیر سلام و صلوات فراوان بر پیامبر صلی الله علیه و آله بفرستد، بلکه اوقات فراغت را در اُمور قُربی (کارهایی که انسان را به خدا نزدیک می کند) صرف کند.

4 - برای داخل شدن در مدینه منوره از چاه حرّه یا غیر آن غسل کند و عطر بزند و بهترین لباس هایش را بپوشد.

5 - چون بارگاه را مشاهده نمود، خاضع و خاشع باشد و عظمت آن را به یاد آورد و در ذهن خود جای پاهای پیامبر خدا را مجسم کند و بر جای پای آن حضرت، با هیبت و سکینه و وقار قدم گذارد.

6 - بهتر این است که زائر از درب جبرئیل وارد شود، و عادت گذشتگان این بود که از باب السلام وارد می شدند.

ص: 194

1- جمال الدین عبد الله فاکهی مکی شافعی، متوفای (972) کتابی در آداب زیارت پیامبر صلی الله علیه و آله نگاشته و آن را «حسن التوسّل فی آداب زیارة أفضل الرسل» نامیده است و در آن (49) ادب از آداب زائر را جمع کرده است، ما از بسیاری از آنها چشم پوشیدیم؛ زیرا ادب مسافر مخصوص به زائر نیست. این کتاب در حاشیۀ الاتحاف، اثر شبراوی در مصر در سال 1318 [ص 29] چاپ شده است.

2- [وسائل الشیعة 34/1، باب 5 از ابواب وجوب النیّة فی العبادات، ح 6 و 1097؛ صحیح بخاری 2/1].

3- شرح صحیح مسلم [168/9].

7 - نزدیک در، لحظه ای بایستد، مانند کسی که می خواهد بر بزرگی داخل شود و می ایستد تا اذن بگیرد؛ این مطلب را فاکهی در «حسن الأدب» (1) و شیخ عبد المعطی سقا در «الإرشادات السنیة» (2) نوشته اند.

8 - صدا را هنگام زیارت خیلی بلند و خیلی آهسته نکند، بلکه متعادل باشد و آهسته سخن گفتن نزد حضرت علیه السلام ادب برای همه است. قاضی عیاض (3) با سند خود از ابن حمید نقل کرده است:

«ابو جعفر - امیر المؤمنین - با مالک در مسجد النبی مناظره می کرد. مالک گفت: ای امیر المؤمنین! صدایت را در این مسجد بالا نبر؛ زیرا خدای متعال گروهی را تأدیب نمود و فرمود: «لَا تَرْفَعُوا أَصْوَاتَكُمْ فَوْقَ صَوْتِ النَّبِيِّ...» (4) [صدای خود را فراتر از صدای پیامبر نکنید]، و گروهی را مدح نمود و فرمود: «إِنَّ الَّذِينَ يَغُضُّونَ أَصْوَاتَهُمْ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ...» (5) [آنها که صدای خود را نزد رسول خدا کوتاه می کنند...]، و گروهی را سرزنش کرد و فرمود: «إِنَّ الَّذِينَ يُنَادُونَكَ مِنْ وَرَاءِ الْحُجُرَاتِ...» (6) [کسانی که تو را از پشت حجره ها بلند صدا می زنند...]، و حرمت او پس از مرگ، مانند حرمت او در حال حیات است؛ پس ابو جعفر منقلب گردید و خاضع و فروتن شد و گفت: رو به قبله کنم و دعا بخوانم یا رو به رسول خدا صلی الله علیه و آله؟

مالک گفت: و چرا صورتت را از او بر گردانی در حالی که او وسیله تو و وسیله پدرت آدم علیه السلام به سوی خدا در روز قیامت است؟! بلکه به او رو کن و او را شفیع قرار ده تا خدای متعال تو را بپذیرد. خدای تعالی می فرماید: «وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ جَاءُوكَ فَاسْتَغْفَرُوا اللَّهَ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّاباً رَحِيماً» (7) [و اگر این مخالفان، هنگامی که به خود ستم می کردند (و فرمانهای خدا را

ص: 195

1- - حسن الأدب: 56.

2- - الإرشادات السنیة: 26.

3- - الشفا بتعريف المصطفى [92/2].

4- - حجرات: 2.

5- - حجرات: 3.

6- - حجرات: 4.

7- - نساء: 64.

زیر پا می گذاردند)، به نزد تو می آمدند؛ و از خدا طلب آمرزش می کردند، و پیامبر هم برای آنها استغفار می کرد، خدا را توبه پذیر و مهربان می یافتند].

زیارت پیامبر اقدس صلی الله علیه و آله:

9 - بزرگان مذاهب چهار گانه بر این زیارت اتفاق نظر دارند(1):

«السلام عليك يا نبي الله ورحمة الله وبركاته، أشهد أنك رسول الله، فقد بلغت الرسالة، وأديت الأمانة، ونصحت الأمة، وجاهدت في أمر الله حتى قبض الله روحك حميداً محموداً، فجزاك الله عن صغيرنا وكبيرنا خير الجزاء، وصلى عليك أفضل الصلاة وأزكاها، وأتمّ التحية وأنماها، أَللّهُمَّ اجعل نبينا يوم القيامة أقرب النبيين إليك، واسقنا من كأسه، وارزقنا من شفاعته، واجعلنا من رفقاءه يوم القيامة، أَللّهُمَّ لا تجعل هذا آخر العهد بقبر نبينا صلي الله عليه وآله، وارزقنا العود إليه، يا ذا الجلال والإكرام».

[سلام بر تو ای پیامبر خدا! و رحمت و برکات خداوند بر تو باد. گواهی می دهم که تو پیامبر خدا هستی و پیام خدا را به مردم رساندی و امانت را ادا کردی و امت را نصیحت نمودی و در امر خدا جهاد کردی، تا اینکه خداوند روح تو را که حمید و محمود بود، گرفت (و نزد خود برد). پس خداوند به تو در مقابل کوچک و بزرگ ما بهترین جزا را بدهد، و با فضیلت ترین و پاکیزه ترین درووها و تمام ترین و بیشترین تحیت ها را بر تو فرستد.

خداوند! پیامبر ما را در روز قیامت، نزدیکترین پیامبران به خود قرار ده و ما را از کاسه او آب بنوشان و ما را از شفاعت او بهره مند ساز، و ما را از همراهان او در روز قیامت قرار ده. خداوند! این زیارت را آخرین زیارت قبر پیامبرمان قرار نده و برگشتن به سوی او را نصیب ما کن، ای صاحب جلال و اکرام!].

دعا نزد سر پیامبر صلی الله علیه و آله:

10 - نزد سر شریف می ایستد و می گوید:

«أَللّهُمَّ إِنَّكَ قُلْتَ وَقَوْلِكَ الْحَقُّ: «وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ جَاؤُكَ فَاسْتَغْفَرُوا اللَّهَ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّاباً رَحِيماً» (2) وقد جئناك سامعين قولك، طائعين

ص: 196

1- در الفقه على المذاهب الأربعة 1:591 [713/1].

2- نساء: 64.

أمرک، مستشفعین بنیّک، ربّنا اغفر لنا ولإخواننا الذین سبقونا بالإیمان، ولا تجعل فی قلوبنا غلاً للذین آمنوا، ربّنا إنّک رؤوف رحیم، ربّنا آتنا فی الدنیا حسنة وفي الآخرة حسنة وقنا عذاب النار، سبحان ربّنا ربّ العزّة عمّا یصفون، وسلام علی المرسلین، والحمد لله ربّ العالمین» [خدایا! گفتمی و گفته ات حقّ است: «اگر آنها موقعی که به خود ظلم کردند، به سوی تو آیند و استغفار کنند و پیامبر برای آنها استغفار کند، آنها خدا را توّاب رحیم می یابند» و ما آمده ایم در حالی که گفته ات را شنیدیم و امرت را اطاعت کردیم و پیامبرت را شفیع قرار دادیم. خدایا! ما و برادرانمان که از ما زودتر ایمان آورده اند را بیامرز و در قلبهای ما کینه ای نسبت به مؤمنان قرار نده. خدایا! تو رؤوف و رحیم هستی. خدایا! در دنیا و آخرت به ما حسنه عطا کن و ما را از عذاب آتش محافظت فرما.

پروردگار با عزّت ما، پاک و منزّه است از آنچه وصف می کنند. و سلام بر پیامبران باد و حمد و ستایش مخصوص پروردگار عالمیان است].

و هر دعایی به ذهنش می رسد، بخواند. این مطلب را شرنبلالی حنفی در «مراقی الفلاح»⁽¹⁾ و دیگران در دیگر کتاب ها نوشته اند.

درود و صلوات بر پیامبر پاک صلی الله علیه و آله:

11 - بخاری با سند خود به صورت مرفوع نقل کرده است: «من صلّى علیّ عند قبری وکلّ الله به ملکاً یبلغنی، وکفی أمر دنیا و آخرته، وکنّت له شفیعاً - أو شهیداً - يوم القيامة»⁽²⁾ [هر کس نزد قبر من بر من درود فرستد، خداوند فرشته ای را موکّل می کند که درود او را به من برساند و امر دنیا و آخرتش را کفایت کند و من در روز قیامت شفیع او - یا شاهد او می باشم].

توسّل و درخواست شفاعت به وسیله قبر شریف آن حضرت:

ص: 197

1- - مراقی الفلاح: 152.

2- - این حدیث را خطیب شربینی در المغنی 1:494 [512/1] ذکر کرده است.

12 - سپس زائر به جایگاه اول خود در مقابل صورت حضرت برمی گردد و در حقّ خود به او توسّل می جوید و او را شفیع نزد خداوند سبحان قرار می دهد. و زیاد استغفار و تضرّع می کند، بعد از اینکه می گوید: ای بهترین پیامبران! خداوند آیه راستی در حقّ تو نازل کرده و فرموده است: «وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ جَاؤُكَ فَاسْتَغْفَرُوا اللَّهَ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّاباً رَحِيماً»، و من به سوی تو آمده ام در حالی که از گناهانم استغفار می کنم و تو را نزد پروردگارم شفیع قرار می دهم.

و گروهی از حافظان و بزرگان اهل سنت درباره توسّل به تفصیل سخن گفته و نوشته اند: توسّل به پیامبر در همه حالات جایز است، قبل و بعد از خلقت آن حضرت، و در حیات و پس از مرگ آن حضرت، و در برزخ و قیامت و بهشت، و توسّل را سه قسم کرده اند:

1 - طلب حاجت از خداوند به واسطه او، یا به جاه و مقام او، یا به برکت او.

و گفته اند: توسّل به این معنا در همه حالات یاد شده جایز است.

2 - توسّل به معنای طلب دعا از او؛ و گفته اند: این هم در همه حالات یاد شده، جایز است.

3 - امری که قصد کرده ایم، را از پیامبر طلب کنیم. به این معنی که او می تواند از خداوند بخواهد و شفاعت کند و سبب بر آورده شدن آن حاجت شود؛ در حقیقت این همان وجه دوم است که با عبارتی دیگر بیان شده است.

و سُبکی در «شفاء السقام»⁽¹⁾ نوشته است:

و آثار در این باره نیز زیاد است.... و هیچ اشکالی ندارد که آن را توسّل یا تشفّع یا استغاثه یا تجوّه (توجه به جاه و منزلت و مقام پیامبر نزد خداوند) یا تجوّه بنامی؛ زیرا معنای همه یکسان است.

تَبَرُّكٌ بِهٖ قَبْرِ شَرِيفٍ بِاِجْسَانِدِنِ خُودٍ وَ مَالِدِنِ بَدَنِ بِهٖ اَنْ وَ بُوْسِدِنِ اَنْ:

13 - هیچ يك از بزرگان مذاهب چهارگانه که خود آنها و نظرشان در اجتماع دارای ارزشی باشد، را نیافتیم که این کار را حرام بدانند. و کسانی از

ص: 198

1- - شفاء السقام [ص 175].

آنها که می گویند از این کار نهی شده، نهی را کراهتی می دانند نه تحریمی؛ و به این جهت آن را مکروه دانسته اند که گمان کرده اند نزدیک شدن به قبر شریف، با حسن ادب سازگار نیست و دور بودن بهتر است. و در شأن فقیه حاذق نیست که در دین خدا با استناد به این امور اعتباری که هیچ پایه و اساسی ندارد و با اختلاف نظرات و دیدگاهها مختلف می شود، فتوا دهد.

بله، گروهی (1) هستند که از راه حق منحرف شده اند، و بدون هیچ دلیل و برهان و بیته ای حکم به حرمت کرده اند. کسانی که در میان مردم، به شاذ بودن آراء معروفند، لذا به آنها و نظراتشان نباید توجهی نمود. و ما اکنون آنچه حقیقت را بر خواننده روشن می کند و دیدگاه درست را نشان می دهد، پیش روی او می نهیم:

1 - حافظ ابن عساکر در «التحفة» از طریق طاهر بن یحیی حسینی از پدرش از جدّش از جعفر بن محمد از پدرش از علی رضی الله عنه نقل کرده است: «لَمَّا رُمِسَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، جَاءَتْ فَاطِمَةُ عَلَيْهَا السَّلَامُ فَوَقَفَتْ عَلَى قَبْرِهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَأَخَذَتْ قَبْضَةً مِنْ تَرَابِ الْقَبْرِ وَوَضَعَتْ عَلَى عَيْنَيْهَا، وَبَكَتْ وَأَنْشَأَتْ تَقُولُ:

مَاذَا عَلَيَّ مِنْ شَمِّ تَرَبَّةِ أَحْمَدَ *** أَنْ لَا يَشَمَّ مَدَى الزَّمَانِ غَوَالِيَا

صُبَّتْ عَلَيَّ مَصَائِبُ لَوْ أَنَّهَا *** صُبَّتْ عَلَى الْأَيَّامِ عُدْنَ لِيَالِيَا (2)

[چون پیامبر خدا دفن شد، فاطمه آمد و در کنار قبر او ایستاد و مشتی از خاک بر چشم گذاشت و گریه کرد و فرمود: بر کسی که تربت احمد را بوئیده چه شده است که دیگر، بوهای خوش را نمی بوید. بر من مصیبت‌هایی وارد شد که اگر آن مصیبت‌ها بر روزها وارد می شد، شب می شدند].

2 - از داود بن ابی صالح نقل شده است: روزی مروان مردی را دید که

ص: 199

1- - ابن تیمیّه و امثال او.

2- - نگاه کن: الوفا فی فضائل المصطفی، ابن جوزی [ص 819، ح 1538]؛ أعلام النساء، عمر رضا کحاله 3:1205 [113/4].

صورتش - پیشانی اش - را بر قبر گذاشته است. مروان گردن او را گرفت و گفت: می دانی چه می کنی؟ مرد که ایوب انصاری بود به او نگاه کرد و گفت:

بله، من برای [زیارت] سنگ نیامده ام، بلکه برای [زیارت] رسول خدا آمده ام، و برای [زیارت] سنگ نیامده ام، شنیدم پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «لا تبکوا علی الدین إذا ولیه أهله، ولكن ابکوا علی الدین إذا ولیه غیر أهله»⁽¹⁾ [بر دین نگرید وقتی اهل آن، متولّی آن شدند، و لکن بر دین بگرید وقتی نا اهلان متولّی آن شدند].

امینی می گوید: این حدیث به خوبی می فهماند که منع کردن از توسّل به قبور پاک، یکی از بدعتها و گمراهی های بنی اُمیّه از زمان صحابه است، و گوش دنیا هرگز از هیچ صحابه ای نشنیده که توسّل را انکار کند، مگر از زاده بیت اُمیّه، مروانِ ظالم غاصب.

بله، [در عرب، ضرب المثلّی است که می گوید]: «الثور یحمی أنفه بروقه»⁽²⁾ [گاو با شاخ از خود دفاع می کند]. [و همچنین ضرب المثل دیگری می گوید]: «بعلة الّورشان يأکل رطب المشان»⁽³⁾ [به خاطر علّتی است که پرنده، نوع خاصّی از خرما را می خورد].

آری، بنی اُمیّه به نحو عموم و مروان به خصوص، کینهٔ پیامبر خدا را در دل داشته اند، از روزی که در خانوادهٔ اُموی هیچ حرمتی نبود مگر اینکه حضرت آن را هتک نمود، و هیچ رازی نبود مگر این که فاش نمود، و هیچ رکنی نبود مگر این که آن را خراب کرد. و این کارها به خاطر گفتن عیب آنها توسط پیامبر انجام شد و او کسی است که خداوند درباره اش می فرماید: «وَمَا يَنْطِقُ عَنْ

ص: 200

1- - نگاه کن: المستدرک علی الصحیحین 4:515/4، ح 8571، این حدیث را او و ذهبی در تلخیص «صحیح» دانسته اند.

2- - «روق الثور»: یعنی شاخ گاو.

3- - «بعلة الّورشان يأکل رطب المشان»؛ ضرب المثلّی است دربارهٔ کسی که چیزی را می گوید و منظورش چیز دیگری است. «ورشان» پرنده ای کوچکتر از پرستو است. «مشان» نوعی خرماست؛ ر. ک: لسان العرب: [271/15].

الْهَوَىٰ * إِنَّهُ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ * عَلَّمَهُ شَدِيدُ الْقُوَىٰ ﴿١﴾] و هرگز از روی هوای نفس سخن نمی گوید. آنچه می گوید چیزی جز وحی که بر او نازل شده نیست. آن کس که قدرت عظیمی دارد (جبرئیل امین) او را تعلیم داده است].

و از آن حضرت به سند صحیح نقل شده است: «إِذَا بَلَغَتْ بَنُو أُمِّيَّةٍ أَرْبَعِينَ اتَّخَذُوا عِبَادَ اللَّهِ خَوْلًا، وَمَالَ اللَّهِ نَحْلًا، وَكِتَابَ اللَّهِ دَغْلًا» [چون عدد بنی اُمیّه به چهل برسد، بندگان خدا را برده می کنند، و مال خدا را بذل و بخشش می کنند، و کتاب خدا را فاسد می کنند].

و نیز به سند صحیح از آن حضرت صلی الله علیه و آله روایت شده است: «إِذَا بَلَغَ بَنُو أَبِي الْعَاصِ ثَلَاثِينَ رَجُلًا اتَّخَذُوا دِينَ اللَّهِ دَغْلًا، وَعِبَادَ اللَّهِ خَوْلًا، وَمَالَ اللَّهِ دَوْلًا» [هنگامی که فرزندان ابو العاص به سی مرد برسد، دین خدا را فاسد می کنند، و بندگان خدا را برده می کنند، و مال خدا را دست به دست می چرخانند].

و نیز به سند صحیح از آن حضرت صلی الله علیه و آله روایت شده است: «إِنِّي أُرِيتُ فِي مَنَامِي كَأَنَّ بَنِي الْحَكَمِ بْنِ أَبِي الْعَاصِ يَنْزُونَ عَلَى مَنَبْرِي كَمَا تَنْزُو الْقُرْدَةُ» [در خواب دیدم، گویا فرزندان حکم بن ابی العاص، مانند میمون از منبر من بالا می رفتند]. راوی می گوید: [پس از آن] پیامبر صلی الله علیه و آله در جمع، خندان دیده نشد تا رحلت کرد.

و نیز به سند صحیح از آن حضرت صلی الله علیه و آله روایت شده است: وقتی حکم بن ابی العاص از او اجازه خواست فرمود: «عَلَيْهِ لَعْنَةُ اللَّهِ وَعَلَى مَنْ يَخْرُجُ مِنْ صُلْبِهِ إِلَّا الْمُؤْمِنُ مِنْهُمْ وَقَلِيلٌ مَا هُمْ، يَشْرُقُونَ فِي الدُّنْيَا وَيَضْعُونَ فِي الْآخِرَةِ، ذُوو مَكْرٍ وَخُدَيْعَةٌ، يُعْطَوْنَ فِي الدُّنْيَا وَمَا لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ مِنْ خَلَقٍ» [بر او و بر هر که از صلب او خارج می شود، لعنت خدا باد، مگر نسل مؤمن از او که کم هستند، آنها در دنیا شریف و در آخرت پست هستند. دارای مکر و خدعه هستند و در دنیا به آنها داده می شود و در آخرت هیچ بهره ای ندارند].

و نیز به سند صحیح از آن حضرت روایت شده است: چون مروان بن حکم را نزد او آوردند، فرمود: «هُوَ الْوَزْغُ بْنُ الْوَزْغِ، الْمَلْعُونُ بْنُ الْمَلْعُونِ» [او وزغ فرزند

ص: 201

از عایشه به سند صحیح نقل شده است (1): «إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ قَالَ: لعن الله أبا مروان، ومروان في صلبه؛ فمروان فضض من لعنة الله عز وجل» (2) [پیامبر خدا فرمودند:

خداوند پدر مروان را لعنت کند، و این در حالی بود که مروان در صلب او بود؛ پس مروان قطعه ای از لعنت خدای عزوجل است].

پس شایسته نیست که مسلمان جا پای این گروه ملعون بگذارد و سخن آنها را بگوید و رأی آنها را بپسندد و دنباله روی افرادی باشد که دین خدا را فاسد کردند و بندگان خدا را برده نموده و کتاب خدا را دگرگون ساختند.

3 - عز بن جماعة حموی، متوفای (819) گفته است: در کتاب «العلل والسؤالات» عبدالله بن احمد بن حنبل از پدرش، به روایت ابوعلی بن صوّاف (3) از عبدالله، آمده است: عبدالله می گوید: از پدرم حکم کسی را که منبر پیامبر خدا را لمس کند، و با لمس آن تبرک جوید، و آن را ببوسد، و این گونه کارها را به امید ثواب خدای متعال انجام دهد، پرسیدم. گفت: اشکالی ندارد (4).

4 - قاضی عیاض مالکی در «الشفاء» (5) بعد از کلامی طولانی در تعظیم قبر

ص: 202

1- - ر. ك: المستدرک علی الصحیحین 4:481 [528/4، ح 8483]؛ الفائق فی غریب الحدیث، زمخشری 2:325 [102/4].

2- - ر. ك: مستدرک حاكم 4:481؛ تفسیر قرطبی 16:197؛ تفسیر زمخشری 3:99؛ أسد الغابة، ابن أثير 2:34؛ شرح ابن ابی الحدید 2:55.

3- - [در نسخه موجود از الغدير، «ابوعلى بن صوف» ضبط شده، ولی درست همان است که ماثبت کردیم. کتاب «العلل ومعرفة الرجال» از ابوعلى محمد بن احمد بن حسن صوّاف از ابو عبدالرحمن عبدالله بن احمد بن حنبل، از پدرش روایت شده است و این اسم را یا احمد بن حنبل بر این کتاب نهاده است یا فرزندش عبدالله و یا شاگرد عبدالله: ابوعلى بن صوّاف؛ ر. ك: العلل ومعرفة الرجال 85/1].

4- - نگاه كن: وفاء الوفا 2:443 [140/4].

5- - الشفا بتعريف حقوق المصطفى [134-131/2].

و شایسته است جایگاههایی که با وحی و نازل شدن قرآن آباد شده اند، و جبرئیل و میکائیل در آن تردد کرده اند و فرشتگان و «روح» از آنجا عروج نموده اند و در جای جای آن با تقدیس و تسبیح پروردگار ناله کرده اند، و خاك آن مکان، سید بشر را در خود جای داده است، و از آنجا دین خدا و سنت پیامبر منتشر شده است،.... جای جایش تعظیم شود، و بوی خوش آن احساس و استشمام شود، و بر کوی و برزن و دیوارهای آن بوسه زده شود [تُعْظَم عرصاتُها، وتَسْم نفحاتُها، وتُقَبَّل ربوعُها و جدرانها].

«أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَى اللَّهُ فَبِهِدَاهُمْ أَقْتَدَهُ» (1)

[آنها کسانی هستند که خداوند هدایتشان کرده؛ پس به هدایت آنان اقتدا کن!].

وداع با حرم اقدس:

14 - و چون زائر از کارهایش فارغ شد و خواست از مدینه خارج شود، مستحب است نزد قبر شریف بیاید و زیارت یاد شده را بخواند و با پیامبر وداع کند و از خدا بخواهد دوباره او را برگرداند و سلامت سفرش را بخواهد و...

سخنی پیرامون زیارت

1 - از عایشه - رضي الله عنها - با سند مرفوع نقل شده که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

«جبرئیل به سوی من آمد و گفت: پروردگارت امر کرده به بقیع بروی و برای اهل آن طلب آمرزش کنی». عایشه می گوید: ای رسول خدا! به آنها چه بگویم؟ فرمود: «قولي: السلام على أهل الديار من المؤمنين والمسلمين، يرحم الله المستقدمين منا والمستأخرين، وإنا إن شاء الله بكم لاحقون» (2) [بگو: سلام بر اهل این

ص: 203

1- - أنعام: 90.

2- - صحيح مسلم [363/2، ح 103، كتاب الجنائز].

دیار از مؤمنان و مسلمانان، خداوند گذشتگان و آیندگان ما را رحمت کند، و ما اگر خدا بخواد به شما ملحق می شویم].

2- فیروز آبادی - صاحب «قاموس» - در «سفر السعادة»⁽¹⁾ نوشته است:

و از عاداتهای پیامبر، زیارت قبور و دعا و استغفار بود، و چنین زیاراتی مستحب است.

الفاظ زیادی در زمینه زیارت قبور از پیشوایان و بزرگان مذاهب چهار گانه یافت می شود، و می رساند که زائر می تواند میت را زیارت کند، و برای او با هر لفظی که خواست دعا کند، و می تواند مناقب و فضایل او را بگوید و هر چه موجب عطوفت و رحمت خداوند سبحان نسبت به او می شود را ذکر کند، و الفاظی که در زیارت پیامبر اقدس ذکر شد، به خوبی بر این مدعا دلالت می کند.

ص: 204

1- - سفر السعادة: 57 [183/1].

رسول خدا صلی الله علیه و آله با دست مبارک خود به دهان خویش اشاره کرد و فرمود:

«أكتب، فوالذي نفسي بيده! ما خرج منه إلّا حقٌّ» (1) [بنویس، سوگند به آنکه جانم در دست اوست! از اینجا جز حقّ خارج نمی شود].

نخست سفارشات پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله درباره اهل بیتش علیهم السلام

1 - پیامبر آشکار کننده حقّ، خطبه غدیر را آشکارا در جمع اصحاب ایراد کرد. و در آن اجتماع عظیم، از خلافت اهل بیت پاک خود که علی سید و پدر آنان است، خبر داد و به گفته نگارنده کتاب «الصواعق المحرقة» (2) بیست و اندی از اصحاب آن را روایت کرده اند؛ فرمود: «إني تاركٌ - أومخلفٌ - فيكم الثقلين - أوالخلفيتين - ما إن تمسّ كنتم به لن تضلّوا بعدي، كتاب الله وعترتي أهل بيتي، وإنهما لن يفترقا حتّى يردا عليّ الحوض» [همانا من دو وجود گرانسنگ - یا دو جانشین - را در میان شما از خود به یادگار گذاشتم، پس از من تا زمانی که به آن دو چنگ زنید، هرگز گمراه نمی شوید: کتاب خدا، و عترت من اهل بیتم. و این دو، تا آنگاه که در حوض کوثر بر من وارد شوند هرگز از هم جدا نمی شوند].

2 - از ابن عباس در حدیثی نقل شده که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «لو أنّ رجلاً صَفَنَ بين الركن والمقام، فصَلّى وصام، ثمّ لقي الله وهو مبغض لأهل بيت محمد، دخل النار» [اگر مردی بین رکن و مقام بایستد و نماز بگذارد و روزه بگیرد و سپس خدا را

ص: 207

1- - سنن دارمی 1:125.

2- - الصواعق المحرقة: 136 [ص 228]

در حالی ملاقات کند که بدخواه اهل بیت محمد صلی الله علیه و آله است در آتش دوزخ داخل می شود].

3 - ابن عدی (1) و دیلمی - آن گونه که در کتاب «صواعق» (2) آمده است - از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل کرده اند: «أثبتكم على الصبر راطاً أشدكم حباً لأهل بيتي ولأصحابي» [با ثبات ترین شما بر راه (راست)، کسی است که اهل بیت و اصحاب مرا بیشتر دوست داشته باشد].

4 - حافظان (3) از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل کرده اند که فرموده است: «أنا الشجرة، وفاطمة فرعها، وعليّ لقاحها، والحسن والحسين ثمرتها، وشيعتنا ورقها، وأصل الشجرة في جنة عدن، وسائر ذلك في سائر الجنة» [من درخت هستم، و فاطمه شاخه آن، و علی برای بارگیری آن، و حسن و حسین میوه آن، و شیعیان ما برگهای آن هستند، و ریشه درخت در جنت عدن است و سایر درختان در سایر بهشتها هستند].

این، لفظ حدیث نزد اهل سنت است. ولی نزد بزرگان ما چنین است: «خلق الناس من أشجار شتى وخُلِقْتُ أنا وعليّ بن أبي طالب من شجرة واحدة، فما قولكم في شجرة أنا أصلها، وفاطمة فرعها، وعليّ لقاحها، والحسن والحسين ثمارها، وشيعتنا أوراقها؛ فمن تعلّق بغصن من أغصانها ساقته إلى الجنة، ومن تركها هوى في النار» (4) [مردم از درختان گوناگون آفریده شده اند، ولی من و علی بن ابی طالب از یک درخت آفریده شده ایم؛ پس گفتار شما درباره درختی که من ریشه آن و فاطمه شاخه آن و علی برای بارگیری آن و حسن و حسین میوه های آن و شیعیان ما برگهای آن هستند چیست؟ پس هر کس به شاخه ای از شاخه های آن بیاویزد او را به بهشت می کشد، و هر

ص: 208

1- - الكامل في ضعفاء الرجال [302/6، شماره 1791].

2- - الصواعق المحرقة: 111 [ص 187].

3- - حاکم در مستدرک 3:160، 174/3، ح 4755؛ و ابن عساکر در تاریخ خود 4:318، 43/5؛ مختصر تاریخ دمشق 7/123؛ و محبّ الدین در الریاض 253/2؛ و ابن صبّاح در الفصول: 11 [ص 25].

4- - [بشارة المصطفى لشيعة المرتضى، محمد بن علی طبری/76].

کس آن را رها کند به آتش سقوط می کند].

5 - پیامبر صلی الله علیه و آله وقتی صبح می شد به در خانه علی و فاطمه می آمد و می فرمود:

«یرحمکم الله إنما یرید الله لیذهب عنکم الرجس أهل البیت ویطهّركم تطهیراً»⁽¹⁾ [خدا شما را رحمت کند، همانا خدا اراده کرده که پلیدی را از شما اهل بیت دور کند و شما را پاکیزه کند؛ چه پاکیزه کردنی].

6 - پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «من سرّه أن یحیا حیاتی ویموت مماتی، ویسکن جنّة عدنٍ غرسها ربّی، فلیوال علیّاً من بعدی، ولیوال ولیّه، ولیقتد بأهل بیّتی من بعدی؛ فإنّهم عترتی خلّقوا من طینتی، ورزقوا فهمی وعلمی؛ فویلٌ للمکذّبین بفضلهم من أمّتی، القاطعین فیهم صلتی، لا أنالهم الله شفاعتی»⁽²⁾ [هر که خشنود می شود که بسان زندگی من زندگی کرده و مانند مرگ من بمیرد و در بهشت جاودانی که پروردگارم آن را غرس کرده جای گیرد، پس علی را بعد از من دوست بدارد، و دوستدارش را نیز دوست بدارد، و بعد از من به اهل بیت اقتدا کند؛ زیرا آنها عترت من هستند و از طینت من آفریده شده اند و فهم و علم من به آنان داده شده است؛ پس وای بر گروهی از امت من که فضیلت ایشان را تکذیب و پیوندشان را با من قطع می کنند، خدا این گروه را از شفاعت من بهره مند نسازد].

7 - پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «إنّما مثلی ومثّل أهل بیّتی کسفینة نوح، من ركبها نجا، ومن تخلف عنها غرق»⁽³⁾ [من و اهل بیت من بسان کشتی نوح هستیم، که هر کس بر آن سوار شد نجات یافت و هر کسی بازماند غرق شد].

8 - و می فرماید: «وعدنی ربّی فی أهل بیّتی من أقرّ منهم بالتوحید و لی

ص: 209

1- [نگاه کن: شواهد التنزیل، حاکم حسکانی 2:76-82؛ و تاریخ مدینة دمشق 42:137].

2- این حدیث را اینان نقل کرده اند: ابونعیم در الحلیة 1:86 [رقم 4]؛ و طبرانی [در المعجم الکبیر 5/194، ح 5067]؛ و رافعی طبق نقل ترتیب جمع الجوامع 6:217 [کنز العمال 103/12، ح 34198].

3- خطیب بغدادی در تاریخ خود 12:91 [شماره 6507] این حدیث را نقل کرده است. و نیز حاکم در مستدرک 3:151 [163/3، ح 4720]؛ وی این روایت را صحیح دانسته است.

بالبلاغ أنّه لا يُعَذَّبُهُمْ»⁽¹⁾ [پروردگارم وعده داده است که اهل بیت من چنانکه به یگانگی خدا و پیک وحی بودن من اقرار داشته باشند، آنان را عذاب ننماید].

9- محبّ الدین طبری در کتابش از ابوبکر صدیق نقل کرده است: من پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را دیدم که خیمه ای بنا کرده بود و بر کمانی عربی تکیه داده بود و در آن خیمه، علی و فاطمه و حسن و حسین بودند، و فرمود: «معشر المسلمین! أنا سلمٌ لمن سالمَ أهل الخيمة، حربٌ لمن حاربهم، وليٌّ لمن والاهم، لا يحبّهم إلاّ سعيد الجدّ طیب المولد، ولا يبغضهم إلاّ شقیّ الجدّ ردیء المولد»⁽²⁾ [ای گروه مسلمین! من با کسی که با اهل خیمه در صلح باشد در صلحم، و با کسی که با آنان در جنگ است در جنگ هستم، و دوستدار کسی هستم که با آنها دوستی ورزد. و آنان را جز فرد خوشبخت حلال زاده دوست ندارد، و جز فرد بدبخت دارای ولادتِ پست، با آنان دشمنی نمی کند].

این مطلب را در گذشته و حال، بسیاری از شعرا به نظم در آورده اند که مجالی برای ذکر اشعار آنها نیست؛ یکی از این اشعار، شعر صاحب بن عبّاد است⁽³⁾:

1 - بحبّ علیّ تزولُ الشکوکُ *** وتصفو النفوسُ ویزکو النجار

2 - فمهما رأیت محبّاً له *** فثمّ العلاء وثمّ الفخار

3 - ومهما رأیت بغیضاً له *** ففي أصله نسبٌ مستعار

4 - فمهّد علیّ نصبه عذرةً *** فحیطان دارِ أبیه قصار

[1] - با دوستی علی شگها برطرف می شود، و نفّس ها و روح ها تصفیه می شود، و اصل و نسب پاک می گردد. 2 - پس هر جا دوستدار او را دیدی، برتری و فخر آنجاست. 3 - و هر گاه دشمن او را دیدی پس در اصل و نسب او نَسبی عاریه گرفته

ص: 210

-
- 1- - حاکم در مستدرک 3:150 [163/3]، ح 4718، و جمع دیگری همچون سیوطی آن را نقل کرده اند [الجامع الصغیر، سیوطی 716/2، ح 9623؛ کنز العمال 96/12، ح 34156].
- 2- - الریاض النضرة، حافظ محبّ الدین طبری 2:189 [136/3].
- 3- - دیوان صاحب بن عبّاد: 95.

شده است. 4 - پس برای دشمنی او عذری درست کن، (و بگو) دیوارهای خانه پدرش کوتاه بوده است].

و همو سروده است:

حُبُّ عَلِيٍّ بَنِ أَبِي طَالِبٍ *** فَرَضَ عَلَى الشَّاهِدِ وَالْغَائِبِ

وَأُمُّ مِنْ نَابِذَهُ عَاهِرٌ *** تَبْذُلُ لِلنَّازِلِ وَالرَّاكِبِ

[دوستی علی بن ابی طالب بر هر شاهد و غایبی واجب است. و هر کس با او دشمنی ورزد مادرش بد کاره بوده و بر پیاده و سواره خود را عرضه می کرده است].

10 - حدیث آرد کردن آسیاب بدون اینکه کسی آن را بگرداند؛ این حدیث را حافظان با لفظ ابوذر غفاری، روایت کرده اند؛ وی می گوید: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله او را به دنبال علی فرستاد. پس دید، سنگ آسیاب در خانه آن حضرت می گردد و آرد می کند، بی آنکه کسی آن را بگرداند. این ماجرا را به پیامبر خدا خبر داد.

آن حضرت فرمود: «یا أَبَاذَر! أَمَا عَلِمْتَ أَنَّ اللَّهَ مَلَائِكَةً سَيَّاحِينَ فِي الْأَرْضِ قَدْ وَكَّلُوا بِمَعَاوَنَةِ آلِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ» (1) [ای ابوذر! آیا نمی دانی خداوند ملائکه ای دارد که در زمین می گردند و وکیل شده اند تا به آل محمد کمک نمایند].

11 - عباد بن صهیب روایت کرده است: نزد ابو عبدالله جعفر بن محمد علیهما السلام بودم که سید حمیری را یاد کرد و برایش دعا نمود و فرمود: «حَدَّثَنِي أَبِي عَنْ أَبِيهِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ أَنَّ مُحَبِّبِي آلَ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ لَا يَمُوتُونَ إِلَّا تَائِبِينَ وَإِنَّهُ قَدْ تَابَ» [پدرم از پدرش علی بن حسین روایت کرده است که دوستان آل محمد صلی الله علیه و آله نمی میرند مگر توبه کننده، و او توبه کرد].

12 - چهل حدیث درباره علی علیه السلام و اهل بیتش علیهم السلام (2).

ص: 211

1- - الرياض النضرة 2:223 [177/3]؛ الصواعق المحرقة: 105 [176]؛ إسعاف الراغبين: 158؛ أعجب ما رأيت 1:8؛ الإمام علي، شيخ محمد رضا: 18.

2- - ر. ك: ص 111-117 از جلد دوم این کتاب.

1 - پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در حدیثی فرموده است: «اشتَقَّ اللهُ تعالى لنا من أسمائه أسماء»:

فالله عزَّوجلَّ محمودٌ وأنا محمدٌ والله الأعلى وأخي عليٌّ» (1) [خداوند نام ما را از نامهای خود برگرفت، خدای عزَّوجلَّ «محمود» است و من «محمد»، و خدا «أعلى» است و برادر من «علی»].

2 - شیخ الإسلام حموینی در «فرائد السمطين» (2) در باب هجدهم، از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل کرده که به علی علیه السلام فرمود: «يا عليُّ! إنَّ الأرضَ لله يورثُها من يشاءُ من عباده، وإنَّه أوحى إليَّ أنْ أزواجَكَ فاطمةَ على خمسِ الأرضِ، فهي صداقُها؛ فمن مشى على الأرضِ وهو لکم مَبْغُضٌ فالأرضُ حرامٌ عليه أنْ يمشي عليها» [ای علی! همانا زمین از آن خداست و به هر يك از بندگان که بخواهد می سپارد، و همانا او به من وحی کرد که فاطمه را در مقابل يك پنجم زمین که مهریهٔ اوست به ازدواج تو در آورم؛ پس هر کس در حالی که دشمن شما است بر روی زمین راه برود، این راه رفتن بر روی زمین بر وی حرام است].

3 - خدای تعالی، خود فاطمه را به ازدواج علی در آورد و ولیّ امر او بود و جبرئیل امین، عقد را خواند؛ چنانکه از جابر بن سمره نقل شده است: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «أيُّها الناس! هذا عليُّ بن أبي طالب أنتم تزعمون أنني أنا زوجُ ابنتي فاطمة، ولقد خطبها إليَّ أشراف قريش فلم أجِب، كلُّ ذلك أتوقَّع الخبر من السماء حتَّى جاءني جبرئيل ليلةَ أربع وعشرين من شهر رمضان فقال: يا محمد! العليُّ الأعلى

ص: 212

1- - فرائد السمطين، شيخ الإسلام حموینی [41/1، ح 5].

2- - فرائد السمطين [95/1، ح 64].

يقرأ عليك السلام، وقد جمع الروحانيّين والكروبيّين في وادٍ يُقال له: الأفيح تحت شجرة طوبى، وزوّج فاطمة عليّاً، وأمرني، فكنت الخاطب، والله تعالى الوليّ» (1) [ای مردم! این علی بن ابی طالب است، شما گمان می کنید من، دخترم فاطمه را به ازدواج او درآوردم و همانا بزرگان قریش او را از من خواستگاری کردند و من جواب ندادم؛ همه اینها به خاطر این بود که منتظر خبری از آسمان بودم تا اینکه جبرئیل در شب بیست و چهارم ماه رمضان نزد من آمد و گفت: ای محمّد! خداوند بزرگ بلند مرتبه به تو سلام می رساند، و فرشتگان روحانی و کرویّی را در سرزمینی به نام اُفّیح و در زیر درخت طوبی جمع کرد و فاطمه را به ازدواج علی درآورد و به من فرمان داد، پس من عقد کننده بودم و خدای متعال ولیّ و سرپرست بود].

4 - حدیث نثار [آنچه در عروسی بر سر عروس و داماد و حاضرین می ریزند]؛ از بلال بن حمامه نقل شده است که گفت: روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله را در حالی که تبسم بر لب داشت و می خندید و صورتش مانند هاله دور ماه شاداب بود، ملاقات کردیم، پس عبد الرحمن بن عوف به طرف آن حضرت رفت و گفت: ای رسول خدا! این نور چیست؟ فرمود: «بشارة أتتني من ربّي في أخي وابن عمّي بأنّ الله زوّج عليّاً من فاطمة، وأمر رضوان خازن الجنان فهزّ شجرة طوبى فحملت رقاعاً - يعني صيد كاكاً - بعدد محبّي أهل البيت، وأنشأ تحتها ملائكة من نور ودفع إلى كلّ ملك صيد كاكاً، فإذا استوت القيامة بأهلها نادت الملائكة في الخلائق، فلا يبقى مُحِبٌّ لأهل البيت إلّا دفعت له صكّاً فيه فكأكُهُ من النار، فصار أخي وابن عمّي وابنتي فُكّاك رقاب رجال ونساء أمّتي من النار» [بشارتی است از جانب پروردگارم درباره برادر و پسر عمویم و آن این که خدا فاطمه را به ازدواج علی در آورده و به فرشته رضوان که خزانه دار بهشت است فرمان داده است پس او درخت طوبی را تکان داد و درخت به تعداد دوستداران اهل بیت رقعه هایی - یعنی سندها و ضمانت نامه هایی - را باردار شد، و در زیر آن فرشتگانی از نور آفرید و به هر فرشته ای سند و ضمانت نامه ای داد، و چون قیامت با اهلش بر پا می شود، فرشتگان در میان آفریدگان ندا می دهند، پس هیچ دوستدار اهل بیت نمی ماند مگر اینکه به وی سندی که در آن آزادی او از آتش است، داده می شود. پس برادر و پسر عمو و دخترم آزاد کنندگان مردان و زنان امت من از آتش شدند].

ص: 213

این روایت را خطیب در تاریخ خود، و ابن اثیر در «أسد الغابة»، و ابن حجر در «صواعق» نقل کرده اند(1).

5- وقتی خدا به اهل زمین نگاه کرد علی نخستین مردی بود که او را پس از پیامبر انتخاب کرد؛ چنانکه پیامبر به فاطمه خبر داد و فرمود: «إِنَّ اللَّهَ أَطَّلَعَ عَلَى أَهْلِ الْأَرْضِ فَاخْتَارَ مِنْهُمْ أَبَاكَ فَبَعَثَهُ نَبِيًّا، ثُمَّ أَطَّلَعَ الثَّانِيَةَ فَاخْتَارَ بَعْلَكَ، فَأَوْحَى إِلَيَّ، فَأَنْكَحْتُهُ وَاتَّخَذْتُهُ وَصِيًّا»(2)[همانا خدا به اهل زمین نگاه کرد پس از میان آنها پدرت را انتخاب کرد و او را به پیامبری مبعوث نمود، سپس دوباره نگاه کرد و شوهرت را انتخاب کرد، و به من وحی نمود که او را به ازدواج تو درآورم و وصی خود قرار دهم].

و فرمود صلی الله علیه و آله: «إِنَّ اللَّهَ اخْتَارَ مِنْ أَهْلِ الْأَرْضِ رَجُلَيْنِ: أَحَدَهُمَا أَبُوكَ وَالْآخَرَ زَوْجَكَ»(3)[همانا خدا از اهل زمین دو مرد را برگزید: یکی پدرت و دیگری همسرت].

6- پیامبر خدا صلی الله علیه و آله می فرماید: «أَوَّلَكُمْ وَارِدًا - وَرُودًا - عَلَيَّ الْحَوْضِ أَوْلَكُمْ إِسْلَامًا، عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ» [نخستین کسی که در حوض بر من وارد می شود، کسی است که پیش از همه اسلام آورده است و او علی بن ابی طالب است].

این روایت را حاکم با تأیید صحت آن در «مستدرک»، و خطیب بغدادی در «تاریخ» خود نقل کرده اند، و در «استیعاب» و «شرح ابن ابی الحدید» نیز آمده است(4).

ص: 214

1- - تاریخ خطیب 4:210؛ أسد الغابة 1:206 [242/1، شماره 492]؛ الصواعق المحرقة: 103 [ص 173].

2- - حدیث را طبرانی از ابو ایوب انصاری نقل کرده است [المعجم الكبير 4/171، 4046] چنانکه در إكمال كنز العمال 153/6 [604/11، ح 32923] آمده است؛ وهیثمی حدیث را از علی هلالی در مجمع الزوائد 9:165 نقل کرده است.

3- - مواقف ایجی: 8 [ص 410].

4- - المستدرک علی الصحیحین 3:136 [147/3، ح 4662]؛ تاریخ البغدادی 2:81؛ الاستیعاب 2:457 [القسم الثالث/ 1091، شماره 1855]؛ شرح نهج البلاغة 3:258 [229/13، خطبة 238].

7 - پیامبر خدا صلی الله علیه و آله خطاب به فاطمه علیها السلام فرمود: «زَوْجَتُكَ خَيْرُ أُمَّتِي، أَعْلَمُهُمْ عِلْمًا، وَأَفْضَلُهُمْ حِلْمًا، وَأَوَّلُهُمْ سِلْمًا»⁽¹⁾ [تورا به همسری بهترین فرد اُمّت درآورده ام؛ زیرا داناتر و بردبارتر از همه، و در اسلام مقدّم بر همه است].

8 - پیامبر خدا صلی الله علیه و آله دست علی علیه السلام را گرفت، و فرمود: «إِنَّ هَذَا أَوَّلُ مَنْ آمَنَ بِي، وَهَذَا أَوَّلُ مَنْ يَصَافِحُنِي يَوْمَ الْقِيَامَةِ، وَهَذَا الصَّدِيقُ الْأَكْبَرُ»⁽²⁾ [این - علی - اولین کسی است که به من ایمان آورد، و در روز قیامت اولین کسی خواهد بود که با من مصافحه خواهد کرد و او صدیق اکبر است].

9 - ابوبکر و عمر از فاطمه علیها السلام خواستگاری کردند، امّا پیامبر به آنها جواب ردّ داد و فرمود: هنوز فرمانی در این باره برای من صادر نشده است؛ ولی آنگاه که علی علیه السلام از او خواستگاری کرد، پیامبر صلی الله علیه و آله بدون درنگ پذیرفت و به فاطمه علیها السلام فرمود: «زَوْجَتُكَ أَقْدَمُ الْأُمَّةِ إِسْلَامًا» [تورا به همسری اولین مسلمان درآوردم].

این روایت را جمعی از اصحاب مانند اسماء بنت عمیس و امّ ایمن و ابن عبّاس و جابر بن عبدالله، نقل کرده اند⁽³⁾.

10 - حدیث آغاز دعوت در روایات و تاریخ و ادب: تعدادی از بزرگان و حافظان حدیث از هر دو فرقه این حدیث را در کتب صحاح و مسند نقل کرده اند، و دیگرانی که گفته و فکر آنها مورد اعتناست با حالت تواضع و خضوع از آن گذر کرده اند بدون اینکه در سند آن عیبی وارد کنند یا در [پذیرش] متن آن درنگ کنند. و تاریخ نگاران مسلمان و غیر مسلمان آن را پذیرفته اند و در صفحات تاریخ، مطلبی مسلم گرفته شده و در زبان شعرا به صورت شعر در آمده است.

ص: 215

1- - نگاه کن: کنز العمال 6:398 [605/11] ح 32926.

2- - نگاه کن: تاریخ مدینه دمشق [130/12]؛ کنز العمال 6:56 [616/11] ح 32990.

3- - شرح نهج البلاغه 3:257 [228/13] خطبه 238.

طبری در کتاب «تاریخ» (1) خود، با سند خویش از علی بن ابی طالب علیه السلام نقل کرده است:

«چون این آیه بر رسول خدا صلی الله علیه و آله نازل شد: «وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ» رسول خدا صلی الله علیه و آله مرا خواند و فرمود: ای علی! همانا خدا به من فرمان داده که خویشاوندان نزدیک خود را بیم دهم و از این رو در مانده شده ام (2) و می دانم هر گاه این امر را با آنها شروع کنم آنچه را دوست ندارم از آنها می بینم. پس از آن ساکت ماندم تا اینکه جبرئیل آمد و گفت: ای محمد! اگر آنچه را به تو فرمان داده ایم انجام ندهی پروردگارت تو را عذاب می کند؛ پس يك صاع گندم و يك پای گوسفند و ظرف بزرگی از شیر تهیه کن سپس فرزندان عبدالمطلب را برای من جمع کن تا با آنها سخن بگویم و آنچه به آن فرمان داده شده ام را به آنها برسانم.

آنچه به من دستور داده را انجام دادم، سپس آنها را دعوت کردم که در آن روز چهل مرد، يك نفر بیشتر یا کمتر بودند و در میان آنها عموهایش ابوطالب، حمزه، عباس، ابولهب و... بودند. و چون جمع شدند از من، غذایی که برای آنها درست کرده بودم را خواست. آن را آوردم و چون بر زمین گذاشتم، رسول خدا صلی الله علیه و آله يك قسمت از گوشت را برداشت و با دندانهایش تکه تکه کرد و در اطراف ظرف غذا گذاشت، سپس فرمود: با نام خدا شروع کنید.

آنها را خوردند تا جایی که احتیاج به چیز دیگری نداشتند و من ندیدم مگر موضع دستهایشان را. و سوگند به خدایی که جان علی در دست اوست! يك مرد از آنها، تمام آنچه را برای همه آماده کرده بودم، می خورد. سپس فرمود:

ص: 216

1- - تاریخ الأمم والملوک 2:216 [319/2].

2- - [در متن، عبارت: «فَصْنَعْتُ بِذَلِكَ ذُرْعًا» به کار رفته، که برای توضیح آن به همین کتاب ص 98، پانوش 3 مراجعه کنید].

اینها را سیراب کن! پس آن ظرف بزرگ را آوردم و نوشیدند تا همگی سیراب شدند، و به خدا سوگند! يك مرد از آنها، مثل آن مقدار را می نوشید. و چون رسول خدا صلی الله علیه و آله خواست با آنها سخن گوید ابولهب به سخن گفتن پیش دستی کرد و گفت: از دیر باز رفیقان، شما را جادو کرده است. پس آنها متفرق شدند و رسول خدا صلی الله علیه و آله با آنها سخن نگفت. و فرمود: ای علی! فردا [آنها را جمع کن]، این مرد پیش از من سخنی را که شنیدی گفت و قبل از اینکه سخن بگویم آنها متفرق شدند پس مانند این غذایی که درست کردی برای ما تهیه کن و آنها را برای ما جمع کن. امیرالمؤمنین می گوید: همان کار را کردم و آنها را جمع کردم سپس از من خواست غذا را بیاورم، پس آن را آوردم و همان کاری را که دیروز کرده بود انجام داد و آنها خوردند تا اینکه سیر شدند. سپس فرمود: آنها را سیراب کن، و من آن ظرف بزرگ را آوردم و آنها نوشیدند تا همگی سیراب شدند.

سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله سخن گفت و فرمود: «یا بنی عبد المطلب! إني والله! ما أعلم شاباً في العرب جاء قومه بأفضل ممّا قد جئتكم به، إني قد جئتكم بخير الدنيا والآخرة، وقد أمرني الله تعالى أن أدعوكم إليه، فإيكم يوازرنني على هذا الأمر على أن يكون أخي ووصيي وخليفتي فيكم؟» [ای فرزندان عبدالمطلب! همانا به خدا سوگند! من جوانی در عرب را نمی شناسم که برای قوم خود بهتر از آنچه من آورده ام، آورده باشد، همانا من خیر دنیا و آخرت را برای شما آورده ام، و خدای تعالی به من فرمان داده که شما را به سوی او دعوت کنم؛ پس کدام يك از شما مرا بر این کار کمک می کند تا برادر و وصی و خلیفه من در میان شما باشد؟].

امیرالمؤمنین می گوید: همگی از آن سرباز زدند، و من - که کم سنّ و سال ترین آنها بودم، و چشمانم قی(1) کرده بود، و شکمم بزرگتر از همه، و

ص: 217

1- - [در متن، عبارت: «أرمصهم عیناً» به کار رفته است که «رَمَصَ» به معنای چرك سفیدی است که از گوشه چشم بیرون می آید مثل آنچه که پس از خواب در گوشه چشم ظاهر می شود. و چون این غالباً در اطفال وجود دارد، امام آن را کنایه از کم بودن سنّ قرار داده، و همچنین است بزرگ بودن شکم؛ ر. ک: بحار 18/193].

ساق پایم باریک تر از همه بود - گفتم: ای رسول خدا! من کمک کار و پشتیبان تو بر این مهم می شوم. پس دست بر گردن من نهاد و فرمود: «إِنَّ هَذَا أَخِي وَوَصِيِّي وَخَلِيفَتِي فَيَكُمُ فَاذْعَبُوا لَهُ وَأَطِيعُوا» [همانا این، برادر و وصی و خلیفه من در میان شماست، از او بشنوید و اطاعت کنید]. پس آنها در حالی که می خندیدند برخاستند و به ابوطالب می گفتند: به تو فرمان داد که به فرزندت گوش کنی و از او اطاعت کنی!

رجال سند همگی ثقة هستند، به جز ابو مریم عبدالغفار بن قاسم که اهل سنت به خاطر شیعه بودنش او را ضعیف دانسته اند. و چنانکه در «لسان المیزان» (1) آمده، ابن عقده او را ستوده و در مدح او بسیار مبالغه کرده است. و حافظان شش گانه که اساتید حدیث و بزرگان روایت و مرجع در جرح و تعدیل، و دور انداختن روایت و پذیرش آن هستند، روایات خود را به او اسناد داده اند و از او روایت کرده اند. و هیچ يك از آنها این حدیث را به خاطر اینکه ابو مریم در سند آن است، ضعیف و معیوب ندانسته اند.

و در دلایل نبوت و اختصاصات پیامبر به این حدیث احتجاج کرده اند. و عجیب نیست که ابن تیمیّه، حدیث را جعلی دانسته است؛ زیرا او همان شخص متعصب و عناد ورزی است که عادت دارد مسلمّات را انکار کند، و ضروریّات و بدیهیات را به دور اندازد، و سخنان بی دلیل وی معروف و مشهور است، و محققان این را از او دریافته اند که ملاك صحیح نبودن حدیث نزد او این است که در بردارنده فضایل عترت طاهره باشد.

11 و 12 - حدیث غدیر و حدیث تهنیت (2).

ص: 218

1- - لسان المیزان 4:43 [51/4، شماره 5229].

2- - نگاه کن آنچه را در ص 5-109 این کتاب گذشت.

13 - حدیث اُمّ سلمه (1): اُمّ سلمه در ابتدای جنگ جمل به عایشه گفت: به یاد تو می آورم آن زمانی را که من و تو در سفری همراه رسول خدا صلی الله علیه و آله بودیم و علی به کفشها و لباسهای پیامبر خدا صلی الله علیه و آله سرکشی می کرد و کفشها را می دوخت و لباسها را می شست؛ پس کفشی از پیامبر سوراخ شد و در آن روز علی زیر سایه درخت مغیلان نشست و شروع به دوختن آن کرد و پدرت به همراه عمر آمدند و از پیامبر اجازه ورود خواستند، ما پشت پرده رفتیم و آن دو داخل شدند و در هر زمینه ای که خواستند با حضرت گفت وگو کردند سپس گفتند:

ای رسول خدا! ما مقدار زمانی که شما همراه ما هستید را نمی دانیم، پس ای کاش کسی که بر ما جانشین خود می کنی تا بعد از تو پناهگاه ما باشد، را به ما نشان می دادی! حضرت به آن دو فرمود: «أما إني قد أرى مكانه ولو فعلت لتفرقتم عنه كما تفرقت بنو إسرائيل عن هارون بن عمران» [همانا من جای او را می دانم، و اگر این کار را بکنم شما از او متفرق می شوید چنانکه بنی اسرائیل از هارون بن عمران متفرق شدند]. پس ساکت شدند و خارج شدند، و چون ما به سوی رسول خدا صلی الله علیه و آله رفتیم تو که از همه ما جرأت بر او بیشتر بود، گفتی: ای رسول خدا! چه کسی را جانشین خود در میان آنها می گذاری؟

فرمود: «خاصف النعل» [پینه کننده کفش را]. ما بیرون آمدیم و کسی غیر از علی را ندیدیم.

و تو گفتی: ای رسول خدا! من کسی غیر از علی را ندیدم. فرمود: او همان جانشین من است. عایشه [پس از شنیدن سخنان اُمّ سلمه] گفت: آری این ماجرا را به یاد دارم. اُمّ سلمه گفت: پس چرا خروج کرده ای و با علی جنگ می کنی؟! عایشه گفت: «إنما أخرج للإصلاح بين الناس، وأرجو فيه الأجر إن شاء الله» [تنها برای اصلاح بین مردم جنگ می کنم، و اگر خدا بخواهد امید اجر و مزد دارم].

ص: 219

1- - شرح نهج البلاغة، ابن ابی الحديد 2:78؛ أعلام النساء 2:789 [والنزاع والتخاصم بين بني أمية وبني هاشم، مقریزی: 25-26].

اُمّ سلمه گفت: تو هستی و رأی و نظرت.

14 - ابونعیم در کتاب «ما نزل من القرآن في عليّ» (1) و نظنزی در «الخصائص العلویّة» از شعبه بن حکم از ابن عبّاس روایت کرده است: پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله زمانی که در مکه بودیم، دست من و علی را گرفت و بالای کوه تبیر آورد و چهار رکعت نماز برای ما گزارد. سپس سرش را روبه آسمان نمود و فرمود: «اللّهُمَّ إِنِّ مُوسَى بن عمران سَأَلَكَ وَأَنَا مُحَمَّدٌ نَبِيُّكَ، أَسْأَلُكَ أَنْ تشرح لي صدري، وتيسّر لي أمري، وتحلل عقدة من لساني يفقهوا قولي، واجعل لي وزيراً من أهلي عليّ بن أبي طالب أخي، أُشدد به أزرِي وأشركه في أمري» [خدایا! موسی بن عمران از تو درخواستی نمود و من محمد فرستاده تو از تو می خواهم که سینه ام را گشاده گردانی و کار مرا آسان گردانی و گره را از زبانه بگشایی تا سخنان مرا بفهمند، و وزیری از خاندانم برای من قرار ده، برادر من علی بن ابی طالب را، با او پشتم را محکم کن و او را در کارم شریک ساز].

ابن عبّاس می گوید: شنیدم که منادی ندا داد: «یا أحمد! قد أُوتيتَ ما سَأَلْتَ» [ای احمد! آنچه خواستی به تو داده شد].

15 - محمد بن جریر طبری با سندش از انس نقل کرده است که: روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله سوار بر مرکب شد و به سوی کوه کداء (2) رفت، و فرمود: ای انس! با این استر به فلان جا برو، در آن جا علی را می بینی که نشسته و با

ص: 220

1- - ما نزل من القرآن في عليّ [ص 138، ح 37].

2- - [کوهی در شمال مکه. «ثنية كداء»: یعنی عقبه کداء، و آن عبارت است از راه بین دو کوه. در کتب فقهی اهل سنت و شیعه آمده است: مستحبّ است هنگام ورود به مکه از عقبه کداء (به فتح کاف و مدّ) که در بالای مکه قرار دارد داخل شود، و از عقبه کُدی (به ضمّ کاف) خارج شود چنانکه پیامبر چنین کرد. و در برخی کتب فقهی شیعه آمده است: مستحبّ است از عقبه کداء که در شمال مکه قرار دارد داخل مکه شود، و هنگام خروج از عقبه «ذی طوی» که در جنوب مکه قرار دارد خارج شود؛ نگاه کن: فتح العزیز، عبد الکریم رافعی 268/7؛ تاج العروس 118/20-119؛ جواهر 282/19].

سنگریزه ها مشغول تسبیح است، سلام مرا به او برسان و او را بر استر سوار کن و به اینجا بیاور.

انس می گوید: چون رفتیم، علی را همان طور یافتیم و گفتیم: رسول خدا صلی الله علیه و آله تو را فراخوانده است، و چون نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد، به او فرمود: بنشین.

این، جایگاهی است که هفتاد نبی مرسل در آن نشسته اند، و هیچ پیامبری در این جا ننشسته مگر اینکه من بهتر از او هستم، و با هر پیامبری برادری نشسته است و هیچ برادری در اینجا ننشسته مگر اینکه تو بهتر از او هستی. انس می گوید: در این هنگام، دیدم ابری سفید بر آنها سایه انداخت و آنها شروع به خوردن دانه های انگور از آن کردند و پیامبر فرمود: «كُلْ يَا أَخِي! فَهَذِهِ هَدِيَّةٌ مِنَ اللَّهِ إِلَيَّ ثُمَّ إِلَيْكَ» [ای برادرم! بخور که این هدیه ای از جانب خدا برای من و سپس برای تو است].

سپس آب نوشیدند، آنگاه آن ابر بالا رفت، سپس فرمود: «يا أنس! والَّذِي خَلَقَ مَا يَشَاءُ، لَقَدْ أَكَلَ مِنَ الْغِمَامَةِ ثَلَاثُمِئَةً وَثَلَاثَةَ عَشَرَ نَبِيًّا وَثَلَاثُمِئَةً وَثَلَاثَةَ عَشَرَ وَصِيًّا، مَا فِيهِمْ نَبِيٌّ أَكْرَمَ عَلَى اللَّهِ مِنِّي وَلَا وَصِيٌّ أَكْرَمَ عَلَى اللَّهِ مِنِّي عَلِيٌّ» [ای انس! سوگند به کسی که هر چه بخواهد، خلق می کند! از این ابر (313) پیامبر و (313) وصی خورده اند که در میان آنها پیامبری که برای خدا گرامی تر از من و وصی که گرامی تر از علی باشد، نبوده است].

16 - خوارزمی در کتاب «مناقب»^[1] از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل کرده که به علی علیه السلام فرمود: «يا عَلِيُّ! لَوْ أَنَّ عَبْدًا عَبْدَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ مِثْلَ مَا قَامَ نُوحٌ فِي قَوْمِهِ، وَكَانَ لَهُ مِثْلُ أَحَدٍ ذَهَبًا فَأَنْفَقَهُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ، وَمُدَّ فِي عَمْرِهِ حَتَّى حَجَّ أَلْفَ عَامٍ عَلَى قَدَمَيْهِ، ثُمَّ قُتِلَ بَيْنَ الصِّفَا وَالْمَرُوءَةِ مَظْلُومًا، ثُمَّ لَمْ يُؤَالِكْ يَا عَلِيُّ! لَمْ يَشْمَ رَائِحَةُ الْجَنَّةِ وَلَمْ يَدْخُلْهَا» [ای علی! اگر بنده ای به اندازه ای که نوح در میان قوم خود بود خدای عزوجل را عبادت کند، و مانند کوه احد طلا داشته باشد و در راه خدا انفاق کند، و عمرش طولانی شود تا اینکه هزار حج پیاده انجام دهد، سپس در بین صفا و مروه مظلوم کشته شود و تو را ای علی!

ص: 221

دوست نداشته باشد، بوی بهشت را استشمام نمی کند و داخل آن نمی شود].

17 - حافظ ابن سَمَّان در کتاب «أمالی» با سندش از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل کرده است: «لو أنَّ عَبْدًا عَبْدَ اللَّهِ سَبْعَةَ آلَافِ سَنَةٍ، وَهُوَ عَمَرُ الدُّنْيَا، ثُمَّ أَتَى اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ يَبْغِضُ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ جَاحِدًا لِحَقِّهِ نَاقِثًا لَوْلَايَتِهِ لَا تُعَسَّ اللَّهُ خَيْرَهُ وَجَدَّعَ أَنْفَهُ»⁽¹⁾ [اگر بنده ای به اندازه عمر دنیا که هفت هزار سال است خدا را عبادت کند، سپس در حالی که بغض علی بن ابی طالب را دارد و حق او را انکار می کند و ولایت او را نپذیرفته است به سوی خدای عزوجل بیاید، خدا خوبی او را نابود می کند و بینی او را می بُرد].

18 - از پیامبر صلی الله علیه و آله این حدیث صحیح نقل شده است: «مَنْ أَحَبَّ عَلِيًّا فَقَدْ أَحَبَّنِي، وَمَنْ أَبْغَضَ عَلِيًّا فَقَدْ أَبْغَضَنِي، وَمَنْ آذَى عَلِيًّا فَقَدْ آذَانِي، وَمَنْ آذَانِي فَقَدْ آذَى اللَّهَ»⁽²⁾ [هر که علی را دوست بدارد مرا دوست داشته، و هر که با علی دشمنی کند با من دشمنی کرده، و هر که علی را بیازارد مرا آزرده، و هر که مرا بیازارد خدا را آزرده است].

و آن حضرت صلی الله علیه و آله از جبرئیل خبر داد: «السَّعِيدُ كُلُّ السَّعِيدِ مَنْ أَحَبَّ عَلِيًّا فِي حَيَاتِي وَبَعْدَ مَمَاتِي، أَلَا وَإِنَّ الشَّقِيَّ كُلَّ الشَّقِيَّ مَنْ أَبْغَضَ عَلِيًّا فِي حَيَاتِي وَبَعْدَ مَمَاتِي»⁽³⁾ [خوشبخت کامل کسی است که علی را در زمان حیات و پس از مرگ من دوست بدارد، آگاه باشید همانا بدبخت کامل کسی است که علی را در زمان زندگی و بعد از مرگ من دشمن بدارد].

19 - حافظ حسن بن علی عدوی از احمد بن عبده ضبی از ابوعیینه از ابن زبیر از جابر نقل کرده است: «أَمَرَنَا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَنْ نَعْرِضَ أَوْلَادَنَا عَلَى حَبِّ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ» [پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به ما دستور داد که فرزندانمان را بر دوستی علی بن ابی طالب عرضه کنیم]. رجال این حدیث رجال صحیحین (صحیح بخاری و مسلم) بوده

ص: 222

1- این روایت را قرشی در شمس الأخبار: 40 [مسند شمس الأخبار 1:107] ذکر کرده است.

2- الاستیعاب 2:461 [قسم سوم/ ص 1101، شماره 1855]؛ ذخائر العقبی: 65؛ الإصابة 3:103 [542/2، شماره 5866]؛ نزهة المجالس 2:207.

3- الریاض النضره 3:215 [167/3]؛ الفصول المهمه: 124 [ص 123]؛ مجمع الزوائد 9:132؛ كنز العمال 6:400 [145/13]، ح [36458]؛ نزهة المجالس 2:207.

و از ابوبکر صدیق نقل شده است: من پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را دیدم که خیمه ای بنا کرده بود و بر کمانی عربی تکیه داده بود و در آن خیمه، علی و فاطمه و حسن و حسین بودند، و فرمود: «معشر المسلمین! أنا سلمٌ لمن سالمَ أهلَ الخيمة، حربٌ لمن حاربهم، وليٌّ لمن والاهم، لا یحبّهم إلاّ سعیدُ الجدِّ طيّب المولد، ولا یبغضهم إلاّ شقیُّ الجدِّ ردیء المولد»^[1] ای گروه مسلمین! من با کسی که با اهل خیمه در صلح باشد در صلحم، و با کسی که با آنان در جنگ است در جنگ هستم، و دوستدار کسی هستم که با آنها دوستی ورزد. و آنان را جز فرد خوشبخت حلال زاده دوست ندارد، و جز فرد بدبخت دارای ولادتِ پست، با آنان دشمنی نمی کند.

20 - آنچه که درباره علم امیرالمؤمنین علی علیه السلام در کتاب و سنت وارد شده:

حفاظ در حدیثی از نبی اکرم خطاب به حضرت فاطمه سلام الله علیها چنین نقل می کنند: «زوّجتک خیر أهلي، أعلمهم علماً، وأفضلهم حلماً، وأولهم إسلاماً» [تو را به همسری بهترین خویشاوند خویش در آوردم، از همه آنها عالم تر و بردبارتر بوده و اولین آنان در پذیرش اسلام است].

و در روایت دیگری می فرماید: «أعلم أمتي من بعدي عليُّ بن أبي طالب» [دانشمندترین فرد امت پس از من علی بن ابی طالب است].

و در حدیث سوم می فرماید: «أعلم الناس بالله وبالناس» [علی داناترین انسانها به خدا و مردم است].

و در حدیث دیگر می فرماید: «ای علی! تو هفت خصلت داری» آنگاه آنها را بر می شمارد و یکی از آن خصلتها این است: «وأعلمهم بالقضية»^[2] [تو داناترین انسانها به قضاوت و داوری هستی].

ص: 223

1- - الرياض النضرة، حافظ محبّ الدین طبری 2:189 [136/3].

2- - حلیة الأولیاء 1:66 [شماره 4]؛ كنز العمال 6:153 و 156 و 398 [605/11] ح 32926؛ وص 617، ح 32995؛ 13/135، ح 36423.

محبّ الدین طبری در «الریاض النضره»⁽¹⁾ از عایشه نقل می کند:

«أنّه أعلم الناس بالسنة» [علی علیه السلام داناترین مردم به سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله است].

کنجی در «کفایة الطالب»⁽²⁾ از ابو امامه از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل می کند: «أعلم أمّتي بالسنة والقضاء بعدي عليّ بن أبي طالب» [داناترین فرد امت من به سنت و به قضاوت و داوری پس از من علی بن ابی طالب است].

خوارزمی در مناقب⁽³⁾ از سلمان از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل می کند: «أعلم أمّتي من بعدي عليّ بن أبي طالب» [پس از من داناترین فرد امت علی بن ابی طالب علیه السلام است].

حفاظ و راویان معتبر از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل کرده اند:

«والله! ما نزلت آية إلا وقد علمتُ فيم نزلتُ وعلى من نزلتُ، إنَّ ربِّي وهبَ لي قلباً عقولاً ولساناً ناطقاً» [به خدا سوگند! هیچ آیه ای نازل نشد مگر اینکه می دانستم درباره چه مطلبی و برای چه کسی نازل شده است، همانا پروردگارم قلبی متفکر و زبانی گویا به من عطا کرده است]⁽⁴⁾.

همچنین از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت شده است: «قُسِّمَت الحکمة عشرة أجزاء، فأعطي عليّ تسعة أجزاء، والناس جزءاً واحداً» [حکمت ده جزء دارد، نه جزء آن به علی علیه السلام عطا شده و یک جزء دیگر میان مردم تقسیم شده است]⁽⁵⁾.

و نیز فرموده است: «أنا مدينة العلم وعليّ بابها» [من شهر علم هستم، و علی در آن است].

مرحوم علاّ مه امینی در الغدير (143) نفر از راویان این حدیث را ذکر کرده که کلمات بسیاری از آنها پیرامون حدیث در جزء پنجم «عَبَقَاتُ الْأَنْوَارِ» میر حامد حسین موسوی کهنوی، متوفای (1306) وجود دارد؛ از جمله آن افراد است:

ص: 224

1- - الرياض النضره 193:2[141/3].

2- - كفاية الطالب: 190 [332، باب 94].

3- - المناقب: 49 [ص 82، ح 67].

4- - حلیة الأولیاء 1:67 [شماره 4]؛ کنز العمال 6:396[128/13]، ح 36404.

5- - حلیة الأولیاء 1:65 [شماره 4].

1 - پیشوای حنابلہ، احمد بن حنبل، متوفای (241)؛ وی این حدیث را در کتاب «فضائل علی» ذکر کرده است (1).

2 - حافظ ابو عیسیٰ محمد ترمذی، متوفای (279)؛ وی این حدیث را در کتاب «صحیح» خود ذکر کرده است (2).

3 - حافظ ابو جعفر محمد بن جریر طبری، متوفای (310)؛ وی این حدیث را در «تہذیب الآثار» (3) ذکر کرده و آن را صحیح دانسته است، و بسیاری از بزرگان اہل سنت از او این روایت را حکایت می کنند.

4 - ابوالقاسم زمخشری، متوفای (538)؛ وی در «الفائق» (4) بابی را بہ نام «مدینۃ العلم» نامیدہ است.

5 - حافظ ابو عبد اللہ محمد بن یوسف کنجی شافعی متوفای (658)؛ وی این حدیث را در «کفایہ» (5) با چند طریق ذکر کرده و نوشته است:

می گوئیم: این، حدیثی حسن و عالی است... و با این حال، علمای صحابہ و تابعان و اہل بیت او، برتری علی علیہ السلام، کثرت علم او، تیز فہمی و فراوانی حکمت وی، نیکو ادارہ کردن، و درستی فتوای او را باور دارند. و بہ راستی، ابوبکر و عمر و عثمان و دیگر علمای صحابہ در احکام با او مشورت می کردند، و بہ سخن او در نقض [ردّ مطلبی] و ابرام [اثبات مطلبی] عمل می کردند، و این بہ خاطر اعتراف آنها بہ علم او و کثرت فضل و رجحان عقل و فہم و درستی حکم او بودہ است. و این حدیث در حقّ او زیاد نیست؛ زیرا رتبہ او نزد خدا و رسول خدا و بندگان مؤمن بالاتر و جلیل تر از این است.

ص: 225

1- - فضائل علی [ص 138، ح 203].

2- - سنن ترمذی [ص 596/5، ح 3723، بہ لفظ: «أنا دار الحکمة...»؛ و نیز نگاہ کن: جامع الأصول 473/9، ح 6489].

3- - تہذیب الآثار [ص 105، شماره 173 از مسند علی علیہ السلام].

4- - الفائق 1:28 [36/2].

5- - کفایۃ الطالب: 98-102 [ص 220 و 222 و 223، باب 58].

6 - شهاب الدین ابوالفضل احمد بن علی، مشهور به ابن حجر عسقلانی، متوفای (852).

وی این حدیث را در تهذیب (1) یاد آور شده، و در لسان المیزان (2) گفته است:

این حدیث با طرق زیادی در مستدرک حاکم (3) روایت شده است، و دست کم باید گفت حدیث، اصل و اساس دارد و شایسته نیست آن را جعلی بدانیم.

7 - حافظ جلال الدین عبدالرحمن بن کمال الدین سیوطی، متوفای (911)؛ وی این حدیث را در «الجامع الصغير» (4) و در بسیاری از تألیفاتش ذکر کرده و در بیشتر آنها آن را حسن دانسته است، و در «جمع الجوامع» حکم به صحت آن نموده است (5).

8 - شهاب الدین احمد بن محمد بن حجر هیتمی مکی، متوفای (974)؛ وی این حدیث را در «صواعق» ذکر کرده است (6).

لفظ حدیث:

1 - از حرث و عاصم به سند مرفوع از علی علیه السلام نقل شده است: «إِنَّ اللَّهَ خَلَقَنِي وَعَلِيًّا مِنْ شَجَرَةٍ أَنَا أَصْلُهَا، وَعَلِيٌّ فَرْعُهَا، وَالْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ ثَمَرَتَاهَا، وَالشَّيْعَةُ وَرَقُهَا، فَهَلْ يَخْرُجُ مِنَ الطَّيِّبِ إِلَّا الطَّيِّبُ؟ وَأَنَا مَدِينَةُ الْعِلْمِ وَعَلِيٌّ بَابُهَا؛ فَمَنْ أَرَادَ الْمَدِينَةَ فَلْيَأْتِهَا مِنْ بَابِهَا» [خداوند من و علی را از يك درخت آفرید، درختی که من اصل آن، علی فرع (شاخه) آن، حسن و حسین ثمره (میوه) آن، و شیعه برگ آن است پس آیا از پاکیزه جز پاکیزه خارج می شود؟ و من شهر علم و علی در آن است پس هر کس اراده شهر را نموده باید از در وارد شود].

ص: 226

1- - تهذیب التهذیب 7:337 [296/7].

2- - لسان المیزان [155/2، شماره 2034].

3- - المستدرک علی الصحیحین [137/3، ح 4637 و 4638؛ ص 138، ح 4639].

4- - الجامع الصغير 1:374 [415/1، ح 2705].

5- - كنز العمال 6:401 [148/13، ح 36463، 36464].

6- - الصواعق المحرقة: 73 [ص 122].

در روایت حذیفه از علی علیه السلام نقل شده است: «أنا مدينة العلم وعليّ بابها، ولا تؤتي البيوت إلّا من أبوابها» [من شهر علم هستم، و علی در آن است، و به شهرها وارد نمی شوند مگر از درهای آن].

و در روایت دیگر از علی علیه السلام نقل شده است: «أنا مدينة العلم وأنت بابها، كذب من زعم أنّه يصل إلى المدينة إلّا من قبل الباب» [پیامبر فرمودند: من شهر علم هستم، و تو در آن هستی، دروغ می گوید کسی که گمان می کند به شهر می رسد جز از طرف در].

در روایت دیگر از علی علیه السلام نقل شده است: «أنا مدينة العلم وأنت بابها، كذب من زعم أنّه يدخل المدينة بغير الباب، قال الله عزّ وجلّ: «وَأْتُوا الْبُيُوتَ مِنْ أَبْوَابِهَا» (1)» [من شهر علم هستم و تو در آن هستی، دروغ می گوید کسی که گمان می کند داخل شهر می شود از غیر در. و خداوند می فرماید: «و از در خانه ها وارد شوید»].

2 - از ابن عباس نقل شده است [که پیامبر فرمودند]: «أنا مدينة العلم وعليّ بابها، فمن أراد العلم فليأت بابه - الباب -» [من شهر علم هستم و علی در آن است، پس هر کس اراده علم کرده باید از در علم بیاید].

در روایتی از سعید بن جبیر از ابن عباس نقل شده است: «يا عليّ! أنا مدينة العلم وأنت بابها، ولن تؤتي المدينة إلّا من قبل الباب» [ای علی! من شهر علم هستم و تو در آن هستی، و به شهر نمی آیند مگر از جانب در].

3 - از جابر بن عبد الله نقل شده است: در روز حدیبیه از پیامبر صلی الله علیه و آله شنیدم در حالی که دست علی علیه السلام را گرفته بود فرمود: «هذا أمير البرّة، وقاتل الفجرة، منصورٌ من نصره، مخذولٌ من خذله» [این امیر نیکوکاران و قاتل بدکاران است، هر کس او را یاری کند یاری می شود، و هر کس او را وانهد وانهاده می شود]. سپس صدا را بلند کرده و فرمودند: «أنا مدينة العلم وعليّ بابها، فمن أراد العلم فليأت الباب» [من شهر علم هستم و علی در آن است پس هر کس اراده خانه کند باید از در آن برود].

در روایتی دیگر از جابر آمده است: «أنا مدينة العلم وعليّ بابها، فمن أراد

ص: 227

العلم فليأت الباب» [من شهر علم هستم و علی در آن است، پس هر کس اراده علم کند باید به طرف در برود].

و احادیث دیگری هم وجود دارد که بزرگان در تألیفات گرانبهای خود ذکر کرده اند و صحت این حدیث را تقویت می کنند؛ از جمله:

1 - «أنا دار الحکمة وعلی بابها»⁽¹⁾ [من شهر حکمت هستم و علی در آن است].

2 - «أنا دار العلم وعلی بابها»⁽²⁾ [من شهر علم هستم و علی در آن است].

3 - «أنا میزان العلم وعلی کفّاه»⁽³⁾ [من ترازوی علم هستم و علی دو کفه آن است].

4 - «أنا میزان الحکمة وعلی لسانه»⁽⁴⁾ [من ترازوی حکمت هستم و علی زبانه ترازو است].

5 - «أنا المدينة وأنت الباب، ولا يؤتی المدينة إلا من بابها»⁽⁵⁾ [من شهر علم هستم و تو در آن، و به شهر نمی روند مگر از در آن].

6 - در روایتی است: «فهو باب مدينة علمي»⁽⁶⁾ [او در شهر علم من است].

ص: 228

1- این حدیث را ترمذی در جامع صحیح خود 2:214/596، ح 3723، و گروهی از حفاظ و ائمه حدیث که شمار آنها بیش از شصت نفرند، آورده اند.

2- این حدیث را بغوی در مصابیح السنة آورده است، چنانکه طبری در ذخائر العقبی: 77 و دیگران نیز آورده اند.

3- این حدیث را دیلمی به سند مرفوع از ابن عباس در فردوس الأخبار [44/1، ح 107] آورده است؛ و گروهی به پیروی از دیلمی این حدیث را آورده اند؛ مانند عجلونی در کشف الخفاء 1:204 [ح 618] و دیگران.

4- این حدیث را غزالی در الرسالة العقلیة آورده است؛ و میبذی از وی در شرح دیوانی که منسوب به امیرالمؤمنین [ص 3] است آن را حکایت کرده است.

5- این روایت را عاصمی ابو محمد در کتابش «زین الفتی فی شرح سورة هل أتی» آورده است.

6- این روایت را فقیه ابن مغازلی [در مناقب علی بن ابی طالب/50، ح 73]، و ابو المؤید خوارزمی [در المناقب/129، ح 143]، و قندوزی در ینابیع: 71 [69/1، باب 14] آورده اند.

7 - «عليّ أخي ومَنّي وأنا من عليّ فهو باب علمي ووصيّ» [عليّ برادر من است و از من است و من از عليّ هستم و او در علم من و وصيّ من است].

8 - «عليّ باب علمي ومبيّن لأُمّتي ما أُرسلت به من بعدي» (1) [عليّ باب علم من است، و پس از من آنچه را که برای آن مبعوث شده ام برای اُمّتم بیان می کند].

9 - «أنت باب علمي» [تو باب علم من هستی]. این سخن را پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در حدیثی به علی علیه السلام فرمودند؛ آن حدیث را خرکوشی، ابونعیم، دیلمی، خوارزمی، ابوالعلاء همدانی، ابوحامد صالحات، ابوعبدالله کنجی، سیّد شهاب الدین نگارنده «توضیح الدلائل»، و قندوزی ذکر کرده اند.

10 - «يا أمّ سلمة اشهدي واسمعي هذا عليّ أمير المؤمنين وسيد المسلمين وعيبة علمي - وعاء علمي - وبابي الذي أوتي منه» [ای امّ سلمه! شاهد باش و گوش کن! این علی امیرالمؤمنین و آقای مسلمین و صندوق و خزینۀ علم من، و در (دانش) من است که باید از جانب آن وارد شد].

این حدیث را از ابونعیم، خوارزمی در «مناقب» (2)، رافعی در «التدوین» (3)، کنجی در «مناقب» (4)، حموینی در «فرائد السمطين» (5) و... ذکر کرده اند.

شیخ محمّد حفنی در حاشیۀ شرح عزیزی نوشته است (6):

واژه «عیبة» در حدیث، یعنی ظرف علم من که (علی) حافظ آن است؛ زیرا پیامبر اکرم شهر علم بود؛ از این رو صحابه در مشکلات به او [حضرت علی علیه السلام] احتیاج داشتند، و لذا سیّد ما معاویه، پیوسته در زمان

ص: 229

1- - كنز العمال 6:156 [614/11، ح 32981]؛ و القول الجلي في فضائل عليّ، سيوطي، وی آن را حدیث 38 از این کتاب قرار داده است.

2- - المناقب [ص 142، ح 163].

3- - التدوين في أخبار قزوين [89/1].

4- - كفاية الطالب [ص 198، باب 48].

5- - فرائد السمطين [150/1، ح 113، باب 29].

6- - حاشية الحفني على الجامع الصغير 2:417 [458/2].

آن واقعه [احتمالاً جنگ صفین] از مشکلات می پرسید و آن حضرت جواب می داد؛ پس یاران علی به او گفتند: چرا به دشمن ما جواب می دهی؟! می فرمود: «أما يكفيكم أنه يحتاج إلينا؟!» [آیا همین برای شما کافی نیست که او به ما احتیاج دارد؟!]. و در زمان سید ما عمر نیز مشکلاتی را حل نمود؛ پس عمر گفت: «ما أبقاني الله إلى أن أدرك قوماً ليس فيهم أبو الحسن...» [خداوند مرا تا زمانی زنده نگه ندارد که قومی را درک کنم که ابو الحسن در میان آنها نباشد...].

و مناوی در «فیض القدير» نوشته است (1):

«علي عيبة علمي» یعنی در او گمان می رود که مشکلات سخن مرا (برای ائمتّم) برطرف سازد، و خاصّه من، و جایگاه سرّ من، و معدن چیزهای با ارزش من است. و «عیبه» چیزی را گویند که انسان اشیاء با ارزش خود را در آن نگهداری می کند.

ابن درید گفته است (2): و این، کلامی موجز و مختصر از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله است و چنین ضرب المثلی سابقه نداشته است. و این ضرب المثل می رساند علی علیه السلام به امور باطنی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله اختصاص داشته که دیگران بر آن اطلاعی نداشته اند، و این منتهای مدح و ستایش علی است.

و به تحقیق که ضمایر دشمنانش از اعتقاد به بزرگی او پُر بود.

و در «شرح الهمزیّة» (3) آمده است:

معاویه پیوسته پیک می فرستاد و از علی علیه السلام درباره مشکلات سؤال می نمود، و آن حضرت علیه السلام جواب می داد؛ پس یکی از فرزندان آن حضرت علیه السلام گفت: به دشمنت جواب می دهی؟! فرمود: «أما يكفينا أن احتاجنا وسألنا؟» [آیا همین برای ما کافی نیست که او به ما محتاج است]

ص: 230

1- - فیض القدير 4:356.

2- - جمهرة اللغة [369/1].

3- - شرح الهمزیّة [ص 192].

11 - «أنا مدينة الفقه وعليّ بابها» [من شهر فقه هستم و علی درب آن است]. این حدیث را ابومظفر سبط ابن جوزی در «تذکره» آورده است (1).

21 - درباره آیه: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ» (2) [ای کسانی که ایمان آورده اید! از (مخالفت فرمان) خدا بپرهیزید، و با صادقان باشید!] از طریق حافظ ابونعیم و ابن مردویه و ابن عساکر (3) و بسیاری دیگر، از جابر و ابن عباس نقل شده است: «أبي: كونوا مع علي بن أبي طالب» [منظور آیه این است که با علی بن ابی طالب باشید]. این روایت را گنجی شافعی در کتاب «کفایه» (4) و حافظ سیوطی در «الدر المنثور» نقل کرده اند (5).

22 - درباره سخن خداوند متعال: «وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ * أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ» (6) [و (سومین گروه) پیشگامان پیشگامند، * آنها مقربانند!] روایت شده است که این آیه درباره علی علیه السلام نازل شده است.

ابن مردویه از ابن عباس نقل کرده است: «این آیه درباره مؤمن آل فرعون حزقیل، و حبیب نجار که در سوره یس از او یاد شده، و علی بن ابی طالب نازل شده است، و هر يك از اینها در امت خود [در ایمان] بر دیگران پیشی گرفتند و علی با فضیلت ترین آنهاست». در نقل ابن ابی حاتم به جای حزقیل، یوشع بن نون آمده است.

و حافظ سیوطی در کتاب «الدر المنثور»، و ابن حجر در «صواعق»، و سبط ابن جوزی در «تذکره» این روایت را نقل کرده اند (7).

ص: 231

1- - تذكرة الخواصّ : 29 [ص 48].

2- - توبه: 119.

3- - تاريخ مدينة دمشق [307/12]؛ و در ترجمة الإمام عليّ بن أبي طالب عليه السلام - چاپ تحقيق شده -: [شماره 930].

4- - كفاية الطالب: 111 [ص 236، باب 62].

5- - الدر المنثور 3:290 [316/4].

6- - واقعه: 10-11.

7- - الدر المنثور 6:154 [6/8]؛ الصواعق المحرقة: 74 [ص 125]؛ تذكرة الخواصّ : 11 [ص 17].

23 - در کتابها و فرهنگ ها پیرامون آیه شریفه: «قُلْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مَلِكٌ عَلَيْهِ أَجْرٌ إِلَّا الْمَوَدَّةُ فِي الْقُرْبَى وَمَنْ يَقَرِّفْ حَسَنَةً نَّزِدَ لَهُ فِيهَا حُسْنًا»⁽¹⁾ بگو: من هیچ پاداشی از شما بر رسالتم درخواست نمی کنم جز دوست داشتن نزدیکانم (اهل بیت)؛ و هر کس کار نیکی انجام دهد، بر نیکی اش می افزایم، روایات و سخنان زیبا و کاملی وجود دارد که جای ذکر همه آنها نیست و تنها به پاره ای از آنها بسنده می کنیم:

1 - احمد در کتاب «مناقب»، و ابن منذر، و ابن ابی حاتم، و طبرانی، و ابن مردویه، و واحدی، و ثعلبی، و ابونعیم، و بغوی در تفسیر خود، و ابن مغازلی در «مناقب»، با سندهای خود از ابن عباس نقل کرده اند: وقتی این آیه نازل شد از رسول خدا پرسیده شد: ای رسول خدا! خویشان تو که مودت و محبت آنها بر ما واجب است چه کسانی هستند؟ فرمود: «علی و فاطمة و ابناهما»⁽²⁾ [علی و فاطمه و دو فرزندشان].

2 - حافظ طبری، و ابن عساکر⁽³⁾، و حاکم حسکانی در «شواهد التنزیل لقواعد التفضیل»⁽⁴⁾ با چندین طریق از ابو امامه باهلی از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل کرده اند:

«إِنَّ اللَّهَ خَلَقَ الْأَنْبِيَاءَ مِنْ أَشْجَارٍ شَتَّى وَخَلَقَنِي مِنْ شَجَرَةٍ وَاحِدَةٍ، فَأَنَا أَصْلُهَا وَعَلِيٌّ فَرْعُهَا وَفَاطِمَةُ لِقَاحُهَا وَالْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ ثَمَرُهَا؛ فَمَنْ تَعَلَّقَ بِغَصْنٍ مِنْ أَغْصَانِهَا نَجَا وَمَنْ زَاغَ عَنْهَا هَوَى. وَلَوْ أَنَّ عَبْدًا عَبَدَ اللَّهَ بَيْنَ الصُّفَا وَالْمَرُوءَةِ أَلْفَ عَامٍ ثُمَّ أَلْفَ عَامٍ ثُمَّ أَلْفَ عَامٍ لَمْ يُدْرِكْ صَحْبَتَنَا كَبَّهَ اللَّهُ عَلَى مَنْخَرِيهِ فِي النَّارِ» [همانا خداوند پیامبران را از درختان گوناگون و مرا از يك درخت آفرید، من ریشه آن درخت هستم و علی شاخه آن و فاطمه برای بارگیری آن و حسن و حسین میوه آن هستند؛ هر کس به

ص: 232

1- - شوری: 23.

2- - مناقب علی [ص 187، ح 263]؛ المعجم الكبير [351/11، ح 12259]؛ الكشف والبيان [ورقه 46، سورة شوری: آیه 23]؛ مناقب علی بن أبي طالب [ص 307-309، ح 352].

3- - تاریخ مدینه دمشق [143/12]؛ و در ترجمه الإمام علی بن أبي طالب علیه السلام [شماره 178 و 179].

4- - شواهد التنزیل [203/2، ح 837].

شاخه ای از شاخه های آن آویزان شود، نجات یابد و هر کس از آن منحرف شود هلاک شود. و اگر بنده ای سه هزار سال خدا را بین صفا و مروه عبادت کند، سپس همراهی ما را درك نکند خدا او را بر روی بینی اش در آتش می اندازد]. آن گاه حضرت آیه: «قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى» را خواند. این روایت را کنجی نیز در «کفایه(1)» ذکر کرده است.

3 - احمد(2) و ابن ابی حاتم از ابن عباس درباره آیه: «وَمَنْ يَتَرَفَّ حَسَنَةً نَّزِدَ لَهُ فِيهَا حُسْنًا»(3) [و هر کس کار نیکی انجام دهد، بر نیکی اش می افزاییم] نقل کرده اند: «المودة لآل محمد» [(حسنه) مودت و محبت آل محمد صلی الله علیه و آله است].

4 - از ابوظفیل نقل شده است: حسن بن علی بن ابی طالب علیهم السلام برای ما خطبه می خواند، حمد و ثنای الهی کرد و خاتم اوصیاء و وصی پیامبران و امین صدیقان و شاهد بر اعمال [یعنی] امیرالمؤمنین علی علیه السلام را یاد کرد و آنگاه فرمود:

«أيها الناس! لقد فارقكم رجلٌ ما سبقه الأولون ولا يدرکه الآخرون. لقد كان رسول الله صلى الله عليه وآله يعطيه الراية فيقاتل جبريل عن يمينه وميكائيل عن يساره فما يرجع حتى يفتح الله عليه. ولقد قبضه الله في الليلة التي قبض فيها وصي موسى وعُرج بروحه في الليلة التي عُرج فيها بروح عيسى بن مريم، وفي الليلة التي أنزل الله عز وجل فيها الفرقان، والله! ما ترك ذهباً ولا فضة، وما في بيت ماله إلا سبعة وخمسون درهماً فضلت من عطائه أراد أن يشتري بها خادماً لأم كلثوم» [ای مردم! مردی از شما جدا شد که پیشینیان بر او سبقت نگرفتند و آیندگان او را درك نمی کنند. همانا رسول خدا صلی الله علیه و آله پرچم را به دست او می داد و جبرئیل از طرف راست او و میکائیل از طرف چپ او می جنگید، و بر نمی گشت تا اینکه خداوند او را پیروز می کرد. و همانا خدا او را در شبی قبض روح کرد که وصی موسی در آن شب قبض روح شد، و روح او در شبی به آسمان عروج کرد که روح

ص: 233

1- - کفایة الطالب: 178 [ص 317، باب 87].

2- - فضائل الصحابة [669/2، ح 1141].

3- - شوری: 23.

عیسی بن مریم در آن شب عروج نمود، و در شبی که خداوند عزوجل قرآن را نازل کرد.

به خدا سوگند! طلا و نقره ای از خود به جا نگذاشت، و در جایگاه نگهداری اموالش تنها (750) درهم بود که از بخششهایش زیاد آمده بود و می خواست با آن خادمی برای اُم کلثوم بخرد].

سپس فرمود: «من عَرَفَنِي فَقَدْ عَرَفَنِي وَمَنْ لَمْ يَعْرِفَنِي فَأَنَا الْحَسَنُ بْنُ مُحَمَّدٍ» [هر کس مرا می شناسد که می شناسد، و هر که نمی شناسد بداند که من حسن بن محمد هستم]. سپس این آیه از سخن یوسف را تلاوت کرد: «وَاتَّبَعْتُ مِلَّةَ آبَائِي إِبْرَاهِيمَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ» (1) [من از آیین پدرانم ابراهیم و اسحاق و یعقوب پیروی کردم].

سپس شروع به خواندن قرآن کرد.

آنگاه فرمود: «أَنَا ابْنُ الْبَشِيرِ، وَأَنَا ابْنُ النَّذِيرِ، أَنَا ابْنُ النَّبِيِّ، أَنَا ابْنُ الدَّاعِي إِلَى اللَّهِ بِإِذْنِهِ، وَأَنَا ابْنُ السَّرَاجِ الْمُنِيرِ، وَأَنَا ابْنُ الَّذِي أُرْسِلَ رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ، وَأَنَا مِنْ أَهْلِ الْبَيْتِ الَّذِينَ أَذْهَبَ اللَّهُ عَنْهُمْ الرِّجْسَ وَطَهَّرَهُمْ تَطْهِيراً، وَأَنَا مِنْ أَهْلِ الْبَيْتِ الَّذِينَ افْتَرَضَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ مَوَدَّتَهُمْ وَوَلَايَتَهُمْ؛ فَقَالَ فِيمَا أَنْزَلَ عَلَى مُحَمَّدٍ: «قُلْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ عَلَيْهِ أَجْرٌ إِلَّا الْمَوَدَّةُ فِي الْقُرْبَى»...» [من فرزند بشارت دهنده و بیم دهنده و فرزند پیامبر و فرزند کسی که به اذن خدا به سوی او دعوت می کند و فرزند چراغ روشنگر و فرزند کسی که رحمت بر جهانیان مبعوث شد، هستم، و من از اهل بیتی هستم که خداوند، ناپاکی را از آنها دور کرد و پاکشان کرد چه پاک کردنی، و من از اهل بیتی هستم که خدای عزوجل محبت و ولایت آنها را واجب کرده است، و در آنچه بر محمد نازل کرده فرموده است:

«بگو: من هیچ پاداشی از شما بر رسالتم درخواست نمی کنم جز دوست داشتن نزدیکانم»].

این روایت را بزاز، و طبرانی در «کبیر»، و ابوالفرج در «مقاتل الطالبیین»، و ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغة، و ابن حجر در «صواعق» نقل کرده اند (2).

ص: 234

1- - یوسف: 38.

2- - المعجم الكبير [3/79-80، ح 2717-2725]؛ المعجم الأوسط [3/888، ح 1276]؛ مقاتل الطالبیین [ص 62]؛ شرح نهج البلاغة 4:11 [30/16]، خطبة 31؛ الفصول المهمة [ص 158-159]؛ كفاية الطالب [ص 93، باب 11]؛ السنن الكبرى [5/112، ح 8408]؛ الصواعق المحرقة 101 و 136 [ص 170 و 228].

دیلمی از ابوسعید خدری نقل کرده است: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «وَقَفُّوهُمْ إِنَّهُمْ مَسْئُولُونَ عَنْ وَلَايَةِ عَلِيٍّ» [آنها را نگه دارید تا درباره ولایت علی بازخواست شوند]. و گویا همین، منظور واحدی است که گفته است: درباره آیه: «وَقَفُّوهُمْ إِنَّهُمْ مَسْئُولُونَ» (2) [آنها را نگهدارید که باید بازپرسی شوند] نقل شده که منظور بازخواست شدن آنها درباره ولایت علی و اهل بیت است؛ زیرا خداوند به پیامبرش صلی الله علیه و آله فرمان داد که به مردم بفهماند که به خاطر انجام رسالت مزدی از آنها نمی خواهد، مگر مودّت و محبت به خویشاوندانش. و منظور این است که از مردم پرسیده می شود: آیا آن چنان که پیامبر صلی الله علیه و آله سفارش کرد خویشاوندانش را آن گونه که شایسته است دوست داشتند یا این سفارش را ضایع کردند و انجام ندادند؛ پس باید بازخواست شوند و نتیجه رفتار خود با خاندان پیامبر را بچشند.

24 - ثعلبی در «الکشف والبيان» (3) درباره آیه: «إِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ» از مسلم بن حیان نقل کرده است: از ابوبریده شنیدم که می گفت: «صراط محمد وآله» [منظور، راه محمد و آل اوست].

و حموی در «فرائد» (4) با سند خود از اصبع بن نباته از علی علیه السلام درباره آیه:

«وَإِنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ عَنِ الصِّرَاطِ لَنُكَيِّبُونَ» (5) [اما کسانی که به آخرت ایمان

ص: 235

1- - الصواعق المحرقة: 89 [ص 149].

2- - صافّات: 24.

3- - الکشف والبيان [ورقه 9، سورة حمد: آیه 6].

4- - فرائد السمطين [300/2، ح 556].

5- - مؤمنون: 74.

ندارند از این راه منحرفند] نقل کرده است: «الصراط ولایتنا أهل البيت» [راه (مستقیم)، ولایت ما اهل بیت است].

و خوارزمی در «مناقب» نقل کرده است: «الصراط صراطان: صراطٌ في الدنيا، وصراطٌ في الآخرة؛ فأما صراط الدنيا فهو عليٌّ بن أبي طالب، وأما صراط الآخرة فهو جسر جهنم. من عرف صراط الدنيا جاز على صراط الآخرة» [دوراه داریم: راهی در دنیا و راهی در آخرت؛ و اما راه دنیا علی بن ابی طالب است، و راه آخرت، پل جهنم است. هر کس راه دنیا را بشناسد، از راه آخرت گذر می کند].

و معنای این حدیث را این روایت - آن گونه که در کتاب «صواعق» (1) آمده است - روشن می کند: ابن عدی (2) و دیلمی از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل کرده اند:

«أثبتكم على الصراط أشدكم حباً لأهل بيتي ولأصحابي» [با ثبات ترین شما بر راه (راست)، کسی است که اهل بیت و اصحاب مرا بیشتر دوست داشته باشد].

25 - محبّ الدین طبری در «ریاض» می نویسد (3):

همانا رسول خدا صلی الله علیه و آله او را صدیق نامید... خجندی گفته است: وی ملقب به یعسوب الأمة [بزرگ و پیشوای امت] و صدیق اکبر بوده است.

در این باره روایات زیادی وجود دارد که برخی را یادآور می شویم:

1 - ابن نجّار، و احمد در «مناقب» (4) از ابن عبّاس از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل کرده اند: «الصدّيقون ثلاثةٌ: حزقيل مؤمن آل فرعون، وحبیب النجّار صاحب آل یاسین، وعلی بن أبي طالب» [صدیقان سه نفرند: حزقیل مؤمن آل فرعون، حبیب نجّار همراه آل یاسین، و علی بن ابی طالب].

2 - از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده است: «إنّ هذا أوّل من آمن بي، وهو أوّل من يصفحني يوم القيامة، وهو الصدّيق الأكبر، وهذا فاروق هذه الأمة، يفرّق بين الحقّ والباطل، وهذا يعسوب المؤمنين» [همانا این شخص، نخستین ایمان آورنده به من، و

ص: 236

1- - الصواعق المحرقة: 111 [ص 187].

2- - الكامل في ضعفاء الرجال [302/6، شماره 1791].

3- - الرياض النضرة [94/3 و 95].

4- - مناقب عليّ [ص 131، ح 194].

اولین کسی است که در روز قیامت با من مصافحه می کند، و او صدیق اکبر و فاروق این امت است که حق و باطل را از یکدیگر جدا می کند، و او یعسوب مؤمنان (امیر و بزرگ مؤمنان) است].

این روایت را طبرانی از سلمان و ابوذر، و حافظ کنجی در «کفایه» از طریق حافظ ابن عساکر نقل کرده اند(1)، و طبق نقل کنجی در پایان حدیث آمده است: «وهو بابي الآذي أوتي منه وهو خليفتي من بعدي» [و او درب من است، دربی که از آن جا باید وارد شد، و او خلیفه بعد از من است]. و متقی هندی در «إكمال كنز العمال» روایت را طبق نقل نخست حکایت کرده است.

3 - از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل شده است: «قال لي ربي عز وجل ليلة أُسري بي: من خَلَقْتَ على أَمَتِكَ يا مُحَمَّد؟! قال: قلتُ: يا رب! أنت أعلم. قال: يا مُحَمَّد! انتَجَبْتُكَ(2) برسالتی، واصطفيتُك لنفسی، وأنت نبی وخیرتی من خلقي، ثمَّ الصَّدِيقُ الأكبر الطاهر المَطْهَر الَّذِي خَلَقْتُهُ من طينتك وجعلته وزيرك وأبا سبطيك السيِّدين الشهيدین الطاهرين المَطْهَرين سيِّدي شباب أهل الجنة وزوجته خیر نساء العالمين. أنت شجرةٌ وعليَّ أغصانها وفاطمة ورقها والحسن والحسين ثمارها، خلَقْتُهُما من طينة عَلِيِّين وخلقْتُ شيعتكم منكم، إنهم لو ضُربوا على أعناقهم بالسيوف ما ازدادوا لكم إلّا حَبًّا. قلت:

يا رب! ومن الصَّدِيقُ الأكبر؟ قال: أخوك عليُّ بن أبي طالب» [پروردگار من - عزوجل - در شب معراج به من فرمود: ای محمد! چه کسی را بر امت خود جانشین می کنی؟ گفتم: پروردگارا! تو داناتری. فرمود: ای محمد! تو را به رسالت خود انتخاب کردم و برای خود برگزیدم، و تو پیامبر من و بهترین خلق من هستی، و سپس صدیق اکبر پاک و پاکیزه شده که او را از سرشت تو آفریدم و او را وزیر تو و پدر دو نوه ات دو آقا و دو

ص: 237

1- - المعجم الكبير [269/6، ح 6184]؛ كفاية الطالب: 79 [ص 187، باب 44]؛ تاريخ مدينة دمشق [130/12]؛ كنز العمال 6:56 [616/11، ح 32990].

2- - [در منبع اصلی چنین آمده است: «إنني اجتبيتك»].

شهید پاک و پاکیزه شده و دو آقای جوانان اهل بهشت، قرار دادم و بهترین زنان عالم را به ازدواج او در آوردم. تو درخت هستی و علی شاخه های آن و فاطمه برگ آن و حسن و حسین میوه های آن، آن دو را از سرشت علّیین آفریدم و شیعه شما را از شما آفریدم، همانا آن ها اگر شمشیر بر گردنهایشان فرود آید دوستی شان نسبت به شما زیاده تر می شود. گفتم: پروردگارا! صدیق اکبر کیست؟ فرمود: برادرت علی بن ابی طالب.

این روایت را قرشی در «شمس الأخبار»⁽¹⁾ نقل کرده است.

4 - از علی علیه السلام نقل شده است: «أنا عبدالله وأخو رسوله وأنا الصديق الأكبر لا يقولها بعدي إلا كذاب مُفترٍ، لقد صليتُ قبلَ الناس سبع سنين» [من بنده خدا، و برادر رسول خدا، و صدیق اکبر هستم، و این سخن را پس از من جز فرد بسیار دروغگوی افترازن نمی گوید، همانا هفت سال قبل از مردم نماز خواندم].

این روایت را ابن ابی شیبیه با سندی صحیح، و نسائی در «خصائص» با سندی که همه راویان آن تقه هستند، و ابن ماجه در سنن خود با سندی صحیح نقل کرده اند⁽²⁾.

26 - خطیب بغدادی⁽³⁾ در تاریخ خود این روایت را از ابن عباس نقل کرده است که: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «ليلة عُرِج بي إلى السماء رأيتُ على باب الجنة مكتوباً لا إله إلا الله، محمد رسول الله، عليّ حبيب الله، الحسن و الحسين صَفْوَةُ الله، فاطمة خيرة الله، على مبغضينهم لعنة الله» [در شب معراج دیدم بر در بهشت نوشته شده است: خدایی جز خدای یگانه نیست، محمد رسول خداست، علی حبيب خداست، و حسن و حسین برگزیدگان خدا هستند، فاطمه برگزیده خداست، لعنت خدا بر دشمنان آنهاست].

این روایت را خطیب خوارزمی نیز در کتاب «مناقب»⁽⁴⁾ نقل کرده است.

ص: 238

1- - مسند شمس الأخبار: 33 [89/1].

2- - المصنّف [65/12، ح 12133]؛ خصائص أمير المؤمنين: 3 [ص 25، ح 7]؛ و در السنن الكبرى [107/5، ح 8395]؛ سنن ابن ماجه 1:57 [44/1، ح 120].

3- - تاریخ بغدادی 1:259.

4- - المناقب: 240 [ص 302، ح 297].

27 - ابن عدی در «کامل» خود(1) از طریق علی علیه السلام نقل کرده است:

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: «علیّ یعسوب المؤمنین، والمال یعسوب المنافقین» [علی امیر مؤمنان است و مال، امیر منافقان است].

و در روایتی آمده است: «یعسوب الظلمة» [مال، امیر ظالمان است].

و در روایتی آمده است: «یعسوب الکفار» [مال، امیر کافران است](2).

و دمیری گفته است: «به همین جهت به امیرالمؤمنین علی کرم الله وجهه «امیر النحل» [ملکه زنبورها که دیگر زنبورها پیرامون او گرد می آیند و به او پناه می برند] گفته می شود».

28 - «سقایة الحوض - الکوثر - يوم القيامة بيد عليّ أمير المؤمنين، يسقي منه محبيه ومواليه ويزود عنه المنافقين والكفار» [سیراب کردن از حوض کوثر در قیامت به دست علی امیر المؤمنین علیه السلام است که دوستان و موالیان خود را از آن سیراب می کند و منافقان و کافران را از آن دور می سازد].

در این زمینه روایاتی در کتابهای صحیح و مسند نقل شده که ما برخی از آن ها را یاد آور می شویم:

1 - طبرانی(3) با سندی که راویان آن ثقه هستند از ابوسعید خدری نقل کرده است: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «يا عليّ! معك يوم القيامة عصا من عصي الجنة تذود بها المنافقين عن الحوض» [ای علی! در روز قیامت همراه تو عصایی از عصاهای بهشت است که منافقان را با آن از حوض دور می کنی].

2 - شاذان فضیلی به سند خود از امیر المؤمنین علیه السلام نقل کرده است:

ص: 239

1- - الکامل في ضعفاء الرجال [224/5، شماره 1389].

2- - روایت را دمیری در حیاة الحيوان 2:412 [441/2]، و ابن حجر در الصواعق المحرقة: 75 [ص 125] نقل کرده اند.

3- - المعجم الصغير [89/2]. و نگاه کن: الذخائر: 91؛ الرياض النضرة 2:211 [163/3]؛ مجمع الزوائد 9:135؛ الصواعق المحرقة: 104 [ص 174]؛ الرياض النضرة 2:203 [152/3-153]؛ كنز العمال 6:403 [154/13]، ح 36479.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «یا علی! سألتُ ربِّي عزَّ وجلَّ فيك خمس خصال فأعطاني:

أَمَّا الْأُولَى:

فإني سألتُ ربِّي أن تشقَّ عني الأرض وأنفضَّ التراب عن رأسي وأنت معي، فأعطاني.

وَأَمَّا الثَّانِيَّةُ:

فسألتُهُ أن يوقفني عند كَفَّة الميزان وأنت معي، فأعطاني.

وَأَمَّا الثَّالِثَةُ:

فسألتُهُ أن يجعلك حامل لوائي وهو لواء الله الأكبر عليه المفلحون والفائزون بالجنة، فأعطاني.

وَأَمَّا الرَّابِعَةُ:

فسألتُ ربِّي أن تسقي أمتي من حوضي، فأعطاني.

وَأَمَّا الْخَامِسَةُ:

فسألتُ ربِّي أن يجعلك قائد أمتي إلى الجنة، فأعطاني؛ فالحمد لله الَّذِي مَنْ بِهِ عَلَيَّ «.

[ای علی! درباره تو از پروردگارم عزوجل پنج ویژگی خواستم که به من داد:

اول اینکه: از پروردگارم خواستم زمین از روی من شکافته شود و خاک را از سرم کنار بزنم (در قیامت محشور شوم) و توباً من باشی، پس به من عطا کرد.

دوم اینکه: از او خواستم که مرا نزد کفۀ میزان نگهدارد در حالی که توباً من هستی، پس به من عطا نمود.

سوم اینکه: از او خواستم تو را حامل پرچم من قرار دهد و آن، پرچم بزرگ خداست که رستگار شدگان و نجات یافتگان به بهشت با آن هستند، پس به من عطا کرد.

چهارم اینکه: از پروردگارم خواستم که تو اَمت مرا از حوض من سیراب کنی، پس به من عطا نمود.

پنجم اینکه: از پروردگارم خواستم که تو را کشاننده و رهبری کننده اَمت من به سوی بهشت قرار دهد، پس به من عطا کرد؛ پس حمد مخصوص خدایی است که با این (خصائص و ویژگی ها) بر من مَت نهاد].

این روایت را در «مناقب» خطیب خوارزمی، و «فرائد السمطين» باب هجدهم، و «کنز العمال» می یابی (1).

1- - المناقب: 203 [ص 293، ح 280]؛ فرائد السمطين [106/1، ح 75]؛ كنز العمال 6:402 [13/152، ح 36476].

29 - حافظ ابن سَمَّان در «المواقفة» از قیس بن حازم نقل کرده است: روزی ابوبکر صدیق و علی بن ابی طالب دیدار کردند، و ابوبکر در چهره علی تبسم کرد. علی گفت: چه شده که تبسم می کنی؟ گفت: از رسول خدا شنیدم که فرمود: «لایجوز أحد الصراط إلا من كتب له عليّ الجواز» [هیچ کسی از صراط عبور نمی کند مگر کسی که علی برایش حق عبور بنویسد].

این روایت در «الریاض النضرة»، و «صواعق»، و «إسعاف الراغبین» ذکر شده است (1).

قاضی عیاض در «شفاء» (2) از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل کرده است: «معرفة آل محمد براءة من النار، وحب آل محمد جواز علی الصراط، والولاية لآل محمد أمان من العذاب» [شناخت آل محمد برائت از آتش است، و دوستی آل محمد گذر کردن بر صراط است، و ولایت آل محمد امان از عذاب است].

این روایت در «صواعق»، و «إتحاف»، و «رشفة الصادي» یافت می شود (3).

30 - پیامبر صلی الله علیه و آله در حدیث طیر مشوی (مرغ بریان شده) که در کتابهای صحیح و مسند روایت شده فرمودند: «اللهم انتني بأحبّ خلقك إليك لياكل معي» (4) [خدایا! محبوب ترین خلق خود را به سوی من آور تا با من بخورد] سازگار است؟!]

31 - پیامبر صلی الله علیه و آله می فرمود: «عليّ خير أمتي، أعلمهم علماً، وأفضلهم حِلماً» (5)

ص: 241

1- - الریاض النضرة 2:177 و 244 [122/3 و 203]؛ الصواعق المحرقة: 75 [ص 126]؛ إسعاف الراغبین: 161.

2- - الشفا بتعريف حقوق المصطفى [105/2].

3- - الصواعق المحرقة: 139 [ص 232]؛ الإتحاف: 15؛ رشفة الصادي: 459.

4- - [ر. ك: سنن ترمذی 300/5، ح 3807؛ مجمع الزوائد 126/9؛ كنز العمال 166/13، ح 36507].

5- - طبری، خطیب، دولابی [الذریة الطاهرة/ 93، شماره 83]؛ چنانکه در كنز العمال 6:153 و 392 و 398 [605/11، ح 32926؛ 114/13، ح 36370؛ ص 135، ح 36423] آمده است.

[علی بهترین امت من، و داناترین آنها، و با فضیلت ترین آنها از لحاظ بردباری است]؟!]

و یا سخن وی صلی الله علیه و آله: «علیّ خیر من أترکه بعدی»⁽¹⁾ [علی بهترین کسی است که پس از خود به جای می گذارم]؟!]

یا سخن وی صلی الله علیه و آله: «خیر رجالکم علیّ بن ابی طالب، وخیر نسائکم فاطمة بنت محمّد»⁽²⁾ [بهترین مردان شما علی بن ابی طالب، و بهترین زنان شما فاطمه دختر محمّد است]؟!]

یا سخن وی صلی الله علیه و آله: «علیّ خیر البشر فمن أبی فقد کفر»⁽³⁾ [علی بهترین انسان است و هر که امتناع ورزد همانا کافر شده است]؟!]

یا سخن وی صلی الله علیه و آله: «من لم یقل علیّ خیر الناس فقد کفر»⁽⁴⁾ [کسی که نگوید علی بهترین مردم است همانا کافر شده است]؟!]

یا سخن وی صلی الله علیه و آله در حدیث رایت [پرچم] که مورد اتفاق نظر همه است:

«لأعطينّ الراية غداً رجلاً يحبّ الله ورسوله، ويحبّ الله ورسوله» [فردا پرچم را به مردی می دهم که خدا و رسولش او را دوست دارند، و او (نیز) خدا و رسولش را دوست می دارد]؟!]

32 - سخن رسول خدا صلی الله علیه و آله پرده از فرار آن دو (ابوبکر و عمر) برمی دارد؛ آن حضرت پس از فرار آن دو فرمودند: «لأعطينّ الراية غداً رجلاً يحبّ الله ورسوله، ويحبّ الله ورسوله، يفتح الله على يديه ليس بفَرّار» [فردا پرچم را به دست کسی می دهم که خدا و رسولش را دوست دارد، و خدا و رسول او را دوست دارند، خداوند او را پیروز می کند، او فرار کننده از جنگ نیست].

در روایتی عبارت «کَرّار غیر فَرّار» [بسیار حمله کننده ای که فرار

ص: 242

1- - مواقف ایجی 3:276 [ص 409]؛ مجمع الزوائد 9:113.

2- - تاریخ بغداد، خطیب 4:392 [شماره 2280].

3- - تاریخ خطیب به نقل از جابر [421/7، شماره 3984]؛ کنوز الحقائق حاشیة الجامع الصغير 2:16؛ کنز العمال 6:159 [625/11]، ح 33045.

4- - تاریخ خطیب بغدادی 3:192 [شماره 1234]؛ کنز العمال 6:159 [625/11]، ح 33046.

نمی کند] آمده است، و به این لفظ نیز روایت شده است: «وَالَّذِي كَرَّمَ وَجْهَ مُحَمَّدٍ! لَأَعْطِيَنَهَا رَجُلًا لَا يَفِرُّ» [سوگند به کسی که چهره جانِ محمد را گرامی داشته! پرچم را به کسی می دهم که فرار نمی کند].

و در لفظی دیگر آمده است: «لَأُدْفَعَنَّ إِلَى رَجُلٍ لَنْ يَرْجِعَ حَتَّى يَفْتَحَ اللَّهُ لَهُ» [پرچم را به مردی می دهم که بر نمی گردد تا خدا او را پیروز کند]. و به این لفظ نیز روایت شده است: «لَا يُولِّي الدِّبْرَ»⁽¹⁾ [پشت به دشمن نمی کند].

33 - پیامبر صلی الله علیه و آله به فاطمه علیها السلام فرمود: «إِنَّ اللَّهَ اخْتَارَ مِنْ أَهْلِ الْأَرْضِ رَجُلَيْنِ: أَحَدُهُمَا أَبُوكَ وَالْآخَرُ زَوْجُكَ»⁽²⁾ [همانا خدا از اهل زمین دو مرد را برگزید: یکی پدرت و دیگری همسرت]. این روایت را حاکم در کتاب «مستدرک»⁽³⁾ آورده است.

34 - پیامبر صلی الله علیه و آله می فرماید: «عَلَيَّ مَعَ الْحَقِّ وَالْحَقُّ مَعَهُ يَدُورُ حَيْثُ دَارَ وَلَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ» [علی با حق و حق با علی است، هر کجا علی باشد حق همانجاست، و هرگز از هم جدا نمی شوند تا هر دو در حوض کوثر بر من وارد شوند].

حدیث یاد شده را محدثان و بزرگان زیادی نقل نموده اند؛ از جمله:

خطیب در «تاریخ»؛ حافظ ابن مَرْدَوَيْهِ در «مناقب»؛ سمعانی در «فضائل الصحابة»؛ ابن قتیبه در «الإمامة والسياسة»؛ زمخشری در «ربیع الأبرار»⁽⁴⁾.

35 - حدیث اُشباه⁽⁵⁾: پیشوای حنبلی ها احمد، از عبدالرزاق با سندی که ذکر

ص: 243

1- - صحیح بخاری 6:191 [3/1357، ح 3498 و 3499]؛ صحیح مسلم 2:324 [4/87، ح 132، کتاب الجهاد والسير]؛ طبقات ابن سعد: 618 و 630 شماره مسلسل چاپ مصر [2/110-111]؛ مسند احمد 1:184 و 185 و 353 و 358 [1/302، ح 1611؛ و 391/3، ح 10738؛ و 455/6، ح 22314؛ و 492، ح 22522]؛ خصائص نسائی: 4-8 [ص 42، ح 17]؛ سیره ابن هشام 3:386 [3/349]؛ مستدرک حاکم 3:109 [3/117، ح 4575].

2- - مواقف ایجی: 8 [ص 410].

3- - المستدرک علی الصحیحین 3:129 [3/140، ح 4645].

4- - تاریخ بغداد 14:32؛ الإمامة والسياسة 1:68 [1/73]؛ ربیع الأبرار [1/828].

5- - نگاه کن: معجم الأدباء، حموی 17:191.

کرده، با این عبارت روایت کرده است: «من أراد أن ينظر إلى آدم في علمه، وإلى نوح في فهمه، وإلى إبراهيم في خلقه، وإلى موسى في مناجاته، وإلى عيسى في سنته، وإلى محمد في تمامه وكماله، فلينظر إلى هذا الرجل المُقبل» [کسی که می خواهد به آدم در علمش، و به نوح در فهمش، و به ابراهیم در اخلاقش، و به موسی در مناجاتش، و به عیسی در سنتش، و به محمد در تمام بودن و کمالش نگاه کند، پس به این مردی که می آید نگاه کند]. مردم سرها را بلند کردند و ناگاه علی بن ابی طالب را دیدند که گویا از بلندی کنده شده و از کوه پایین می آید(1).

2 - حافظ احمد بن محمد عاصمی در کتاب خود «زین الفتی فی شرح سورة هل أتی» با سند خویش از طریق حافظ عبیدالله بن موسی عیسی از ابوالحمراء نقل می کند که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «من أراد أن ينظر إلى آدم في علمه، وإلى نوح في فهمه، وإلى إبراهيم في حلمه، وإلى موسى في بطشه، فلينظر إلى علي بن أبي طالب» [کسی که می خواهد به آدم در علمش، و به نوح در همتش، و به ابراهیم در بردباریش، و به موسی در قدرتش، نگاه کند، پس به علی بن ابی طالب نظر کند].

و به سند دیگری از طریق حافظ عیسی نیز همین روایت نقل شده با این اضافه: «وإلى يحيى بن زكريّا في زهده» [و به یحیی بن زکریّا در زهدش].

36 - پیامبر خدا صلی الله علیه و آله، امیر مؤمنان علی علیه السلام را ذو القرنین نامیده و در حضور مردم فرموده: «يا أيّها الناس! أوصيكم بحبّ ذي قرنيها أخي وابن عمّي عليّ بن أبي طالب؛ فإنّه لا يحبّه إلّا مؤمن، ولا يبغضه إلّا منافق، من أحبّه فقد أحبّني، ومن

ص: 244

1- - [در جمله: «كأنّما ينقلع من صَبَبٍ وينحطّ من جبل»]: «صَبَب» به معنای زمین یا راه دارای شیب و سرازیری است، و این جمله کنایه از راه رفتن با قوّت است و آن، راه رفتن صاحبانِ همتِ عالی و زنده دلان است، برخلاف راه رفتن انسانهای سست و بی حال و دل مرده. درباره راه رفتن پیامبر نیز وارد شده است: «إذا مشى كأنّما يتقلّع من الصخرة وينحدر من صَبَبٍ»؛ ر. ک: نهایه ابن اثیر 101/4؛ بحار الأنوار 144/16-145].

أَبْغَضَهُ فَقَدْ أَبْغَضَنِي»⁽¹⁾ [ای مردم! به شما سفارش می‌کنم که ذو القرنین یعنی برادر و پسر عمویم علی بن ابی طالب را دوست بدارید؛ زیرا فقط مؤمن او را دوست می‌دارد و تنها منافق به او بغض می‌ورزد. هر کس او را دوست بدارد مرا دوست داشته، و هر کس به او بغض ورزد به من بغض ورزیده است].

و نیز خطاب به علی علیه السلام فرمود: «إِنَّ لَكَ فِي الْجَنَّةِ بَيْتاً - وِیْرُوی: کَنْزاً - وَأَنْتَ لَذُو قَرْنِیْهَا» [برای تو در بهشت خانه ای - و بنا به روایتی: گنجی - است و تو ذو القرنین بهشت هستی].

شارحان حدیث گفته‌اند: یعنی صاحب دو طرف بهشت، و ملک با عظمت آن، همه بهشت را در بر می‌گیرد آن گونه که همه زمین در اختیار ذو القرنین قرار گرفت. یا به این معناست: او ذو القرنین امت است گر چه به جای واژه امت ضمیر آمده بدون اینکه پیش از آن، نامی از امت برده شده باشد؛ مانند سخن خدای تعالی: «حَتَّى تَوَارَتْ بِالْحِجَابِ»⁽²⁾ [تا خورشید در پس پرده ظلمت و تاریکی پنهان شد و غروب کرد]، که خداوند از ضمیر مستتر در «توارت» خورشید را اراده کرده⁽³⁾ بدون اینکه پیش از آن، نامی از خورشید به میان آمده باشد. ابو عبید می‌گوید: من تفسیر دوم را بر اولی ترجیح می‌دهم.

گفته‌اند: از علی رضی الله عنه درباره ذو القرنین روایت شده است: «دعا قومه إلى عبادة

ص: 245

1- - الرياض النضرة 2:214 [3/166]؛ تذكرة السبط: 17 [ص 28]؛ شرح ابن ابی الحديد 2:451 [9/172، خطبة 154]. 2- سورة ص: 32.

2-

3- - [و حاصل معنای آیه این است: حضرت سلیمان می‌گوید: من به قدری اسبان را دوست داشتم، که وقتی اسبان را بر من عرضه کردند، نماز از یادم رفت تا وقتش فوت شد و خورشید غروب کرد. البته علاقه سلیمان برای خدا بوده، و علاقه به خدا او را به اسبان علاقه مند می‌کرد؛ چون می‌خواست آنها را برای جهاد در راه خدا تربیت کند. البته برخی از مفسران گفته‌اند: ضمیر در «توارت» به واژه «خیل» برمی‌گردد و معنای آیه این است: سلیمان از شدت علاقه ای که به اسبان داشت، پس از سان دیدن از آنها، همچنان به آنها نظر می‌کرد، تا آنکه اسبها در پس پرده بُعد و دوری ناپدید شدند؛ ر. ک: تفسیر المیزان 17/203].

الله تعالیٰ فضرِبوه علی قرنہ ضربتین وفیکم مثله» [اوقوم خود را به پرستش خدا فرا خواند ولی آنان دو ضربه بر پیشانی او وارد آوردند، و در میان شما نیز مانند ذو القرنین وجود دارد]. به نظر ما حضرت، خودش را اراده کرده است؛ یعنی من مردم را به سوی حقّ فرا می خوانم تا این که دو ضربه بر سر من زده می شود و به سبب آن کشته می شوم.

و از ثعلب نقل شده است: منظور این است که علی پدر دو شخصیت بسیار بزرگوار امت، حسن و حسین - فرزندان پیامبر - رضی الله عنهما می باشد (و ذوقرنیها یعنی: ذو جلیها).

و یا ذو القرنین بدین معناست: «ذو شجنتین فی قرنی رأسه»؛ یعنی دو شکاف و شکستگی که در سرش به وجود آمده بود یکی از ضربت عمرو بن عبدود در جنگ خندق، و دیگری از ضربت ابن ملجم لعنة الله علیه. ابو عبید می گوید: و این صحیح ترین قول است (1).

37 - حدیثِ نهادنِ کنیه «ابوتراب» بر امیر مؤمنان علیه السلام توسط پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

انتخاب این کنیه در غزوة العشیره بود که در جمادی الأولى یا جمادی الثانی سال دوم هجرت واقع شد. هنگامی که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله امیر مؤمنان علی علیه السلام و عمار را دید که در میان خاکهای نرم خوابیده اند، بیدارشان کرد و علی را تکان داده فرمود: «قم یا ابا تراب! ألا أخبرک بأشقی الناس؟ رجلین: أحیمر ثمود عاقر الناقة، والّذی یضربک علی هذه - یعنی قرنه - فیخضب هذه منها - یعنی لحیته -» [برخیز ای ابوتراب! آیا می خواهی از شقی ترین افراد به تو خبر دهم؟ دو نفرند: احیمر (2) ثمود که پی کننده ناقه است، و کسی که بر اینجا ضربت می زند - یعنی بر فرق او - و اینجا را - یعنی محاسن او را - با خون سرت خضاب می کند].

ص: 246

1- - نوادر الأصول، حکیم ترمذی: 307 [187/2، اصل 241]؛ مستدرک حاکم 3:123 [133/3، ح 4623]؛ الرياض النضرة 2:210 [161/3]؛ النهاية، ابن اثیر 3:278 [51/4]؛ لسان العرب 17:210 [136/11]؛ کنز العمال 1:254 [456/2-457، ح 4491-4493].

2- - «أحیمر»: لقب قدار بن سالف پی کننده ناقه صالح است؛ الرياض النضرة [95/3].

سند این حدیث صحیح است و حاکم ابو عبدالله نیشابوری آن را در «مستدرک» آورده و هیشمی آن را صحیح دانسته است. و این افراد آن را نقل کرده اند: امام حنبلی ها در «مسند» خود؛ حاکم در «مستدرک»؛ طبری در «تاریخ» خود؛ ابن هشام در «السيرة النبویة»؛ و ابن کثیر در «تاریخ» و... (1).

38 - حدیث برائت: از ویژگی های امیر مؤمنان حدیث برائت و تبلیغ آن است؛ و آن این که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله ابوبکر را همراه آیاتی از اول سورة برائت به سوی مکه اعزام کرد تا آن را برای اهل مکه اعلان کند. در این لحظه جبرئیل از طرف خدا آمده و گفت: «لن یؤدّی عنک إلا أنت أو رجل منک» [این مأموریت را جز خودت یا کسی که از توست نباید انجام دهد!]. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله علی را با شتر خود به نام عضباء یا جدعاء در پی ابوبکر فرستاده و فرمود: «أدرکهُ فحیثما لقیته فخذ الکتاب منه و اذهب إلی أهل مکه فاقراه علیهم» [او را دریاب، و هر جا که او را دیدی نامه را از او گرفته اعزام مکه شو و آن را برای اهل مکه بخوان]. و علی علیه السلام در عرج یا در ذوالحلیفه یا در ضجنان و یا در جحفه به او رسید، نامه را از او گرفت و اعزام مکه شد، حج را به جا آورد و آن را ابلاغ و اعلان نمود.

این روایت را بسیاری از ائمه و حفاظ حدیث به طرق گوناگون و سندهای صحیح نقل کرده اند و به حدی است که نزد برخی از اهل سنت با کمتر از آن نیز تواتر حاصل می شود.

مرحوم علامه امینی رحمه الله در الغدير (2) (73) نفر از کسانی که این روایت را ذکر کرده اند، برشمرده است؛ و اینک برخی از آنها:

1 - حافظ ابو محمد عبدالله دارمی، صاحب سنن. متوفای (255)

2 - حافظ ابو عبدالله ابن ماجه قزوینی، صاحب سنن. متوفای (273)

ص: 247

1- - مسند احمد 4: 263 و 264 [326/5، ح 17857؛ ص 327، ح 17862]؛ المستدرک علی الصحیحین 3: 140 [151/3، ح 4679]؛ تاریخ الأمم والملوک 2: 261 [408/2، حوادث سال 2 هـ]؛ السيرة النبویة 2: 236 [249/2]؛ البداية والنهاية 3: 247 [303/3، حوادث سال 2 هـ].

2- - [الغدير 6/477-480].

3 - حافظ ابو عیسیٰ ترمذی، صاحب صحیح. متوفای (279)

4 - حافظ ابو عبد الرحمن احمد نسائی، صاحب سنن. متوفای (303)

5 - حافظ ابو جعفر محمد بن جریر طبری. متوفای (310)

6 - حافظ ابوبکر احمد بن حسین بیهقی، صاحب سنن. متوفای (458)

7 - حافظ ابوالقاسم جار الله زمخشری شافعی. متوفای (538)

8 - حافظ ابو عبدالله یحییٰ قرطبی، صاحب تفسیر کبیر. متوفای (567)

9 - حافظ عزّ الدین بن ابی الحدید معتزلی. متوفای (655)

10 - حافظ جلال الدین عبدالرحمن سیوطی شافعی. متوفای (911)

سندهای این بزرگان در قضیهٔ اعلان براءت به گروهی از اصحاب با سابقه می رسد. علامه امینی رحمه الله در الغدير (1) (13) نفر از آنان را ذکر کرده است؛ که افراد ذیل از آنان می باشند:

1 - امیر مؤمنان علی علیه السلام از طریق زید بن شیع؛ وی از آن حضرت نقل کرده است: «لَمَّا نَزَلَتْ عَشْرُ آيَاتٍ مِنْ بَرَاءَةِ عَلِيِّ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ دَعَا أَبَا بَكْرٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ لِيَقْرَأَهَا عَلَى أَهْلِ مَكَّةَ، ثُمَّ دَعَانِي فَقَالَ لِي: أَدْرِكُ أَبَا بَكْرٍ فَحَيْثُمَا لَقَيْتَهُ فَخُذِ الْكِتَابَ مِنْهُ، فَادْهَبْ بِهِ إِلَى أَهْلِ مَكَّةَ فَاقْرَأْهُ عَلَيْهِمْ؛ فَلَحَقْتُهُ بِالْجَحْفَةِ فَأَخَذْتُ الْكِتَابَ مِنْهُ. وَرَجَعَ أَبُو بَكْرٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ نَزَلَ فِيَّ شَيْءٌ؟! قَالَ: لَا، وَلَكِنْ جَبْرِيلُ جَاءَنِي فَقَالَ: لَنْ يُؤَدِّيَ عَنْكَ إِلَّا أَنْتَ أَوْ رَجُلٌ مِنْكَ» [هنگامی که ده آیه از سوره براءت بر پیامبر صلی الله علیه و آله نازل شد، پیامبر از ابوبکر خواست که آن را برای اهل مکه اعلان کند، سپس مرا خواسته فرمود: خود را به ابوبکر رسانده هر کجا او را دیدی نامه را از او بگیر و به سوی اهل مکه برو و آن را برای آنان اعلان کن. و من در جحفه به او رسیده نامه را گرفتم و او برگشت و به پیامبر عرض کرد:

ای پیامبر خدا صلی الله علیه و آله! آیا چیزی دربارهٔ من نازل شده است؟ حضرت صلی الله علیه و آله فرمود: نه، ولی جبرئیل نزد من آمده، گفت: این نامه را جز خودت یا کسی که از توست نباید اعلان کند.]

ص: 248

عبدالله بن احمد در «زوائد المسند»، و حافظ ابوالشيخ، و ابن مردويه آن را نقل کرده اند. و همچنين سيوطي در «الدر المنثور» و «كنز العمال» و شوکانی در «تفسير» خود آن را از آنان نقل نموده اند. و در تفسير «المنار» و... نیز دیده می شود(1).

2 - ابوبکر بن ابوقحافه؛ وی می گوید: «پیامبر صلی الله علیه و آله او را برای اعلان برائت به سوی اهل مکه اعزام کرد تا اعلان کند که از سال آینده مشرکان حق ندارند حجّ به جا آورند و کسی حق ندارد برهنه و عریان طواف کند، و به جز مسلمان کسی داخل بهشت نمی شود، و میان پیامبر و هر کسی که پیمانی هست تا پایان مدّت آن، بر حال خود باقی است، و خدا و رسولش از مشرکان بیزارند. او سه روز در راه بود که پیامبر به علی فرمود: «الحقّه، فردّ علیّ ابا بکر وبلغها أنت» [خود را به او برسان، و ابوبکر را نزد من برگردان و خودت آن را اعلان کن]. می گوید: علی چنین کرد، و وقتی که ابوبکر خدمت پیامبر رسید گریه کرد و گفت: ای پیامبر خدا! درباره من مشکلی پیش آمده؟ حضرت فرمود: «ما حدث فيك إلا خير ولكن أمرت أن لا يبلغه إلا أنا أو رجل مني» [درباره تو جز خیر اتفاقی رخ نداده، لکن من مأمور شده ام که آن را جز من یا مردی که از من است تبلیغ نکند].

این حدیث را احمد در «مسند»، و ابن کثیر در «تاریخ» خود نقل کرده اند(2).

3 - ابن عباس.

ترمذی در «جامع»، و بیهقی در «سنن» و... این روایت را از او نقل کرده اند(3).

4 - جابر بن عبد الله انصاری.

دارمی در «سنن» خود، و نسائی در «خصائص» و... این روایت را از او نقل

ص: 249

1- - زوائد المسند: 353، ح 146؛ الدر المنثور 2:209 [122/4]؛ كنز العمّال 1:247 [422/2]، ح 4400؛ فتح القدير 2:319 [334/2]؛ تفسير المنار 10:157.

2- - مسند احمد 3:1 [7/1]، ح 4؛ البداية والنهاية 7:357 [394/7]، حوادث سال 40 هـ.

3- - سنن ترمذی 2:135 [257/5]، ح 3091؛ السنن الكبرى، بیهقی 9:224-225.

چکیده این احادیث این است که: وقوع اصل داستان تواتر معنوی یا اجمالی دارد؛ یعنی این که آیات از ابوبکر گرفته شده، و امیر مؤمنان علیه السلام آن را ابلاغ نموده، و وحی نازل شده که به پیامبر دستور می دهد جز او یا فردی که از اوست نباید آن را اعلان کند. و این رخداد اشاره دارد به این که شخصی که وحی مبین، وی را برای اعلان و تبلیغ چند آیه از آیات قرآن شایسته نمی داند چگونه او را بر ترویج و تعلیم همه دین، و تبلیغ همه احکام و مصالح، امین قرار می دهد؟!

39 - از طریق انس بن مالک از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل شده است: «حَقَّ عَلَيَّ عَلَى هَذِهِ الْأُمَّةِ كَحَقِّ الْوَالِدِ عَلَى الْوَلَدِ» [حَقَّ عَلَى بَرِ این اُمَّت مانند حَقِّ پدر بر پسر است]. و از طریق عَمَّار و ابو ایوب انصاری نقل شده است: «حَقَّ عَلَيَّ عَلَى كُلِّ مُسْلِمٍ حَقُّ الْوَالِدِ عَلَى وَلَدِهِ» (2) [حَقَّ عَلَى بَرِ هر مسلمانانی همان حَقِّ پدر بر فرزندش است].

40 - کعب بن عجره از پدرش از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل کرده است: «لَا تَسْبُوا عَلِيًّا فَإِنَّهُ مَمْسُوسٌ فِي ذَاتِ اللَّهِ» [علی را دشنام ندهید همانا او ممسوس در ذات خداست]؛ یعنی اذیت و سختی در راه رضای خدای تعالی و قرب او به وی می رسد. یا او به خاطر حبّ شدید به خدا و تبعیت از رضای او گویا ممسوس یعنی مجنون است. و احتمال دارد مجازاً منظور از ممسوس، مخلوط و ممزوج باشد یعنی محبّت خدای تعالی با گوشت و خونس مخلوط شده است (3). و «رجل ممسوس» یعنی مرد مجنون؛ آن گونه که دیوانه توجّهی به گفته دیگران

ص: 250

1- - السنن الكبرى 2:67 [129/5]، ح 8463؛ خصائص أمير المؤمنين: 20 [ص 93، ح 78].

2- - الرياض النضرة 2:172 [117/3] به نقل از حاکمی؛ كنوز الدقائق: 64 [119/1] به نقل از دیلمی [الفردوس بمأثور الخطاب 2/132، ح 2674]؛ مناقب خوارزمی: 224 و 254 [309-310]، ح 306؛ ص 320 و 327؛ فرائد السمطين، شيخ الإسلام حموينی [296/1-297، ح 234 و 235]؛ نزهة المجالس 2:212.

3- - [نگاه کن: بحار الأنوار 39/313].

درباره خود ندارد علی علیه السلام نیز به سخنان دیگران درباره خود به خاطر ذات خدای متعال توجهی ندارد(1). و این روایت با این الفاظ نیز نقل شده است:

«عليّ ممسوسٌ بذات الله» و نیز «عليّ ممسوسٌ من ذات الله»(2).

41 - حافظ خطیب بغدادی در کتاب «تاریخ»(3) خود، از عمار بن یاسر نقل کرده است: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «إِنَّ حَافِظِي عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ لَيَفْخَرَنَّ عَلِيَّ سَائِرَ الْحَفَظَةِ لَكِنِّي نَوَيْتُهُمَا مَعَ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ؛ وَذَلِكَ أَنَّهُمَا لَمْ يَصْعِدَا إِلَى اللَّهِ تَعَالَى بِعَمَلٍ يَسْخِطُهُ» [دو فرشته نگهبان علی بن ابی طالب بر سایر فرشتگان نگهبان به خاطر اینکه با علی بن ابی طالب هستند افتخار می کنند، و این بدان جهت است که آن دو فرشته عملی را به سوی خدای تعالی بالا نمی برند که او را خشمگین سازد].

عبدی کوفی می گوید:

وإنَّ جبريلَ الأمينَ قال لي *** عن مَلَكَيْهِ الْكَاتِبِينَ مَذْذَنًا

إِنَّهُمَا مَا كَتَبَا قَطُّ عَلَى آلِ *** - طَهَّرَ عَلِيٌّ زَلَّةً وَلَا خَنًا

[و همانا جبرئیل امین، وقتی نزدیک من شد، درباره دو فرشته او (علی علیه السلام) که اعمال او را می نویسند به من گفت: همانا آن دو فرشته برای علی، آن شخص پاکیزه، هرگز لغزش و خیانتی ننوشته اند](4).

42 - محبت ملائکه به علی علیه السلام: حدیث حافظ یزید بن هارون که فردی مُتَّقَن، بزرگ و ثقه بوده، از حمید طویل که فردی ثقه بوده، از انس بن مالک؛ می گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: در شب معراج گذر می کردم که ناگاه فرشته ای را دیدم که بر منبری از نور نشسته و فرشتگان در اطراف او هستند. گفتم: ای جبرئیل! این فرشته کیست؟ گفت: نزدیک او شو و سلام کن. پس نزدیک او رفتم و بر او سلام کردم که ناگاه برادر و پسر عمویم علی بن ابی طالب را دیدم.

ص: 251

1- - [نگاه کن: الإمام علي، احمد رحمانی همدانی: 131].

2- - [حلیة الأولیاء، حافظ أبو نعیم اصفهانی 68/1، رقم 4].

3- - تاریخ بغدادی 14:49.

4- - أعيان الشيعة [270/7].

گفتم: ای جبرئیل! علی پیش از من به آسمان چهارم آمده است؟! گفت: ای محمد! خیر، و لکن فرشتگان از شدت محبت خود نسبت به علی شکایت کردند از این رو خداوند متعال این فرشته را از نور به شکل علی آفریده است و فرشتگان در هر شب و روز جمعه هفتاد هزار بار او را زیارت کرده و خدا را تسبیح و تقدیس می کنند و ثواب آن را به دوستان علی هدیه می کنند.

حافظ گنجی در «کفایه»⁽¹⁾ این حدیث را نقل کرده و نوشته است: این حدیث حسن و عالی است و ما آن را جز از همین طریق نوشته ایم.

43- رسول خدا صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام فرمود: «یا أبا الحسن! کَلِمَ الشَّمْسِ فَإِنَّهَا تَكَلِّمُكَ» [ای ابوالحسن! با خورشید سخن بگو که او با تو سخن می گوید]. علی علیه السلام فرمود:

«السلام عليك أيها العبد المطيع لله ورسوله!» [سلام بر تو ای بنده مطیع خدا و رسولش!]. خورشید گفت: «وعليك السلام يا أمير المؤمنين! وإمام المتقين، وقائد الغر المحجلين! يا علي! أنت وشيعتك في الجنة، يا علي! أول من تنشق عنه الأرض محمد ثم أنت، وأول من يحيا محمد ثم أنت، وأول من يكسى محمد ثم أنت» [و سلام بر تو ای امیر مؤمنان! و امام متقیان، و پیشوای بهشتیانی که پیشانی و دستها و پاهای آنها (مواضع سجده و وضو) نورانی و سفید است⁽²⁾! ای علی! تو و پیروانت در بهشت هستید. ای علی! اولین کسی که زمین از او جدا شده (کنایه از خلق شدن) محمد بود و سپس تو، و اولین کسی که زنده می شود محمد است و سپس تو، و اولین کسی که لباس به وی پوشانده می شود محمد است و سپس تو]. پس علی علیه السلام برای خداوند متعال سجده نمود در حالی که از چشمانش اشک می ریخت. آنگاه پیامبر نزدیک او شد و فرمود: «يا أخى وحيبى! إرفع رأسك فقد باهى الله بك أهل سبع سماوات» [ای برادر و حبيب من! سرت را بالا بیاور که خداوند بر اهل هفت آسمان به تو مباهاات

ص: 252

1- - كفاية الطالب: 51 [132، باب 26].

2- - [نگاه کن: ص 320 از جلد دوم این کتاب].

می کند]. این روایت را شیخ الاسلام حموینی در «فرائد السمطين» (1)، و خوارزمی در «مناقب» (2)، و قندوزی در «ینایع» (3) آورده اند.

44 - از انس بن مالک در حدیث مرفوعی نقل شده است: «إِنَّ الْجَنَّةَ تَشْتَقُ إِلَى أَرْبَعَةٍ: عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ، وَعُمَارَ بْنَ يَاسِرٍ، وَسُلَمَانَ الْفَارِسِيِّ، وَالْمَقْدَادَ» [همانا بهشت مشتاق چهار نفر است: علی بن ابی طالب، عمار بن یاسر، سلمان فارسی و مقداد].

و در لفظ ترمذی و حاکم و ابن عساکر آمده است: «اشتأقت الجنة إلى ثلاثة:

عليّ وعُمَار وسُلَمَان» [بهشت مشتاق سه نفر است: علی، عمار و سلمان]. و در لفظ ابن عساکر آمده است: «اشتأقت الجنة إلى ثلاثة: إلى عليّ وعُمَار وبلال» (4) [بهشت مشتاق سه نفر است: علی، عمار و بلال].

45 - اما حدیث منزلت: این حدیث را پیامبر در جاهای متعددی فرموده اند؛ از جمله آنها: جنگ تبوک است (5). در آن جنگ بزرگان صحابه و سران آن ها شرکت کرده بودند و تمام آنها این فضیلت روشن و واضح را دانستند. و اگر برای معاویه عذر آورده شود که در آن روز مشرک بوده، پاسخش همان است که در جنگ خیبر گفتیم.

و از جمله موارد دیگر این حدیث: روز غدیر است که معاویه نیز در آن جا حاضر بوده و به همراه صد هزار نفر یا بیشتر آن را از پیامبر شنید، ولی نسبت به آن گوش شنوا نداشت؛ چون به آن ایمان نیاورده بود؛ از این رو پس از آن با علی علیه السلام جنگید و با او دشمنی ورزید و به لعن او فرمان داد؛ چون

ص: 253

1- - فرائد السمطين [185/1، ح 147].

2- - المناقب: 68 [113، ح 123].

3- - ینایع المودة: 140 [140/1، باب 49].

4- - المستدرک علی الصحیحین 3:137 [148/3، ح 4666]؛ سنن ترمذی [626/5، ح 3797]؛ تاریخ مدینه دمشق 3:306؛ 6:198 و 199 [451/10، شماره 974؛ و 410/21-411، شماره 2599].

5- - نگاه کن: ص 317-320 از کتاب برگزیده الغدير.

که او دشمن خدا و رسول خدا بود. و طنین صدای رسول خدا که درباره علی ندا داد: «اللَّهُمَّ وَالِ مِنْ وَالَاه، وَعَادِ مِنْ عَادَاه، وَانصِرْ مِنْ نَصْرِهِ، وَاخْذَلْ مِنْ خَذَلِهِ» [خدایا! دوست او را دوست و دشمنش را دشمنش بدار، و یاری کننده او را یاری کن، و خوار کننده اش را خوار ساز]، هنوز در گوش دنیا طنین انداز است.

از دیگر موارد این حدیث: روز أُخُوْت و برادری است؛ چنانکه احمد بن حنبل(1) با سندش از محدوج بن زید باهلی نقل می کند: «آخی رسول الله صلی الله علیه و آله بین المهاجرین والأنصار، فبکی علیّ علیه السلام فقال رسول الله: ما یبکیک؟ فقال: لم تؤاخ بینی و بین أحد. فقال: إنّما ادّخرتک لنفسی، ثم قال: أنت متّی بمنزلة هارون من موسی»(2)[رسول خدا صلی الله علیه و آله بین مهاجران و انصار عقد أُخُوْت ایجاد کرد، و علی علیه السلام گریست. رسول خدا پرسید: علّت گریه ات چیست؟ گفت: میان من و کسی أُخُوْت ایجاد نکردی. فرمود:

تورا برای خودم نگه داشته ام، سپس فرمود: تو برای من به منزله هارون برای موسی هستی].

مورد دیگر: روزی است که رسول خدا صلی الله علیه و آله در خانه اُمّ سلمه بود، که علی اجازه ورود گرفت، حضرت فرمود: «یا اُمّ سلمة هل تعرفین هذا؟!». قالت: نعم.

فقال: «هذا علیّ سیط لحمه بلحمي ودمه بدمي، وهو متّی بمنزلة هارون من موسی إلا أنّه لانیّ بعدی» [اُمّ سلمه! آیا او را می شناسی؟ گفت: آری. حضرت فرمود: این علی است که گوشتش با گوشت من و خونسش با خون من مخلوط گشته، و او برای من به منزله هارون برای موسی است جز آنکه پس از من پیامبری نخواهد آمد].

افزون بر اینها: اصلاً خود معاویه راوی این حدیث است و آن را در زمان حیات علی علیه السلام روایت کرده است و احمد بن حنبل در کتاب «مناقب» خود از طریق ابوحازم آن را نقل کرده، آن گونه که در «الریاض النضره»(3) آمده است.

ص: 254

1- - مناقب علیّ [ص 197، ح 257].

2- - ر. ک: ص 288-290 از کتاب برگزیده الغدير.

3- - الریاض النضره 195:2[142/3].

ابن حزم نقل می کند:

پیامبر صلی الله علیه و آله گفته است: «لو کنت متّخذاً خلیلاً لاتّخذتُ ابا بکر خلیلاً، ولكن اُخي وصاحبي» [اگر من می خواستم برای خود دوستی و خلیلی برگزینم، هر آینه ابو بکر را بر می گزیدم، ولی ابوبکر برادر و یار من است]، و غیر از ابوبکر شخص دیگری با پیامبر برادری نداشت، و اما برادری علی فقط با سهل بن حنیف بود و بس(1).

پاسخ: من پیرامون حدیثی که وی صحیح می داند، نمی خواهم بحث کنم و درباره صدور آن نیز مناقشه نمی کنم، و به آن بهانه ای که عمر حدیث کتف و دوات را ردّ کرد، این حدیث را ردّ نمی کنم؛ زیرا آن گونه که در «صحیحین»(2) آمده این حدیث، هم زاد و همانند آن حدیث است، و هر دو هنگام بیماری منجر به وفات پیامبر، صادر شده اند؛ و سخن ابن ابی الحدید را نیز تکرار نمی کنم آنجا که در شرحش بر نهج البلاغه(3) می گوید: حدیث یاد شده ساختگی است و طرفداران ابوبکر آن را در برابر حدیث أُخوّت جعل کرده اند.

و پیرامون مفاد آن نیز آن گونه که از کلام «ابن قتیبه» در توجیه حدیث(4) استفاده می شود، بحث را گسترش نمی دهم؛ وی می گوید: منظور از أُخوّت و برادری در این حدیث، برادری و أُخوّت عامّ اسلامی است که بر اساس آیه:

ص: 255

1- - الفِصل [147/4].

2- - صحیح بخاری [1612/4، ح 168 و 4169]؛ صحیح مسلم [455/3، ح 22، کتاب الوصیّة].

3- - شرح نهج البلاغه 3:17 [49/11، خطبه 203].

4- - تأویل مختلف الحدیث: 51 [ص 63].

«إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ» (1) [مؤمنان برادر یکدیگرند] ثابت شده است و همه مسلمانان را برادر یکدیگر می‌شمارد، مانند روایتی منقول از پیامبر که به عمر فرمود: «یا اخی!» (2) [ای برادر من!]، و یا به زید: «أنت أخونا» (3) [تو برادر ما هستی]، و یا به أسامه: «یا اخی!» (4) [ای برادرم!].

و همانا متن حدیثی که بخاری (5)، مسلم (6)، و ترمذی (7) نقل کرده اند: «لو كنت متخذاً خلیلاً لاتخذت أبا بكر خلیلاً ولكن أخوة الإسلام ومودته» [اگر می‌خواستم دوستی انتخاب کنم، هر آینه ابوبکر را به دوستی بر می‌گزیدم و لکن برادری و محبت اسلامی] مقصود از برادری در آن حدیث را روشن می‌کند. چنانکه دوستی نفی شده در آن حدیث، دوستی خاص است نه دوستی عمومی ای که طبق آیه:

«الْأَخِلَاءُ يَوْمَئِذٍ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ إِلَّا الْمُتَّقِينَ» (8) [دوستان در آن روز دشمن یکدیگرند، مگر پرهیزگاران] ثابت می‌باشد.

از این رو منظور پیامبر صلی الله علیه و آله از آن، برادری خاص نیست که در روز مؤاخات (9) به دستور وحی الهی میان اصحاب ایجاد کرد؛ چون آن برادری بر اساس سنجیت و همانندی و خصوصیات نفسانی افراد صورت پذیرفت؛ یعنی میان دو نفری که روح و نفسشان همانند هم و از یک سنخ بودند، پیوند برادری بست؛ چنانکه بسیاری از بزرگان به این موضوع اعتراف کرده اند. و در آن واقعه میان ابوبکر و عمر، عثمان و عبدالرحمن بن عوف، طلحه و زبیر، ابو عبیده جراح و سالم مولی (غلام آزاد شده) ابو حذیفه، ابی بن کعب و ابن مسعود، معاذ و ثوبان، ابو طلحه و بلال، عمار و حذیفه، ابو درداء

ص: 256

-
- 1- - حجرات: 10.
 - 2- - الرياض النضرة 6: 2 [272/2].
 - 3- - خصائص نسائی: 19 [ص 205، ح 194؛ و در سنن الکبری 169/5، ح 8579].
 - 4- - تاریخ ابن عساکر 6: 9 [623/6]؛ و در مختصر تاریخ دمشق 9/139].
 - 5- - صحیح بخاری [1338/3، ح 3457].
 - 6- - صحیح مسلم [8/5، ح 3، کتاب فضائل الصحابة].
 - 7- - سنن ترمذی [569/5، ح 3661].
 - 8- - زخرف: 67.
 - 9- - واقعه پیوند برادری و مؤاخات دو بار صورت گرفته است: 1 - پیش از هجرت، 2 - پنج ماه پس از هجرت.

و سلمان، سعد بن ابی وقاص و صهیب، ابوذر و مقداد بن عمرو، ابو ایوب انصاری و عبدالله بن سلام، أسامه و هند - حجامت کننده پیامبر - معاویه و حباب مجاشعی، فاطمه دخت پیامبر و أم سلمه، و میان عایشه و زن ابو ایوب، پیوند برادری برقرار شد(1).

و علی علیه السلام را برای پیوند با خودش به تأخیر انداخت و به او فرمود: «وَالَّذِي بَعَثَنِي بِالْحَقِّ! مَا أَخَّرْتُكَ إِلَّا لِنَفْسِي، أَنْتَ أَخِي وَوَارِثِي، أَنْتَ أَخِي وَرَفِيقِي، أَنْتَ أَخِي فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ»(2) [سوگند به حق! تو را به تأخیر نینداختم مگر برای خودم، تو برادر و وارث من، تو برادر و رفیق من، تو در دنیا و آخرت برادر من هستی].

آری، شگفتا از گزافه گویی و خود پسندی که آدمی را به اینجا می کشاند که فقط حدیثی را که به خیال خودش صحیح است، صحیح بداند، بدون آنکه معنای آن را بفهمد، و یا معنای آن را درک می کند لکن دوست دارد مردم را با نادانی خود فریب دهد، و در پی آن، حدیثی را که مقبول همه امت می باشد و در کتب صحاح و مسانید ثبت و ضبط و نقل شده است، باطل بداند!

آیا دوست داشتن چیزی، انسان را تا این حد کور و کر می کند؟! آیا انسان این چنین ستمگر و نادان آفریده شده است؟!

و این برادری به معنای خاصّ که برای امیر مؤمنان علی علیه السلام ثابت می باشد، بر اساس روایات صحیحی است که خواهد آمد، و نزد اصحاب همچون لقب

ص: 257

1- - سیره ابن هشام [108/2، 109]؛ تاریخ ابن عساکر 6:90، 200 [136/12]؛ و در ترجمة الإمام علي بن أبي طالب عليه السلام - چاپ تحقیق شده - : شماره [146]؛ أسد الغابة 2:221 [277/2]، شماره [1822]؛ مطالب السؤل: 18؛ إرشاد الساري، قسطلانی 6:227 [467/8]؛ شرح المواهب 1:373.

2- - مناقب عليّ، أحمد بن حنبل [ص 94، ح 141]؛ الرياض النضرة 2:209 [160/3]؛ تاریخ مدینة دمشق 6:201 [136/12]؛ البتّه در این منابع، حدیث چنین نقل شده است: «وَالَّذِي بَعَثَنِي بِالْحَقِّ مَا أَخَّرْتُكَ إِلَّا لِنَفْسِي وَأَنْتَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى غَيْرَ أَنَّهُ لَا نَبِيَّ بَعْدِي، وَأَنْتَ أَخِي وَوَارِثِي».

مشهور، سخن هر محفل و مجلس بوده، و مورد احتجاج واقع شده و آمیخته با شعر شاعران می باشد، ویژه علی علیه السلام است و هر کسی غیر از او چنین ادعایی کند، بدون تردید دروغگوست. و ما اگر بخواهیم روایات وارده در این مسأله را گردآوری کنیم، خود کتابی قطور خواهد بود، لکن گزیده ای از آنها را یادآور می شویم:

1 - پیامبر صلی الله علیه و آله میان اصحابش از جمله میان ابو بکر و عمر و دیگران به جز علی عقد برادری برقرار کرد به همین جهت علی علیه السلام نزد پیامبر آمده و گفت:

«أَخِيَّتَ بَيْنَ أَصْحَابِكَ، فَلَمْ تَوَاخِ بَيْنِي وَبَيْنَ أَحَدٍ!» [میان اصحاب عقد برادری برقرار کردی، ولی میان من با کسی عقد برادری نخواندی!].
پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «أَنْتَ أَخِي فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ» [تو در دنیا و آخرت برادر من هستی].

سند این روایت به افراد زیر منتهی می شود:

1 - امیر مؤمنان علی علیه السلام 2 - عمر بن خطاب 3 - انس بن مالک

4 - زید بن ابی اوفی 5 - عبد الله بن ابی اوفی 6 - ابن عباس

7 - مخدوج بن زید 8 - جابر بن عبد الله 9 - ابوذر غفاری

10 - عامر بن ربیع 11 - عبد الله بن عمر 12 - أبو أمامه

13 - زید بن أرقم 14 - سعید بن مسیب(1).

و به کتاب های(2) «جامع ترمذی»، «مصایح بغوی»، «مستدرک حاکم»، «استیعاب» که حدیث مؤاخات را از روایات ثابت می داند، «تیسیر الوصول»، «مشکاة المصابیح» - در حاشیه مرقاة - و «الریاض النضرة»، مراجعه کنید.

ص: 258

1- - این روایت طبق نظریه ابن حزم در تواتر روایات، به تنهایی متواتر است.

2- - سنن ترمذی 2:213/595، ح 3720؛ مصایح السنة 2:199/4173، ح 4769؛ المستدرک علی الصحیحین 3:14/163، ح 4289؛ الاستیعاب 2:460 [القسم الثالث/ 1098، شماره 1855]؛ تیسیر الوصول 3:271/315، ح 2؛ مشکاة المصابیح 5:569/3356، ح 6093؛ الریاض النضرة 2:167/3111؛ الصواعق المحرقة [ص 122]؛ تاریخ الخلفاء [ص 159].

بهترین دلیل بر عظمت جایگاه علی علیه السلام نزد پیامبر، عمل پیامبر در بستن پیوند برادری است؛ زیرا حضرت هم شکل ها و هم سنخها را با هم پیوند زده، میانشان عقد برادری و الفت ایجاد کرد، تا اینکه میان ابوبکر و عمر پیوند برادری برقرار کرد، ولی علی علیه السلام را برای خود برگزید و چه فخر و فضیلتی از این بالاتر.

و استاد عبدالفتاح عبدالمقصود در کتاب «الإمام عليّ بن أبي طالب» (2) می گوید:

اگر ابوبکر، وزیر صادق پیامبر باشد، علی سایه متصل به اوست؛ زیرا هرگز علی از پیامبر فاصله نگرفته و دور نگشته است. میان مهاجران که با او آمده بودند و انصار که آنها را پناه داده بودند پیوند برادری ایجاد کرد، اما برای خود نه ابوبکر را انتخاب کرد و نه عمر را و نه حمزه - شیر او و شیر خدا - را، بلکه برای پیوند اُخوّت معنوی، تنها جوان دست پرورده خود، علی را برگزید و او را بر همه دوستان چه نزدیک و چه دور ترجیح داد.

همه این آثار و مدارک، یکپارچه صراحت دارند که پیامبر میان ابوبکر و عمر عقد برادری بست، و هیچ نشانی از خیال پوچ ابن حزم در آنها یافته نمی شود.

2 - جابر بن عبدالله و سعید بن مسیب گفته اند: پیامبر میان همه اصحابش پیوند برادری بست، و تنها خود پیامبر و ابوبکر و عمر و علی باقی ماندند، پس میان ابوبکر و عمر عقد برادری برقرار کرد، و سپس به علی علیه السلام فرمود: «أنت أخي وأنا أخوك، فإن ناكرك أحد فقل: أنا عبدالله وأخو رسول الله، لا يدّعيها بعدك إلا كذاب» [تو برادر من و من برادر تو هستم، اگر کسی تو را انکار کرد در پاسخ بگو: من بنده خدا و برادر پیامبرش هستم، و غیر از تو هر کسی چنین ادّعایی کند یقیناً دروغگوست].

ص: 259

1- - الرياض النصرة 212: [164/3].

2- - الإمام عليّ بن أبي طالب: 73.

این حدیث در کتابهای فراوانی آمده است⁽¹⁾؛ مانند «مناقب احمد»؛ «تاریخ ابن عساکر»؛ «کفایه کنجی»؛ «تذکره السبط» که این حدیث را صحیح دانسته، و جدش را که سند آن را ضعیف دانسته ردّ نموده است؛ و «المرقاة فی شرح المشکاة».

3 - جابر بن عبد الله انصاری می گوید: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «مکتوب علی باب الجنة: لا إله إلا الله، محمد رسول الله، عليّ أخو رسول الله، قبل أن تخلق السماوات والأرض بألفي عام» [دو هزار سال پیش از آفرینش آسمانها و زمین بر در بهشت نوشته شده بود: خدایی جز او نیست و محمد فرستاده و پیامبر او و علی برادر پیامبر است].

«مناقب احمد»، «تاریخ خطیب»، «الرياض النضرة»، «تذکره السبط»، «مناقب خوارزمی»، «کنز العمال» از ابن عساکر، آن را نقل کرده اند⁽²⁾.

4 - پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در حدیثی فرموده است: «اشتق الله تعالى لنا من أسمائه أسماء :

فالله عزّوجلّ محمودٌ وأنا محمدٌ والله الأعلى وأخي عليّ» [خداوند نام ما را از نامهای خود برگرفت، خدای عزّوجلّ «محمود» است و من «محمد»، و خدا «اعلی» است و برادر من «علی»].

این روایت را حموی در باب دوم فرانش⁽³⁾ از طریق ابونعیم و نطنزی نقل کرده است.

5 - در کتاب «الإمامة والسياسة» نقل شده است: روزی که علی - کرم الله وجهه - را نزد ابوبکر آوردند، می گفت: «أنا عبد الله وأخو رسول الله» [من بنده

ص: 260

1- - مناقب علي عليه السلام، احمد بن حنبل [ص 78، ح 117]؛ تاريخ مدينة دمشق [136/12]؛ كفاية الطالب: 82، 83 [ص 194، باب 47]؛ تذكرة الخواصّ: 14 [ص 22]؛ المرقاة في شرح المشكاة 5:569 [465/10، ح 6093].

2- - مناقب علي عليه السلام، احمد بن حنبل [ص 182، ح 254]؛ الرياض النضرة 2:168 [112/3]؛ تذكرة الخواصّ: 14 [ص 22]؛ المناقب 87 [144، ح 168]؛ كنز العمال 6:399 [624/11، ح 44043]؛ تاريخ مدينة دمشق [139/12].

3- - فراند السمطين [41/1، ح 5].

و به او گفته شد: با ابوبکر بیعت کن! فرمود: «أنا أحقُّ بهذا الأمر منكم لا أبایعکم وأنتم أولى بالبیعة لی» (1) [من از همه شما به خلافت سزاوارترم و با شما بیعت نمی کنم، بلکه شما به بیعت با من سزاوارترید].

47 - علی محبوب ترین مردم نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله است:

پیامبر صلی الله علیه و آله به عایشه فرمود: «إِنَّ عَلِيًّا أَحَبُّ الرِّجَالِ إِلَيَّ ، وَأَكْرَمُهُمْ عَلَيَّ ، فَأَعْرِفِي لَهُ حَقَّهُ وَأَكْرَمِي مَثْوَاهُ» (2) [همانا علی محبوب ترین مردم نزد من و گرامی ترین آنها نزد من است، پس حق او را بشناس و گرامیش بدار].

و فرمود: «أَحَبُّ النَّاسِ (3) إِلَيَّ مِنَ الرِّجَالِ عَلِيٌّ» [از میان مردان محبوب ترین مردم نزد من علی است].

عایشه گفت: «والله! ما رأيت أحداً أحبَّ إلى رسول الله من عليّ ، ولا في الأرض امرأة كانت أحبَّ إليه من امرأته» (4) [به خدا سوگند! مردی را ندیدم که از علی نزد رسول خدا محبوب تر باشد، و در زمین زنی نیست که از همسر علی نزد پیامبر محبوب تر باشد].

از بریده و ابی نقل شده: «أَحَبُّ النَّاسِ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مِنَ النِّسَاءِ فَاطِمَةُ، وَمِنَ الرِّجَالِ عَلِيٌّ» (5) [محبوب ترین مردم نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله از میان زنان فاطمه و از میان مردان علی بود].

ص: 261

1- - الإمامة والسياسة: 12 و 13 [18/1].

2- - این حیث را حافظ خجندی آنگونه که در ریاض 2:161 [104/3] آمده، روایت کرده است؛ و ذخائر العقبی: 62.

3- - و در حدیث اُسامة این گونه نقل شده: «أَحَبُّ أَهْلِي».

4- - مستدرک حاکم 3:154 [167/3] ح 4731 و آن را صحیح دانسته است؛ العقد الفريد 2:275 [123/4].

5- - خصائص نسائی: 29 [خصائص أمير المؤمنين/ 128، ح 113؛ و در السنن الكبرى 5/140، ح 8498]؛ مستدرک حاکم

3:155 [168/3] ح 4735، و نیز در تلخیص آن حاکم و ذهبی حدیث را صحیح دانسته اند؛ جامع ترمذی 2:227 [655/5] ح

[3868].

حدیث جمیع بن عمیر کہ گفت: «دخلتُ مع عَمَّتِي على عائشة، فسألتُ: أَيُّ الناس أحبَّ إلى رسول الله؟ قالت: فاطمة. فقيل: من الرجال؟ قالت: زوجها، إن كان ما علمت صَوَّاماً قَوَّاماً» (1) [با عمّه ام بر عایشه وارد شدیم، پرسیدم: کدامیک از مردم نزد رسول خدا محبوب تر بودند؟ گفت: فاطمه. پس گفته شد: از مردان چه کسی؟ گفت:

همسر فاطمه، و تا آن جا که می دانم روزه دار و قیام کننده در شب بود].

48- پیامبر صلی الله علیه و آله می فرماید: «عليّ منّي بمنزلة الرأس (رأسي) من بدني (أو جسدي)» (2) [علی نسبت به من به منزله سر (سر من) از بدن من (یا جسد من) است]؟!]

و نیز می فرماید: «عليّ منّي بمنزلة من ربي» (3) [علی نسبت به من به منزله من نسبت به پروردگارم است]؟!]

49- پیامبر خدا صلی الله علیه و آله خطاب به علی علیه السلام می فرماید: «أنا منك وأنت منّي. أو: أنت منّي وأنا منك» (4) [من از تو هستم و تو از من هستی. یا تو از من هستی و من از تو هستم]؟!]

و می فرماید: «عليّ منّي وأنا منه، وهو وليّ كلّ مؤمن بعدي» (5) [علی از من و من از او هستم، و او پس از من ولیّ و سرپرست هر مؤمنی است]؟!]

و در حدیث فرستادن سوره توبه که همگی آن را صحیح دانسته اند، می فرماید: «لا يذهب بها إلّا رجل منّي وأنا منه» (6) [آن را نمی برد مگر مردی که از من است و من از او هستم]؟!]

ص: 262

1- - جامع ترمذی 2:227/658/5، ح 3874 [چاپ هند؛ مستدرک حاکم 3:157/167/3، ح 4731].

2- - تاریخ خطیب 7:12 [شماره 3475]؛ الرياض النضرة 2:162/105/3؛ الصواعق: 75 [ص 125].

3- - الرياض النضرة 2:163/106/3؛ السيرة الحلیّة 3:391/362/3.

4- - مسند احمد 5:204/265/6، ح 21270؛ خصائص نسائی 36 و 51 [خصائص أمير المؤمنين: 87، ح 70؛ ص 149، ح 138؛ و در السنن الكبرى 5/127، ح 8455].

5- - مسند احمد 5:356/489/6، ح 22503.

6- - خصائص نسائی: 8 [خصائص أمير المؤمنين/ 49، ح 24؛ و در السنن الكبرى 5/113، ح 8409].

50 - سخن وی صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام: «لحمک لحمی، ودمک دمی، والحق معک»⁽¹⁾ [گوشت تو گوشت من، و خون تو خون من است، و حق با توست]؟!

51 - سخن وی صلی الله علیه و آله: «ما من نبیّ إلا وله نظیر فی أمّته، وعلیّ نظیری»⁽²⁾ [هیچ پیامبری نیست مگر اینکه در امت خود همانندی دارد، و علی همانند من است]؟!

52 - روایت اُمّ سلمه که حاکم آن را صحیح دانسته و طبرانی نقل کرده است: «کان رسول الله إذا أغضب، لم یجترئ أحد أن یکلمه غیر علی»⁽³⁾ [هر گاه رسول خدا خشمگین می شد کسی غیر از علی جرأت نمی کرد با او سخن بگوید] موافق است؟!

53 - سخن پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام: «أشبهت خلقي وخلقی وأنت من شجرتی التي أنا منها»⁽⁴⁾ [تو در خلقت و اخلاق، شبیه من هستی و تو از همان درختی هستی که من از آن درخت هستم].

54 - فرمایش پیامبر خدا صلی الله علیه و آله: «سیکون بعدی قوم یقاتلون علیاً، علی الله جهادهم فمن لم یستطع جهادهم بیده فبلسانه، فمن لم یستطع بلسانه فبقلبه، لیس وراء ذلك شیء»⁽⁵⁾ [به زودی پس از من گروهی با علی می جنگند، در این هنگام به خاطر خدا باید با آنان جنگید، و اگر کسی با دست نتواند او را یاری کند باید با زبان، و اگر با زبان نتواند پس با قلب خود، و بالاتر از آن چیزی نیست].

ص: 263

1- - المحاسن والمساوی 1:31 [ص 44]؛ کفایة الطالب: 135 [ص 265، باب 62].

2- - الرياض النضرة 2:164 [3/108].

3- - مستدرک حاکم 3:130 [3/141، ح 4674]؛ الصواعق: 73 [ص 123]؛ تاریخ الخلفاء، سیوطی: 116 [ص 161].

4- - تاریخ بغداد، خطیب 11:171 [رقم 5870].

5- - طبرانی در المعجم الكبير [1/321، ح 955] آن گونه که در مجمع الزوائد 9:134، آمده آن را روایت کرده است؛ و کنز العمال

6:155؛ و در ج 7 ص 305 به نقل از طبرانی و ابن مردویه و ابونعیم [11/613، ح 32971؛ و 15/102، ح 40266].

1 - رضایت فاطمه علیها السلام رضایت رسول خدا صلی الله علیه و آله و غضب فاطمه غضب اوست:

پیامبر صلی الله علیه و آله در حالی که دست فاطمه را گرفته بود، فرمود: «من عرف هذه فقد عرفها، ومن لم يعرفها فهي بضعة مني، هي قلبي وروحي التي بين جنبي، فمن آذاها فقد آذاني»⁽¹⁾ [هر کس این را می شناسد که می شناسد، و هر کس او را نمی شناسد بداند که او پاره تن من است، و او قلب من و روح بین دو پهلوی من است، پس هر که او را بیازارد همانا مرا آزرده است].

و فرمود: «فاطمة بضعة مني، يربيني ما رابها، ويؤذيني ما آذاها»⁽²⁾ [فاطمه پاره تن من است، مرا به ستوه می آورد هر چه او را به ستوه آورد، و مرا می آزارد هر چه او را آزار دهد].

و فرمود: «فاطمة بضعة مني، فمن أغضبها فقد أغضبني»⁽³⁾ [فاطمه پاره تن من است، هر که او را غضبناک کند مرا به خشم آورده است].

و فرمود: «فاطمة بضعة مني، يقبضني ما يقبضها، ويسطني ما يبسطها»⁽⁴⁾ [فاطمه، پاره تن من است، مرا خشمگین و ناراحت می کند هر چه او را خشمگین سازد، و مرا شاد می کند هر چه او را شاد کند].

و در لفظی دیگر آمده است: «فاطمة بضعة مني يؤذيني ما آذاها، ويغضبني ما أغضبها» [فاطمه پاره تن من است هر که او را اذیت کند مرا اذیت کرده و هر که او را

ص: 264

1- - الفصول المهمة: 150 [ص 144]؛ نزهة المجالس 2:228؛ نور الأبصار: 45 [ص 96].

2- - صحيح بخاری [2004/5، ح 4932]؛ صحيح مسلم [53/5، ح 93، كتاب فضائل الصحابة]؛ صحيح ترمذی [655/5، ح 3867]؛ و مسند احمد 4:328 [430/5، ح 18447].

3- - صحيح بخاری [1361/3، ح 3510]؛ خصائص نسائي: 35 [خصائص أمير المؤمنين/ 147، ح 135]؛ و در السنن الكبرى 97/5، ح 8371، كتاب المناقب].

4- - مسند احمد 4:323 و 332 [423/5، ح 18428؛ ص 435، ح 18451]؛ الصواعق: 112 [ص 188].

خشمگین کند مرا خشمگین کرده است].

و در لفظی دیگر: «فاطمة بضعة مني يؤذيني ما آذاها، وينصبني ما أنصبها»؛ و در «تاج العروس» (1) آمده است: «أي: يتعيني ما أتعبها» [فاطمه پاره تن من است هر که او را اذیت کند مرا اذیت کرده و هر که او را رنجور سازد مرا رنجور ساخته است].

و در لفظی دیگر: «فاطمة بضعة مني يسعفني ما يسعفها» (2)؛ و در «تاج العروس» (3) این گونه معنا کرده است: «أي: ينالني ما ينالها، ويلمّ بي ما يلّم بها» [فاطمه پاره تن من است، هر کس به او کمک کند و از او دستگیری نماید به من کمک کرده و مرا دست گیری کرده است، و هر کس کار او را سر و سامان دهد کار مرا سر و سامان داده است].

و در لفظی دیگر: «فاطمة شجنة مني يبسطني ما يبسطها، ويقبضني ما يقبضها» [فاطمه شاخه و شعبه ای از من است، هر که او را به وجد آورد مرا به وجد آورده، و هر که او را ناراحت کند مرا ناراحت کرده است].

و در لفظی دیگر: «فاطمة مضغة مني فمن آذاها فقد آذاني» [فاطمه پاره تن من است هر کس او را آزرده کند مرا آزرده است].

و در لفظی دیگر: «فاطمة مضغة مني يقبضني ما قبضها، ويبسطني ما بسطها» [فاطمه پاره تن من است هر کس او را ناراحت کند مرا ناراحت کرده، و هر که او را خوشحال کند مرا خوشحال کرده است].

و در لفظی دیگر: «فاطمة مضغة مني يسرنني ما يسرها» [فاطمه پاره تن من است هر که او را مسرور کند مرا مسرور کرده است].

این روایات را با اختلاف لفظی که دارند، صاحبان صحاح شش گانه و گروه دیگری از بزرگان حدیث در کتاب های سنن و مسانید و معاجم نقل

ص: 265

1- - تاج العروس [485/1].

2- - [«الإسعاف»: کمک کردن و بر آوردن حاجت و قرب؛ نهاییه ابن اثیر 368/2].

3- - تاج العروس 6:139.

کرده اند. مرحوم علامه در کتاب الغدير (1) (59) نفر از راویان این روایات را نام می برد؛ برخی از آنها از این قرارند:

1 - ابن ابی ملیکه، متوفای (117)؛ آن گونه که در روایت بخاری و مسلم و ابن ماجه و ابو داود و احمد و حاکم است (2).

2 - عمرو بن دینار مکی، متوفای (125 یا 126)؛ چنانکه در صحیح بخاری و مسلم است (3).

3 - پیشوای حنبله احمد، متوفای (241)، در «مسند» خود (4).

4 - حافظ بخاری ابوعبدالله، متوفای (256)، در «صحیح» خود در مناقب (5).

5 - حافظ ابوعبدالله ابن ماجه، متوفای (272)، در «سنن» خود (6).

6 - حافظ ابوداود سجستانی، متوفای (275)، در «سنن» خود (7).

7 - حافظ ابوعبدالرحمن نسائی، متوفای (303)، در «خصائص» خود (8).

8 - ابوالقاسم سهیلی، متوفای (581)، در «الروض الأتف» (9).

وی نوشته است:

ابولبابه رفاعه بن منذر، هنگام توبه اش خود را بست، و هنگامی که پذیرش توبه او نازل شد فاطمه خواست او را باز کند، رفاعه گفت: قسم

ص: 266

1- - [ر. ك: الغدير 311/7-318؛ و برگزیده الغدير / 665-666].

2- - صحیح بخاری [1374/3، ح 3556]؛ صحیح مسلم [53/5-54، ح 93 و 94، کتاب فضائل الصحابة]؛ سنن ابن ماجه [643/1-644، ح 1998]؛ سنن أبی داود [226/2، ح 2071]؛ مسند احمد [430/5، ح 18447]؛ مستدرک حاکم [173/3، ح 4751].

3- - صحیح بخاری [1374/3، ح 3556]؛ صحیح مسلم [54/5، ح 94، کتاب فضائل الصحابة].

4- - مسند احمد 323:4 و 328 [423/5، ح 18428؛ و ص 430، ح 18447].

5- - صحیح بخاری [1374/3، ح 3556].

6- - سنن ابن ماجه 1:216 [643/1، ح 1998].

7- - سنن أبی داود 1:324 [226/2، ح 2071].

8- - السنن الکبری [147/5، ح 8518-8522]؛ کتاب الخصائص: 35.

9- - الروض الأتف 2:196 [430/2].

خورده ام کسی مرا باز نکند مگر رسول خدا صلی الله علیه و آله. پیامبر فرمود: «إِنَّ فَاطِمَةَ مَضْغَةُ مَنْيَّ» [فاطمه پاره تن من است]؛ پس خداوند بر پیامبر و فاطمه درود فرستاده است، و این حدیث دلالت می کند بر اینکه هر کس به فاطمه ناسزا گوید کافر است و هر کس بر او درود فرستد بر پدرش صلی الله علیه و آله درود فرستاده است.

9 - ابن ابی الحدید معتزلی، متوفای (586)، در «شرح نهج البلاغة» (1).

10 - حافظ جلال الدین سیوطی، متوفای (911)، در «الجامع الصغير» و «الكبير» (2).

11 - زین الدین مناوی، متوفای (1031 یا 1035)، در «كنوز الدقائق» (3).

2 - حدیث جمیع بن عمیر؛

وی می گوید: با عمّه ام بر عایشه وارد شدم، پرسیدم: «أَيُّ النَّاسِ أَحَبُّ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ؟» قالت: فاطمة. فقيل: من الرجال؟ قالت:

زوجها، إن كان ما علمت صَوَّاماً قَوَّاماً» (4) [کدامیک از مردم نزد رسول خدا محبوب تر بودند؟ گفت: فاطمه. گفته شد: از مردان چه کسی؟ گفت: همسر فاطمه و تا آن جا که می دانم روزه دار و قیام کننده در شب بود].

و پیوسته می فرمود: «فاطمة أحبّ الناس إليّ» [فاطمه محبوب ترین مردم نزد من است].

و می فرمود: «أحبّ الناس إليّ من النساء فاطمة» [محبوب ترین مردم از میان زنان نزد من فاطمه است].

و می فرمود: «أحبّ أهلي إليّ فاطمة» [محبوب ترین اهل من نزد من فاطمه است].

و عمر به فاطمه می گفت: «والله! ما رأيتُ أحداً أحبّ إلى رسول الله منك» (5) [به خدا سوگند! کسی را ندیدم که نزد رسول خدا محبوب تر از تو باشد].

ص: 267

1- - شرح نهج البلاغة 2:458 [9/193، خطبة 156].

2- - جامع الأحاديث [5/258، ح 14724 و 14725].

3- - كنوز الدقائق: 96 [2/24].

4- - جامع ترمذی 2:227 [5/658، ح 3874] طبع هند؛ مستدرک حاکم 3:157 [3/167، ح 4731].

5- - مستدرک حاکم 3:150 [3/168، ح 4736].

3 - پیامبر صلی الله علیه و آله به فاطمه خبر داد و فرمود: «إِنَّ اللَّهَ أَطَّلَعَ عَلَى أَهْلِ الْأَرْضِ فَاخْتَارَ مِنْهُمْ أَبَاكَ فَبَعَثَهُ نَبِيًّا، ثُمَّ أَطَّلَعَ الثَّانِيَةَ فَاخْتَارَ بَعْلَكَ، فَأَوْحَى إِلَيَّ، فَأَنْكَحْتُهُ وَاتَّخَذْتُهُ وَصِيًّا»⁽¹⁾ [همانا خدا به اهل زمین نگاه کرد و از میان آنها پدرت را انتخاب کرد و او را به پیامبری مبعوث نمود، سپس دوباره نگاه کرد و شوهرت را انتخاب کرد، و به من وحی نمود که او را به ازدواج تو در آورم و وصی خود قرار دهم].

و فرمود صلی الله علیه و آله: «إِنَّ اللَّهَ اخْتَارَ مِنْ أَهْلِ الْأَرْضِ رَجُلَيْنِ: أَحَدَهُمَا أَبُوكَ وَالْآخَرَ زَوْجَكَ»⁽²⁾ [همانا خدا از اهل زمین دو مرد را برگزید: یکی پدرت و دیگری همسرت].

4 - پیامبر صلی الله علیه و آله وقتی صبح می شد به درِ خانه علی و فاطمه می آمد و می فرمود:

«يَرْحَمُكُمُ اللَّهُ إِنَّمَا يَرِيدُ اللَّهُ لِيَذْهَبَ عَنْكُمُ الرِّجْسُ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا»⁽³⁾ [خدا شما را رحمت کند، همانا خدا اراده کرده که پلیدی را از شما اهل بیت دور کند و شما را پاکیزه کند، چه پاکیزه کردنی].

5 - پیامبر صلی الله علیه و آله دخترش فاطمه را صدیقه نامید؛ در روایتی که ابوسعید در «شرف النبوة» از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل کرده، آن حضرت به علی علیه السلام فرمود: «أُوتِيتَ ثَلَاثًا لَمْ يُؤْتَهُنَّ أَحَدٌ وَلَا أَنَا: أُوتِيتَ صَهْرًا مِثْلِي وَلَمْ أُوتَ أَنَا [مِثْلَكَ]⁽⁴⁾. وَأُوتِيتَ زَوْجَةً صَدِيقَةً مِثْلَ ابْنَتِي وَلَمْ أُوتَ مِثْلُهَا زَوْجَةً. وَأُوتِيتَ الْحَسْنَ وَالْحُسَيْنَ مِنْ صِلَبِكَ وَلَمْ أُوتَ مِنْ صِلَبِي مِثْلَهُمَا، وَلَكِنَّكُمْ مَنِّي وَأَنَا مِنْكُمْ»⁽⁵⁾ [سه خصلت به تو داده شده که به هیچ کس حتی به من داده نشده است: پدر زنی مثل من به تو داده شد ولی به من چنین پدر زنی داده نشده است، و همسر صدیقه ای مثل دختر من به تو داده شد ولی

ص: 268

1- - حدیث را طبرانی از ابو ایوب انصاری نقل کرده است [المعجم الكبير 171/4 ، 4046] چنانکه در إكمال كنز العمّال 153/6 [604/11 ح 32923 آمده است؛ وهیثمی حدیث را از علی هلالی در مجمع الزوائد 9:165 نقل کرده است.

2- - مواقف ایجی: 8 [ص 410].

3- - در ص 209 از این کتاب گذشت.

4- - [در نسخه الغدير واژه «مثلي» آمده است، لكن ما بر اساس منبع اصلی آن را تصحیح کردیم].

5- - الرياض النضرة 202:2 [152/3].

به من چنین همسری داده نشده، و از صلب تو حسن و حسین به تو داده شد ولی از صلب من مانند آن دو به من داده نشده است، و لکن شما از من هستید و من از شما هستم].

6 - خدای تعالی خود، فاطمه را به ازدواج علی در آورد و ولّی امر او بود و جبرئیل امین، عقد را خواند؛ چنانکه از جابر بن سمره نقل شده است: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «أَيُّهَا النَّاسُ! هَذَا عَلِيٌّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ أَنْتُمْ تَزْعُمُونَ أَنَّي أَنَا زَوْجَتُهُ ابْنَتِي فَاطِمَةُ، وَلَقَدْ خُطِبَهَا إِلَيَّ أَشْرَافُ قُرَيْشٍ فَلَمْ أُحِبَّ، كُلُّ ذَلِكَ أَتَوَّقِعُ الْخَبَرَ مِنَ السَّمَاءِ حَتَّى جَاءَنِي جِبْرِئِيلُ لَيْلَةَ أَرْبَعٍ وَعَشْرِينَ مِنْ شَهْرِ رَمَضَانَ فَقَالَ: يَا مُحَمَّدُ! الْعَلِيُّ الْأَعْلَى يَقْرَأُ عَلَيْكَ السَّلَامَ، وَقَدْ جَمَعَ الرُّوحَانِيُّنَ وَالْكَرَوِيِّينَ فِي وَادٍ يُقَالُ لَهُ: الْأَفْيَحُ تَحْتَ شَجَرَةٍ طُوبَى، وَزَوْجُ فَاطِمَةَ عَلِيًّا، وَأَمْرِي، فَكُنْتَ الْخَاطِبُ، وَاللَّهُ تَعَالَى الْوَلِيُّ» (1) [ای مردم! این علی بن ابی طالب است، شما گمان می کنید من، دخترم فاطمه را به ازدواج او در آوردم و همانا بزرگان قریش او را از من خواستگاری کردند و من جواب ندادم؛ همه اینها به خاطر این بود که منتظر خبری از آسمان بودم تا اینکه جبرئیل در شب بیست و چهارم ماه رمضان نزد من آمد و گفت: ای محمد! خداوند بزرگ بلند مرتبه به تو سلام می رساند، و فرشتگان روحانی و کروی را در سرزمینی با نام اَفْيَح و در زیر درخت طوبی جمع کرد و فاطمه را به ازدواج علی در آورد و به من فرمان داد، پس من عقد کننده بودم و خدای متعال ولّی و سرپرست بود].

7 - شیخ الإسلام حموینی در «فرائد السمطين» (2) در باب هجدهم، از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل کرده؛ آنجا که به علی علیه السلام فرمود: «يَا عَلِيُّ! إِنَّ الْأَرْضَ لِلَّهِ يَوْمُئِذَا مِنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ، وَإِنَّهُ أَوْحَى إِلَيَّ أَنْ أُزَوِّجَكَ فَاطِمَةَ عَلَى خَمْسِ الْأَرْضِ، فَهِيَ صَدَاقُهَا؛ فَمَنْ مَشَى عَلَى الْأَرْضِ وَهُوَ لَكُمْ مُبْغِضٌ فَلْأَرْضِ حَرَامٌ عَلَيْهِ أَنْ يَمْشِيَ عَلَيْهَا» [ای علی! همانا زمین از آن خداست و به هر يك از بندگان که بخواهد می سپارد، و

ص: 269

1- - نگاه کن: كفاية الطالب: 164 [ص 300، باب 79].

2- - فرائد السمطين [95/1، ح 64].

همانا او به من وحی کرد که فاطمه را در مقابل يك پنجم زمین که مهریه او است به ازدواج تو در آورم؛ پس هر کس در حالی که دشمن شما است بر روی زمین راه برود، این راه رفتن بر روی زمین بر وی حرام است].

8 - حدیث نثار [آنچه در عروسی بر سر عروس و داماد و حاضرین می ریزند]؛ از بلال بن حمامه نقل شده است که گفت: روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله را در حالی که تبسم بر لب داشت و می خندید و صورتش مانند هاله دور ماه شاداب بود، ملاقات کردیم. عبد الرحمن بن عوف به طرف آن حضرت رفت و گفت: ای رسول خدا! این نور چیست؟! فرمود: «بشارة أتتني من ربي في أخي وابن عمي بأن الله زوج علياً من فاطمة، وأمر رضوان خازن الجنان فهرّ شجرة طوبى فحملت رقاعاً - يعني صي كاكاً - بعدد محبي أهل البيت، وأنشأ تحتها ملائكة من نور ودفع إلى كل ملك صي كاكاً، فإذا استوت القيامة بأهلها نادت الملائكة في الخلائق، فلا يبقى مُحِبٌّ لأهل البيت إلا دفعت له صكاً فيه فكاهه من النار، فصار أخي وابن عمي وابنتي فُكَّالَ رقاب رجال ونساء أمتي من النار» [بشارتی است از جانب پروردگارم درباره برادر و پسر عمویم و آن این که خدا فاطمه را به ازدواج علی در آورده و به فرشته رضوان که خزانه دار بهشت است فرمان داده است پس او درخت طوبی را تکان داد و درخت به تعداد دوستداران اهل بیت رقه هایی - یعنی سندها و ضمانت نامه هایی - را باردار شد، و در زیر آن فرشتگانی از نور آفرید و به هر فرشته ای سند و ضمانت نامه ای داد، و چون قیامت با اهلش بر پا می شود، فرشتگان در میان آفریدگان ندا می دهند، پس هیچ دوستدار اهل بیت نمی ماند مگر اینکه به وی سندی که در آن آزادی او از آتش است، داده می شود. پس برادر و پسر عمو و دخترم آزاد کنندگان مردان و زنان امت من از آتش شدند]. این روایت را خطیب در تاریخ خود، و ابن اثیر در «أسد الغابة»، و ابن حجر در «صواعق» نقل کرده اند (1).

ص: 270

1- - تاریخ الخطیب 4:210؛ أسد الغابة 1:206 [242/1، شماره 492]؛ الصواعق المحرقة: 103 [ص 173].

9 - پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «فاطمة حوراء انسیة، کلما اشتقتُ إلى الجنة قبلتها»⁽¹⁾ [فاطمه حوریه انسیه است و هر گاه مشتاق بهشت می شوم او را می بوسم].

10 - حافظ دمشقی با سند خود از علی رضی الله عنه روایت می کند: «قال رسول الله صلى الله عليه وآله لفاطمة - رضي الله عنها - : يا فاطمة! تدرين لِمَ سَمَّيتِ فاطمة؟ قال علي رضي الله عنه: لِمَ سَمَّيتُ؟ قال: إِنَّ الله عَزَّ وَجَلَّ قد فطمها وذريتها عن النار يوم القيامة» [پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به فاطمه - رضی الله عنها - فرمود: ای فاطمه! آیا می دانی چرا فاطمه نامیده شده ای؟ علی رضی الله عنه پرسید: برای چه؟ حضرت فرمود: برای اینکه خدای عزوجل در روز قیامت آتش را بر او و فرزندان او حرام کرده است].

و غسانی⁽²⁾ و خطیب⁽³⁾ - وی گفته: در این روایت افراد مجهولی وجود دارد - مرفوعاً نقل کرده اند: «إِنَّمَا سَمَّيتِ فاطمة لَأَنَّ الله فطمها ومحبيها عن النار» [فاطمه علیها السلام به این نام نامیده شده؛ زیرا خداوند او و فرزندان او را از آتش دور ساخته است].

چهارم سخنان پیامبر صلی الله علیه و آله درباره بنی امیه

1 - روزی زید بن ارقم نزد معاویه آمد و دید که عمرو عاص در کنار او بر تختی نشسته است. چون این منظره را دید خودش را بین آن دو قرار داد.

عمرو عاص به او گفت: جای دیگری پیدا نکردی که آمده ای اتصال مرا با امیرالمؤمنین قطع کردی؟

زید پاسخ داد: در یکی از غزوات که شما دو نفر با پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله همراه

ص: 271

1- تاریخ خطیب بغدادی 5:87 [شماره 2481].

2- معجم الشیوخ [ص 359، شماره 344].

3- تاریخ بغداد [331/12، شماره 6772].

بودید حضرت شما را با هم دید و با ناراحتی به شما نگاه کرد، روز دوم و سوم هم که شما دو نفر را با هم دید نگاه خود را به شما طولانی کرد، پس در روز سوم فرمود: «إِذَا رَأَيْتُمْ مَعَاوِيَةَ وَعَمْرُو بْنَ الْعَاصِ مَجْتَمِعَيْنِ فَفَرِّقُوا بَيْنَهُمَا، فَإِنَّهُمَا لَنْ يَجْتَمِعَا عَلَى خَيْرٍ» [هرگاه معاویه و عمرو بن عاص را در کنار هم دیدید، بینشان جدایی افکنید زیرا این دو برای کار خیری با هم يك جا جمع نمی شوند].

ابن مزاحم در کتاب «وقعة صفين» (1) ماجرا را این گونه ذکر کرده است؛ به کتاب «العقد الفريد» ابن عبد ربّه نیز مراجعه کنید (2).

2 - از طریق ابوذر از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل شده است: «إِذَا بَلَغَتْ بَنُو أُمَيَّةَ أَرْبَعِينَ اتَّخَذُوا عِبَادَ اللَّهِ خَوْلًا، وَمَالَ اللَّهِ نَحْلًا، وَكَتَابَ اللَّهِ دَغْلًا» [هنگامی که بنی اُمیّه چهل نفر شدند بندگان خدا را برده می کنند، مال خدا را می بخشند (3)، و کتاب خدا را مایه خیانت قرار می دهند] (4).

و نیز از طریق ابوذر نقل شده است: «إِذَا بَلَغَ بَنُو أَبِي الْعَاصِ ثَلَاثِينَ رَجُلًا اتَّخَذُوا مَالَ اللَّهِ دَوْلًا، وَعِبَادَ اللَّهِ خَوْلًا، وَدِينَ اللَّهِ دَغْلًا» [وقتی فرزندان ابوالعاص به سی مرد رسید، مال خدا را در میان خود دستگردان می کنند، و بندگان خدا را برده، و دین خدا را مایه خیانت قرار می دهند]. حلام بن جفال می گوید (5): بر این روایت ابوذر عیب گرفتند؛ پس علی بن ابی طالب رضی الله عنه شهادت داد: «إِنِّي سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ يَقُولُ: مَا أَظَلَّتْ الْخَضِرَاءُ وَلَا أَقَلَّتِ الْغُبَرَاءُ عَلَى ذِي لَهْجَةٍ أَصْدَقُ مِنْ أَبِي ذَرٍّ، وَأَشْهَدُ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ قَالَهُ» [همانا من از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمود: آسمان بر گوینده ای سایه نینداخته و زمین کسی را حمل نکرده که راستگوتر از ابوذر باشد و شهادت می دهم]

ص: 272

1- - وقعة صفين: 112 [ص 218].

2- - العقد الفريد 2:290 [4/145].

3- - [در كنز العمال به جای «نحلاً» که به معنای بخشش است، «دخلاً» آمده که به معنای فساد است].

4- - مستدرک حاکم 4:479 [4/526، ح 8476]؛ وابن عساکر آن گونه که در كنز العمال 6:39 [11/165، ح 31058] آمده، این روایت را نقل کرده است.

5- - [در مستدرک: «حلام بن جذل» ضبط شده، و در شرح نهج البلاغة 8/257: «جلام بن جندل» ضبط شده است].

که رسول خدا صلی الله علیه و آله این را فرمود[.

حاکم این روایت را از چند طریق نقل کرده و چنانچه در «مستدرک» آمده است او و ذهبی این روایت را صحیح دانسته اند(1).

و نیز به سند صحیح از آن حضرت صلی الله علیه و آله روایت شده است: «إني أريت في منامي كأن بني الحکم بن أبي العاص ينزون على منبري كما تنزو القردة»(2)[در خواب دیدم، گویا فرزندان حکم بن ابی العاص، مانند میمون از منبر من بالا می رفتند]. راوی می گوید: پس از آن، پیامبر صلی الله علیه و آله در جمع، خندان دیده نشد تا رحلت کرد.

و نیز به سند صحیح از آن حضرت صلی الله علیه و آله روایت شده است: وقتی حکم بن ابی العاص از او اجازه خواست فرمود: «عليه لعنة الله وعلى من يخرج من صلبه إلا المؤمن منهم وقليل ما هم، يَشْرَفُونَ في الدنيا ويضعون في الآخرة، ذوو مكر وخديعة، يُعْطُونَ في الدنيا وما لهم في الآخرة من خلاق»(3)[بر او و بر هر که از صلب او خارج می شود، لعنت خدا باد، مگر نسل مؤمن از او که کم هستند، آنها در دنیا شریف و در آخرت پست هستند. دارای مکر و خدعه هستند و در دنیا به آنها داده می شود و در آخرت هیچ بهره ای ندارند].

از عایشه به سند صحیح نقل شده است: «إن رسول الله قال: لعن الله أبا مروان، ومروان في صلبه؛ فمروان فضض من لعنة الله عز وجل»(4)[پیامبر خدا فرمودند: خداوند

ص: 273

1- - المستدرک علی الصحیحین 4:480[527/4] ح 8478.

2- - مصادر روایت یاد شده: جامع البیان 15:77 [مج 9 ج 112/15-113]؛ تاریخ الأمم والملوک 11:356[58/10]، حوادث سال 284 هـ؛ المستدرک علی الصحیحین 4:48[527/4] ح 8481؛ الجامع لأحكام القرآن 10:283 و 286 [185-183/10]؛ تاریخ خطیب 8:28؛ 9:44؛ الخصائص الكبرى، سیوطی 2:118[200/2]؛ الدر المنثور: 231 [309/5]؛ کنز العمال 6:90[358/11] ح 31736.

3- - این روایت را دمیری فی حیاة الحیوان 2:299[422/2] نقل کرده است؛ و نیز ابن حجر در صواعق: 108 [ص 181]؛ و سیوطی در جمع الجوامع آن گونه که در ترتیب آن 6:90 [کنز العمال 357/11] ح 31729 آمده است.

4- - ر. ک: مستدرک حاکم 4:481؛ تفسیر قرطبی 16:197؛ تفسیر زمخشری 3:99؛ أسد الغابة، ابن اثیر 2:34؛ شرح ابن أبی الحدید 2:55.

پدر مروان را لعنت کند، و این در حالی بود که مروان در صلب او بود؛ پس مروان قطعه ای از لعنت خدای عزوجل است].

و پیامبر صلی الله علیه و آله در حدیثی صحیح از طریق ابوسعید خدری فرموده است: «إِنَّ أَهْلَ بَيْتِي سَيَلْقَوْنَ مِنْ بَعْدِي مِنْ أُمَّتِي قِتْلًا وَتَشْرِيدًا، وَإِنَّ أَشَدَّ قَوْمًا لَنَا بَغْضًا بَنُو أُمِّيَّةَ وَبَنُو الْمَغِيرَةِ وَبَنُو مَخْزُومٍ» [همانا اهل بیت من پس از من از اُمتم کشته شدن و طرد شدن را می بیند و کسانی از قوم ما که بیشترین بغض را با ما دارند فرزندان اُمیّه و فرزندان مغیره و فرزندان مخزوم هستند] (1).

3- و حاکم در «مستدرک» (2) از طریق عبدالرحمن بن عوف این روایت را نقل کرده و آن را صحیح دانسته است: در مدینه برای هیچ کس کودکی متولد نمی شد مگر اینکه پیش پیامبر صلی الله علیه و آله آورده می شد [و برای او دعا می کرد]. و آنگاه که مروان بن حکم برای او آورده شد، حضرت فرمود: «هُوَ الْوَزْغُ بْنُ الْوَزْغِ، الْمَلْعُونُ بْنُ الْمَلْعُونِ» [او وزغ فرزند وزغ، و ملعون فرزند ملعون است].

و شاید معاویه به همین حدیث اشاره کرده آنگاه که به مروان می گوید:

«يَا بَنَ الْوَزْغِ! لَسْتَ هُنَاكَ» (3) [ای فرزند وزغ! تو در آن حدّ و اندازه نیستی و این حرفها به تو نیامده].

و ابن نجیب از طریق جبیر بن مطعم نقل کرده است: ما همراه رسول خدا صلی الله علیه و آله بودیم که حکم بن ابی العاص گذشت و پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «وَيْلٌ لَأُمَّتِي

ص: 274

1- - مستدرک حاکم 4:487 [4/534، ح 8500]، و حاکم این روایت را صحیح دانسته است.

2- - المستدرک علی الصحیحین 4:479 [4/526، ح 8477. و ما بین دو قلاب در همین کتاب است]. و این روایت را دمیری در حیاة الحیوان 2:399 [2/422]، و ابن حجر در الصواعق: 108 [ص 181]، و حلبی در السیرة 1:337 [1/317] نقل کرده اند.

3- - در روایتی که ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغة 2:56 [6/155، خطبة 72] نقل کرده است.

مَمَّا فِي صِلْب هَذَا»^[1] [وای بر اَمّت من از آنچه در صلب این است].

4- به نظر می رسد با شناختی که اَمّت اسلام از ذات پلید، اعمال ناروا، و جرایم سنگین، و فسادهای بی شمار، و نسب ننگین، و ریشه و نژاد پست معاویه دارد، و اینکه هر کسی برای او فضیلتی جعل کند از قرار دادن فضایل برای چنین شخصی پشیمان و شرمگین خواهد شد، دیگر نیازی به شرح و توضیح پیرامون فضایل دروغینش نیست، اما دریافتیم که این آرزو جامه عمل نپوشیده، و این گمان ناکام مانده، و بی شرمی و گزافه گویی برای جعل کنندگان، حدّ و نهایتی که بر آن توقّف کنند قرار نداده است؛ از این رو اندکی از خصوصیات او را بر می شمريم تا حقیقت فضایل منسوب به وی برای پژوهشگر روشن گردد؛ بدون توجّه به خواب آشفته و پریشان و سخن خیالی این کثیر، و آن ندایی که برخی از سَلَف در کوهی از شام شنیده - که شاید منادی آن شیطان بوده است - : «مَنْ أَبْغَضَ مُعَاوِيَةَ سَحَبَتْهُ الزَّبَانِيَةُ إِلَى جَهَنَّمَ الْحَامِيَةِ، يَرْمِي بِهِ فِي الْحَامِيَةِ الْهَائِيَةِ» [هر که دشمن معاویه باشد موکلان جهنّم او را به سوی جهنّم سوزان کشانده، و در آتش هولناک و سوزان می اندازند].

و بی اعتنا به دیدگاه سعید بن مسیب: «مَنْ مَاتَ مُحِبًّا لِأَبِي بَكْرٍ، وَعُمَرُ، وَعُثْمَانُ، وَعَلِيٌّ، وَشَهِدَ لِلْعَشِيرَةِ بِالْجَنَّةِ، وَتَرَخَّمَ عَلَى مُعَاوِيَةَ، كَانَ حَقًّا عَلَى اللَّهِ أَنْ لَا يَنْقُشَهُ الْحِسَابُ»^[2] [هر کس با محبّت ابوبکر، عمر، عثمان و علی بمیرد و برای عشیره مُبَشِّر به بهشت گواهی دهد (ده نفری که بر اساس نقل اهل سنّت، پیامبر به آنان بشارت بهشت داده است) و برای معاویه طلب رحمت کند، بر خدا لازم است که در حساب رسی به او سخت نگیرد].

و بی توجّه به خوابهای پریشانی که از عمر بن عبد العزیز حکایت شده که

ص: 275

-
- 1- - أُسْدُ الْغَابَةِ 2:34 [37/2]، شَمَارَةُ [1217]؛ الْإِصَابَةُ 1:346 [شماره 1781]؛ السَّيْرَةُ الْحَلِيبِيَّةُ 1:237 [317/1]؛ كُنْزُ الْعَمَّالِ 6:40 [167/11]، ح 31066.
- 2- - تاریخ ابن کثیر 8:139 و 140 [148/8]، حوادث سال 60 هـ].

در آنها از قول معاویه آمده: «غُفِرَ لِي وَرَبِّ الْكَعْبَةِ!» [به خدای کعبه سوگند! بخشیده شدم].

و بی آنکه به کلام احمد بن حنبل اعتنا کنیم که می گوید: «ما لهم ولمعاوية؟! نَسْأَلُ اللَّهَ الْعَافِيَةَ» [آنها را با معاویه چه کار؟! (نباید درباره او سخنی گفت) از خدا درخواست عافیت داریم].

و ما برای امثال این سخنان پوچ و بی معنا ارزشی قائل نیستیم، سخنانی که یا يك نظريه بدون دليل است، یا يك خيال واهی، یا استدلال به يك منادی مجهول، یا تمسك به يك خواب خیالی، در مقابل روایاتی که از پیامبر صلی الله علیه و آله درباره معاویه وارد شده، و کلمات ارزنده بزرگان صحابه که ناظر اعمال او از نزدیک بوده اند، و نواقص و عيوب ظاهری و باطنی او را می دانستند، و بی شرمی های او را می شناختند، و بر او اشراف کامل داشتند، و اهداف و نيات او را در دوران جاهلیت و اسلام می دانستند؛ به چند نمونه از این سخنان توجه کنید:

1 - از علی بن اَقرم، از عبدالله بن عمر نقل شده است: رسول خدا از درّه ای خارج شد و ابوسفیان را سوار بر مرکب همراه معاویه و برادرش دیدند که یکی افسار حیوان را به دست دارد و دیگری آن را از پشت می راند، تا آنها را دید فرمود: «اللّهُمَّ العن القائد والسائق والراكب» [خدایا! آنکه افسار حیوان را به دست دارد، و آنکه مرکب را از پشت می راند، و کسی که سوار بر حیوان است را لعنت کن]. از او پرسیدم تو خودت از رسول الله شنیدی؟ گفت: آری، وگرنه گوشه‌ایم کر باد آن گونه که چشمانم کور است(1).

و در تاریخ طبری آمده است(2): آنگاه که پیامبر صلی الله علیه و آله ابوسفیان را سوار بر الاغی دید که معاویه افسار آن را به دست دارد و فرزندش یزید آن را از عقب

ص: 276

1- - کتاب صفین: 247، چاپ مصر [ص 220].

2- - تاریخ الأمم والملوک 11:357 [58/10، حوادث سال 248 هـ].

می راند، فرمود: «لعن الله القائد والراكب والسائق».

امام حسن علیه السلام نیز خطاب به معاویه به همین حدیث اشاره می کند آنجا که می فرماید: «أُنشِدُكَ اللهُ يا معاوية! أتذكر يوم جاء أبوك على جمل أحمر وأنت تسوقه وأخوك عتبة هذا يقوده، فأكرم رسول الله صلى الله عليه وآله فقال: أَللّهُمَّ العن الراكب والقائد والسائق؟»⁽¹⁾ [معاویه تو را به خدا سوگند! به یاد داری آن روزی را که پدرت سوار بر شتری سرخ مو بود و تو آن را از عقب می راندی و برادرت عتبه افسار آن را به دست داشت، و رسول خدا شما را دید و فرمود: «خدایا آنکه سوار مرکب است، و آنکه افسار آن را به دست دارد، و آنکه حیوان را از پشت می راند، لعنت کن!»].

و محمد بن ابی بکر نیز در نامه ای به معاویه به این حدیث اشاره کرده است؛ آنجا که می گوید: «وأنت اللعين بن اللعين»⁽²⁾ [تو ملعون، پسر ملعون هستی] که متن کامل نامه به زودی خواهد آمد.

2 - احمد بن حنبل در مسند، و ابویعلی، و نصر بن مزاحم در کتاب صفین از ابو برزّه أسلمی، و طبرانی در «التاریخ الکبیر»⁽³⁾ از ابن عباس نقل کرده اند:

در سفری همراه رسول خدا علیه السلام بودیم، که صدای آواز دو مرد را شنیدیم و یکی در جواب دیگری گفت:

يَزَالُ حَوَارِيُّ تَلُوْحُ عِظَامِهِ *** زَوَى الْحَرْبِ عَنْهُ أَنْ يَجَنَّ فَيَقْبِرَا

[هماره استخوانهای یار شفیق آشکار می شود، و جنگ مانع کفن و دفن او می شود].

و در لفظ ابن عباس آمده است:

ص: 277

1 - نگاه کن: تذکرة الخواص، سبط بن جوزی: 200 و 201 [ص 115]؛ شرح نهج البلاغة، ابن ابی الحدید 2:102/288/6، خطبة [83].

2 - نگاه کن: مروج الذهب 2:59/20/3؛ وقعة صفین: 132 [ص 118]؛ شرح نهج البلاغة 1:283/188/3، نامه 46؛ جمهرة الرسائل 1:542.

3 - مسند احمد 4:421/580/5، ح 19281؛ مسند أبی یعلی [429/13، ح 7436]؛ وقعة صفین: 246، طبع مصر [ص 219]؛ المعجم الکبیر [32/11، ح 10970].

[هماره استخوانهای اسب من آشکار می شود و جنگ مانع دفنِ او می شود].

پیامبر فرمود: «بینید کیستند؟». گفتند: معاویه و عمرو عاص؛ حضرت دستها را بالا برد و فرمود: «اللّٰهُمَّ اركسهما ركساً، ودّعهما إلى النار دعاً(1)» [خدایا! آنها را کاملاً وارونه گردان و به حالات گذشته برگردان، و به زور در آتش دوزخ در افکن].

و در لفظ ابن عباس آمده است: «اللّٰهُم اركسهما في الفتنة ركساً» [خدایا! آنها را با سر در فتنه فرو ببر].

امینی می گوید: چون نتوانستند به سند این حدیث اشکالی وارد کنند، و چون بر دوستداران معاویه این حدیث گران آمده، لذا احمد بن حنبل نام آن دورا حذف کرده و به جای آن فلان و فلان قرار داده است.

3 - روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «يطلع من هذا الفجّ رجلٌ من أمتي يحشر على غير ملّتي» [از این درّه مردی از اُمتم بالا می آید که در قیامت بر غیر دین من محشور خواهد شد]؛ و ناگهان معاویه ظاهر شد(2).

4 - از ابوذر نقل شده که به معاویه گفت: «سمعتُ رسول الله صلی الله علیه و آله يقول وقد مررتُ به: «اللّٰهُم العنه ولا تشبعه إلا بالتراب»(3)» [از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که درباره تو فرمود:

«خدایا! او را لعنت کن و شکم او را جز با خاک سیر مکن (تا دم مرگ او را سیر مکن)].

5 - از ابوذر نقل شده که به معاویه گفت: «سمعتُ رسول الله صلی الله علیه و آله يقول: «إست معاوية في النار»» [از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می گفت: «مقعد معاویه در آتش جهنّم است»]؛ معاویه خندید و دستور داد او را حبس کنند(4).

6 - نصر بن مزاحم در کتاب صفّین، و ابن عدی(5)، عقیلی، خطیب، و

ص: 278

1- [نگاه کن: نساء/ 88 و 91؛ وطور/ 13].

2- تاریخ طبری 11: 357 [58/1]، حوادث سال 284 هـ.

3- نگاه کن: شرح نهج البلاغة، ابن ابی الحدید [255/8]، خطبة [130].

4- همان.

5- الكامل في ضعفاء الرجال [146/2]، شماره [343].

مناوی از ابو سعید خُدَری، و عبدالله بن مسعود به سند مرفوع نقل کرده اند: «إِذَا رَأَيْتُمْ مَعَاوِيَةَ عَلَى مَنبَرِي فَاقْتُلُوهُ» [هرگاه معاویه را بر منبر من دیدید او را بکشید].

و در لفظی دیگر آمده است: «يَخْطُبُ عَلَى مَنبَرِي فَاضْرِبُوا عُنْقَهُ» [هرگاه معاویه را دیدید که بر منبر من خطبه می خواند گردنش را بزنید].

اهل سنت برای توجیه حدیث: «إِذَا رَأَيْتُمْ مَعَاوِيَةَ عَلَى مَنبَرِي فَاقْتُلُوهُ»، آن را بالا- و پایین کرده و جار و جنجال و هیاهو به پا کرده و یاوه سرایی کرده اند.

برخی تاء را به باء تبدیل کرده و واژه «فاقتلوه» را به «فاقبلوه» تغییر داده اند و عبارتی را نیز بر حدیث افزوده اند؛ خطیب بغدادی از جابر به سند مرفوع نقل کرده است: «إِذَا رَأَيْتُمْ مَعَاوِيَةَ يَخْطُبُ عَلَى مَنبَرِي فَاقْبَلُوهُ؛ فَإِنَّهُ أَمِينٌ مَأْمُونٌ» [هرگاه دیدید معاویه بر منبر من خطبه می خواند او را بپذیرید، او امین و مورد اعتماد است].

خطیب می نویسد: این حدیث را تنها از همین طریق یافتیم، و راویان آن از محمد بن اسحاق تا ابوزبیر تماماً مجهول هستند(1).

و عبارت افزوده شده «فإنَّه أَمِينٌ مَأْمُونٌ» قوی ترین دلیل بر بطلان حدیث و جعلی بودن آن است، و تفصیل کلام در امین بودن معاویه گذشت(2).

و دیگری که تحریف فوق (تبدیل «فاقتلوه» به «فاقبلوه») را نمی دانسته یا آن را نپسندیده، روایتی جعل کرده که معاویه مذکور، معاویه بن ابی سفیان نیست؛ حافظ ابن عساکر(3) به سند خود به نقل از ابوبکر بن ابی داود وقتی حدیث: «إِذَا رَأَيْتُمْ مَعَاوِيَةَ عَلَى مَنبَرِي فَاقْتُلُوهُ» را نقل می کرد، می گوید: این، معاویه بن تابوت سر کرده منافقان است که قسم خورده بود بر منبر پیامبر بول و غائط کند و معاویه بن ابی سفیان نیست.

ص: 279

1- - در کتاب چاپ شده از تاریخ بغداد چنین یافتیم [259/1، شماره 88].

2- - نگاه کن: آنچه در ص 89-93، و ص 130 از جلد اول این کتاب گذشت.

3- - مختصر تاریخ دمشق [46/25].

سیوطی در کتاب «اللاّلی» (1) پس از ذکر روایت فوق می نویسد:

مؤلف می گوید: این ادعا نیاز به نقل دارد، و چه کسی آن را نقل کرده است؟! می گویم ابن عساکر گفته است: چنین تأویلی بسیار بعید است، والله اعلم.

امینی می گوید: تا به حال نامی از معاویه بن تابوت شنیده ای؟! و او چه کسی است؟! کی و کجا از مادر روزگار متولد شده؟! چه کسی او را دیده؟! و چه کسی از او خبری شنیده؟! چه کسی خبر او را به ابوبکر بن ابی داود وحی کرده؟! و آیا به سوگند خود عمل کرد یا آن را شکست؟! آیا یاران پیامبر صلی الله علیه و آله او را بر منبر دیدند و کشتند؟! یا هنوز دیده نشده، و تا ابد هم دیده نخواهد شد؟!

حدیث فاطمة بنت قیس را نیز همینطور تأویل کرده اند: وی به پیامبر گفت:

معاویه و ابو جهم از من خواستگاری کرده اند [چه کنم؟!]; پیامبر فرمود: «معاویه صعلوک لا مال له» [معاویه آدم فقیر و بی پولی است]. رافعی گفته است: این معاویه، معاویه بن ابی سفیان خلیفه مسلمین نیست، بلکه معاویه دیگری است (2).

آری رافعی به خاطر محبت به فرزند هند این سخن را گفته و نووی می نویسد:

این، اشتباهی فاحش است؛ زیرا در «صحیح مسلم» در متن این حدیث به معاویه بن ابی سفیان تصریح شده است.

امینی می گوید: علاوه بر «صحیح مسلم»، در «سنن ابو داود»، و «نسائی»، «مسند طیالسی»، «السنن الکبری» بیهقی (3) نیز از وی با عنوان «ابن ابی سفیان» یاد شده است.

پس آن گونه که نووی (4) گفته، تأویل به غیر معاویه بن ابی سفیان خطایی روشن است.

ص: 280

1- - اللّالی 1:425.

2- - الإصابة 3:498.

3- - صحیح مسلم 4:195 [291/3]، ح 36، کتاب الطلاق، سنن أبي داود 1:359 [285/2]، ح 2284؛ السنن الکبری 6:208 [274/3]؛ مسند طیالسی 228؛ السنن الکبری 7:471.

4- - شرح صحیح مسلم [98/10].

وابن کثیر وابن حجر برای باطل کردن حدیث «فاقتلوه» راه دیگری را پیموده اند؛ ابن کثیر در کتاب «تاریخ» (1) خود می نویسد:

این روایت بدون شك دروغ است، وگرنه صحابه آن را انجام می دادند [و معاویه را می کشتند]؛ چون آنها کسانی بودند که در راه خدا از سرزنش هیچ ملامتگری هراسی ندارند.

و ابن حجر در «تطهیر الجنان» می نویسد (2):

بر فرض صحت این روایت، یا باید تمام صحابه که آن را شنیدند - البته اگر این حدیث به آنها رسیده باشد - یا کسانی که آن را کتمان کردند، را خطا کار بدانیم؛ زیرا بر آنان واجب بود که چنین حدیثی را به امت ابلاغ کنند تا بدان عمل شود؛ ولی فرض دوم صحیح نیست چون اگر کتمان می کردند به تابعان و افراد پس از صحابه نمی رسید، پس فقط فرض نخست می ماند که صحابه آن را شنیدند ولی عمل نکردند، و آن هم شرعاً غیر قابل تصوّر نیست؛ چون اگر این احتمال در حق آنان روا باشد، هر آینه این احتمال نیز درباره آنان جایز خواهد بود که بخشی از قرآن را کتمان کرده باشند یا بدان عمل نکرده باشند، و چنین چیزی شرعاً بر صحابه محال است، به ویژه با توجه به سخن پیامبر اکرم: «ترکتکم علی الواضحة البيضاء...» [از شما جدا می شوم در حالی که راهی آشکار و درخشان برایتان قرار دادم...].

شگفتا از حسن ظنّ اهل سنت به صحابه! و چه زیبا بود اگر منطق آن را همراهی می کرد! و اگر تاریخ صحیح، و سیره و عملکرد ثابت شده صحابه، و سخنانی که از پیامبر اکرم نقل شده و امت اسلام آنها را پذیرفته اند، و امامان حدیث آنها را در کتب صحاح و مسندها روایت کرده اند، (3) با چنین حسن

ص: 281

1- - البداية و النهاية 8:133 [8/141، حوادث سال 60 هـ].

2- - حاشیه کتاب الصواعق المحرقة: 60 [ص 29].

3- - ر. ل: ص 350 از کتاب برگزیده الغدير.

ظنی مخالف نبود! آیا صحابه و یا بزرگان ایشان دستور پیامبر به کشتن ذوالثُدیّه را عملی کردند، با آنکه حضرت او را برای آنها معرفی کرد، و افکار و مقاصد کفر آمیزش را برای آنها اعلام کرد، و خود او هم اعتراف نمود؟! یا اینکه مخالفت کرده و فرمان حضرت را ضایع کردند و با اینکه ذوالثُدیّه در میان آنها بود دستور حضرت را پشت گوش انداختند(1)؟!!

و آیا به این روایت صحیح که نزد اهل سنت ثابت است: «إِذَا بُويعَ لَخَلِيفَتَيْنِ فَاقتُلُوا الْآخَرَ مِنْهُمَا» [اگر در يك زمان برای دو خلیفه بیعت گرفته شد دومی را بکشید]، و به این حدیث: «مَنْ أَرَادَ أَنْ يَفْرُقَ أَمْرَ هَذِهِ الْأُمَّةِ وَهِيَ جَمِيعٌ فَاضْرِبُوهُ بِالسَّيْفِ كَانَتْهُ مِنْ كَانٍ» [هر کسی بخواهد بین امت متحد تفرقه اندازد، هر که باشد او را بکشید]، و به حدیث: «فَإِنْ جَاءَ آخِرُ يَنْزَعِهِ - الْإِمَامُ - فَاضْرِبُوا عُنُقَ الْآخِرِ» [اگر فرد دیگری با امام در خلافت نزاع کرد گردنش را بزنید]، و به احادیث صحیح دیگر، عمل کردند(2)؟!!

7 - از طریق زید بن أرقم و عبادة بن صامت در روایتی مرفوع آمده است:

«إِذَا رَأَيْتُمْ مَعَاوِيَةَ وَعُمَرُ بْنُ الْعَاصِ مَجْتَمِعَيْنِ فَفَرِّقُوا بَيْنَهُمَا؛ فَإِنَّهُمَا لَنْ يَجْتَمِعَا عَلَى خَيْرٍ»(3) [هر گاه معاویه و عمرو بن عاص را با هم دیدید، میان آنها جدایی اندازید که آنها

ص: 282

1- - ر. ك: حلیة الأولیاء: 317؛ 3:227 [شماره 245]. ذوالثُدیّه محور فتنه در جنگ نهروان بود که علی علیه السلام او را کشت. آن گونه که در صحیح مسلم [443/2، حدیث 156، کتاب الزکاة] آمده است. ثعالبی در کتاب ثمار القلوب: 232 [ص 290، شماره 437] می نویسد: «ذوالثُدیّه بزرگ خوارج و رئیس آنان بود که آنان را به گمراهی کشاند، و پیامبر در حالی که او نماز می خواند دستور داد وی را بکشند ولی ابوبکر و عمر از انجام آن ترسیدند، و آنگاه که علی علیه السلام قصد کشتن او را کرد، او را ندید. پیامبر به او گفت: «أَمَّا إِنَّكَ لَوْ قَتَلْتَهُ لَكَانَ أَوَّلَ فِتْنَةٍ وَآخِرِهَا» [همانا اگر او را می کشتی اولین و آخرین فتنه بود]. و چون در جنگ نهروان جسد او میان کشته ها پیدا شد علی علیه السلام فرمود: «إِنِّي بِيَدِهِ الْمَخْذُجَةُ» [دست ناقص او را بیاورید]، و چون آن را آوردند دستور داد که آن را آویزان کنند.

2- - ر. ك: ص 920 از کتاب برگزیده الغدير.

3- - ر. ك: وقعة صفين، ابن مزاحم: 112 [ص 218]؛ العقد الفريد، ابن عبد ربّه 2:290 [4/145].

پنجم سخنانی دیگر از پیامبر صلی الله علیه و آله

اشاره

1 - پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «إِنَّمَا مَثَلُهُ كَمَثَلِ السَّاعَةِ لَا تَأْتِيكُمْ إِلَّا بَغْتَةً» [همانا مَثَل او مَثَل قیامت است که به سوی شما نمی آید مگر ناگهانی].

ابوجعفر امام باقر علیه السلام در زمانهای مختلفی مانند ایام تشریق در منی و غیر آن برای کمیت دعا کرد و چند بار در حالی که رو به کعبه کرده بود برای او طلب رحمت و مغفرت نمود و يك بار فرمود: «لا تزال مؤيِّداً بروح القدس» [پیوسته با روح القدس تأیید شوی].

و از جمله دعاهاى او برای کمیت در ایام البیض (1)، روایتی است که شیخ اقدم ابوالقاسم خزّاز قمی در کتاب «کفایة الأثر فی النصوص علی الأئمّة الإثنی عشر» (2) با سند خود از کمیت نقل کرده است: من بر آقای خود ابوجعفر محمد ابن علی [امام] باقر علیه السلام وارد شدم و گفتم: ای فرزند رسول خدا! من ابیاتی درباره شما گفته ام، آیا اجازه می دهی آنها را بخوانم؟ فرمود: این روزها ایام البیض است. گفتم: این شعر تنها درباره شما است. فرمود: بخوان. پس شروع به خواندن کردم:

أضحكني الدهرُ وأبكاني *** والدهرُ ذو صرفٍ وألوانٍ

ص: 283

-
- 1- - [«ایام البیض» سیزده، چهارده و پانزدهم هر ماه. علّت نامگذاری این سه روز به ایام البیض، مهتابی بودن شب های آن ها است که ماه با غروب خورشید، طلوع، و تا طلوع آن، نور افشانی می کند. از ایامی که روزه در آنها به طور ویژه دارای فضیلت بسیار است، ایام البیض است؛ ر. ک: الحقائق الناضرة 361/13؛ جواهر الکلام 94/17-97؛ فرهنگ فقه فارسی 740/1-741].
- 2- - کفایة الأثر [ص 248].

لتسعةٍ بالطفِّ قد غُودروا *** صاوراً جميعاً رَهْنِ أَكْفَانِ

[روزگار مرا به خنده و گریه می اندازد و روزگار دارای تحوّل و رنگارنگی هاست. (گریه می کنم) برای نُه نفری که در سرزمین طفّ (کربلا) تنها گذاشته شدند و همگی در گرو (و میان) کفن‌ها قرار گرفتند].

آنگاه آن حضرت و ابوعبدالله امام صادق علیه السلام گریه کردند، و شنیدم دختری از پس پرده گریه می کرد.

و چون به این شعر رسیدم:

وَسَيَّةٌ لَا يُتْجَارَى بِهِمْ *** بنو عقيلٍ خيرُ فرسانِ

ثمَّ عليّ الخيرِ مولاَهُمْ *** ذكرَهُمْ هَيَّجَ أحزاني

[و شش نفری که با آنها کسی برابری و همسانی نمی کرد، فرزندان عقیل که بهترین سوارکاران بودند. سپس علی که بهترین است مولای آنها می باشد، و یاد آنها غم و غصّه های مرا به هیجان درآورد؛ آن حضرت گریست و فرمود: «ما من رجلٍ ذُكِرنا أو ذُكِرنا عنده يخرج من عينيه ماءٌ ولو مثل جناح البعوضة إلّا بنى الله له بيتاً في الجنة، وجعل ذلك الدمع حجاباً بينه وبين النار» [هیچ کسی نیست که به یاد ما افتد یا نزد او ذکری از ما شود و آبی هر چند به اندازه بال مگسی از دو چشمش خارج شود، جز آنکه خدا خانه ای در بهشت برایش بنا می کند و آن اشک را حجابِ بین او و آتش قرار می دهد].

و چون به این شعر رسیدم:

من كان مسروراً بما مسكم *** أو شامتاً يوماً من الآنِ

فقد ذللتكم بعد عزّ فما *** أدفع ضيماً حين يغشاني

[هر کس به آنچه به شما رسیده است مسرور شد، یا امروز شما را شمات می کند.

همانا شما پس از عزّت و ارجمندی، خوار شدید، پس من ظلم و ستم را دفع نمی کنم وقتی مرا دربرگیرد، آن حضرت دست مرا گرفت و فرمود: «اللّهم اغفر للکمیت ما تقدّم من ذنبه وما تأخّر» [خدایا! گناهان گذشته و آینده کمیت را ببامرز].

و چون به این شعر رسیدم:

متی يقوم الحقّ فيکم متی *** يقوم مهيئکم الثاني

[کِی حقّ در میان شما به پا می شود، کِی مهدی دوم شما قیام می کند].

فرمود: «سریعاً إن شاء الله، سریعاً» [به زودی إن شاء الله، به زودی]. سپس فرمود: «یا ابا المستهل! إن قائمنا هو التاسع من ولد الحسين؛ لأن الأئمة بعد رسول الله اثنا عشر، الثاني عشر هو القائم» [ای ابوالمستهل! همانا قائم ما فرزند نهم از فرزندان حسین است؛ زیرا امامان بعد از رسول خدا دوازده نفرند که نفر دوازدهم قائم است].

گفتم: ای آقای من! این دوازده نفر چه کسانی هستند؟ فرمود: «أولهم علي بن أبي طالب، وبعده الحسن والحسين، وبعد الحسين علي بن الحسين، وبعده أنا، ثم بعدي هذا، ووضع يده على كتف جعفر» [اول آنها علی بن ابی طالب است، و پس از او حسن و حسین، و پس از حسین، علی بن حسین، و پس از او من، و پس از من این است و دست خود را بر کتف جعفر گذاشت]. گفتم: پس از این کیست؟ فرمود: «ابنه موسى، وبعد موسى ابنه علي، وبعد علي ابنه محمد، وبعد محمد ابنه علي، وبعد علي ابنه الحسن، وهو أبو القائم الذي يخرج، فيملأ الدنيا قسطاً وعدلاً كما ملئت ظلماً وجوراً، ويشفي صدور شيعتنا» [فرزندش موسی، پس از موسی فرزندش علی، و پس از علی فرزندش محمد، و پس از محمد فرزندش علی، و او پدر قائم است که خروج می کند و دنیا را پر از قسط و داد می کند، آن گونه که از ظلم و جور پر شده است، و سینه های شیعیان ما را شفا بخشد].

گفتم: ای فرزند رسول خدا! چه زمانی خروج می کند؟ فرمود: «لقد سئل رسول الله صلى الله عليه وآله عن ذلك فقال: إنما مثله كمثل الساعة لا تأتيكم إلا بغتة» [از رسول خدا صلى الله عليه وآله در این باره سوال شد، فرمود: همانا مثل او مثل قیامت است که به سوی شما نمی آید مگر به طور ناگهانی].

شیخ الإسلام ابو اسحاق حموينی متوفای (722) از احمد بن زیاد از دعبل خزاعی نقل کرده است:

این قصیده را برای مولایم امام رضا علیه السلام خواندم:

مدارسُ آیاتٍ خلَّتْ من تلاوةٍ *** ومنزلٌ وحيٍ مُقفرُ العرصاتِ

و امام رضا علیه السلام به من فرمود: «أفلا ألحقَّ البيتين بقصيدتك؟» [آیا دو بیت به قصیده تو اضافه نکنم؟] گفتم: آری ای فرزند رسول خدا! آنگاه فرمود:

وقبر بطوسٍ يا لها من مصيبةٍ *** ألحَّت بها الأحشاءُ بالزفراتِ

إلى الحشر حتّى يبعث الله قائماً *** يفرّج عنا الهمّ والكربات

[وقبری در طوس است، چقدر مصیبت بزرگی است که به خاطر آن، از درون، نفسِ گرم و داغ بیرون می آید. تا قیامت، تا آنگاه که خداوند، قائم را برانگیزاند و غمها و مصیبتها را از ما دور سازد](1).

دعبل می گوید: سپس بقیّه قصیده را خواندم و چون به این بیت رسیدم:

خروجُ إمامٍ لا محالة واقعٌ *** يقوم على اسم الله والبركات

[خروج امامی که حتماً واقع می شود و او بر اسم خدا و برکات قیام می کند]

امام رضا علیه السلام به شدّت گریست سپس فرمود: «یا دعبل! نطق روح القدس بلسانك، أتعرف من هذا الإمام؟» [ای دعبل! روح القدس با زبان تو سخن گفت، آیا می دانی این امام کیست؟]. گفتم: نه، فقط شنیده ام امامی از شما خارج می شود که زمین را پر از عدل و داد می کند. پس فرمود: «إنّ الإمام بعدي إبنی محمّد، وبعد محمّد ابنه عليّ، وبعد عليّ ابنه الحسن، وبعد الحسن ابنه الحجة القائم، وهو المنتظر في غيبته، المطاع في ظهوره، فيملاً الأرض قسطاً وعدلاً كما ملئت جوراً وظلماً، وأمّا متى يقوم فأخبر عن الوقت. لقد حدّثني أبي عن آبائه عن رسول الله صلى الله عليه وآله قال: مثله كمثّل الساعة لا تأتيكم إلا بغتة» [همانا امام بعد از من فرزندم محمّد است، و بعد از محمّد فرزندش علی، و بعد از علی فرزندش حسن، و بعد از حسن فرزندش حجت قائم است، و اوست که در زمان غیبتش به انتظارش هستند و در زمان ظهورش از او اطاعت می کنند و زمین را از عدل و داد پر می کند آن گونه که از ظلم و جور پر شده، و اما اینکه چه زمانی قیام می کند، مانند خبر دادن از وقت قیامت است (که کسی جز خدا نمی داند). همانا پدرم از پدرانش از

ص: 286

1- - امام علیه السلام این بیت را پس از این سخن دعبل اضافه کردند: و قبر بیغدادٍ لنفسٍ زکیّةٍ تضمّنها الرحمن في العُرفات [وقبری در بغداد است که برای جانی پاک است که خدای رحمان آن را در غرفه ها (ی بهشت) جای داد].

رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل کرده است: مَثَلُ او مَثَلُ قِيَامَتِ است که به سوی شما نمی آید مگر به طور ناگهانی].

2 - سخن رسول خدا صلی الله علیه و آله به امام حسین علیه السلام: «يُخْرَجُ مِنْ صُلْبِكَ رَجُلٌ يُقَالُ لَهُ زَيْدٌ، يَتَخَطَّى هُوَ وَأَصْحَابُهُ رِقَابَ النَّاسِ، يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ بِغَيْرِ حِسَابٍ»^[1] از صُلْبِ تو مردی خارج می شود که به او زید گفته می شود، او و اصحابش از فراز سر و گردن مردم (در روز محشر) عبور کرده^[2] و بدون حساب وارد بهشت می شوند].

و فرمود: «إِنَّهُ يُخْرَجُ وَيُقْتَلُ بِالكُوفَةِ، وَيُصَلَّبُ بِالْكِنَاسَةِ، يُخْرَجُ مِنْ قَبْرِهِ نَبْشًا، وَتُفْتَحُ لِرُوحِهِ أَبْوَابُ السَّمَاءِ، وَتَبْتَهِجُ بِهِ أَهْلُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ»^[3] همانا او خروج می کند و در کوفه کشته می شود، و در کناسه (محلّه ای در کوفه) به صلیب کشیده می شود، و از قبرش بیرون آورده (و نبش قبر) می شود، و برای روحش درهای آسمان باز می شود و اهل آسمانها و زمین به (ملاقات) او شادمان می شوند].

3 - سخن پیامبر صلی الله علیه و آله: «سَيَكُونُ أُمَرَاءُ بَعْدِي يَقُولُونَ مَا لَا يَفْعَلُونَ، وَيَفْعَلُونَ مَا لَا يُؤْمَرُونَ»^[4] [بعد از من حاکمانی می آیند که چیزهایی که انجام نمی دهند می گویند، و آنچه را به آن امر نشده اند انجام می دهند].

عثمان در حالی آنها را به کار می گماشت که از هر فردی به آنها آشناتر بود، و این در حالی است که از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده است: «مَنْ اسْتَعْمَلَ عَامِلًا مِنَ الْمُسْلِمِينَ وَهُوَ يَعْلَمُ أَنَّ فِيهِمْ أُولَىٰ بِذَلِكَ مِنْهُ وَأَعْلَمَ بِكِتَابِ اللَّهِ وَسُنَّةِ نَبِيِّهِ فَقَدْ خَانَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَجَمِيعَ الْمُسْلِمِينَ»^[5] [کسی که از میان مسلمین کسی را به کار گمارد در حالی که می داند در میان آنها کسی هست که از او سزاوارتر و داناتر به کتاب خدا و سنت پیامبرش می باشد، همانا به خدا و رسولش و همه مسلمانان خیانت کرده است].

ص: 287

1- - عیون أخبار الرضا، شیخ صدوق، در باب 25 [226/1، ح 2]؛ وكفاية الأثر [ص 304].

2- - [کنایه از این که در شلوغی محشر که مردم برای حسابرسی در صف ایستاده اند، آنان مردم را کنار زده و بی حساب و کتاب وارد بهشت می شوند].

3- - عیون أخبار الرضا [227/1، ح 4].

4- - مسند احمد 1:456 [41/2، ح 4350].

5- - سنن بیهقی 10:118؛ مجمع الزوائد 5:211.

و در «تمهید» باقلانی(1) نقل شده است: «من تقدّم على قوم من المسلمين وهو يرى أنّ فيهم من هو أفضل منه خان الله ورسوله والمسلمين» [کسی که بر گروهی از مسلمین پیشی گیرد در حالی که می داند در میان آنها با فضیلت تر از او هست همانا به خدا و رسولش و مسلمانان خیانت کرده است].

چگونه او متولّی امور مردم شده است در حالی که در میان مردم داناتر از او وجود داشته است؟!

او و سایر متولّیان امر خلافت، با این سخن پیامبر صلی الله علیه و آله چه می کنند: «من تولّى من أمر المسلمين شيئاً فاستعمل عليهم رجلاً وهو يعلم أنّ فيهم من هو أولى بذلك وأعلم منه بكتاب الله وسنة رسوله فقد خان الله ورسوله وجميع المؤمنين»(2) [هر کس متولّی امری از امور مسلمانان گردد و کسی را بر آنان بگمارد در حالی که می داند در میان آنان فرد شایسته تر و داناتر از او به کتاب خدا و سنت پیامبر وجود دارد، به راستی که به خدا و پیامبرش و همه مؤمنان خیانت کرده است]؟!

«فَمَا لَهُمْ لَا يَقْتُلُونَ يَفْقَهُونَ حَدِيثًا»(3)؟ [پس چرا این گروه حاضر نیستند سخنی را درک کنند؟!].

4 - پیامبر صلی الله علیه و آله چه خوب گفته است: «آفة الدين ثلاثة: فقيه فاجر، وإمام جائر، ومجتهد جاهل»(4) [آفت دین سه چیز است: فقیه ستمگر، پیشوای ظالم، و مجتهد جاهل].

ابن مزاحم در کتاب «وقعة صفّین»(5) ماجرا را این گونه ذکر کرده است؛ به کتاب «العقد الفريد» ابن عبد ربّه نیز مراجعه کنید(6).

5 - و در حدیثی صحیح از آن حضرت صلی الله علیه و آله نقل شده است: «المسلم من سلم المسلمون من لسانه ويده»(7) [مسلمان کسی است که مسلمین از دست و زبانش در

ص: 288

1- - التمهيد، باقلانی: 190.

2- - مجمع الزوائد، حافظ هیثمی 5:211.

3- - نساء: 78.

4- - كنز العمال 5:212 [10/183، ح 28954].

5- - وقعة صفّین: 112 [ص 218].

6- - العقد الفريد 2:290 [4/145].

7- - این روایت را بخاری [در صحیح خود 13/1، ح 10]، و مسلم [در صحیح خود 96/1، ح 41 کتاب الإیمان]، و احمد [در مسند خود 396/2، ح 6767]، و ترمذی [در سنن خود 570/4، ح 2504] نقل کرده اند.

و می فرماید: «المؤمن لا يكون لعاناً»⁽¹⁾ [مؤمن، لعن کننده نیست].

و می فرماید: «سباب المسلم فسوق»⁽²⁾ [دشنام به مسلمان فسق است].

و همه ائمت اسلامی بر این سخن پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله: «سباب المسلم - المؤمن - فسوق، وقتاله کفر»⁽³⁾ [کسی که مسلمانی - مؤمنی - را دشنام دهد فاسق است، و کسی که با او پیکار کند کافر است] اجماع دارند.

و می فرماید: «إني لم أبعث لعاناً وإنما بُعثت رحمة»⁽⁴⁾ [من برای لعن مبعوث نشده ام، تنها برای رحمت مبعوث شده ام].

و می فرماید: «من ذكر امرأ بشيء ليس فيه ليعيبه به حبسه الله في نار جهنم حتى يأتي بنفاد ما قال فيه»⁽⁵⁾ [کسی که درباره شخصی چیزی بگوید که در او نیست تا بدین وسیله بر او عیب نهد خدا او را در آتش جهنم زندانی می کند تا بطلان آنچه را درباره او گفته است بیاورد].

6 - پیامبر صلی الله علیه و آله به عبدالله بن عمرو بن عاص فرمود: «أكتب عني في الغضب والرضا، فوالذي بعثني بالحق نبياً ما يخرج منه إلا حق»⁽⁶⁾ [از من (حدیث) بنویس

ص: 289

1- مستدرک حاکم 1:12 و 47 [57/1، ح 29؛ وص 110، ح 145].

2- این حدیث مورد اتفاق است؛ بخاری [در صحیح خود 27/1، ح 48]، و مسلم [در صحیح خود 114/1، ح 116، کتاب الإیمان]، و ترمذی [در سنن خود 311/4، ح 1983]، و نسائی [در السنن الکبری 313/2، ح 3567-3578]، و ابن ماجه [در سنن خود 1299/2، ح 3939-3941]، و طبری [در المعجم الکبیر 145/1، ح 325]، و حاکم، و دارقطنی این حدیث را نقل کرده اند.

3- ر. ک: صحیح بخاری [27/1، ح 48]؛ صحیح مسلم [114/1، ح 116، کتاب الإیمان].

4- صحیح مسلم 8:24 [168/5، ح 87].

5- الترغیب والترهیب 3:197 [515/3، ح 32]، طبرانی آن را با سندی خوب نقل کرده است.

6- إحياء العلوم 3:167 [164/3]. ابو داود این روایت را [در مسند خود 3:318، ح 3646] نقل کرده است.

چه خشمگین باشم و چه راضی و خشنود، سوگند به آنکه مرا به حق به پیامبری مبعوث نمود! از این، جز حق خارج نمی شود] و به زبان خود اشاره فرمود؟!]

عبدالله بن عمر می گوید: هر چه از رسول خدا صلی الله علیه و آله می شنیدم می نوشتم تا حفظ کنم، پس قریش مرا از این کار منع کردند و گفتند: هر چه از رسول خدا صلی الله علیه و آله می شنوی را می نویسی در حالی که رسول خدا صلی الله علیه و آله انسان است و در حال خشم و رضایت سخن می گوید؟! آنگاه از نوشتن دست برداشتم و این مطلب را به رسول خدا صلی الله علیه و آله گفتم، پس با دست خود به دهان خویش اشاره کرد و گفت: «أكتب، فوالذي نفسي بيده ما خرج منه إلا حق» (1) [بنویس، سوگند به آنکه جانم در دست اوست! از اینجا جز حق خارج نمی شود].]

7 - پیامبر صلی الله علیه و آله اصحاب خود را از لعن هر چیزی حتی جنبنندگان و حیوانات و خروس و كك و باد، نهی می کرد و می فرمود: «من لعن شيئاً ليس له بأهل رجعت اللعنة عليه» (2) [کسی که چیزی را لعن کند که شایسته آن نیست، آن لعنت به خودش برمی گردد].]

و به مردی که با آن حضرت حرکت می کرد و شترش را لعن نمود فرمود:

«يا عبدالله! لا تسر معنا على بعير ملعون» (3) [ای بنده خدا! به همراه ما بر روی شتری که ملعون است حرکت نکن]. و در این باره مبالغه می کرد و مردم را از آن بر حذر می داشت تا جایی که سلمة بن أكواع می گوید: ما وقتی می دیدیم که مردی برادرش را لعن می کند عقیده داشتیم گناهی کبیره انجام داده است (4).

8 - در خبری متواتر وارد شده است: «من قُتل دون أهله فهو شهيد» (5) [هر کس

ص: 290

1- - سنن دارمی 1:125.

2- - الترغيب والترهيب 3:197، و آن را صحيح دانسته است [474/3-475، ح 21-26].

3- - همان 3:196 و نوشته است: سند آن خوب است [474/3، ح 19].

4- - همان 3:195، و نوشته است: سند آن خوب است [472/3، ح 15].

5- - مسند احمد 1:191 [311/1]، ح 1655. مناوی در الفيض القدير 6:195 [ح 8917] تصريح به متواتر بودن این روایت کرده است.

در راه (حمایت از) خانواده اش کشته شود، شهید است]. و در روایتی صحیح آمده است: «من قُتل دون مظلومه فهو شهيد»⁽¹⁾. [کسی که به خاطر ایستادگی در برابر ظلمی که به وی شده، کشته شود، شهید است].

9 - و این پیام پیامبر بزرگوار است که در آن حجّ با شکوه در برابر انبوهی از جمعیت فرمود: «أَيُّهَا النَّاسُ! إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ، وَلَا يَحِلُّ لِمَرِيٍّ مَالُ أَخِيهِ إِلَّا عَن طَيْبِ نَفْسٍ مِنْهُ... أَيُّهَا النَّاسُ! إِنَّ رَبَّكُمْ وَاحِدٌ، وَإِنَّ أَبَاكُمْ وَاحِدٌ، كُلُّكُمْ لِأَدَمَ، وَأَدَمُ مِنْ تَرَابٍ، أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ اتِّقَاكُمْ، وَلَيْسَ لِعَرَبِيٍّ عَلَى عَجَمِيٍّ فَضْلٌ إِلَّا بِالتَّقْوَى...»⁽²⁾ [ای مردم! مؤمنان با یکدیگر برادرند و مال هیچ مؤمنی بر دیگری حلال نیست مگر با رضایت باطنی وی... ای مردم! پروردگار شما یکی است، و پدر شما یکی است، همه شما از آدم هستید، و آدم از خاک، گرامی ترین شما نزد خدا کسی است که از همه باتقواتر باشد، و هیچ عربی نسبت به غیر عرب برتری ندارد مگر به تقوای الهی...].

و در روایت احمد آمده است⁽³⁾: «أَلَا - لَا - فَضْلَ لِعَرَبِيٍّ عَلَى عَجَمِيٍّ، وَلَا لِعَجَمِيٍّ عَلَى عَرَبِيٍّ، وَلَا أَسْوَدَ عَلَى أَحْمَرَ، وَلَا أَحْمَرَ عَلَى أَسْوَدَ إِلَّا بِالتَّقْوَى» [آگاه باشید که هیچ عربی بر عجمی، و هیچ عجمی بر عربی، و هیچ سیاه پوستی بر سرخ پوستی، و هیچ سرخ پوستی بر سیاه پوستی، برتری ندارد جز به تقوا].

هیشمی می گوید⁽⁴⁾: «سند روایت صحیح است».

10 - و آموزه ها و تعلیمات پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و تقدیر حضرت از شخصیت های آراسته به فضایل از اقشار مختلف در برابر دیدگان همگان قرار دارد؛ مانند

ص: 291

1- - نسائی [در السنن الکبری 311/2، ح 3559] و ضیاء مقدسی در الجامع الصغیر [631/2، ح 8918] این روایت را ذکر کرده اند و سیوطی آن را صحیح دانسته است؛ ر. ک: الفیض القدیر 6:195 [ح 8918].

2- - البیان و التبیین [23/2]2:25؛ العقد الفرید [238/3]2:85؛ تاریخ یعقوبی [111/2]2:91.

3- - مسند أحمد [570/6، ح 22978].

4- - مجمع الزوائد 3:266.

«سلمان مِّنَ أَهْلِ الْبَيْتِ»(1) [سلمان از ما اهل بیت است]، و «لَوْ كَانَ الْعِلْمُ بِالْثَرِيَّا لَتَنَاولَهُ نَاسٌ مِنْ أُنْبَاءِ فَارَسٍ»(2) [اگر علم در ثریا باشد، گروهی از فرزندان فارس به آن دست می یابند]، و سخنان پاك فراوانی از این دست.

11 - پیامبر خدا صلی الله علیه و آله می فرماید: «لَيْسَ مَنَّا مَنْ دَعَا إِلَى عَصِيَّةٍ، وَلَيْسَ مَنَّا مَنْ قَاتَلَ عَلَى عَصِيَّةٍ، وَلَيْسَ مَنَّا مَنْ مَاتَ عَلَى عَصِيَّةٍ»(3) [هر کس به سوی تعصبات قومی فراخواند از ما نیست، و هر کس از روی تعصب مبارزه و نبرد کند از ما نیست، و هر کس با تعصب بمیرد از ما نیست]. و نیز می فرماید: «مَنْ قَاتَلَ تَحْتَ رَايَةٍ عَمِيَّةٍ يَغْضِبُ لِلْعَصِيَّةِ أَوْ يَدْعُو إِلَى عَصِيَّةٍ أَوْ يَنْصُرُ عَصِيَّةً فَقُتِلَ فَقَتْلُهُ جَاهِلِيَّةٌ»(4) [هر کس زیر پرچمی کورکورانه به گونه ای بجنگد که خشم و دعوت و یاری او از روی تعصب باشد او بر عقیده جاهلیت کشته شده است].

12 - ابوهریره از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل کرده است: «لَا تُشَدُّ الرِّحَالُ إِلَّا إِلَى ثَلَاثَةِ مَسَاجِدَ:

المسجد الحرام، ومسجدي هذا، والمسجد الأقصى»(5) [بار سفر مبندید مگر برای سفر به سه مسجد: مسجد الحرام، مسجد من (مسجد النبی)، و مسجد الأقصى].

13 - از عبدالله بن عمرو بن عاص به سند مرفوع (از پیامبر صلی الله علیه و آله) نقل شده است:

«سَلِيمَانُ بْنُ دَاوُدَ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ هَنَگَامِي كِه بَيْتِ الْمَقْدَسِ رَا بِنَا نِهَادِ اَز خُدَايَ عَزَّوَجَلَّ سَه خَصْلَتِ رَا دَر خَوَاسْتِ نَمُودَ: 1 - اَز خُدَايَ عَزَّوَجَلَّ خَوَاسْتِ كِه عِلْمِ

ص: 292

1- - مستدرک حاکم 3:598 [3/691، ح 6539].

2- - مسند احمد 2:420 و 422 [3/149، ح 9153؛ و 153، ح 9177]. و ابن قانع با سند خود چنین نقل کرده است: «لَوْ كَانَ الدِّينُ مُتَعَلِّقًا بِالْثَرِيَّا لَتَنَاولَهُ قَوْمٌ مِنْ أُنْبَاءِ فَارَسٍ» [اگر علم برستاره ثریا آویزان باشد هر آینه افرادی از فارس بدان دست خواهند یافت]؛ الإصابة 3:459 [شماره 8211].

3- - سنن أبي داود 2:332 [4/332، ح 5121].

4- - سنن بیهقی 8:156.

5- - مسند احمد 2:238 و 278 [2/473، ح 7208؛ وص 542، ح 7678]؛ صحیح بخاری [1/398، ح 1132]؛ صحیح مسلم [3/183، ح 511 و 513، کتاب الحجّ].

قضاوت به او عطا کند، و به او عطا شد. 2 - از خدای عزوجل خواست که مُلک و پادشاهی به او عطا کند که پس از او احدی شایستگی آن را نداشته باشد، و به او داده شد. 3 - و در خواست کرد که وقتی از بنای مسجد فارغ شد، کسی به آن نزدیک نشود مگر این که در آنجا نماز بخواند و خداوند او را از گناه پاک گرداند مانند روزی که از مادر زاده می شود»(1).

14 - هیچ کس نمی تواند برای خود مرزی قرار دهد و مردم را از آن منع کند؛ پیامبر صلی الله علیه و آله می فرماید: «المسلمون شركاء في ثلاث: في الكلا والماء والنار» [مسلمانان در سه چیز شریک هستند: در سبزه زار و آب و آتش].

و نیز: «من منع فضل الماء ليمنع به فضل الكلا منعه الله فضله يوم القيامة»(2) [کسی که از زیادی آب منع کند تا به این وسیله زیادی سبزه را منع کند خداوند فضل خود را در روز قیامت از او دریغ می کند].

بله در جاهلیت، بزرگان قطعه هایی از زمین را که دوست داشتند برای گاو و گوسفندان و شترهای خود برمی گزیدند و هیچ کس در آن زمینها با آنها شریک نبود ولی آنها در مراتع دیگران شریک بودند، و این از مظاهر تکبرِ اختناق آور در آن زمان بود؛ و از جمله عاداتِ طاغوتها و رسومات جبّاران که رسول خدا صلی الله علیه و آله جاروب کرده و به دور انداختند، همین عادت بود؛ از این رو فرمودند: «لا حمى إلا لله ولرسوله» [هیچ فرقه‌گاهی نیست مگر برای خدا و رسولش](3).

ص: 293

-
- 1- - سنن ابن ماجه 1:430 [452/1 ح 1408]؛ السنن الكبرى 2:34 [256/1 ح 772].
 - 2- - این احادیث در این کتابها آمده است: صحیح بخاری 3:110 [830/2 ح 2226 و 2227]؛ سنن أبي داود 2:101 [277/3 ح 278]؛ سنن ابن ماجه 2:94 [828/2 ح 2478].
 - 3- - صحیح بخاری 3:113 [835/2 ح 2241]؛ الأموال، أبو عبيد: 294 [ص 372 ح 728]؛ کتاب الأمّ، شافعی 3:207 [47/4 ح 47] و در دو کتاب اخیر، تفصیل خوبی پیرامون این مسأله آمده است.

15 - رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «لَعْنَتْ الخمر وشاربها، وساقیها، وبائعها، ومبتاعها، وحاملها، والمحمولة إليه، وعاصرها، ومعتصرها، وأكل ثمنها»⁽¹⁾ [شراب، خورنده آن، ساقی آن، فروشنده آن، خریدار آن، حامل آن، آنکه برایش برده می شود، آنکه خود آب انگور می گیرد (برای خود یا دیگری)، و آنکه گرفتن آب انگور را (برای خود یا دیگری) درخواست می کند، و آنکه پول آن را مصرف می کند همه را لعن کردم].

و نیز فرمود: «ثلاثة حرم الله تبارك وتعالى عليهم الجنة: مدمن الخمر، والعاق، والدیوث الذي یقرّ في أهله الخبث»⁽²⁾ [خداوند بهشت را بر سه نفر حرام کرده است:

دائم الخمر، عاق والدین، دیوث که زنش را به زنا وا می دارد].

و نیز فرمود: «إنّ عند الله عهداً لمن یشرب المسکر أن یسقیه من طينة الخبال».

قالوا: یا رسول الله! وما طينة الخبال؟! قال: «عرق أهل النار. أو: عصارة أهل النار»⁽³⁾ [خداوند عهد کرده است که شرابخوار را از «طینة الخبال» سیراب کند. پرسیدند: ای رسول خدا! طینة الخبال چیست؟ فرمود: عرق جهنمیان، یا فرمود: عصارة آنان].

16 - روایات متواتر زیادی پیرامون حرمت ربا وارد شده، به حدّی که هیچ مسلمانی و لویبابانی و روستایی باشد نمی تواند ادّعا کند آنها را نمی داند چه رسد به کسی مثل معاویه که ادّعای امارت مؤمنان را دارد و آنگاه ربا می خورد؛ از جمله آنهاست:

1 - از طرق زیادی از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت شده است: حضرت ربا خورنده و دهنده و شاهد بر آن و نویسنده آن را لعنت فرمودند⁽⁴⁾.

2 - حاکم حَسْكَانی در «مستدرک»⁽⁵⁾ با سند صحیح از ابو هریره به طریق

ص: 294

1- - سنن أبي داود 2:161 [326/3، ح 3674]؛ سنن ابن ماجه 2:174 [1122/2، ح 3380 و 3381]؛ جامع ترمذی 1:167 [589/3، ح 1295].

2- - مسند احمد [181/2، ح 5349]؛ سنن نسائی [42/2، ح 2343].

3- - الترغیب والترهیب 3:101-110 [248-267]؛ السنن الکبری، نسائی 4/186، ح 6818؛ و معجم الاوسط، طبرانی 1/226، شماره 343].

4- - صحیح مسلم 5:50 [407/3، ح 105 و 106]؛ سنن أبي داود 2:83 [244/3، ح 3333].

5- - المستدرک علی الصحیحین [43/2، ح 2260].

مرفوع نقل کرده است: «أربعة، حقّ على الله أن لا يدخلهم الجنة ولا يذيقهم نعيمها:

مدمن الخمر، وآكل الربا، وآكل مال اليتيم بغير حقّ، والعاقّ لوالديه» [بر خدا لازم است که چهار نفر را به بهشت وارد نکند و از نعمتهای آن محرومشان سازد: دائم الخمر، رباخوار، خورنده مال یتیم به ناحقّ، و عاقّ والدین].

3 - بزار در «مسند»⁽¹⁾ خود با سندی صحیح به طریق مرفوع نقل می کند:

«الربا بضع وسبعون باباً، والشرك مثل ذلك» [ربا هفتاد و چند قسم دارد، و شرك نیز چنین است].

4 - بیهقی با سندی بدون اشکال⁽²⁾ از ابو هریره در روایت مرفوعی نقل می کند: «الربا سبعون باباً، أَدْنَاهَا كَالَّذِي يَقَعُ عَلَى أُمِّهِ» [ربا هفتاد نوع است، کمترین آن مانند آن است که با مادرش زنا کرده باشد].

5 - ابن ابی الدنيا و بیهقی⁽³⁾ از انس بن مالک نقل کرده اند: رسول خدا صلی الله علیه و آله برای ما درباره ربا سخن می گفت و گناه آن را خیلی بزرگ شمرد و فرمود:

«إِنَّ الدَّرْهَمَ يَصِيبُهُ الرَّجُلُ مِنَ الرِّبَا أَكْظَمُ عِنْدَ اللَّهِ فِي الْخَطِيئَةِ مِنْ سِتٍّ وَثَلَاثِينَ زَنِيَةً يَزْنِيهَا الرَّجُلُ» [همانا يك درهم که مرد از ربا به دست آورد، گناهش نزد خدا از سی و شش زنا بالاتر است].

اینها نمونه هایی از احادیث ربا هستند که منذری در کتاب «الترغيب والترهيب»⁽⁴⁾ آنها و نیز روایات دیگر را گردآوری کرده است.

17 - از پیامبر اقدس صلی الله علیه و آله روایت شده: «أَخَافُ عَلَى أُمَّتِي مِنْ بَعْدِي ضَلَالَةَ الْأَهْوَاءِ،

ص: 295

1- - مسند بزار (البحر الزخار) [318/5، ح 1935].

2- - شعب الإيمان [394/4، ح 5520].

3- - شعب الإيمان [395/4، ح 5523].

4- - الترغيب والترهيب 2:247-251 [3/3-14].

وَاتَّبَاعَ الشَّهَوَاتِ، وَالْغَفْلَةَ بَعْدَ الْمَعْرِفَةِ»(1) [پس از خود، بر اقامت از گمراهی هوا و هوسها، و پیروی از شهوتها، و غفلت پس از شناخت، می ترسم].

- 18

سفارشات پیامبر صلی الله علیه و آله درباره شیعیان علی علیه السلام:

ابن عبد ربّه مالکی متوفای (328) در کتاب العقد الفريد(2) می گوید:

شیعه، یهود این امت است؛ زیرا همان گونه که یهودیان از مسیحیان بیزارند شیعیان نیز از اسلام بیزارند، و با آن دشمنی می ورزند.

پاسخ: خواننده چگونه می تواند این سخن گزنده و دردناک را بپذیرد در حالی که در قرآن مجید آمده است: «إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَٰئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ»(3) [همانا کسانی که ایمان آوردند و اعمال صالح انجام دادند، بهترین مخلوقات خداوند]، و از پیامبر صلی الله علیه و آله درباره علی علیه السلام پیرامون این آیه چنین وارد شده است: «هم أنت وشيعتك»(4) [آنان (خیر البریة) تو و شیعیانت هستید؟!]

و چگونه آن را بپذیرد در حالی که پیامبر امین صلی الله علیه و آله در روایتی خطاب به علی علیه السلام می فرماید: «أنت وشيعتك في الجنة»(5) [تو و شیعیانت در بهشت هستید؟!]

و نیز می فرماید: «إذا كان يوم القيامة دُعي الناس بأسمائهم وأسماء أمهاتهم إلا هذا - يعني علياً - وشيعته؛ فإنهم يدعون بأسمائهم وأسماء آبائهم لصحة ولادتهم»(6) [در روز قیامت مردم با نامهای خویش و نامهای مادرانشان خوانده می شوند، مگر این شخص - یعنی علی - و شیعیانش که با نامهای خود و نامهای پدرانشان خوانده می شوند؛ زیرا ولادتشان پاک و صحیح است].

و نیز فرموده است: «يا علي! إن الله قد غفر لك، ولذريتك، ولولدك ولأهلك، وشيعتك، ولمحببي شيعتك»(7) [ای علی! به راستی که خداوند تو و ذریه، و فرزندان و خانواده و شیعیان و دوستان شیعیان تو را بخشیده است].

ص: 296

1- - أسد الغابة 1:108 [127/1، شماره 205].

2- - العقد الفريد 1:269 [104/2].

3- - بيّنة: 7.

4- - ر. ك: جامع البيان 30:146 [مج 15 ج 264/30]؛ مناقب خوارزمي: 66 [ص 111، ح 120؛ ص 265، ح 247].

5- - تاريخ بغداد 12:289.

6- - مروج الذهب 2:51 [7/3].

7- - الصواعق: 96 و 139 و 140 [161 و 232 و 235].

و نیز فرموده است: «إِنَّكَ ستقدم على الله أنت وشيعتك راضين مرضيين»⁽¹⁾ [ای علی!] توبه زودی بر خداوند وارد می شوی در حالی که تو و شیعیانت از خداوند راضی بوده و او نیز از شما راضی است].

و فرموده است: «أنت أول داخل الجنة من أمتي، وأنّ شيعتك على منابر من نور، مسرورون مبيضة وجوههم حولي، أشفع لهم فيكونون غداً في الجنة جيرانی»⁽²⁾ [تو نخستین کسی هستی که وارد بهشت می شوی و شیعیانت بر منبرهایی از نور قرار داشته، و سپیدرو پیرامون من هستند، آنان را شفاعت می کنم و فردای قیامت در بهشت همسایه من هستند].

و فرموده است: «أنا الشجرة، وفاطمة فرعها، وعليّ لقاحها، والحسن والحسين ثمرتها، وشيعتنا ورقها، وأصل الشجرة في جنة عدن وسائر ذلك في سائر الجنة»⁽³⁾ [من درخت هستم، و فاطمه شاخه آن، و علی لقاح آن، و حسن و حسین ثمره آن، و شیعیان برگهای آن، ریشه و اصل این درخت در بهشت عدن قرار دارد و دیگر بخشهای آن در بخشهای دیگر بهشت].

و فرموده است: «إنّ هذا - يعني علياً - وشيعته هم الفائزون يوم القيامة»⁽⁴⁾ [همانا علی و شیعیانش در روز قیامت رستگار و ظفر مندند].

و در خطبه ای فرموده است: «أيّها الناس! من أبغضنا - أهل البيت - حشره الله يوم القيامة يهودياً، مُثّل لي أمتي في الطين فمرّ بي أصحاب الرايات فاستغفرت لعلّي وشيعته»⁽⁵⁾ [ای مردم! هر کس بغض ما اهل بیت را در دل داشته باشد خداوند وی را در روز قیامت یهودی محشور خواهد کرد؛ امت من آنگاه که در عالم طین (قبل از صورت گرفتشان در عالم طینت و ذر) بودند برای من متمثل و مجسم شدند و

ص: 297

1- - نهاییه ابن اثیر 3:276 [106/4].

2- - مجمع الزوائد 9:131؛ كفاية الطالب: 135 [ص 265، باب 62].

3- - ر. ك: مستدرک حاكم 3:160 [174/3]، ح 4755؛ تاريخ ابن عساكر 4:318 [43/5].

4- - ر. ك: مناقب خوارزمی: 66 [ص 111، ح 120؛ ص 265، ح 247]؛ وتذكرة السبط: 31 [ص 54].

5- - مجمع الزوائد 9:172.

صاحبان پرچم‌ها (گروه‌های گوناگون)⁽¹⁾ از برابر من عبور کردند و من در آنجا برای علی و شیعیانش طلب مغفرت کردم].

و فرموده است: «شفاعتي لأمتي، من أحب أهل بيتي، وهم شيعتي»⁽²⁾ [شفاعت من ویژه آن گروه از امت من است که اهل بیت مرا دوست می‌دارند، و آنانند شیعیان من].

تهمت‌ی به شیعه

یهود بُغض جبرئیل را در دل دارد و می‌گوید: جبرئیل دشمن ما از فرشتگان است، و شیعه نیز چنین است و می‌گوید: جبرئیل در اینکه وحی را برای محمد آورد و علی بن ابی طالب را رها کرد اشتباه کرده است.

پاسخ: شاید وی در خواب‌های پریشان خود خیال می‌کند پیرامون امت منقرض شده‌ای که روزگار آثارش را محو ساخته و مدافعی برای آنها باقی نمانده، سخن می‌گوید و گمان نمی‌کند زمانه افشاگر به زودی کسی را بر می‌انگیزد تا از او بپرسد شخصی که سخن خداوند: «مَنْ كَانَ عَدُوًّا لِلَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَرُسُلِهِ وَجِبْرِيلَ وَمِيكَالَ فَإِنَّ اللَّهَ عَدُوٌّ لِلْكَافِرِينَ»⁽³⁾ [کسی که دشمن خدا و فرشتگان و رسولان او و جبرئیل و میکائیل باشد (کافر است)؛ و خداوند دشمن کافران است] را در قرآن می‌خواند چگونه با جبرئیل دشمنی دارد؟!

چه زمانی در اندیشه شیعه‌ای شک در نبوت محمد صلی الله علیه و آله‌ی خطور کرده است، و یا به ذهن شیعه‌ای فکر نبوت امیرالمؤمنین علیه السلام افتاده است، تا به اشتباه کردن جبرئیل حکم کند؟! شیعه‌ای که هر شب و روز این آیات را می‌خواند:

«وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ»⁽⁴⁾ [محمد صلی الله علیه و آله فقط فرستاده

ص: 298

1- [شاید اشاره است به اینکه: هر گروهی را با امام آنها و کسی که علم دار و پرچم به دست و پیشتاز آنان است، مشاهده کرد؛ چنان که در روز قیامت نیز چنین است: «يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمَامِهِمْ» ((به یاد آورید) روزی را که هر گروهی را با پیشوایشان می‌خوانیم)؛ [إسراء/ 71].

2- تاریخ خطیب 2: 146.

3- بقره: 98.

4- آل عمران: 144.

خداست؛ و پیش از او، فرستادگان دیگری نیز بودند].

«مَا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِنْ رِجَالِكُمْ وَلَكِنْ رَسُولَ اللَّهِ وَ خَاتَمَ النَّبِيِّينَ» (1) [محمد صلی الله علیه و آله پدر هیچ يك از مردان شما نبوده و نیست؛ ولی رسول خدا و ختم کننده و آخرین پیامبران است].

«وَ آمَنُوا بِمَا نُزِّلَ عَلَىٰ مُحَمَّدٍ وَ هُوَ الْحَقُّ مِنْ رَبِّهِمْ» (2) [و به آنچه بر محمد صلی الله علیه و آله نازل شده - و همه حق است و از سوی پروردگارشان - نیز ایمان آوردند].

«مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ» (3) [محمد صلی الله علیه و آله فرستاده خداست].

«وَ مُبَشِّرًا بِرَسُولٍ يَأْتِي مِنْ بَعْدِي إِسْمُهُ أَحْمَدُ» (4) [و بشارت دهنده به رسولی که بعد از من می آید و نام او احمد است].

و چگونه شیعه ای که در هر نماز واجب و مستحب، و در اذان و اقامه، و در دعاها و فراوان رسیده از امامانش، به رسالت پیامبر صلی الله علیه و آله گواهی می دهد، به اشتباه کردن جبرئیل در وحی عقیده دارد؟!]

و کتاب های شیعه در فقه و حدیث و کلام و عقاید و ملل و نحل گواه بر این ادعاست.

آیا آن گونه که در این تهمت مطرح شد اساساً ممکن است شیعه گمان کند که خداوند سبحان بنا داشت امیر مؤمنان علی علیه السلام را به پیامبری مبعوث کند اما به مجرد اینکه جبرئیل وحی را بر محمد صلی الله علیه و آله نازل کرد، آن را پذیرفت و امضا کرد [و نبوت به سبب خطای جبرئیل از علی علیه السلام به محمد صلی الله علیه و آله منتقل شد]؟!]

ص: 299

1- - احزاب: 40.

2- - محمد: 2.

3- - فتح: 29.

4- - صف: 6.

آيا اساساً يك انسان سبک مغز زود باور يا انسان وحشی تهی از هر گونه دانش و معارف چنین سخنی را می گوید؟! تا چه رسد به شیعه که شخصیت‌هایی برجسته هستند؛ «فَمَا لَهُمْ لَا يَقَادُونَ يَفْقَهُونَ حَدِيثًا»⁽¹⁾ [پس چرا این گروه حاضر نیستند سخنی را درک کنند؟!].

از همه شگفت انگیز تر آنکه نویسنده کتاب «مصرُ اليوم وعالمها»، در ردّ بر شیعه با تکرار این سخن بیهوده و خرافی شیعه را آزرده می کند!

«فَلَا يَصُدُّكَ عَنْهَا مَنْ لَا يُؤْمِنُ بِهَا وَاتَّبَعَ هَوَاهُ فَتَرْدَى»⁽²⁾

[پس مبادا کسی که به آن ایمان ندارد و از هوسهای خویش پیروی می کند، تو را از آن بازدارد؛ که هلاک خواهی شد].

ص: 300

1- - نساء: 78.

2- - طه: 16.

هشتم - رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله و آنچه پس از او بر اهل بیتش گذشت

1 - حجة الوداع

1 - «حجة الوداع»، «حجة الإسلام»، «حجة البلاغ»، «حجة الکمال» و «حجة التمام» نام هایی است که بر این تنها حج رسول خدا صلی الله علیه و آله پس از هجرت نهاده اند. 5

2 - تمامی اهل بیت و مهاجرین و انصار و چه بسیار از قبایل عرب و دیگر اقشار مردم، با او به راه می افتند 5

3 - عدد آن را نود هزار و بیشتر ذکر کرده اند. 6

4 - در میانه راه منطقه ای به نام «جحفه» قرار دارد و برکه ای بنام غدیر خم در نزدیکی آن واقع است. پنج شنبه هجدهم ذی الحجة الحرام زمانی که به این برکه می رسند جبرئیل امین آیه ای از جانب پروردگار متعال بر او نازل می کند: «يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ...» و فرمان می دهد که باید علی بن ابی طالب علیه السلام را به عنوان عَلمِ هدایت و پرچم دین برافراشته، بایده اطاعت و ولایت او بر همگان را ابلاغ کند 6

5 - رسول گرامی صلی الله علیه و آله دستور می فرماید: آنها که جلورفته اند، بازگشته و آنان که می رسند، توقف نمایند. 6

6 - وقت نماز ظهر فرا می رسد، پیامبر صلی الله علیه و آله به سمت جایگاه رفته و با مردم نماز می گذارد. 7

7 - پس از نماز، در میان مردم، بر منبری از زین شتران ایستاد. 7

8 - ای مردم! خداوند لطیف و خبیر (دانای بر مصالح) به من خبر داد: عمر هر پیامبری،

برابر نیمی از عمر پیامبر پیش از خود است. 7-8

9 - می فرماید: من زودتر از شما به [بهشت و] نزد حوض [کوثر] می رسم و شما نیز در آینده در کنار همان حوض بر من وارد خواهید شد
9

10 - مراقب باشید که پس از من با آن دو وجود گرانقدر چگونه رفتاری خواهید داشت. 9

11 - «ثقل اکبر» «کتاب خدا» می باشد، و «ثقل اصغر» «عترت و اهل بیت» من است... بر آن دو پیشی نگیرید، که هلاک شوید و از آنها دست بردارید، که باز هلاک خواهید شد. 9-10

12 - در این هنگام، دست علی علیه السلام را گرفته تا آنجا بالا آورد که سپیدی زیر بغل هر دو نمایان شده و مردم علی علیه السلام را می شناسند. 10

13 - خداوند، مولای من، و من مولای مؤمنین هستم و بر ایشان از خودشان سزاوارترم؛ پس هر که را من مولای اویم، علی هم مولای اوست 10

14 - و این جمله را سه بار تکرار می فرماید؛ احمد بن حنبل می گوید که چهار مرتبه تکرار فرموده است. 10

15 - هنوز جمعیت پراکنده نشده بود که امین وحی الهی این آیه را فرود آورد: «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي...» اینجاست که خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله می فرماید: «الله اکبر بر اکمال دین و اتمام نعمت و رضای پروردگار بر رسالت من و ولایت علی علیه السلام بعد از من» (1)1

16 - آن گاه مردم شروع به تبریک و تهنیت گویی به امیر المؤمنین علیه السلام می نمایند. ابوبکر و عمر زودتر از سایر صحابه به آن حضرت تبریک می گویند 11

17 - هر کسی می گوید: «يَخُّ يَخُّ لَكَ يَا بْنَ أَبِي طَالِبٍ! أَصَبَحْتَ وَأَمْسَيْتَ مَوْلَايَ وَ مَوْلَى كُلِّ مُؤْمِنٍ وَ مُؤْمِنَةٍ» [زهی و آفرین بر تو ای پسر ابوطالب! برای همیشه مولای من و مولای هر مرد و زن مؤمن شدی]. 11

18 - ابن عباس می گوید: «به خدا قسم! ولایت علی بر ذمه همه واجب شد». 11

دکتر ملحم ابراهیم، شارح دیوان ابو تمام می نویسد: «روز غدیر، روز جنگ معروف و مشهوری است!» 12

ردّ این سخن بی دلیل 12-13

توجه خاص به حدیث غدیر:

خداوند سبحان، عنایت وافر به شهرت یافتن حدیث غدیر داشته؛ از این رو:

1 - ازدحام اکثریت مردم در هنگام بازگشت رسول خدا صلی الله علیه و آله از حج اکبر، شرایطی ویژه را فراهم می سازد تا خداوند، امر به ابلاغ آن را حتمی نموده و پیامبرش نیز بر انجام آن شتاب کند. 14

2 - آنها که جلو افتاده بودند را باز گردانده، و آنها که با تأخیر می آمدند علامت داد که توقف کنند، و امر فرمود که حاضران به غایبان ابلاغ کنند 14

3 - خداوند متعال به این مقدار هم بسنده نکرده، بلکه آیات کریمه ای در این مورد نازل می فرماید. 14

گمان نمی کنم که اهل تسنن، در اثبات حدیث غدیر و تواضع مُقرّانه بر صحّش، اعتماد بر آن، اعتقاد به درستی و اعتراف به متواتر بودنش، از شیعه امامیه چندان عقب باشند. 16

راویان حدیث غدیر از اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله 17

راویان حدیث غدیر از تابعان 21

طبقات روایان از علما و مؤلفین در حدیث غدیر 23-31

غدیر در قرآن:

1 - آیه تبلیغ: طبری به سند خود از زید بن أرقم روایت کرده است: آنگاه که پیامبر در بازگشت از حجة الوداع به غدیر خم رسید، ضمن خطبه ای طولانی فرمود: 33

1 - «أَنَّ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ أَخِي وَوَصِيِّي وَخَلِيفَتِي وَالْإِمَامُ بَعْدِي» [همانا علی بن ابی طالب برادر و وصی و خلیفه من و امام پس از من است]. 33

2 - «إِنَّ اللَّهَ قَدْ نَصَبَهُ لَكُمْ وَلِيًّا وَامَامًا وَفَرَضَ طَاعَتَهُ عَلَى كُلِّ أَحَدٍ» [خداوند او را ولی و امام شما قرار داده و اطاعتش را بر همگان واجب کرده است]. 34

3 - «إِنَّ اللَّهَ مَوْلَاكُمْ وَعَلِيٌّ إِمَامُكُمْ ثُمَّ الْإِمَامَةُ فِي وُلْدِي مَنْ صَلَّيْهِ إِلَى الْقِيَامَةِ...» [خداوند مولای شما و علی امام شماست، و پس از او تا روز قیامت امامت در فرزندان من از نسل وی می باشد]. 34

ص: 305

4 - «ما من علم إلا وقد أحصاه الله فيّ ونقلته إليه، فلا تضلّوا عنه، ولا تستكفوا منه» [هیچ علمی نیست مگر آنکه خداوند در من گرد آورده است، و من به او انتقال داده ام. از وی گمراه نشوید و از روی تکبر از او سرباز نزنید] 34

5 - «هو [علیّ] الَّذِي يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ وَيَعْمَلُ بِهِ، لَنْ يَتُوبَ اللَّهُ عَلَى أَحَدٍ أَنْكَرَهُ، وَلَنْ يَغْفِرَ لَهُ، حَتَّمَا عَلَى اللَّهِ أَنْ يَفْعَلَ ذَلِكَ أَنْ يَعَذِّبَهُ عَذَابًا نُكْرًا أَبَدَ الْآبِدِينَ» [اوست که به حقّ هدایت می کند و به آن عمل می کند، هر که وی را انکار کند توبه اش پذیرفته نمی شود و خداوند او را نمی آمرزد، خداوند حتماً چنین می کند و وی را تا ابد عذابی سخت خواهد کرد]. 34

6 - «عليّ أفضل الناس بعدي» [او برترین مردم پس از من است]. 34-35

7 - «لا تحلّ إمرة المؤمنين بعدي لأحد غيره» [فرمانروایی بر مردم، پس از من بر هیچ کس غیر از او جیز نیست]. 35

8 - «اللّهمّ وال من والاه وعاد من عاداه، والعن من أنكره واغضب عليّ من جحد حقّه» [خدایا! دوستدارش را دوست بدار و دشمنش را دشمن بدار، و انکار کننده اش را لعنت کن، و بر کسی که حقّش را انکار می کند غضب کن]. 36

9 - «من لم يأتّم بعليّ وبمن كان من وُلدي من صلبه إلى القيامة، فأولئك حبطت أعمالهم وفي النار هم خالدون» [پس هر که به وی و به فرزندان من از صلب او اقتدا نکند، اعمالش باطل و در دوزخ جاودان خواهد بود]. 36

10 - «إنّ إبليس أخرج آدم عليه السلام من الجنّة مع كونه صفوة الله، بالحسد؛ فلا تحسدوا فتحبط أعمالكم وتزلّ أقدامكم» [همانا ابلیس، آدم را با این که برگزیده خدا بود، به خاطر حسادت از بهشت بیرون کرد؛ پس حسادت نکنید که اعمالتان باطل شده و قدمهایتان لغزش می یابد]. 36

11 - آیات مبارکه: «وَالْعَصْرِ * إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ...» درباره علی نازل شده است. 36-37(7)

12 - «معاشر الناس! آمنوا بالله ورسوله والنور الَّذِي أَنْزَلَ مَعَهُ. النور من الله فيّ، ثمّ في عليّ، ثمّ في النسل منه إلى القائم المهديّ» [ای جماعت مردم! به خدا و رسولش و به

نوری که با او نازل شده است ایمان آورید، نور (نازل شده) از جانب خدا، در من، سپس در علی، و پس از وی در نسل او تا مهدی قائم قرار داده شده است]. 36-37

سخن نهایی:

1 - وسعت دهندگان در نقل، وجوه دیگری برای نزول آیه تبلیغ ذکر کرده اند. 38

2 - نتیجه: این وجوه قابل اعتماد نیست، و صلاحیت رویارویی با احادیث معتبر را ندارند. 39

پایان سخن:

تهمت بر شیعه: رافضی ها می گویند: پیامبر صلی الله علیه و آله مطلبی را با اینکه مردم به آن نیاز داشتند و بر او وحی شده بود، پنهان کرد [و به مردم ابلاغ نکرد]، و پاسخ آن. 39

2 - آیه اِکْمَال [اکمال دین با ولایت]. 40

ردّ کلام آلوسی 43

3 - آیه عذاب واقع. 44

نگرشی در حدیث [حدیث شریف غدیر]:

ابن تیمیّه - که بر انکار ضروریات عادت، و بر ایراد و نقد بر مسلمین و کافر شمردن و گمراه دانستن آنها جرأت دارد - در ابطال این حدیث، وجوهی را برشمرده است، ما شبهات وی را به اختصار ذکر کرده و پاسخ می دهیم. 46

حدیث تهنیت [تبریک گویی به امیر مؤمنان علیه السلام]:

1 - پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «به علی علیه السلام به عنوان امیر مؤمنان تبریک بگویند، و بگویند: «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدَانَا لِهَذَا وَ مَا كُنَّا لِنَهْتَدِيَ لَوْ لَا أَنْ هَدَانَا اللَّهُ».

2 - و از جمله اولین کسانی که با پیامبر صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام بیعت کردند، ابوبکر، عمر، عثمان، طلحه، و زبیر بودند. 53

3 - خصوص تبریک گفتن شیخین [ابوبکر و عمر] را عده زیادی از بزرگان حدیث، تفسیر و تاریخ از رجال اهل سنت که نمی توان آنها را دست کم گرفت، نقل کرده اند. 54

بازگشت به آغاز سخن: 55

1 - طارق بن شهاب از علمای اهل کتاب در مجلس عمر بن خطاب بر جایگاه این آیه

کریمه صحّه گذاشت که گفت: «اگر آیه: «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ...» در دین ما نازل می شد، ما روز نزول آن را عید می گرفتیم» (5)5

2 - رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «روز غدیر خم از بهترین اعیاد امت من است». 56

3 - همچنین سایر ائمه اطهار علیهم السلام این روز را عید گرفته و به تمام مسلمین دستور داده اند تا این روز را عید بگیرند و فضایل این روز و ثواب نیکی در این روز را نشر کرده اند. 57

4 - نقد کلام نویری و مقریزی که گفته اند: «اولین کسی که این عید را بدعت گذاشت، معز الدوله بود». 59-60

تاجگذاری در روز غدیر:

1 - تاج هایی که از طلا و جواهرات ساخته می شد، از رسوم و مختصات پادشاهان ایران بود و در بین عرب بدلی از آن ها جز عمامه ها نبود. 61

2 - عمامه ها را جز بزرگان و اشراف نمی پوشیدند و بدین جهت از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده که فرمود: «العمائم تیجان العرب» [عمامه ها تاجهای عرب هستند]. 61

3 - بر این اساس رسول خدا صلی الله علیه و آله در این روز بر سر مبارک علی علیه السلام عمامه گذاشت، و این به نحوی بیانگر عظمت و جلال او بود، لذا در آن جمع بزرگ با دست مبارک خویش با عمامه خود که «سحاب» نام داشت، بر سر او تاج گذاشت. 62

4 - فایده: معنای آنچه که به شیعه نسبت می دهند که می گوید: «علی در سحاب است». 62

سخنی پیرامون سند حدیث غدیر از حافظان مورد اطمینان و سرشناسان اهل سنت.

64

داوری پیرامون سند حدیث:

1 - گروهی از مردان بزرگ علم، به تواتر حدیث اقرار کرده و منکر آن را سرزنش نموده اند. 67

2 - اگر این حدیث معلوم نباشد دیگر در دین چه چیزی معلوم خواهد بود؟! 67

3 - ولی در لابه لای تعصبات و از پس پرده های کینه و عقده، انسانهای پستی وجود

ص: 308

دارند که جدایی از مولای ما امیر مؤمنان علیه السلام آنان را وا داشته که به هر وسیله ای شده، با هیاهو و جو سازی این چشمه زلال را تیره و این اطمینان را متزلزل نمایند: 68

الف - یکی منکر صدور حدیث است. 68

ب - دیگری صحت صدر حدیث را انکار می کند. 68

ج - سومی ذیل حدیث را تضعیف نموده. 68

د - و چهارمی در اصل آن خدشه وارد ساخته، ولی دعای ملحق به آن را معتبر می داند. 68

4 - در اینجا کسی هست که يك بار می گوید: علمای ما آن را نقل نکرده اند، و بار دیگر می گوید: از طریق روات ثقه نقل نشده، پس صحیح نیست، و سومی می گوید: این حدیث را به جز احمد در مسند خود نقل نکرده است. 68-69

5 - امام حافظ ابو موسی مدینی می گوید: «مسند امام احمد اصلی سترگ و مرجعی استوار برای اصحاب حدیث است». 70

6 - و فرد دیگری پیدا شده می گوید: «حدیث غدیر در کتابهای «صحاح» نقل نشده است». 70

7 - حدیث شریف غدیر را ترمذی در «صحیح» و ابن ماجه در «سنن» و دارقطنی با چند طریق، و ضیاء الدین مقدسی در «المختار» و... نقل نموده اند 70

8 - فردی دیگر می خواهد با استدلال به عدم نقل آن در صحیحین، صحت آن را خدشه دار سازد 70

9 - و شخص دیگری نیز آمده صحتش را تأیید، و حسنش را اثبات، و اجماع جمهور اهل سنت درباره آن را نقل کرده و می گوید: «چه بسیار حدیث صحیح است که هر دو شیخ [بخاری و مسلم] آن را نقل ننموده اند». 70

10 - نخستین کسی که بر خلاف اجماع این حدیث را رد کرده، ابن حزم اندلسی است، و بعداً ابن تیمیّه از او پیروی کرده، پس از او عدّه ای که دوری از حق در نظرشان زیبا جلوه کرده از او تقلید نموده اند. 71-72

11 - و از شگفتیهای روزگار، ابتکار احمد امین در کتاب «ظهر الاسلام» است. 74

1 - واژه «مولی» در این مقام تنها بر امامت امیر المؤمنین علیه السلام دلالت دارد؛ زیرا برداشت حاضرین در آن اجتماع با عظمت و بسیار با شکوه، و برداشت افرادی که پس از گذشت زمانی آن را شنیدند و قولشان در لغت حجت می باشد، همین معنا است بدون اینکه هیچ کدام منکر آن شوند. و پس از آنها نیز شعرا و شخصیت‌های ادبی نیز تا عصر حاضر همین برداشت را دارند. 75

2 - در پیشاپیش افراد یاد شده، مولای ما امیر مؤمنان علیه السلام قرار دارد در ابیاتی که در جواب معاویه نوشته اند. 75

3 - و از جمله آنهاست: حسان بن ثابت، قیس بن سعد بن عبادہ أنصاری، محمد بن عبدالله حمیری، و نیز عمرو عاص.... 75-76

4 - و در همان اجتماع با شکوه روز غدیر خم، عده ای از مردم از واژه «مولی» همین معنای مورد نظر ما را فهمیدند، گر چه آن را با شعر بیان نکرده اند؛ مانند شیخان، یعنی ابوبکر و عمر که در حال تهنیت گویی خدمت امیر مؤمنان علیه السلام آمده با او بیعت نموده اند. 77

5 - «ولایت داشتی» که عرب آن را بسیار بزرگ می شمارد، نمی تواند به معنای «محبت» و «یاری» و یا معنای دیگری باشد، بلکه باید به همان معنای ریاست کبری باشد. 77-78

6 - آری این معنی حتی برای زنان پرده نشین نیز مخفی نمانده است. 78

نگرشی در معانی «مولی» که به بیست و هفت معنی می رسد. 78

معانی قابل اراده از حدیث. 84

معنای حقیقی واژه «مولی»، «أولی به شیء» است و این معنی، جامع همه معانی است و معنی «أولی» به نوعی در هر يك از آنها موجود است. 84

قرینه های متصل و منفصل تعیین کننده معنای «مولی»:

قرینه اول: آغاز حدیث که بسیاری از علمای شیعه و سنی آن را نقل کرده اند. 89

قرینه دوم: پایان حدیث که اجماعی است. 90

قرینه سوم: شاهد گرفتن موجود در ابتدای حدیث. 93

قرینه چهارم: سخن پیامبر خدا صلی الله علیه و آله پس از پایان حدیث: «الله أكبر على إكمال الدين وإتمام النعمة ورضا الرب برسالتي والولاية لعلي بن أبي طالب» [الله اكبر بر كامل شدن دين و تكميل نعمت و خشنودی خدا از پیام رسانی و رسالت من و ولایت علی بن ابی طالب]. 94

قرینه پنجم: سخن حضرت پیش از بیان ولایت: «كأنّي دُعيتُ فأجبتُ» [گویا فرا خوانده شدم و اجابت کردم]. 94

قرینه ششم: کلام پیامبر صلی الله علیه و آله پس از بیان ولایت علی علیه السلام: «هتّوني هتّوني...» [به من تبریک بگوید...]. 95

قرینه هفتم: کلام پیامبر صلی الله علیه و آله پس از بیان ولایت: «فليبلغ الشاهد الغائب» [حاضران به غایبان برسانند]. 95

قرینه هشتم: سخن پیامبر صلی الله علیه و آله پس از بیان ولایت: «إنّه وليكم بعدي» [همانا او پس از من ولی شماست]. 96

قرینه نهم: سخن پیامبر صلی الله علیه و آله پس از ابلاغ ولایت: «أَللّهُمَّ أنتَ شهيدٌ عليهم إنّي قد بَلّغت ونصحت» [خدایا! خود گواه بر آنان هستی که من دستورت را ابلاغ کرده سفارش خود را نمودم]. 97

قرینه دهم: سخن پیامبر صلی الله علیه و آله پس از بیان حدیث: «وظننْتُ أنّ الناسَ مُكذِّبِيّ...» [وگمان می کردم (یا می دانستم) که مردم مرا تکذیب خواهند کرد]. 98

قرینه یازدهم: واژه «نصب»؛ وارد شده در بسیاری از روایات 99

قرینه دوازدهم: سخن ابن عباس: «وجبت والله في أعناق القوم» [به خدا سوگند! ولایت تو برگردن مردم واجب شد]. 100

قرینه سیزدهم: این سخن: «این آخرین فریضه ای بود که خدا بر بندگانش واجب کرد». 101

قرینه چهاردهم: ترس برخی از مردم از بیان حدیث. 101

قرینه پانزدهم: استدلال امام امیر مؤمنان علیه السلام در روز رجب. 102

قرینه شانزدهم: آنچه در حدیث رُکبان (سوران) گذشت. 102

قرینه هفدهم: نفرین امیر مؤمنان علیه السلام افرادی را که در احتجاج روز رَحبه و رُکبان از گواهی دادن به حدیث غدیر خودداری کردند.

103

قرینه هجدهم: سخن عمر: «هذا مولاي ومولى كل مؤمن، ومن لم يكن مولاه فليس بمؤمن» [این مولای من و همه مؤمنان است. هر کس او مولایش نباشد، مؤمن نیست]. 105

احادیث بیان کننده معنای «مولی» و «ولایت». 106

2 - انکار رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله

بر اساس دیدگاه باقلانی، نخستین جایی که علم خلیفه بروز کرد و ظاهر شد، زمانی بود که وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله را به مردم اعلام کرد و با سخن خداوند: «وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ...» علیه عمر بن خطاب احتجاج نمود. 109

انکار عمر و ترساندن مردم به خاطر سیاستی از قبل تعیین شده بود؛ و آن برگرداندن فکر مردم از جستجو درباره خلیفه بود تا اینکه ابوبکر که در خارج مدینه در محله سُنج بود، بیاید. 110-111

3 - غضب فدك به استناد روایتی جعلی

مظهر دوم و سوم از مظاهر علم خلیفه: روایت کردن دو حدیث: اولی: «هیچ پیامبری نمی میرد مگر اینکه در زیر بستری که در آن وفات کرده دفن می شود». و دومی: «ما پیامبران ارث نمی گذاریم و آنچه از ما به جا می ماند، صدقه است» 111-112

گویا ابن حجر مردم را با خود مقایسه کرده و گمان کرده آن ها فرزندان سنگ هستند که هیچ نمی فهمند و فقط می شنوند. 112

روایاتی پیرامون «روضه نبوی صلی الله علیه و آله». 112-113

چرا گوش های شنوایی نبود که به ادعای صدیقه علیها السلام و همسر طاهر او علیه السلام که می گویند فدك هبه ای از جانب رسول خدا صلی الله علیه و آله به حضرت فاطمه است، گوش فرادهد؟! 116

اشاره به ماجرای «فدك». 116

فاطمه علیها السلام به ابوبکر گفت: «إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ جَعَلَ لِي فِدْكَ فَأَعْطَنِي إِيَّاهُ» [رسول خدا صلی الله علیه و آله فدك را برای من قرار داد آن را به من بده!]. و علی بن ابی طالب علیه السلام به نفع آن حضرت شهادت داد. پس ابوبکر شاهد دیگر خواست و اُمّ ایمن شهادت داد. 116

ص: 312

عَلَّتْ خَشَمٌ وَغَضِبَ صَدِيقُهُ طَاهِرُهُ عَلَيْهَا السَّلَامُ چيست ؟ 116

سخن فاطمه عليها السلام: «أثرث أباك ولا أرث أبي؟» [آيا تو از پدرت ارث می ببری و من از پدرم ارث نمی برم؟]. 117

ردّ این پندار که انبياء ارث باقی نمی گذارند. 118

به خبر واحدی که صدّيقه و صدّيق این اُمّت آن را قبول نکردند، اعتنا نمی شود. 120

به خبر واحدی که این محنت ها و کینه ها را بر اُمّت تحميل کرد و باب دشمنی شدید را، کاملاً گشود، اعتنا نمی شود. 120

ابوبکر نامه ای برای فاطمه صدّيقه عليها السلام در مورد فدك نوشت، ولی عمر نامه را گرفت و پاره کرد. 120

تمسّك به دروغ ها: 120

نقد ابن حجر بر روایت: «أنا مدينة العلم وعليّ بابها» [من شهر دانش هستم و علی در آن است]، و پاسخ از آن. 120-121

ردّ روایت فردوس: «أنا مدينة العلم، وأبو بكر أساسها، وعمر حيطانها...» [من شهر علم هستم و ابوبکر زیربنا، پی و شالوده آن و عمر دیوارهای آن...]. 121

شجاعت خلیفه:

از ابوبکر پیش از اسلام واقعه ای که دلالت بر شجاعت او کند، نقل نشده، چنان که در جنگ های پیامبر صلی الله علیه و آله با اینکه زیاد است و او در آن ها حاضر بوده چیزی که شجاعت او را برساند یا نام او را در تاریخ ماندگار سازد، نمی یابیم. 123

ابوبکر مانند رفیقش عمر در واقعه خیبر از رویارویی با مرحب یهودی فرار کردند 123

سخن رسول خدا صلی الله علیه و آله پرده از فرار آن دو بر می دارد؛ آن حضرت بعد از فرار آن دو فرمودند: «لأعطين الراية غداً رجلاً يحبّ الله ورسوله، ويحبّه الله ورسوله، يفتح الله على يديه ليس بفزار» [فردا پرچم را به دست کسی می دهم که خدا و رسولش را دوست دارد، و خدا و رسول نیز او را دوست دارند، خداوند او را پیروز می کند، او فرار کننده از جنگ نیست]. 124

ص: 313

آیا این شجاع ترین فرد در خیمه بود، وقتی پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «لضربة علي خير من عبادة الثقلين» [همانا ضربه علی بهتر از عبادت انس و جن است]؟! 128

کسی که در حال غرق شدن است به هر علف خشکی چنگ می زند:

یکی برای برپایی خیمه فلسفه بافی کرده، و دیگری مانند عنکبوت تار تنیده و ثبات قدم خلیفه در مرگ رسول خدا صلی الله علیه و آله و نلر زیدن او در آن رخداد سخت را دلیل بر کمال شجاعت او می داند. 128

سخن قرطبی: «این آیه: «وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ...» بهترین دلیل بر شجاعت و جسارت صدیق است»، و پاسخ آن. 129

معیاری که قرطبی در شجاعت نقل کرده مستلزم این است که خلیفه از رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز شجاع تر باشد. 130

در مصیبت وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله، از ابوبکر بیش از این نقل نشده که پارچه را از صورت آن حضرت برداشت و صورت را بوسید و گریه کرد و گفت: «طُبْتُ حَيًّا وَمَيِّتًا». در حالی که پیامبر صلی الله علیه و آله در مرگ عثمان بن مظعون بیشتر از این انجام داد.

130

معیار قرطبی مستلزم این است که عمر بن خطاب از پیامبر اقدس صلی الله علیه و آله شجاع تر باشد. 130

سخن پسر عمر: «سبب مرگ ابوبکر وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله بود که پیوسته جسمش آب می شد تا مُرد». 130-131

به رسول خدا صلی الله علیه و آله نسبت داده شده است: «لولا أبو بكر الصديق، لذهب الإسلام» [اگر ابوبکر صدیق نبود، اسلام از بین می رفت]. 131

بخاری روایت کرده: «أَنَّ فَاطِمَةَ ابْنَةَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ سَأَلَتْ أَبَا بَكْرٍ الصِّدِّيقَ بَعْدَ وَفَاةِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَنْ يَقْسِمَ لَهَا مِيرَاثَهَا... فغضبت فاطمة بنت رسول الله فهجرت أبا بكر، فلم تزل مهاجرة حتى توفيت» [فاطمه دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله بعد از وفات آن حضرت از ابوبکر خواست میراثش را تقسیم کند... از این رو فاطمه دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله غضبناك شد و از ابوبکر دوری گزید و پیوسته از او إعراض می کرد تا وفات نمود]. 132

همچنین روایت کرده: «فَهَجَرْتُهُ فَلَمْ تَكَلِّمْهُ حَتَّى تَوَفَّيْتُ، وَعَاشْتُ بَعْدَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ سِتَّةَ أَشْهُرٍ، فَلَمَّا تَوَفَّيْتُ دَفَنُهَا زَوْجَهَا عَلِيًّا لَيْلًا، وَلَمْ يُوْذَنْ بِهَا أَبَا بَكْرٍ، وَصَلَّى عَلَيْهَا» [فاطمه به خاطر این، بر ابوبکر غضبناك شد و از او اعراض کرد و با او سخن نگفت تا وفات نمود. و پس از پیامبر صلی الله علیه و آله شش ماه زنده بود و چون وفات نمود همسرش علی او را در شب دفن نمود و به ابوبکر خبر نداد و خود بر او نماز گزارد]. 132

غضب آن حضرت به حدی می رسد که وصیت می کند در شب دفن شود و هیچ کس بر او وارد نشود و ابوبکر بر او نماز نخواند؛ پس در شب دفن شد و ابوبکر از آن اطلاع نیافت، و علی بر او نماز گزارد، و آن حضرت با اسماء بنت عمیس او را غسل دادند. 133

نسبت دادن روایتی دروغین به امام صادق علیه السلام که حضرت فرموده است: «فاطمه در شب وفات نمود پس ابوبکر و عمر و جمعیت زیادی گرد آمدند... ابوبکر جلوفت و با چهار تکبیر نماز خواند». 133-134

به خاطر همین غضب، دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله اجازه نداد که عایشه دختر ابوبکر بر او وارد شود، تا چه رسد به خود ابوبکر. 134

معذرت خواهی خلیفه از صدیقه طاهره علیها السلام:

دروغ پردازان این دروغ را ساخته اند: «ابوبکر بر فاطمه علیها السلام داخل شد و از حضرت معذرت خواهی کرد و با او سخن گفت و آن حضرت از او راضی شد». 135

ابوبکر و عمر لما قعدا عندها [فاطمة] حوّلت وجهها إلى الحائط، فسَلَّما عليها، فلم تردّ عليهما السلام. وهي تقول: «والله! لأدعون عليك في كلّ صلاة أصليها»... [ابوبکر و عمر چون نزد فاطمه نشستند او صورتش را به دیوار برگرداند، و آن دو سلام کردند، ولی او جواب سلام نداد.... و فاطمه می گفت: سوگند به خدا! پس از هر نمازی که می خوانم تو را نفرین می کنم...]. 135-136

نگاهی به کلامی دردناک:

«او [فاطمه] زنی از دختران آدم است و مانند آن ها خشمگین می شود، و با توجه به تصریح پیامبر خدا صلی الله علیه و آله (بر ارث نبردن کسی از وی) و مخالفت ابوبکر صدیق (با ارث بردن فاطمه علیها السلام) عصمت وی واجب نیست». 137-138

ص: 315

احادیثی پیرامون اینکه رضایت فاطمه علیها السلام رضایت رسول خدا صلی الله علیه و آله است، و غضب فاطمه علیها السلام غضب رسول خدا صلی الله علیه و آله است. 138-139

سخن ابوالقاسم سهیلی: پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرموده است: «فاطمه پاره تن من است»؛ پس خداوند بر پیامبر و فاطمه درود فرستاده است، و این حدیث دلالت می کند بر این که هر کس به فاطمه ناسزا گوید کافر است، و هر کس بر او درود فرستد بر پدرش صلی الله علیه و آله درود فرستاده است». 140

مناوی در شرح الجامع الصغیر نوشته است: «إنَّهَا [فاطمة] أَفْضَلُ مِنَ الشَّيْخِينَ...» [فاطمه از ابوبکر و عمر افضل است]. 141

سخن ابن حجر: «كُلُّ مَنْ وَقَعَ مِنْهُ فِي حَقِّ فَاطِمَةَ شَيْءٌ فَتَأَذَّتْ بِهِ، فَالْنَبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَتَأَذَّى بِهِ بِشَهَادَةِ هَذَا الْخَبَرِ، وَلَا شَيْءٌ أَعْظَمَ مِنْ إِدْخَالِ الْأَذَى عَلَيْهَا مِنْ قَبْلِ وَلَدِهَا» [هر کس در حق فاطمه کاری کند که او اذیت شود، پیامبر صلی الله علیه و آله با این کار اذیت می شود و هیچ چیزی بزرگتر از اذیت کردن فاطمه از جهت فرزندانش نیست]. 141

این روایات مطلق است و همه چیزهایی که موجب رضایت و غضب صدیقه می شود حتی چیزهای مباح را در بر می گیرد 142

حضرت فاطمه علیها السلام خرسند نمی شود مگر به چیزی که خرسندی خدای سبحان در آن است، و غضب نمی کند مگر بر چیزی که خدا بر آن غضب می کند. 142

اگر آن حضرت از امر مباحی راضی یا خشمگین شدند، جهتی شرعی پیدا می شود که آن امر مباح را در امور راجح [مستحب و واجب] یا در مرجوحات [مکروه و حرام] قرار می دهد. 142

4 - حدیث سقیفه

اشاره به حدیث سقیفه و درگیری و فریبکاری بزرگ میان مهاجرین و انصار

1 - آن مرد خشن و تندخوی هر کسی را که قائل به مرگ رسول خدا بود تهدید به قتل می کرد و می گفت: «نمی شنوم از مردی که بگوید: رسول خدا مُرد، مگر اینکه او را با شمشیرم می زنم». 145

2 - شیخین (ابوبکر و عمر) به پا خاستند: پس یکی به دیگری می گفت: «دست را دراز

کن (تا با تو بیعت کنم)، و دیگری می گفت: «بلکه تو (دست را دراز کن)»، و ابو عبیده جراح گور کن مدینه، با آن دو همراه شده بود و مردم را به آن دو دعوت می کرد. 145-146

3 - وصی مقدّس، و عترت هدایتگر و بنی هاشم، به پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله مشغول بودند در حالی که پیکر آن حضرت در برابر آنها قرار داشت و اهل بیت آن حضرت در را بسته بودند. 146

4 - پیکر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله تا سه روز، روی زمین ماند و دفن نشد. و ابوبکر و عمر در دفن او حاضر نبودند. 146

5 - صحابی بزرگ، حباب بن منذر، شمشیرش را به طرف ابوبکر گرفته بود، پس او را گرفتند، و لگد به شکمش زدند و در دهانش خاک ریختند. 147-148

6 - ابوبکر، عمر بن خطاب را به سوی آنها فرستاد و گفت: اگر (از بیعت) خودداری کردند با آن ها جنگ کن! 148

7 - عمر با شعله ای از آتش آمد تا خانه آن ها را آتش بزند. فاطمه او را دید و فرمود: «ای پسر خطاب! آمده ای تا خانه ما را آتش بزنی؟» گفت: بله! مگر اینکه داخل شوید در آنچه اُمت در آن داخل شدند! 148

8 - افراد آن گروه سیاسی به خانه اهل وحی هجوم بردند و رهبر آن گروه، بعد از اینکه هیزم می طلبید، می گوید: «به خدا سوگند! خانه را با شما می سوزانم، مگر اینکه برای بیعت خارج شوید»، یا گفت: «خانه را با هر که در آن است به آتش می کشم»؛ به او گفته شد: در این خانه فاطمه است؛ گفت: اگر چه فاطمه باشد! 148-149

9 - حضرت فاطمه علیها السلام به همراه زنان هاشمی فریاد می زد، استغاثه می نمود و ندا می داد:

«ای ابوبکر! چه زود بر اهل بیت رسول خدا هجوم آوردید، به خدا سوگند! با عمر سخن نمی گویم تا اینکه خدا را ملاقات کنم». 149

10 - تندیس قداست و عظمت - امیرالمؤمنین - را از جلو مانند شتری که چوب در بینی اش گذارده اند تا مهار شود، برای بیعت می کشند، و از عقب با شدّت و عتاب و در حالی که مردم نظاره گر بودند، هُل می دهند، و به او می گویند: «بیعت کن». و

می فرماید: «اگر نکنم چه؟» پاسخ می دهند: «در این صورت سوگند به خدایی که جز او خدایی نیست! گردنت را می زنیم». می فرماید: «در این صورت بنده خدا و برادر رسول خدا را می کُشید» 150

11 - علی علیه السلام که با مصطفی صلی الله علیه و آله در اصل و نسب یکی هستند، به قبر رسول خدا صلی الله علیه و آله پناه برده، فریاد می زند و می گرید و می فرماید: یا «إِنَّ أُمَّ إِنْ أَلَقَوْمَ اسْتَصَدَّ عَفُونِي وَ كَادُوا يَقْتُلُونَنِي» [ای فرزند مادرم! این گروه، مرا در فشار گذاردند و ناتوان کردند؛ و نزدیک بود مرا بکشند]. 15(0)

12 - ابو عبیده جراح به علی علیه السلام گفت: «ای پسر عمو! تو جوان هستی و اینها پیران قوم تو هستند و تو تجربه و شناخت آن ها نسبت به اُمور را نداری... پس این امر را به ابوبکر واگذار کن...». 150-151

13 - انصار در آن روز سخت و دشوار، با صدای بلند می گفتند: «ما با کسی جز علی بیعت نمی کنیم». 151

14 - ابوبکر به انصار گفت: «ما امیر و حاکم هستیم و شما وزیر می باشید، و این امر در بین ما و شما دو نیمه است مانند چاک برگ درخت خرما...» 151

15 - درباره آن خلافت چه بگویم پس از اینکه ابوبکر و عمر بن خطاب آن را «فلته ای» [امری که بدون فکر و رویه روی داد] مانند فلتۀ جاهلیت می دانند که خداوند امت را از شر آن حفظ کند! 151

16 - عمر حکم کرد: هر که را مثل این بیعت را تکرار کرد بکُشید. 151

17 - سخن عمر: «به خدا سوگند! ما این کار را از روی عداوت نکردیم، بلکه علی را کوچک (و کم سن و سال) یافتیم و گمان می کنیم که عرب و قریش به خاطر خون هایی که به گردن اوست پیرامون او جمع نمی شوند». 152

18 - پدر دو سبط رسول خدا، امیرالمؤمنین علیهم السلام می فرماید: «أنا عبدالله وأخو رسول الله، أنا أحقُّ بهذا الأمر منكم، لا أبايعكم وأنتم أولى بالبيعة لي» [من بنده خدا و برادر رسول خدا هستم، من بر این امر از شما شایسته ترم؛ با شما بیعت نمی کنم در حالی که شما برای بیعت با من سزاوارتر هستید]. و عمر می گوید: تو را نمی شوی تا بیعت کنی. و علی علیه السلام

فرمود: «احلب یا عمر! حلباً لك شطره» [ای عمر! شیری را بدوش که بخشی از آن برای تو است]. 153

19 - علی علیه السلام شب ها در حالی که فاطمه علیها السلام دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله را بر چهار پایی حمل می کرد به در خانه انصار می رفت و فاطمه از آن ها کمک می خواست. و آن ها می گفتند: ای دختر رسول خدا! ما با این مرد بیعت کرده ایم، و اگر همسر و پسر عمویت قبل از ابوبکر پیش ما می آمد، ما با ابوبکر بیعت نمی کردیم. 153

20 - خطبه شقیّه. 154

سخنی پیرامون این خطبه. 156

ماهران فنّ از شیعه و سنی آن را نقل کرده اند؛ از این رو سخن نادانی که آن را از کلام سیّد رضی دانسته شنیده نمی شود (وبی اهمّیت است) 156

کسانی که این خطبه را روایت کرده اند. 156-157

21 - شاعر مصری معاصر عربده می کشد، و آتشیهای خاموش را شعله ور می کند و از سخن خود در قصیده عمریه در ذیل عنوان عمر و علی، خرسند شده و به آن می بالد: 159

وقوله لعليّ قالها عمر *** أكرم بسامعها أعظم بملقيها

گروهی از مصریان دیوان شاعر و به ویژه قصیده عمریه وی را چند بار تجدید چاپ می کنند و در ثناگویی بر شاعر و این قصیده اش مبالغه می کنند، گویا برای امت علمی جامع یا نظری پسندیده و جدید آورده است. 160-161

بشارت و بلکه بشارتها باد بر پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله که پاره تن او حضرت صدّیقه علیها السلام نزد کسی که این سخن را گفت هیچ حرمت و ارزشی ندارد، و سکونت داشتن او در خانه ای که خداوند اهل آن را پاك گردانیده، آن ها را از او و آتش زدن خانه بر سرشان باز نمی دارد. 161

چه نیکوست انتخابی که شأن آن چنین است! و مبارك است بیعتی که با چنین ترس و وحشتی تمام شد و با این عار و ننگ ها محکم گردید! 161

ص: 319

حدیث مفاضله: سخن عبدالله بن عمر: «در زمان پیامبر، انتخاب بهترین فرد در بین مردم به ما واگذار شد. پس ابوبکر را انتخاب کردیم، سپس عمر بن خطاب، سپس عثمان ابن عفّان!» 161-162

این روایت، عمده روایتی است که اهل سنت در انتخاب قانونی که در اسلام واقع شد، به آن تمسّک کرده اند، و متکلمین هنگام بحث از امامت آن را حجت و دلیل قرار داده اند، و محدّثین پا جای پای آن ها گذاشته اند. 162

این روایت را مانند سنگ زیر بنا قرار داده و خلافت راشده را بر آن بالا برده اند. 162

عبدالله بن عمر در زمان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله که ادّعا کرده در آن هنگام مخیر می شد و انتخاب می کرد، در آغاز جوانی بود و حتّی در برخی سالها هنوز به سنّ بلوغ نیز نرسیده بود. 163

علی بن جعد گفت: «به این بچه نگاه کنید که بلد نیست زنش را طلاق دهد و می گوید: ما مردم را بر یکدیگر برتری می دادیم!» 164

هر کس پسر عمر را بشناسد و صفحه سیاه تاریخش را بخواند، او را با سستی و ضعف رأی، و پیروی از هوی و هوس می یابد، تا چه رسد به آغاز جوانی اش. 164

سخن ابوعمر در «استیعاب» و ابن حجر در «فتح الباری». 165

چقدر فاصله است بین دیدگاه پسر عمر و سخن پدرش درباره علی علیه السلام که گفت: «هذا مولاي ومولى كل مؤمن، ومن لم يكن مولا، فليس بمؤمن» [این، مولای من و مولای هر مؤمنی است، هر کس علی مولایش نباشد مؤمن نیست]. 167

اگر بیشتر صحابه در زمان پیامبرشان کسی را مساوی با ابوبکر نمی دانستند، پس چه چیز آن ها را در روز سقیفه از این دیدگاه دور کرد؟! 167

سخن ابن حجر: «و آن - یعنی فضیلت نفر دوّم بودن در غار - بزرگترین فضیلت های او بود که به واسطه آن مستحقّ شد که خلیفه پیامبر شود» 168

بیان اینکه همراهی دو روز در غار، موجب نمی شود که این شخص مستحقّ خلافت و شایسته ترین مردم به امور آنها شود. 169

چگونه این مرد با چنین همراهی و مصاحبتی مستحقّ خلافت و شایسته ترین مردم به اُمور آن ها شد، ولی همراهی علی علیه السلام با پیامبر که از زمان نرم بودن ناخنهایش (کنایه از کودکی) تا آخرین نفس پیامبر بود، موجب نشد که او مستحقّ خلافت و سزاوارترین شخص به اُمور مردم شود؟! 169

سخن نَووی: «عذر ابوبکر و عمر و دیگر صحابه روشن است؛ زیرا آن ها عقیده داشتند مبادرت به بیعت از بزرگترین مصالح مسلمانان است... از این رو دفن پیامبر صلی الله علیه و آله را به تأخیر انداختند»! 170

سخن معاویه: «آنگاه که رسول خدا صلی الله علیه و آله وفات نمود، مردم ابوبکر و عمر را سرپرست کردند بدون اینکه معدن پادشاهی و خلافت در آن ها باشد». 172

پسر عمر نسبت به مردمی که بلال حبشی را بر ابوبکر برتری می دادند در چه جایگاهی قرار دارد؟! تا جایی که ابوبکر گفت: «چگونه مرا بر بلال برتری می دهید و همانا من حسنه ای از حسنات او هستم». 173

و شمشیر عبدالرحمن بن عوف تنها عامل در آن روز بود. 173

بزرگان اُمت و ارجمندان صحابه و صالحان دین و خوبان مردم در امرِ آن دوره های سیاه هیچ حلّ و عقدی (باز کردن و بستنی) نداشتند. 173

سخن پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله: «عَلِيٍّ مَمْسُوسٌ فِي ذَاتِ اللَّهِ» [علی شیفته خدا و فانی در ذات اوست]، و معنای این روایت. 174

این چه انتخابی است؟ و چگونه تمام شد؟ و چرا؟ و به چه وسیله ای؟ 176

سخن جاحظ: «لَا يَعْلَمُ رَجُلٌ فِي الْأَرْضِ مَتَى ذَكَرَ السَّبْقَ فِي الْإِسْلَامِ وَالتَّقَدَّمَ فِيهِ، وَمَتَى ذَكَرَتِ النَّجْدَةُ وَالذَّبُّ عَنِ الْإِسْلَامِ، وَمَتَى ذَكَرَ الْفَقْهُ فِي الدِّينِ وَ... كَان مَذْكُوراً فِي هَذِهِ الْخِصَالِ كُلِّهَا إِلَّا عَلِيٍّ» [هر گاه سبقت و تقدّم در اسلام ذکر شود، و وقتی شجاعت و دلاوری و دفاع از اسلام یاد شود، و زمانی که فقه و فهم در دین نامبرده شود... مردی در زمین شناخته نمی شود که در همه این خصلت ها نام برده شود، جز علی علیه السلام] 178

روایاتی پیرامون سلمان علیه السلام. 179

پسر عمر راضی نمی شود که علی امیرالمؤمنین علیه السلام حتّی پس از عثمان فرزند خاندان

أُمِّيَّة، با فضیلت تر از یکی از اصحاب محمد صلی الله علیه و آله باشد! 179-180

«ولم أر مثله حقاً أضياعاً» [و حقّی مانند آن ندیدم که ضایع شده باشد]. 181

نهم - پیرامون زیارت پیامبر صلی الله علیه و آله

زیارت مشاهد عترت طاهره، دعا و نماز در آنجا و توسّل و تبرّک به آنها

ابن تیمیّه سنّت زیارت مشاهد عترت طاهره و دعا نزد قبر آنان و تبرّک و توسّل جستن به آن ها را انکار کرد. 185

ابن تیمیّه فتوا به حرمت مسافرت به قصد زیارت پیامبر صلی الله علیه و آله داد و سفر برای آن را سفر معصیت شمرد. 185

بزرگان عصر وی (ابن تیمیّه) و هم کیشان وی با او مخالفت کردند تا بدانجا که برخی او را کافر دانستند. 185

قصیمی صاحب صراع، پا جای پای ابن تیمیّه گذاشته است. 187

چقدر بین این دیدگاه فاسد قصیمی و بین سخن شیخ تقی الدین سبکی در شفاء تفاوت است. 189

تشویق به زیارت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله. 189

احادیث فراوانی که درباره زیارت قبر پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله نقل شده است. 189-191

کلمات بزرگان مذاهب چهارگانه پیرامون زیارت پیامبر اقدس صلی الله علیه و آله 191

شیخ تقی الدین سبکی شافعی، کتاب جامعی درباره زیارت پیامبر اعظم با نام «شفاء السقام في زيارة خير الأنام» را در ردّ ابن تیمیّه نوشته است 192

معنی سخن پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله: «لا تَتَّخِذُوا قَبْرِي عَيْدًا» 193

ادب زائر نزد اهل سنّت. 194

زیارت پیامبر اقدس صلی الله علیه و آله 196

دعا نزد سر پیامبر صلی الله علیه و آله. 196

درود و صلوات بر پیامبر پاک صلی الله علیه و آله. 197

توسّل و درخواست شفاعت به وسیله قبر شریف آن حضرت صلی الله علیه و آله 197

گروهی از حافظان و بزرگان اهل سنت در مورد توسل به تفصیل سخن گفته و نوشته اند:

توسل به پیامبر در همه حالات جایز است، قبل و بعد از خلقت آن حضرت، و در حیات و پس از مرگ آن حضرت، و در برزخ و قیامت و بهشت. 198

تبرک به قبر شریف با چسباندن خود و مالیدن بدن به آن و بوسیدن آن 198

چون پیامبر خدا صلی الله علیه و آله دفن شد، فاطمه علیها السلام آمد و بر قبر ایستاد و مشتی از خاک بر چشم گذاشت و گریه کرد و فرمود: «صَبَّتْ عَلَيَّ مَصَائِبُ...» 199

منع کردن مروان مردی را که صورتش را بر قبر گذاشته است. 199-200

سخن پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله: «بر دین نگرید وقتی اهل آن متولّی آن شدند، لکن بر دین بگریید وقتی نااهلان متولّی آن شدند». 200

منع کردن از توسل به قبور پاک، یکی از بدعتها و گمراهی های بنی اُمیّه از زمان صحابه است. 200

بنی اُمیّه به نحو عموم، و مروان به خصوص، کینه پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را در دل داشته اند، از روزی که در خانواده اُموی هیچ حرمتی نبود مگر اینکه حضرت آن را هتک نمود، و هیچ رازی نبود مگر این که فاش نمود، و هیچ رکنی نبود مگر اینکه آن را خراب کرد. 200

وداع با حرم اقدس. 203

سخنی پیرامون زیارت. 203

دهم - سخنان پیامبر صلی الله علیه و آله

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله با دست مبارک به دهان خویش اشاره کرد و فرمود: «اُکْتُبْ، فَوَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ! مَا خَرَجَ مِنْهُ إِلَّا الْحَقُّ» [بنویس! سوگند به آنکه جانم در دست اوست! از اینجا جز حق خارج نمی شود]. 207

نخست - سفارشات پیامبر صلی الله علیه و آله درباره اهل بیتش

1 - سخن پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله: «إِنِّي تَارِكٌ - أَوْ مَخْلُوفٌ - فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ - أَوِ الْخُلَفَاءِ - مَا إِنَّ

ص: 323

تمسّ کتم به لن تضلّوا بعدي، کتاب الله وعترتي اهل بيتي، وإِنَّهما لن يفترقا حتّى يردا عليّ الحوض» [همانا من دو وجود گرانسنگ - یا دو جانشین - را در میان شما از خود به یادگار گذاشتم، پس از من تا زمانی که به آن دو چنگ زنید، هرگز گمراه نمی شوید: کتاب خدا، و عترت من اهل بیتم. و این دو تا آنگاه که در حوض کوثر بر من وارد شوند هرگز از هم جدا نمی شوند]. 207

2 - از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده: «لو أنّ رجلاً صَفَنَ بين الركن والمقام، فصلّى وصام، ثمّ لقي الله وهو مُبَغْضٌ لأهل بيت محمّد، دخل النَّار» [اگر مردی در بین رکن و مقام پاها را در يك صف بگذارد و نماز بخواند و روزه بگیرد، سپس در حالی که دشمن اهل بیت محمّد است خدا را ملاقات کند، داخل آتش می شود]. 207

3 - سخن پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله: «أثبتکم علی الصراط أشدّکم حبّاً لأهل بيتي ولأصحابي» [باثبات ترین شما بر راه (راست) کسی است که اهل بیت و اصحاب مرا بیشتر دوست داشته باشد]. 208

4 - پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید: «أنا الشجرة، وفاطمة فرعها، وعليّ لقاحها، والحسن والحسين ثمرتها، وشيعتنا ورقها...» [من درخت هستم، و فاطمه شاخه آن، و علی برای بارگیری آن، و حسن و حسین میوه آن، و شیعیان ما برگهای آن هستند...]. 208

5 - پیامبر وقتی صبح می شد به در خانه علی علیه السلام و فاطمه علیها السلام می آمد و می فرمود: «یرحمکم الله إنّما یرید الله لیذهب عنکم الرجس أهل البيت» [خدا شما را رحمت کند، همانا خدا اراده کرده که پلیدی را از شما اهل بیت دور کند و شما را پاکیزه کند، چه پاکیزه کردنی]. 209

6 - سخن پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله: «من سرّه أن یحیا حیاتی ویموت ممّاتی، ویسکن جنّة عدنٍ غرسها ربّي، فلیوال علیّاً من بعدي، ولیوالِ ولّیه، ولیقتد بأهل بيتي من بعدي؛ فإنّهم عترتي خُلِقوا من طینتی...» [هر که خشنود می شود که بسان زندگی من زندگی کرده و مانند مرگ من بمیرد و در بهشت جاودانی که پروردگارم آن را غرس کرده جای گیرد، پس علی را بعد از من دوست بدارد، و دوستدارش را نیز دوست بدارد، و بعد از من به اهل بیتم اقتدا کند؛ زیرا آن ها عترت من هستند و از طینت من آفریده شده اند...]. 209

7 - سخن پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله: «إِنَّمَا مَثَلِي وَمَثَلُ أَهْلِ بَيْتِي كَسَفِينَةِ نُوحٍ، مَنْ رَكِبَهَا نَجَا، وَمَنْ تَخَلَّفَ عَنْهَا غَرِقَ» [من و اهل بیتم بسان کشتی نوح هستیم، که هر کس بر آن سوار شد نجات یافت و هر کسی بازماند غرق شد]. 209

8 - سخن پیامبر صلی الله علیه و آله: «وَعَدَنِي رَبِّي فِي أَهْلِ بَيْتِي مَنْ أَقَرَّ مِنْهُمْ بِالتَّوْحِيدِ وَلِيَّ الْبَلَاغِ أَنَّهُ لَا يَعْذِّبُهُمْ» [پروردگارم وعده داده است که اهل بیت من چنانکه به یگانگی خدا و پیک وحی بودن من اقرار داشته باشند، آنان را عذاب ننماید]. 209-210

9 - از ابوبکر صدیق نقل شده است: من پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را دیدم که خیمه ای بنا کرده بود و بر کمانی عربی تکیه داده بود و در آن خیمه، علی و فاطمه و حسن و حسین بودند، و فرمود: «مَعِشَرُ الْمُسْلِمِينَ! أَنَا سَلَمٌ لِمَنْ سَالَمَ أَهْلَ الْخِيْمَةِ، حَرْبٌ لِمَنْ حَارَبَهُمْ، وَلِيٌّ لِمَنْ وَالَاهُمْ، لَا يَحِبُّهُمْ إِلَّا السَّعِيدُ الْجَدُّ طَيْبُ الْمَوْلِدِ، وَلَا يَبْغِضُهُمْ إِلَّا الشَّقِيُّ الْجَدُّ رَدِيءُ الْمَوْلِدِ» [ای گروه مسلمین! من با کسی که با اهل خیمه در صلح باشد در صلحم، و با کسی که با آنان در جنگ است در جنگ هستم و دوستدار کسی هستم که با آن ها دوستی ورزد. و آنان را جز فرد خوشبخت حلال زاده دوست ندارد، و جز فرد بدبخت دارای ولادت پست، با آن ها دشمنی نمی کند]. 210

10 - حدیث آرد کردن آسیاب بدون اینکه کسی آن را بگردانند: «... أَنَّ لِلَّهِ مَلَائِكَةً سَيَّاحِينَ فِي الْأَرْضِ قَدْ وُكِّلُوا بِمَعَاوَنَةِ آلِ مُحَمَّدٍ» [خداوند ملائکه ای دارد که در زمین می گردند و وکیل شده اند تا به آل محمد کمک نمایند]. 211

11 - سخن امام صادق علیه السلام: «أَنَّ مُحِبِّي آلِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ لَا يَمُوتُونَ إِلَّا تَائِبِينَ» [دوستداران آل محمد صلی الله علیه و آله نمی میرند مگر توبه کننده] 211

12 - چهل حدیث درباره علی علیه السلام و اهل بیت او. 211

دوم - سفارشات پیامبر صلی الله علیه و آله درباره علی امیرالمؤمنین علیه السلام

1 - پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید: «اشْتَقُّ اللَّهُ تَعَالَى لَنَا مِنْ أَسْمَائِهِ أَسْمَاءً: فَاللَّهُ عَزَّوَجَلَّ مُحَمَّدٌ وَأَنَا مُحَمَّدٌ وَاللَّهُ الْأَعْلَى وَأَخِي عَلِيٌّ» [خداوند نام ما را از نام های خود برگرفت، خدای عزوجل «محمود» است و من «محمد»، و خدا «اعلی» است و برادرم «علی»]. 212

2- از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده: «یا علی! إِنَّ الْأَرْضَ لِلَّهِ یُورِثُهَا مِنْ یَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ، وَإِنَّهُ أَوْحَى إِلَیَّ أَنْ أُزَوِّجَكَ فَاطِمَةَ عَلَیْ خَمْسِ الْأَرْضِ، فَهِيَ صَدَاقُهَا؛ فَمَنْ مَشَى عَلَی الْأَرْضِ وَهُوَ لَكُمْ مُبْغِضٌ فَالْأَرْضُ حَرَامٌ عَلَیْهِ أَنْ یَمْشِیَ عَلَیْهَا» [ای علی! همانا زمین از آنِ خداست و به هر یک از بندگان که بخواند می سپارد و همانا او به من وحی کرد که فاطمه را در مقابل یک پنجم زمین که مهریه اوست به ازدواج تو در آورم؛ پس هر کس در حالی که دشمن شما است بر روی زمین راه برود، این راه رفتن بر روی زمین بر وی حرام است] 212

3- خدای تعالی، خود فاطمه را به ازدواج علی در آورد و ولی امر او بود و جبرئیل امین، عقد را خواند. 212

4- حدیث نثار: از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده: «... صَارَ أَخِي وَابْنُ عَمِّي وَابْنَتِي فُكَّاكَ رِقَابِ رِجَالٍ وَنِسَاءِ أُمَّتِي مِنَ النَّارِ» [...] پس برادر و پسر عمو و دخترم آزاد کنندگان مردان و زنان امت من از آتش شدند]. 213

5- سخن پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به فاطمه: «إِنَّ اللَّهَ أَطَّلَعَ عَلَی أَهْلِ الْأَرْضِ فَاخْتَارَ مِنْهُمْ أَبَاكَ فَبَعَثَهُ نَبِیًّا، ثُمَّ أَطَّلَعَ الثَّانِیَةَ فَاخْتَارَ بَعْلَكَ، فَأَوْحَى إِلَیَّ، فَأَنْكَحْتُهُ وَاتَّخَذْتُهُ وَصِیًّا» [همانا خدا به اهل زمین نگاه کرد، پس از میان آن ها پدرت را انتخاب کرد و او را به پیامبری مبعوث نمود، سپس دوباره نگاه کرد و شوهرت را انتخاب کرد، و به من وحی نمود که او را به ازدواج تو در آورم، و وصی خود قرار دهم]. 214

6- سخن پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله خطاب به اصحابش: «أَوَّلُكُمْ وَارِدًا عَلَی الْحَوْضِ، أَوَّلُكُمْ إِسْلَامًا:

علی بن ابی طالب» [اولین کسی از شما که در حوض (کوثر) بر من وارد می شود، اولین کسی است که اسلام آورد (یعنی) علی بن ابی طالب]. 214

7- پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله خطاب به فاطمه علیها السلام می فرماید: «زَوَّجْتُكَ خَیْرَ أُمَّتِي، أَعْلَمَهُمْ عِلْمًا، وَأَفْضَلَهُمْ حِلْمًا، وَأَوَّلَهُمْ سِلْمًا» [تو را به همسری بهترین فرد اتمم در آورده ام؛ زیرا داناتر و بردبارتر از همه، و در اسلام مقدّم بر همه است]. 215

8- پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله دست علی علیه السلام را گرفته، فرمود: «إِنَّ هَذَا أَوَّلُ مَنْ آمَنَ بِي، وَهَذَا أَوَّلُ مَنْ یَصَافِحُنِي یَوْمَ الْقِیَامَةِ، وَهَذَا الصَّدِیقُ الْأَكْبَرُ» [این - علی - اولین کسی است که به من ایمان آورد، و در روز قیامت اولین کسی خواهد بود که با من مصافحه خواهد کرد و او صدیق

9- ابوبکر و عمر از فاطمه علیها السلام خواستگاری کردند، اما پیامبر به آن ها جواب رد داد و فرمود: «هنوز فرمانی در این باره برای من صادر نشده است»؛ ولی آنگاه که علی علیه السلام از او خواستگاری کرد، پیامبر صلی الله علیه و آله بدون درنگ پذیرفت و به فاطمه علیها السلام فرمود:

«وَوَجَّهْتُكَ أَقْدَمَ الْأُمَّةِ إِسْلَامًا» [تو را به همسری اولین مسلمان در آوردم]. 215

10 - حدیث آغاز دعوت:

تعدادی از بزرگان و حافظین حدیث از هر دو فرقه این حدیث را در کتب صحاح و مسند نقل کرده اند. 215

لفظ حدیث [حدیث عشیره]. 216

رجال سند همگی ثقة هستند، مگر ابو مریم عبدالغفار بن قاسم که اهل سنت به خاطر شیعه بودنش او را ضعیف دانسته اند! 218

عجیب نیست که ابن تیمیّه، حدیث را جعلی دانسته است؛ زیرا او همان شخص متعصب و عنادورزی است که عادت دارد مسلمات را انکار کند. 218

ملاك صحيح نبودن حدیث نزد او این است که در بردارنده فضایل عترت طاهره باشد! 218

11 و 12 - حدیث الغدير و حدیث تهنیت [تبریک گویی به امیر مؤمنان]. 218

13 - حدیث أم سلمه: از رسول خدا صلی الله علیه و آله سؤال شد: «من كنتَ يا رسول الله! مستخلفاً عليهم؟ فقال: «خاصف النعل». فنزلنا فلم نَرَ أحداً إلا علياً» [چه کسی را جانشین خود در میان آن ها می گذاری؟ فرمود: پینه کننده کفش را. پس ما بیرون آمدیم و کسی غیر از علی را ندیدیم]. 219

14 - ابن عباس روایت کرده است: پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله زمانی که در مکه بودیم، دست من و علی را گرفت و بالای کوه ثبیر آورد و چهار رکعت نماز، برای ما گزارد، سپس سرش را رو به آسمان نمود، و فرمود: «اللّٰهُمَّ إِنَّ موسى بن عمران سألَكَ وأنا محمد نبيك، أسألك أن تشرح لي صدري... واجعل لي وزيراً من أهلي علي بن أبي طالب أخي...» [خدایا! موسی بن عمران از تو درخواستی نمود و من محمد فرستاده تو از تو

می خواهیم که سینه ام را گشاده گردانی... و وزیری از خاندانم برای من قرار ده، برادرم علی ابن ابی طالب را...]. 220

15 - سخن پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله: «یا انس! لقد أكل من الغمامة ثلاثمئة وثلاثة عشر نبياً وثلاثمئة وثلاثة عشر وصياً، ما فيهم نبیُّ أكرم على الله مني ولا وصيُّ أكرم على الله من عليّ» [ای انس! از این ابر سیصد و سیزده پیامبر، و سیصد و سیزده وصی خورده اند که در میان آن ها پیامبری که برای خدا گرامی تر از من و وصیّی که گرامی تر از علی باشد، نبوده است]. 221

16 - از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده: «یا عليّ! لو أنّ عبداً عبدَ الله عزّوجلّ مثل ما قام نوحٌ في قومه، وكان له مثل أحدٍ ذهباً فأنفقهُ في سبيل الله، ومُدّ في عمره حتّى حجّ ألف عام على قدميه، ثمّ قُتل بين الصفا والمروة مظلوماً، ثمّ لم يُوالِك يا عليّ! لم يشم رائحة الجبّة ولم يدخلها» [ای علی! اگر بنده ای به اندازه ای که نوح در میان قوم خود بود خدای عزّوجلّ را عبادت کند، و مانند کوه أحد طلا داشته باشد و در راه خدا انفاق کند، و عمرش طولانی شود تا اینکه هزار حجّ پیاده انجام دهد، سپس در بین صفا و مروه مظلوم کشته شود و تو را ای علی! دوست نداشته باشد، بوی بهشت را استشمام نمی کند و داخل آن نمی شود]. 221

17 - از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده: «لو أنّ عبداً عبدَ الله سبعة آلاف سنة، وهو عمر الدنيا، ثمّ أتى الله عزّوجلّ يبغض عليّ بن أبي طالب جاحداً لحقه ناكثاً لولايته لأتعتس الله خيرَه وجَدَعَ أنفه» [اگر بنده ای به اندازه عمر دنیا که هفت هزار سال است خدا را عبادت کند، سپس در حالی که بغض علی بن ابی طالب را دارد و حقّ او را انکار می کند و ولایت او را نپذیرفته است به سوی خدای عزّوجلّ بیاید، خدا خوبی او را نابود می کند و بینی او را می برد]. 222

18 - سخن پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله: «من أحبّ عليّاً فقد أحبّني، ومن أبغض عليّاً فقد أبغضني...» [هر که علی را دوست بدارد مرا دوست داشته، و هر که با علی دشمنی کند با من دشمنی کرده است...]. 222

آن حضرت صلی الله علیه و آله از جبرئیل خبر داد که: «السعيد كلّ السعيد من أحبّ عليّاً في حياتي وبعد مماتي، ألا وإنّ الشقيّ كلّ الشقيّ من أبغض عليّاً في حياتي وبعد مماتي» [خوشبخت

کامل کسی است که علی را در زمان حیات و پس از مرگ من دوست بدارد، آگاه باشید؛ همانا بدبخت کامل کسی است که علی را در زمان زندگی وبعد از مرگ من دشمن بدارد [222]

19 - از جابر نقل کرده است: «أمرنا رسول الله 9 أن نعرض أولادنا على حبّ عليّ بن أبي طالب» [پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به ما دستور داد که فرزندانمان را بر دوستی علی بن ابی طالب عرضه کنیم]. 223

20 - روایاتی از رسول خدا صلی الله علیه و آله پیرامون علم علی علیه السلام در کتاب و سنت:

اشاره به حدیث: «أنا مدينة العلم وعليّ بابها». 224

احادیث دیگری که صحّت این حدیث را تقویت می کنند:

1 - «أنا دار الحكمة وعليّ بابها». 228

2 - «أنا ميزان العلم وعليّ كفتاه». 228

3 - «أنا ميزان الحكمة وعليّ لسانه». 228

4 - «عليّ أخي ومَنّي وأنا من عليّ فهو باب علمي ووصيّ». 229

5 - «يا أم سلمة! اشهدي واسمعي هذا عليّ أمير المؤمنين، وسيد المسلمين وعيبة علمي - وعاء علمي - وبابي الذي أُوتي منه». 229

معنی «عیبه». 229

شیخ محمد حفنی می گوید: «سید ما معاویه پیوسته در زمان آن واقعه [احتمالاً جنگ صفین] از مشکلات می پرسید... و در زمان سید ما عمر نیز مشکلاتی را حل نمود...». 229-230

21 - براساس برخی روایات مراد از آیه: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ» این است که با علی بن ابی طالب علیه السلام باشید 231

22 - آیه: «وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ * أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ» درباره علی علیه السلام نازل شده است. 231

ص: 329

23-احادیثی پیرامون آیه: «قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى...». (232-23(3)

24-ثعلبی در تفسیرش درباره آیه: «إِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ» نقل کرده است: «منظور، راه محمد و آل اوست». (23(5)

25-طبری می گوید: «إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ سَمَاءَ صَدِّيقًا... وَكَانَ يُلقَّبُ بِعَسُوبِ الْأُمَّةِ وَبِالصَّدِّيقِ الْأَكْبَرِ» [همانا رسول خدا صلی الله علیه و آله او را صدیق نامید... و ملقب به عسوب الأمة و صدیق اکبر بوده است]. 236

احادیثی درباره اینکه «صدیق» امیرالمؤمنین علیه السلام است. 236-238

26-رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «لَيْلَةُ عُرْجِ بِي إِلَى السَّمَاءِ رَأَيْتُ عَلَى بَابِ الْجَنَّةِ مَكْتُوبًا لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ، عَلِيُّ حَبِيبِ اللَّهِ، الْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ صَفْوَةُ اللَّهِ، فَاطِمَةُ خَيْرَةُ اللَّهِ، عَلَى مَبْغُضِيهِمْ لَعْنَةُ اللَّهِ» [در شب معراج دیدم بر در بهشت نوشته شده است: خدایی جز خدای یگانه نیست، محمد رسول خداست، علی حبیب خداست، و حسن و حسین برگزیدگان خدا هستند، فاطمه برگزیده خداست، لعنت خدا بر دشمنان آنها است]. 238

27-سخن پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله: «عَلِيٌّ يَعْسُوبُ الْمُؤْمِنِينَ، وَالْمَالُ يَعْسُوبُ الْمُنَافِقِينَ» [علی امیر مؤمنان است و مال، امیر منافقان است]. 239

28-احادیثی پیرامون اینکه سیراب کردن از حوض کوثر در قیامت به دست امیرالمؤمنین علیه السلام است؛ و دوستان و موالیان خود را از آن سیراب می کند و منافقان و کافران را از آن دور می سازد. 239-240

سخن پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله: «يَا عَلِيُّ! سَأَلْتُ رَبِّي عَزَّوَجَلَّ فَيَكْ خَمْسَ خَصَالٍ فَأَعْطَانِي...» [ای علی! در مورد تو از پروردگارم عزوجل پنج ویژگی خواستم که به من داد...]. 240

29-ابوبکر از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل کرده: «لَا يَجُوزُ أَحَدُ الصِّرَاطِ إِلَّا مَنْ كَتَبَ لَهُ عَلِيُّ الْجَوَازُ» [هیچ کس از صراط عبور نمی کند، مگر کسی که علی برایش حق عبور بنویسد]. 241

30-در حدیث طبر مشوی (مرغ بریان شده) آمده است: «اللَّهُمَّ ائْتِنِي بِأَحَبِّ خَلْقِكَ إِلَيْكَ لِأَكُلَ مَعِيَ» [خدایا! محبوب ترین خلق خود را به سوی من آور تا با من بخورد]. 241

ص: 330

31 - پیامبر صلی الله علیه و آله می فرمود: «عليّ خير أمتي، أعلمهم علماً، وأفضلهم حِلماً» [علی بهترین امت من، و داناترین آنها، و با فضیلت ترین آنها از لحاظ بردباری است] 241

32 - حدیث رایت [پرچم]: پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله پس از فرار آن دو فرمودند: «لأعطين الراية غداً رجلاً يحب الله ورسوله» [فردا پرچم را به مردی می دهم که خدا و رسولش او را دوست دارند و او (نیز) خدا و رسولش را دوست می دارد]. 242

33 - سخن پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به فاطمه علیها السلام: «إن الله اختار من أهل الأرض رجلين: أحدهما أبوك والآخر زوجك» [همانا خدا از اهل زمین دو مرد را برگزید: یکی پدرت و دیگری همسرت]. 243

34 - پیامبر صلی الله علیه و آله گفته است: «عليّ مع الحقّ والحقّ معه يدور حيث دار ولن يفترقا حتّى يردا عليّ الحوض» [علی با حق و حق با علی است، هر کجا علی باشد حق همانجاست، و هرگز از هم جدا نمی شوند تا هر دو در حوض کوثر بر من وارد شوند] 243

35 - حدیث اُشباه: از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل شده است: «من أراد أن ينظر إلى آدم في علمه، وإلى نوح في فهمه، وإلى إبراهيم في خلقه، وإلى موسى في مناجاته، وإلى عيسى في سنته، وإلى محمد في تمامه وكماله، فلينظر إلى هذا الرجل المُقبل» [کسی که می خواهد به آدم در علمش، و به نوح در فهمش، و به ابراهیم در اخلاقش، و به موسی در مناجاتش، و به عیسی در سنتش، و به محمد در تمام بودن و کمالش نگاه کند، پس به این مردی که می آید نگاه کند]؛ مردم سرها را بلند کردند و ناگاه علی بن ابی طالب را دیدند. 244

36 - پیامبر صلی الله علیه و آله علی را «ذو القرنین» نامید و در خطبه ای فرمود: «يا أيّها الناس! أوصيكم بحبّ ذي قرنيها، أخي وابن عمّي عليّ بن أبي طالب، فإنّه لا يحبّه إلّا مؤمن ولا يبغضه إلّا منافق» [ای مردم! شما را به محبتّ ذو القرنین سفارش می کنم، برادرم و پسر عمویم علی بن ابی طالب، چرا که تنها مؤمن او را دوست می دارد و تنها منافق به او کینه می ورزد]. 244

37 - حدیث نهادن کنیه ابوتراب بر امیر مؤمنان علیه السلام توسط پیامبر خدا صلی الله علیه و آله. 246

38 - حدیث برائت: از مناقب امیر مؤمنان حدیث برائت و تبلیغ آن است. 247

39 - سخن پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله: «حقّ عليّ على هذه الأمة كحقّ الوالد على ولده» [حقّ علی بر

40- سخن پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله: «لَا تَسْبُوا عَلِيًّا فَإِنَّهُ مَمْسُوسٌ فِي ذَاتِ اللَّهِ» [علی را دشنام ندهید، که او غرق در ذات خداست].
250

41- پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید: «إِنَّ حَافِظِي عَلِيٍّ بَنِي أَبِي طَالِبٍ لَيَفْخِرَنَّ عَلِيٌّ سَائِرَ الْحَفَظَةِ لَكَيْنُونَتَهُمَا مَعَ عَلِيٍّ بَنِي أَبِي طَالِبٍ...» [دو فرشته نگهبان علی بن ابی طالب بر سایر فرشتگان نگهبان به خاطر اینکه با علی بن ابی طالب هستند، افتخار می کنند].
251

42- سخن پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در حدیث معراج: «الْمَلَانِكَةُ شَكَّتْ حُبَّهَا لِعَلِيٍّ، فَخَلَقَ اللَّهُ تَعَالَى هَذَا الْمَلَكَ مِنْ نُورِ عَلِيٍّ صُورَةً عَلِيٍّ، فَالْمَلَانِكَةُ تَزُورُهُ...» [فرشتگان از شدّت محبّت خود نسبت به علی شکایت کردند، از این رو خداوند متعال این فرشته را از نور به شکل علی آفریده است، و فرشتگان او را زیارت می کنند]. 252

43- سخن پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام: «يَا أَبَا الْحَسَنِ! كَلَّمَ الشَّمْسُ فَإِنَّهَا تَكَلِّمُكَ...» [ای اباالحسن! با خورشید سخن بگو که او با تو سخن می گوید...]. 252

44- در حدیث مرفوعی نقل شده است: «إِنَّ الْجَنَّةَ تَشْتَاقُ إِلَى أَرْبَعَةٍ: عَلِيٍّ بَنِي أَبِي طَالِبٍ، وَعُمَارَ بْنَ يَاسِرٍ، وَسُلَيْمَانَ الْفَارِسِيَّ، وَالْمُقَدَّادَ» [همانا بهشت مشتاق چهار نفر است: علی ابن ابی طالب، عمار بن یاسر، سلمان فارسی و مقداد]. 253

45- پیرامون «حدیث منزلت»: این سخن را پیامبر اکرم علیه السلام در جاهای متعدّدی فرموده اند 253

46- برادری پیامبر صلی الله علیه و آله با علی علیه السلام: ابن حزم می گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده است: «لَوْ كُنْتُ مَتَّخِذًا خَلِيلًا - لَا تَخَذْتُ أَبَا بَكْرٍ...» [اگر من می خواستم برای خود دوستی و خلیلی برگزینم، هر آینه ابو بکر را بر می گزیدم...]، و پاسخ از آن
255

47- علی علیه السلام محبوبترین مردان نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله: سخن پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله خطاب به عایشه: «إِنَّ عَلِيًّا أَحَبُّ الرِّجَالِ إِلَيَّ، وَأَكْرَمُهُمْ عَلَيَّ، فَاعْرِفِي لَهُ حَقَّهُ وَأَكْرَمِي مَثْوَاهُ» [همانا علی محبوب ترین مردان در نزد من و گرامی ترین آن ها بر من است، پس حقّ او را بشناس و او را گرامی بدار]. 261

48- سخن پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله: «عَلِيٌّ مَتِّي بِمَنْزِلَةِ الرَّأْسِ مِنْ بَدَنِي» [علی نسبت به من به منزله سر من از بدن من است]. 262

49- سخن پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله: «عليّ منّي وأنا منه، وهو وليّ كلّ مؤمن بعدي» [علی از من و من از او هستم، و او بعد از من ولی و سرپرست هر مؤمنی است]. 262

50- سخن پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله: «لحمك لحمي، ودمك دمي، والحقّ معك» [گوشت تو گوشت من، و خون تو خون من، و حقّ با تو است] 263

51- سخن پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله: «ما من نبيّ إلا وله نظير في أمته، وعليّ نظيري» [هیچ پیامبری نیست مگر اینکه در اُمت خود همانندی دارد، و علی همانند من است]. 263

52- اُمّ سلمه می گوید: «كان رسول الله إذا أغضب، لم يجترئ أحدٌ أن يكلمه غير عليّ» [هر گاه رسول خدا خشمگین می شد، کسی غیر از علی جرأت نمی کرد با او سخن بگوید]. 263

53- سخن پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام: «أشبهتَ خلقي وخلقي وأنت من شجرتي التي أنا منها» [تو در خلقت و اخلاق، شبیه من هستی و تو از همان درختی هستی که من از آن درخت هستم] 263

54- سخن پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله: «سيكون بعدي قوم يقاتلون عليّاً، على الله جهادهم فمن لم يستطع جهادهم بيده فبلسانه، فمن لم يستطع بلسانه فبقلمه...» [به زودی پس از من گروهی با علی می جنگند، در این هنگام به خاطر خدا باید با آنان جنگید، و اگر کسی با دست نتواند او را یاری کند باید با زبان، و اگر با زبان نتواند با قلب خود...]. 263

سوم - سفارشات پیامبر صلی الله علیه و آله درباره فاطمه علیها السلام

1 - رضایت فاطمه علیها السلام رضایت رسول خدا صلی الله علیه و آله، و غضب او غضب رسول خدا صلی الله علیه و آله است:

سخن پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله: «فاطمة بضعة منّي، فمن أغضبها فقد أغضبني» [فاطمه پاره تن من

است پس هر که او را غضبناک کند مرا به خشم آورده است]. 264

سخن ابوالقاسم سهیلی: پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرموده است: «فاطمه پاره تن من است»؛ پس خداوند بر پیامبر و فاطمه درود فرستاده است، و این حدیث دلالت می کند بر این که هر کس به فاطمه ناسزا گوید کافر است، و هر کس بر او درود فرستد بر پدرش صلی الله علیه و آله درود فرستاده است». 267

2 - حدیث جمیع بن عمیر؛ می گوید: با عمّه ام بر عایشه وارد شدیم، پرسیدم: «أَيُّ النَّاسِ أَحَبُّ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ؟» قالت: فاطمة. فقيل: من الرجال؟ قالت: زوجها، إن كان ما علمت صَوَاماً قَوَاماً» [کدامیک از مردم نزد رسول خدا محبوب تر بودند؟ گفت: فاطمه. گفته شد: از مردان چه کسی؟ گفت: همسر فاطمه و تا آن جا که می دانم روزه دار و قیام کننده در شب بود]. 267

3 - سخن پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به فاطمه: «إِنَّ اللَّهَ أَطَّلَعَ عَلَى أَهْلِ الْأَرْضِ فَاخْتَارَ مِنْهُمْ أَبَاكَ فَبَعَثَهُ نَبِيًّا، ثُمَّ أَطَّلَعَ الثَّانِيَةَ فَاخْتَارَ بَعْلَكَ، فَأَوْحَى إِلَيَّ، فَأَنْكَحْتُهُ وَاتَّخَذْتُهُ وَصِيًّا» [همانا خدا به اهل زمین نگاه کرد، و از میان آن ها پدرت را انتخاب کرد و او را به پیامبری مبعوث نمود، سپس دوباره نگاه کرد و شوهرت را انتخاب کرد، و به من وحی نمود که او را به ازدواج تو در آورم، و وصی خود قرار دهم]. 268

4 - پیامبر صلی الله علیه و آله وقتی صبح می شد به درِ خانه علی علیه السلام و فاطمه علیها السلام می آمد و می فرمود:

«يَرْحَمُكُمُ اللَّهُ إِنَّمَا يَرِيدُ اللَّهُ لِيَذْهَبَ عَنْكُمُ الرِّجْسُ أَهْلَ الْبَيْتِ...». 268

5 - سخن پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به امیرالمؤمنین علیه السلام: «أُوتِيَتْ ثَلَاثًا لَمْ يُؤْتَهَنَّ أَحَدٌ وَلَا أَنَا...» [سه خصلت به تو داده شده که به هیچ کس حتّی به من داده نشده است...]. 268

6 - اشاره به اینکه خدای تعالی خود، فاطمه را به ازدواج علی در آورد و ولی امر او بود و جبرئیل امین عقد را خواند. 269

7 - پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام فرمود: «يَا عَلِيُّ! إِنَّ الْأَرْضَ لِلَّهِ يُورِثُهَا مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ، وَإِنَّهُ أَوْحَى إِلَيَّ أَنْ أَرْوِّجَكَ فَاطِمَةَ عَلَى خَمْسِ الْأَرْضِ، فَهِيَ صَدَاقُهَا؛ فَمَنْ مَشَى عَلَى الْأَرْضِ وَهُوَ لَكُمْ مُبْغِضٌ فَلِلْأَرْضِ حَرَامٌ عَلَيْهِ أَنْ يَمْشِيَ عَلَيْهَا» [ای علی! همانا زمین از آن خداست و به هر يك از بندگان که بخواهد می سپارد و همانا او به من وحی کرد که فاطمه را در مقابل يك پنجم زمین که مهریه اوست به ازدواج تو در آورم؛ پس هر کس درحالی که دشمن شما است بر روی زمین راه برود، این راه رفتن بر روی زمین بر وی حرام است] 269

8 - حدیث نثار: از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده: «... صَارَ أَخِي وَابْنُ عَمِّي وَابْنَتِي فُكَّاكَ رِقَابَ رِجَالٍ وَنِسَاءِ أُمَّتِي مِنَ النَّارِ» [...] پس برادر و پسر عمو و دخترم آزاد کنندگان مردان و زنان

9- سخن پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله: «فاطمة حوراءٌ إنسیّة، کَلّما اشتقتُ إلى الجنّة قبلتها» [فاطمه حوریّه انسیه است، هر گاه مشتاق بهشت می شوم او را می بوسم]. 271

10- سخن پیامبر صلی الله علیه و آله: «إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ قد فطمها وذَرَّيَّتها عن النار يوم القيامة» [او فاطمه نامیده شده است، زیرا خداوند او و فرزندان او را از آتش بریده و جدا کرده است]. 271

چهارم - سخنان پیامبر صلی الله علیه و آله درباره بنی اُمیّه

1- سخن پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله: «إِذَا رَأَيْتُمْ معاوية وعمر بن العاص مجتمعينَ ففرّقوا بينهما، فَإِنَّهُمَا لَن يَجْتَمعا على خير» [هر گاه معاویه و عمرو عاص را در کنار هم دیدید، بینشان جدایی افکنید زیرا این دو برای کار خیری با هم یکجا جمع نمی شوند]. 272

2- «إِذَا بَلَغَتِ بنو أُمیّة أربعين اتَّخَذُوا عبادَ اللَّهِ خولاً، ومالَ اللَّهِ نحلاً» [چون عدد بنی اُمیّه به چهل برسد، بندگان خدا را برده می کنند، و مال خدا را بذل و بخشش می کنند] 272

3- پیامبر صلی الله علیه و آله می فرماید: «إِنَّ أَهْلَ بَيْتِي سَيَلْقَوْنَ من بعدي من أُمّتي قتلاً وتشریداً، وَإِنَّ أَشَدَّ قَوْمَنَا لَنَا بَغْضاً بنو أُمیّة وبنو المغیره وبنو مخزوم» [همانا اهل بیت من پس از من از اُمّتم کشته شدن و طرد شدن را می بیند و کسانی از قوم ما که بیشترین بغض را با ما دارند فرزندان اُمیّه و فرزندان مغیره و فرزندان مخزوم هستند]. 274

4- چون مروان بن حکم را به نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آوردند، فرمود: «هو الوزغ بن الوزغ، الملعون بن الملعون» [او وزغ فرزندان وزغ، و ملعون فرزند ملعون است]. 274

5- سخنان پیامبر صلی الله علیه و آله درباره معاویه بن ابی سفیان:

1- «أَللّهُمَّ العن القائد والسائق والراكب» [خدایا! آنکه افسار حیوان را به دست دارد، و آن که مرکب را از پشت می راند، و کسی که سوار بر حیوان است را لعنت کن]. 276

2- «أَللّهُمَّ اركسهما ركساً، ودعّهما إلى النار دَعّاً» [خدایا! آن ها را کاملاً وارونه گردان و به حالت گذشته برگردان و به رو در آتش دوزخ در افکن]. 278

3- «يُطْلَع من هذا الفجّ رجلٌ من أُمّتي يحشر على غير ملّتي»؛ فطلع معاوية [از این درّه مردی از اُمّتم بالا می آید که در قیامت بر غیر دین من محشور خواهد شد. و ناگهان معاویه ظاهر

4 - «اللّٰهُمَّ العنه ولا تشبعه إِلَّا بالتراب» [خدایا! او لعنت کن و شکم او را جز با خاک سیر مکن]. 278

5 - «إست معاوية في النار» [مقعد معاویه در آتش جهنّم است]. 278

6 - «إذا رأيتم معاوية على منبري فاقتلوه» [هر گاه معاویه را بر منبر من دیدید او را بکشید]. 279

اهل سنت برای توجیه این حدیث آن را بالا- و پایین کرده و جاروجنجال و هیاهو به پا کرده اند؛ برخی تاء را به باء تبدیل کرده و واژه «فاقتلوه» را به «فاقبلوه» تغییر داده اند. 279

پنجم - سخنانی دیگر از رسول خدا صلی الله علیه و آله

1 - سخن رسول خدا صلی الله علیه و آله: «إِنَّمَا مَثَلُهُ كَمَثَلِ السَّاعَةِ لَا تَأْتِيكُمْ إِلَّا بَغْتَةً» [همانا مثل خروج قائم، مثل قیامت است که به سوی شما نمی آید مگر ناگهانی]. 283

2 - سخن رسول خدا صلی الله علیه و آله به امام حسین علیه السلام: «يُخْرَجُ مِنْ صُلْبِكَ رَجُلٌ يُقَالُ لَهُ زَيْدٌ، يَتَخَطَّى هُوَ وَأَصْحَابُهُ رِقَابَ النَّاسِ، يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ بِغَيْرِ حِسَابٍ» [از صلب تو مردی خارج می شود که به او زید گفته می شود، او و اصحابش از فراز سر و گردن مردم (در روز محشر) عبور کرده و بدون حساب وارد بهشت می شوند]. 287

3 - سخن پیامبر صلی الله علیه و آله: «مَنْ تَوَلَّى مِنْ أَمْرِ الْمُسْلِمِينَ شَيْئًا فَاسْتَعْمَلَ عَلَيْهِمْ رَجُلًا وَهُوَ يَعْلَمُ أَنَّ فِيهِمْ مَنْ هُوَ أَوْلَى بِذَلِكَ وَأَعْلَمُ مِنْهُ بِكِتَابِ اللَّهِ وَسُنَّةِ رَسُولِهِ فَقَدْ خَانَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَجَمِيعَ الْمُؤْمِنِينَ» [هر کس متولّی امری از امور مسلمانان گردد و کسی را بر آنان بگمارد در حالی که می داند در میان آنان فرد شایسته تر و داناتر از او به کتاب خدا و سنت پیامبر وجود دارد، به راستی که به خدا و پیامبرش و همه مؤمنان خیانت کرده است]. 288

4 - سخن پیامبر صلی الله علیه و آله: «أَفَةُ الدِّينِ ثَلَاثَةٌ: فَاقِيهِ فَاجِرٌ، وَإِمَامٌ جَائِرٌ، وَمَجْتَهِدٌ جَاهِلٌ» [آفت دین سه چیز است: فقیه ستمگر، پیشوای ظالم، و مجتهد جاهل]. 288

5 - در حدیثی صحیح از آن حضرت صلی الله علیه و آله نقل شده است: «الْمُسْلِمُ مَنْ سَلِمَ الْمُسْلِمُونَ مِنْ لِسَانِهِ وَبَدَنِهِ» [مسلمان کسی است که مسلمین از دست و زبانش در امان باشند]. 288

6 - پیامبر صلی الله علیه و آله به عبدالله بن عمرو بن عاص فرمود: «اُكْتُبْ عَنِّي فِي الْغَضَبِ وَالرَّضَا، فَوَالَّذِي بَعَثَنِي بِالْحَقِّ نَبِيًّا مَا يَخْرُجُ مِنْهُ إِلَّا حَقٌّ» [از من (حدیث) بنویس چه خشمگین باشم و چه راضی و خشنود، سوگند به آنکه مرا به حقّ به پیامبری مبعوث نمود! از این (دهان)، جز حقّ خارج نمی شود]. 289-290

7 - پیامبر صلی الله علیه و آله می فرمود: «مَنْ لَعَنَ شَيْئًا لَيْسَ لَهُ بِأَهْلٍ رَجَعَتِ اللَّعْنَةُ عَلَيْهِ» [کسی که چیزی را لعن کند که شایسته آن نیست، آن لعنت به خودش برمی گردد]. 290

8 - در خبر متواتر وارد شده است: «مَنْ قُتِلَ دُونَ أَهْلِهِ فَهُوَ شَهِيدٌ» [هر کس در راه (حمایت از) خانواده اش کشته شود، شهید است]. 290

9 - سخن پیامبر صلی الله علیه و آله: «أَلَا - لَا - فَضْلَ لِعَرَبِيٍّ عَلَى عَجَمِيٍّ، وَلَا لِعَجَمِيٍّ عَلَى عَرَبِيٍّ، وَلَا أَسْوَدَ عَلَى أَحْمَرَ، وَلَا أَحْمَرَ عَلَى أَسْوَدَ إِلَّا بِالتَّقْوَى» [آگاه باشید که هیچ عربی بر عجمی، و هیچ عجمی بر عربی، و هیچ سیاه پوستی بر سرخ پوستی، و هیچ سرخ پوستی بر سیاه پوستی، برتری ندارد جز به تقوا]. 291

10 - سخن پیامبر صلی الله علیه و آله: «لَوْ كَانَ الْعِلْمُ بِالْثَرَيَّا لَتَنَاولَهُ نَاسٌ مِنْ أَبْنَاءِ فَارَسٍ» [اگر علم در ثریّا باشد، گروهی از فرزندان فارس به آن دست می یابند]. 292

11 - سخن پیامبر صلی الله علیه و آله: «لَيْسَ مَتًّا مِنْ دَعَا إِلَى عَصِيَّةٍ...» [هر کس به سوی تعصّبات قومی فراخواند از ما نیست...]. 292

12 - از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل شده است: «لَا تَشْدُ الرِّحَالُ إِلَّا إِلَى ثَلَاثَةِ مَسَاجِدَ...» [بار سفر مبنیدید مگر برای سفر به سه مسجد...]. 292

13 - از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل شده است: «سَلِيمَانُ بْنُ دَاوُدَ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ هَنَگَامِي كِه بَيْتِ الْمَقْدَسِ رَا بَنَا نِهَاد...». 292

14 - پیامبر صلی الله علیه و آله می فرماید: «الْمُسْلِمُونَ شُرَكَاءُ فِي ثَلَاثٍ: فِي الْكَلَاءِ وَالْمَاءِ وَالنَّارِ» [مسلمانان در سه چیز شریک هستند: در سبزه زار و آب و آتش]. 293

15 - رسول اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید: «لَعْنَتْ الْخَمْرُ وَشَارِبُهَا، وَسَاقِيهَا...» [شراب، خورنده آن، ساقی آن، و.. همه را لعن کردم]. 294

16 - روایاتی از پیامبر خدا درباره حرمت ربا. 294-295

17 - از پیامبر اقدس صلی الله علیه و آله روایت شده است: «أخاف على أمتي من بعدي ضلالة الأهواء، واتباع الشهوات، والغفلة بعد المعرفة» [پس از خود، بر ائمتّم از گمراهی هوا و هوسها، و پیروی از شهوتها، و غفلتِ پس از شناخت، می ترسم]. 295

18 - سفارشات پیامبر صلی الله علیه و آله درباره شیعیان علی علیه السلام:

تهمت: «شیعه، یهود این ائمت است»، و جواب آن 296

تهمت به شیعه

تهمت: «یهود بُغض جبرئیل را در دل دارد و می گوید: جبرئیل دشمن ما از فرشتگان است، و شیعه نیز چنین است و می گوید: جبرئیل در اینکه وحی را برای محمّد صلی الله علیه و آله آورد و علی بن ابی طالب علیه السلام را رها کرد، اشتباه کرده است»، و جواب آن. 298

ص: 338

معنای «دوچه». 7

معنای «ثقل» در سخن پیامبر صلی الله علیه و آله: «كيف تخلفوني في الثقلين». 8-9

معنای «ولایت»، «عداوت»، «محبّت»، «بغضة». 10

تعریف صحابی و تابعی. 21

معنای علم أوائل 28

معنای ضرب المثل عربی: «ضِعْتُ عَلَى إِبَالَةٍ» 39

معنای: «متواتر لفظی»، «متواتر معنوی»، و «متواتر اجمالی». 64

معنای «اشترک معنوی» و «اشترک لفظی». 88

معنای ضرب المثل عربی: «فَيَقْلِبُونَ عَلَيْهِ ظَهَرَ الْمِجَنِّ». 91

معنای سخن پیامبر صلی الله علیه و آله: «فَضَقْتُ بِهَا ذَرْعًا». 98

معنای «تعَرَّبَ بعد از هجرت». 103

معنای سخن فاطمه علیها السلام: «فَدُونُكُهَا مَخْطُومَةٌ مَرَحُولَةٌ تَلْقَاكَ يَوْمَ حَشْرِكَ». 118

معنای ضرب المثل عربی: «أَنَا جُدَيْلُهَا الْمُحَكِّكُ». 147

معنای ضرب المثل عربی: «بَعْلَةُ الْوَرَشَانِ يَأْكُلُ رَطْبَ الْمَشَانِ». 200

معنای «رَمَصَ» در سخن علی علیه السلام: «أَرْمَصُهُمْ عَيْنًا». 217-218

معنای «كداء» در سخن او: «جبل كداء». 220

معنای جمله: «كَأَنَّمَا يَنْقَلِعُ مِنْ صَبَبٍ وَيَنْحَطُّ مِنْ جَبَلٍ». 244

معنای سخن خداوند: «حَتَّى تَوَارَتْ بِالْحِجَابِ». 245

ایام البیض و وجه نامگذاری آن. 283

حرف الف

1 - قرآن کریم.

2 - أبو هريرة: عبدالحسين بن يوسف شرف الدين عاملی موسوی (ت/ 1957 م)، چاپ دوم 1384 هـ، انتشارات چاپخانه حیدریه - نجف اشرف.

3 - الإتحاف بحبّ الأشراف: شيخ عبدالله بن محمد بن عامر شبراوی شافعی (ت/ 1171 هـ)، چاپخانه ادبیه مصر، أفسست دار الذخائر للمطبوعات - قم.

4 - الإجابة لإيراد ما استدرکته عائشة على الصحابة: ابوعبدالله بدر الدين محمد بن بهادر بن عبدالله زركشى (ت/ 794 هـ)، چاپ دوم 1390 هـ/ 1970 م، المكتب الإسلامي - بيروت.

5 - الإحسان في تقريب صحيح ابن حبان: ابوحاتم محمد بن حبان بن احمد تمیمی بستی (ت/ 354 هـ)، ترتیب علاء الدين على بن بلبان فارسی (ت/ 739 هـ)، تحقیق شعيب ارناؤوط، چاپ اول 1408 هـ، مؤسسه الرسالة - بيروت.

6 - الأحكام السلطانية والولايات الدينية: ابوالحسن على بن محمد بن حبيب ماوردی (ت/ 450 هـ)، چاپ دوم 1406 هـ، دفتر تبلیغات اسلامی - قم.

7 - الإحكام في أصول الأحكام: ابوالحسن سيف الدين على بن محمد بن سالم تغلبی آمدی (ت/ 631 هـ)، چاپ اول 1405 هـ/ 1985 م، دار الكتب العلمیة - بيروت.

8 - أحكام القرآن: احمد بن على رازی جصاص (ت/ 370 هـ)، دار الكتاب العربي - بيروت.

- 9 - إحياء علوم الدين: ابوحامد محمد بن محمد غزالي (ت/ 505 هـ)، تصحيح شده با اشرف عبد العزيز سيرواني، چاپ سوم، دار القلم - بيروت.
- 10 - أخبار السيد الحميري: ابوعبدالله محمد بن عمران مرزباني خراساني (ت/ 384 هـ)، چاپ شده در ضمن كتاب أخبار شعراء الشيعة، تحقيق دكتور محمد هادي اميني، چاپ دوم 1413 هـ / 1993 م، شركة الكتبي - بيروت.
- 11 - أخبار الظراف والمتماجنين: عبدالرحمن بن علي بن محمد قرشي بغدادی ابن جوزی (ت/ 597 هـ)، تقديم وتعليق محمد بحر العلوم، المكتبة الحيدرية - نجف اشرف.
- 12 - أخبار مكة وما جاء فيها من الآثار: ابو وليد محمد بن عبدالله بن احمد ازرقى مكى (ت/ 244 هـ)، تحقيق رشدی صالح ملحس، چاپ سوم 1403 هـ، انتشارات شريف رضى - قم، أفست از چاپ دار الأندلس - بيروت.
- 13 - اختلاف الحديث: محمد بن ادریس شافعی (ت/ 204 هـ)، چاپ شده در ضمن كتاب الأم، دار المعرفة - بيروت.
- 14 - الأدب المفرد: محمد بن اسماعيل بخارى (ت 256 هـ)، تحقيق شيخ خالد عبدالرحمن العك، چاپ اول 1416 هـ / 1996 م، دار المعرفة - بيروت.
- 15 - الارشادات السنية: شيخ عبد المعطى سقا.
- 16 - إرشاد الساري لشرح صحيح البخاري: ابوالعباس شهاب الدين احمد بن محمد بن ابى بكر قسطلانى (ت/ 923 هـ)، چاپ اول 1410 هـ / 1990 م، دار الفكر - بيروت.
- 17 - أسباب النزول: ابوالحسن على بن احمد واحدی نيشابورى (ت/ 468 هـ)، انتشارات شريف رضى - قم 1368 هـ.
- 18 - الاستيعاب في معرفة الأصحاب: ابوعمر يوسف بن عبدالله بن محمد بن عبدالبر نمرى قرطبى (ت/ 463 هـ)، تحقيق على بن محمد بجاوى، چاپ نهضة مصر - قاهره.
- 19 - أسد الغابة في معرفة الصحابة: ابوالحسن على بن محمد بن محمد، معروف به ابن اثير (ت/ 630 هـ)، تحقيق محمد ابراهيم البنا و محمد احمد عاشور و محمود عبدالوهاب، دار الشعب - قاهره.
- 20 - إسعاف الراغبين في سيرة المصطفى وفضائل أهل بيته الطاهرين: شيخ ابو عرفان محمد بن

على صبان (ت/ 1206 هـ)، چاپ شده در حاشیه کتاب نور الأبصار شبلنجی، دار الكتب العلمیة و دار إحياء التراث العربي - بيروت.

21 - أسنى المطالب في مناقب سيّدنا عليّ بن أبي طالب: ابوالخير شمس الدين محمّد بن محمّد ابن محمّد جزرى شافعى (ت/ 833 هـ)، تحقيق دكتور محمّد هادى امينى، چاپخانه أميرالمؤمنين عليه السلام - اصفهان.

22 - الإشاعة لأشراط الساعة: سيّد محمّد برزنجى مدنى.

23 - الاشتراكيّ الزاهد: استاد عبد الحميد جودت السحار المصري.

24 - الإصابة في تمييز الصحابة: ابوالفضل شهاب الدين احمد بن على بن حجر عسقلانى (ت/ 852 هـ)، چاپ اوّل 1328 هـ، دار إحياء التراث العربي - بيروت.

25 - اصطلاحات الأصول و معظم أبحاثها: ميرزا على مشكينى، دفتر نشر الهادى، چاپ پنجم، 1413 هـ ق.

26 - اصول الفقه: شيخ محمّد رضا مظفر، مركز انتشارات دفتر تبليغات اسلامى حوزه علميّه قم، چاپ چهارم، 1370 هـ ش.

27 - الاعتبار في النسخ والمنسوخ من الآثار: أبوبكر محمّد بن موسى الحازمي (ت/ 584 هـ)، تحقيق الدكتور عبدالمعطي أمين قلعبجي، الطبعة الثانية 1410 هـ 1989 م - القاهرة، منشورات جامعة الدراسات الإسلامية - باكستان.

28 - أعلام العراق: محمّد بهجت اثرى، چاپ سال 1927 م، المطبعة السلفيّة - قاهره.

29 - أعلام النبوة: ابوالحسن على بن محمّد ماوردى شافعى (ت/ 450 هـ)، تحقيق سعيد محمّد لحام، چاپ اوّل 1409 هـ / 1989 م، دار مكتبة الهلال - بيروت.

30 - أعلام النساء في عالمي العرب والإسلام: عمر رضا كحّالة دمشقى (ت/ 1408 هـ - 1987 م)، چاپ پنجم 1404 هـ / 1984 م، مؤسّسة الرسالة - بيروت.

31 - الأعلام من الصحابة والتابعين: حسين الشاكري الطبعة الثانية، 1418 هـ ق، الناشر قم المقدّسة.

32 - أعيان الشيعة: سيّد محسن بن عبدالكريم امين حسيني عاملى دمشقى (ت/ 1952 م)، دار التعارف للمطبوعات - بيروت 1403 هـ / 1983 م.

- 33 - الأغاني: ابوالفرج اصفهاني علي بن حسين بن محمد مرواني أموي (ت/ 356 هـ)، چاپ اول 1407 هـ / 1986 م، دار الفكر - بيروت.
- 34 - الأم: محمد بن ادریس شافعی (ت/ 204 هـ)، چاپ شده و تصحیح شده زیر نظر محمد زهری نجار، دار المعرفة - بيروت.
- 35 - الأمالي: ابوجعفر محمد بن حسن طوسی (ت/ 460 هـ)، چاپ اول 1414 هـ، تحقیق بخش پژوهشهای اسلامی در مؤسسه بعثت، نشر دار الثقافة - قم.
- 36 - أمالي المحاملي: ابوعبدالله حسين بن اسماعيل بن محمد محاملي بغدادی (ت/ 330 هـ)، تحقیق دکتر ابراهيم قيسى، چاپ اول 1412 هـ / 1991 م، دار ابن القيم، المكتبة الإسلامية - عمان.
- 37 - الإمام علي بن أبي طالب (مجموعه کامل): عبدالفتاح عبد المقصود، دار مكتبة التريه و مكتبة العرفان - بيروت.
- 38 - الإمام علي بن أبي طالب: محمد رضا مصري (ت / 1369 هـ) دار الكتب العلمیة أفتت عن طبعة القاهرة 1358 هـ.
- 39 - الإمامة والسياسة: ابو محمد عبدالله بن مسلم بن قتيبة دينوري (ت/ 276 هـ)، دار المعرفة - بيروت.
- 40 - إمتاع الأسماع: ابوالعباس تقى الدين احمد بن على حسینی عبيدی مقریزی (ت/ 845 هـ)، مطبعة لجنة التأليف والترجمة والنشر - قاهره 1941 م.
- 41 - الأموال: ابو عبيد قاسم بن سلام (ت/ 224 هـ)، تحقیق محمد خليل هراس، چاپ اول 1408 هـ / 1988 م، دار الفكر - بيروت.
- 42 - الانتقاء في فضائل الثلاثة الأئمة الفقهاء مالك والشافعي وأبي حنيفة: ابو عمر يوسف بن عبد البر نمری قرطبی (ت/ 463 هـ)، دار الكتب العلمیة - بيروت.
- 43 - أنساب الأشراف: احمد بن يحيى بن جابر بلاذري (ت/ 279 هـ)، تحقیق شيخ محمد باقر محمودی، مؤسسة الأعلمي - بيروت.
- و چاپ دیگر: مكتبة المشنى - بغداد.
- 44 - الأوائل: ابو هلال حسن بن عبدالله بن سهل عسکری (ت/ بعد 395 هـ)، چاپ اول

140 هـ / 1987 م، دار الكتب العلميّة - بيروت.

45 - الأوسط: طبرانی.

46 - إيقاظ همم أولي الأبصار: صالح بن محمّد بن نوح عمرى فلاتي (ت/ 1218 هـ)، دار المعرفة - بيروت.

47 - أعجب ما رأيت.

حرف باء

48 - بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمّة الأطهار: شيخ محمّد باقر بن محمّد تقى مجلسى (ت/ 1111 هـ)، چاپ سوّم 1403 هـ / 1983 م، دار إحياء التراث العربي - بيروت.

49 - بدائع الصنائع في ترتيب الشرائع: ابوبكر علاء الدين بن مسعود كاشانى حنفى، ملقّب به ملك العلماء (ت/ 587 هـ)، چاپ اوّل 1409 هـ / 1989 م، المكتبة الحبيبيّة - باكستان.

50 - بداية المجتهد ونهاية المقتصد: ابو وليد محمّد بن احمد بن محمّد بن احمد بن رشد قرطبي اندلسى (ت/ 595 هـ)، أفسست انتشارات رضى - قم 1412 هـ.

51 - البداية والنهاية: ابوالفداء عماد الدين اسماعيل بن عمر بن كثير (ت/ 774 هـ)، دار إحياء التراث العربي - بيروت 1413 هـ / 1993 م.

52 - البدر الطالع: محمّد بن على شوكانى (ت/ 1250 هـ)، چاپ اوّل 1348 هـ، مطبعة السعادة - قاهره.

53 - برگزیده الغدير: علامه شيخ عبدالحسين امينى نجفى، تلخيص و تحقيق محمّد حسن شفيعى شاهرودى، چاپ سوم 1430 هـ ق، مؤسسه ميراث نبوت - قم.

54 - بشارة المصطفى لشيعه المرتضى: ابوجعفر عماد الدين محمّد بن ابى القاسم على بن محمّد طبرى آملی (که در سال 553 هـ زنده بوده است)، چاپ دوّم 1383 هـ / 1963 م، المكتبة الحيدريّة - نجف اشرف.

55 - بلاغات النساء: احمد بن ابى طاهر طيفور (ت/ 280 هـ)، انتشارات شريف رضى - قم.

56 - بهجة المحافل وبغية الأمثال: عماد الدين يحيى بن ابى بكر عامرى (ت/ 893 هـ)، المكتبة العلميّة - مدينه منوره.

ص: 345

57 - بهجة النفوس: عبدالله بن ابي جمره ازدي اندلسي (ت/ 699 هـ)، چاپ دوم 1972 م، دار الجيل - بيروت.

58 - البيان والتبيين: ابوعثمان عمرو بن بحر بن محبوب جاحظ (ت/ 255 هـ)، چاپ اول 1408 هـ / 1988 م، دار و مكتبة الهلال - بيروت.

حرف تاء

59 - تاج العروس من جواهر القاموس: ابو الفيض محب الدين محمد بن محمد بن محمد بن محمد بن عبد الرزاق، ملقب به مرتضى و معروف به محمد مرتضى حسيني زبيدي حنفي واسطي (ت/ 1205 هـ)، أفسست دار مكتبة الحياة - بيروت از چاپ اول 1306 هـ المطبعة الخيرية - مصر.

60 - التاريخ: ابوزكريا يحيى بن معين (ت/ 233 هـ)، تحقيق دكتور احمد نور سيف، چاپ اول 1399 هـ / 1979 م، مركز البحث العلمي وإحياء التراث الإسلامي - مكة المكرمة.

61 - تاريخ ابن الأثير: [الكامل في التاريخ].

62 - تاريخ ابن خلدون: عبدالرحمن بن خلدون (ت/ 808 هـ)، مراجعه دكتور سهيل زكار، چاپ دوم 1408 هـ / 1988 م، دار الفكر - بيروت.

63 - تاريخ ابن شحنة.

64 - تاريخ الأمم والملوك (تاريخ طبري): ابو جعفر محمد بن جرير طبري (ت/ 310 هـ)، تحقيق محمد ابو الفضل ابراهيم، چاپ دوم 1387 هـ / 1967 م، دار التراث - بيروت.

65 - تاريخ الثقات: ابو الحسن احمد بن عبدالله بن صالح عجلي (ت/ 261 هـ)، بارتريب نورالدين علي بن ابي بكر هيثمي (ت/ 807 هـ)، و تضمينات ابن حجر عسقلاني، چاپ اول 1405 هـ / 1984 م، دار الكتب العلمية - بيروت.

66 - تاريخ الخلفاء: جلال الدين عبدالرحمن سيوطي (ت/ 911 هـ)، دار الفكر - بيروت.

67 - تاريخ الخميس في أحوال أنفس نفيس: حسين بن محمد بن حسن ديار بكری (ت/ 966 هـ)، مؤسسه شعبان - بيروت.

68 - التاريخ الكبير: ابو عبدالله محمد بن اسماعيل بخاري (ت/ 256 هـ)، چاپ دار الفكر -

ص: 346

بیروت 1407 هـ / 1986 م، اُفست از چاپ دائرة المعارف العثمانیة - حیدرآباد دکن.

69 - تاریخ الیعقوبی: احمد بن ابی یعقوب اسحاق بن جعفر بن وهب بن واضح، معروف به یعقوبی (ت/بعد 292 هـ)، دار صادر - بیروت.

70 - تاریخ أبي الفداء.

71 - تاریخ بغداد: ابوبکر احمد بن علی خطیب بغدادی (ت/ 463 هـ)، دار الکتب العلمیة - بیروت.

72 - تاریخ عمر بن الخطاب (سيرة عمر): ابوالفرج جمال الدین عبدالرحمن بن علی بن جوزی (ت/ 597 هـ)، چاپ دوم 1405 هـ / 1985 م، دار الرائد العربي - بیروت.

73 - تاریخ مدینة دمشق (تاریخ ابن عساکر): ابوالقاسم علی بن حسین بن هبة الله شافعی، معروف به ابن عساکر (ت/ 573 هـ)، صورت برداری شده از نسخه کتابخانه ظاهریه در دمشق، جمع شیخ محمد بن رزق طرهونی، دار البشیر - دمشق.

و چاپ دیگر: با تحقیق علی شیری، چاپ اول 1415-1417 هـ، دار الفکر - بیروت.

74 - تأویل مختلف الحديث في الردّ على أعداء أهل الحديث: ابو محمد عبدالله بن مسلم بن قتیبة دینوری (ت/ 276 هـ)، تحقیق عبدالقادر احمد عطا، چاپ اول 1402 هـ / 1982 م، مطبعة حسان - قاهره.

و چاپ دیگر: با تحقیق محمد زهر نجار، چاپ قاهره 1386 هـ / 1966 م، و طبعة القدسي - مصر 1346 هـ.

75 - تتميم طبقات ابن سعد.

76 - تحذیر الخواص من أكاذيب القصاص: جلال الدین عبدالرحمن سیوطی (ت/ 911 هـ)، چاپ دوم 1404 هـ / 1984 م، المكتب الإسلامي - بیروت.

77 - التدوين في أخبار قزوين: عبدالکریم بن محمد رافعی قزوینی (ت/ 623 هـ)، تحقیق شیخ عزیز الله عطاردی، دار الکتب العلمیة - بیروت 1408 هـ / 1987 م.

78 - التذکار في أفضل الأذکار: محمد بن احمد قرطبی (ت/ 671 هـ)، تحقیق سیّد احمد بن محمد بن صدیق غماری، چاپ اول 1355، ناشر محمد امین خانجی.

79 - تذكرة الحفاظ: شمس الدین محمد بن احمد ذهبی (ت/ 748 هـ)، اُفست دار الکتب

العلميّة - بيروت از چاپ مكتبة الحرم المكي - مكّة 1374 هـ.

- 80 - تذكرة الخواصّ: سبط ابن جوزي يوسف قزّاو غلى بن عبدالله بن فيروز بغدادى (ت/ 654 هـ)، اصدار مكتبة نينوى الحديثة - تهران.
- 81 - تذكرة الموضوعات: ابوالفضل محمد بن طاهر بن على بن احمد مقدسى (ت/ 507 هـ)، تحقيق سيّد محمد امين، چاپ دوّم 1354 هـ/ 1935 م، المطبعة المحموديّة التجاريّة بالأزهر - مصر.
- 82 - الترغيب و الترهيب من الحديث الشريف: زكى الدين عبدالعزيز بن عبد القوى منذرى (ت/ 656 هـ)، دار الفكر للطباعة - بيروت 1408 هـ/ 1988 م.
- 83 - تطهير الجنان واللسان: شهاب الدين احمد بن محمد بن حجر هيثمى مكّي (ت/ 974 هـ)، تحقيق عبد الوهّاب عبد اللطيف، چاپ دوّم 1358 هـ/ 1965 م، شركة الطباعة الفنيّة المتّحدة، مكتبة القاهرة - مصر.
- 84 - تفريح خاطر في ترجمة عبدالقادر: طبعة مصر، مطبعة عيسى البابي الحلبي وشركائه، سنة (1339).
- 85 - تفسير ابن كثير: ابوالفداء اسماعيل بن عمر بن كثير دمشقى (ت/ 774 هـ)، دارالفكر للطباعة - بيروت 1407 هـ/ 1986 م.
- 86 - تفسير الألوسي: [روح المعاني].
- 87 - تفسير البغوي (معالم التنزيل): حسين بن مسعود فراء بغوى (ت/ 516 هـ)، چاپ سوّم 1413 هـ/ 1992 م، دار المعرفة - بيروت.
- 88 - تفسير البضاوي: ناصرالدين عبدالله بن عمر بن محمد شيرازى بضاوى (ت/ 685 هـ)، چاپ اوّل 1408 هـ/ 1988 م، دار الكتب العلميّة - بيروت.
- 89 - تفسير الثعلبي: [الكشف والبيان].
- 90 - تفسير الخازن (لباب التأويل في معاني التنزيل): علاء الدين على بن محمد بن ابراهيم شىحى بغدادى خازن (ت/ 741 هـ)، دار المعرفة - بيروت.
- 91 - تفسير الشرييني: [السراج المنير].
- 92 - تفسير المنار للشيخ محمد عبده (متوفّى در سال 1323 هـ): محمد رشيد رضا (ت/ 1345 هـ).

93 - تفسير النسفي: عبدالله بن احمد بن محمود نسفي (ت/ 710 ه)، دار الفكر - بيروت.

94 - تفسير روح البيان: ابوالفداء اسماعيل حقي بن مصطفى اسلامبولي بروسوي (ت/ 1137 ه)، چاپ هفتم 1405 ه/ 1985 م، دار إحياء التراث العربي - بيروت.

95 - تفسير شبر: سيّد عبدالله شبر، بررسی دکتر حامد حفني داود، چاپ سوّم 1385 ه/ 1966 م. طبع و نشر سيّد مرتضی رضوی صاحب مطبوعات بالقاهرة.

96 - تفسير فرات الكوفي: ابوالقاسم فرات بن ابراهيم بن فرات كوفي (از علمای قرن سوّم و چهارم هجرى)، المطبعة الحيدريّة - نجف اشرف.

97 - التفسير الكبير: ابوعبدالله فخرالدين محمد بن عمر بن حسين قرشي رازی (ت/ 606 ه)، چاپ سوّم، دار إحياء التراث العربي - بيروت.

98 - تفسير نور الثقلين: شيخ عبد على بن جمعه عروسی حوزی، تصحيح و تعليق سيّد هاشم رسولی محلاتی، مؤسسه اسماعيليان - قم.

99 - تقريب التهذيب: احمد بن على بن حجر عسقلاني (ت/ 852 ه)، تحقيق عبدالوهاب عبدالله لطيف، دار المعرفة - بيروت 1380 ه.

100 - تكملة السيف الصقيل: شيخ محمد زاهد كوثري.

101 - تلبیس إبليس (نقد العلم والعلماء): ابوالفرج بن جوزی (ت/ 597 ه)، أفسست مكتبة التحرير - بغداد از چاپ مكتبة المتنبّي - قاهره 1940 م.

102 - التلخيص: ابوعبدالله شمس الدين ذهبي (ت/ 748 ه)، چاپ شده در حاشية المستدرک على الصحيحين، چاپ اوّل 1411 ه/ 1990 م.

103 - التمهيد في أصول الدين: ابوبكر محمد بن طيب بن محمد باقلاني (ت/ 403 ه)، دار الفكر العربي - قاهره.

104 - التنبيه والإشراف: ابوالحسن على بن حسين مسعودی (ت/ 346 ه)، تحقيق عبدالله اسماعيل، دار الصاوي - قاهره 1357 ه.

105 - التنبيه والردّ على أهل الأهواء والبدع: محمد بن احمد بن عبدالرحمن ملطی (ت/ 377 ه)، مكتبة المثنى - بغداد، مكتبة المعارف - بيروت 1388 ه/ 1968 م.

106 - توضيح الدلائل: شهاب ايجى.

107 - تهذيب الآثار: محمد بن جرير طبرى (ت/310 هـ)، تحقيق محمود محمد شاكر، مطبعة المدني - قاهره.

108 - تهذيب الأسماء واللغات: ابوزكريا محيى الدين بن شرف نوى (ت/676 هـ)، دار الكتب العلميه - بيروت.

109 - تهذيب تاريخ دمشق الكبير: شيخ عبدالقادر بن بدران (ت/1346 هـ)، چاپ سوم.

110 - تهذيب التهذيب: شهاب الدين احمد بن على بن حجر عسقلانى (ت/852 هـ)، چاپ اول 1404 هـ / 1984 م، مطبعة دار الفكر - بيروت.

و چاپ ديگر: چاپ اول 1327 هـ، مجلس دائرة المعارف النظاميه - حيدر آباد.

111 - تهذيب الكمال في أسماء الرجال: ابوالحجاج جمال الدين مزى (ت/742 هـ)، تحقيق دكتور عواد معروف، چاپ اول 1413 هـ / 1992 م، مؤسسه الرسالة - بيروت.

112 - تهذيب اللغة: أزهري.

113 - تيسير الوصول إلى جامع الأصول: عبدالرحمن بن على، معروف به ابن ديبع (ت/944 هـ)، دار الفكر - بيروت.

حرف ثاء

114 - الثقات: ابوحاتم محمد بن حبان بن احمد بن حبان تميمى بستي (ت/354 هـ)، چاپ اول 1393 هـ / 1973 م، دار الفكر - بيروت، أفسست از چاپ مجلس دائرة المعارف العثمانية - حيدر آباد دكن - هند.

115 - ثمار القلوب في المضاف والمنسوب: ابومنصور عبدالملك بن محمد بن اسماعيل ثعالبي نيشابورى (ت/429 هـ)، تحقيق محمد ابوالفضل ابراهيم، دار المعارف - قاهره.

حرف جيم

116 - جامع الأحاديث: حافظ جلال الدين عبدالرحمن سيوطى (ت/911 هـ)، جمع وترتيب عباس احمد صقر و أحمد عبد الجواد، مكتب البحوث والدراسات في

ص: 350

- 117 - جامع الأصول من أحاديث الرسول: ابوالسعادات مجدالدين مبارك بن محمد بن محمد شيباني ابن اثير جزري (ت / 606 هـ)، تحقيق محمد حامد فقي، چاپ سوم 1403 هـ / 1983 م، دار إحياء التراث العربي - بيروت.
- 118 - جامع بيان العلم وفضله: ابوعمر يوسف بن عبدالله بن عبدالبر قرطبي (ت / 463 هـ)، تقديم و تعليق محمد عبدالقادر احمد عطا، چاپ اول 1415 هـ / 1995 م، مؤسسة الكتب الثقافية - بيروت.
- 119 - جامع البيان عن تأويل آي القرآن: ابو جعفر محمد بن جرير طبري (ت / 310 هـ)، دارالفكر - بيروت 1408 هـ / 1988 م.
- 120 - الجامع الصغير في أحاديث البشير النذير: جلال الدين عبدالرحمن بن ابي بكر سيوطي (ت / 911 هـ)، چاپ اول 1401 هـ / 1991 م، دار الفكر - بيروت.
- 121 - الجامع لأحكام القرآن: ابو عبدالله محمد بن احمد انصاري قرطبي (ت / 671 هـ)، چاپ اول 1408 هـ / 1988 م، دار الكتب العلمية - بيروت.
- 122 - جامع مسانيد أبي حنيفة: ابوالمؤيد محمد بن محمود بن محمد خوارزمي (ت / 665 هـ)، حيدرآباد - هند.
- 123 - الجرح والتعديل: ابو محمد عبدالرحمن بن ابي حاتم محمد بن ادريس بن منذر تميمي حنظلي رازي (ت / 327 هـ)، چاپ اول 1271 هـ / 1952 م، چاپخانه مجلس دائرة المعارف العثمانية - حيدر آباد دکن - هند.
- 124 - جلاء العينين في محاكمة الأحمدين (ابن تيميه وابن حجر): خير الدين ابو البركات نعمان بن محمود بن عبدالله آلوسی بغدادی (ت / 1317 هـ).
- 125 - جمع الجوامع: جلال الدين عبدالرحمن سيوطي (ت / 911 هـ)، نسخه تصوير برداری شده از نسخه خطی دار الكتب المصرية، به شماره 95، الهيئة المصرية العامة للكتاب.
- 126 - جمهرة رسائل العرب: احمد زكي صفوت، چاپ اول 1356 هـ / 1937 م، مطبعة البابي الحلبي - مصر.

- 127 - جمهرة اللغة: ابوبكر محمد بن حسن بن دريد (ت/ 321 هـ)، تحقيق دكتور رمزي منير بعلبكي، چاپ اول 1987 م، دار العلم للملايين - بيروت.
- 128 - جواهر العقدين: نورالدين حسنى سمهودى شافعى (ت/ 911 هـ)، نسخه خطی.
- 129 - جواهر الكلام في شرح شرائع الإسلام: شيخ محمد حسن نجفى، دار الكتب الإسلامية والمكتبة الإسلامية، تهران چاپ 1362-1369 هـ ش.
- 130 - الجواهر المضيئة في طبقات الحنفية: ابو محمد محيى الدين عبدالقادر بن محمد بن نصرالله قرشى حنفى (ت / 775 هـ)، تحقيق دكتور عبدالفتاح محمد الحلو، مكتبة الإيمان - قاهره، 1398 هـ / 1978 م.
- حرف حاء
- 131 - حاشية الحفني على الجامع الصغير: محمد بن سالم حنفى (ت/ 1081 هـ)، چاپ شده در حاشية السراج المنير، دار الفكر - بيروت.
- 132 - حاشية السندي (شرح سنن النسائي): محمد بن عبد الهادى سندی حنفى ابوالحسن كبير (ت/ 1138 هـ)، دار الكتاب العربي - بيروت.
- 133 - الحاوي للفتاوي: جلال الدين عبدالرحمن بن ابوبكر سيوطى (ت/ 911 هـ)، دار الكتاب العربي - بيروت.
- 134 - حسن الأدب: فاكهى.
- 135 - حلية الأولياء وطبقات الأصفياء: ابونعيم احمد بن عبدالله اصفهاني (ت/ 430 هـ)، چاپ پنجم 1407 هـ / 1987 م، دار الكتاب العربي - بيروت.
- 136 - حياة الحيوان الكبرى: ابوالبقاء كمال الدين محمد بن موسى ديمري (ت/ 808 هـ)، چاپ آرمان - تهران.
- 137 - حياة محمد: اميل درمنغم، ترجمه عربى به قلم عادل زعيتر، چاپ هشتم 1368 هـ / 1949 م، مطبعة دار إحياء الكتب العربية، عيسى بابى - قاهره.
- 138 - حياة محمد: محمد حسين هيكل (ت/ 1956 هـ)، چاپ پنجم.

- 139 - خزنة الأدب ولبّ لباب لسان العرب: عبدالقادر بن عمر بغدادى (ت/ 1093 هـ)، چاپ سوّم 1409 هـ / 1989 م، مكتبة الخانجي - قاهره.
- 140 - خصائص أمير المؤمنين: شريف رضى محمد بن حسين بن موسى موسى، منشورات مكتبة ومطبعة الحيدريّة - نجف 1349 هـ.
- 141 - خصائص أمير المؤمنين: ابو عبدالرحمن احمد بن شعيب بن على نسائي (ت/ 303 هـ)، تحقيق احمد ميرين بلوشى - كويت.
- 142 - الخصائص الكبرى: جلال الدين عبدالرحمن بن ابوبكر سيوطى (ت/ 911 هـ)، چاپ اوّل 1405 هـ / 1985 م، دار الكتب العلميّة - بيروت.
- 143 - خطط المقرئى (المواعظ والاعتبار بذكر الخطط والآثار): ابوالعباس تقى الدين احمد ابن على مقرئى (ت/ 845 هـ)، دار صادر - بيروت.
- 144 - خلاصة تذهيب تهذيب الكمال في أسماء الرجال: صفى الدين احمد عبدالله خزرجى (ت/ بعد 923 هـ)، تحقيق محمود غانم غيث، منشورات مكتبة قاهره - مطبعة الفجالة الجديدة 1392 هـ.
- 145 - الخلفاء الراشدون: عبدالوهاب نجار.

- 146 - دائرة معارف القرن العشرين: محمد فريد وجدى (ت/ 1373 هـ)، چاپ سوّم 1971 م، دار المعرفة - بيروت.
- 147 - الدر المنثور في التفسير بالمأثور: عبدالرحمن جلال الدين سيوطى (ت/ 911 هـ)، چاپ اوّل 1403 هـ / 1983 م، دار الفكر - بيروت.
- 148 - درر السمطين: [نظم درر السمطين].
- 149 - الدرر الكامنة في أعيان المئة الثامنة: شهاب الدين أحمد بن على، مشهور به ابن حجر عسقلانى (ت/ 852 هـ)، چاپ اوّل 1348 هـ، چاپخانه دائرة المعارف العثمانية - حيدر آباد - هند.
- 150 - دلائل النبوة: ابونعيم احمد بن عبدالله بن احمد اصفهاني (ت/ 430 هـ)، المكتبة العربية

- حلب 1390 هـ / 1970 م.

151 - دول الإسلام: ابو عبدالله شمس الدين محمد بن احمد بن عثمان ذهبي (ت/ 746 هـ)، مؤسسه الأعلمي - بيروت 1405 هـ / 1985 م.

152 - الديات: ابوبكر احمد بن عمرو بن ابي عاصم ضحّاك (ت/ 287 هـ)، تحقيق محمد بدرالدين ابوفراس نعلاني حلبى ازهرى، مطبعة تقدّم - مصر 1323 هـ.

153 - ديوان حافظ إبراهيم (متوفى 1932 م): ترتيب و تحقيق احمد امين و احمد زين و ابراهيم أيارى، دار العودة - بيروت.

154 - ديوان الشريف الرضى: ابوالحسن محمد بن حسين بن موسى موسى (ت/ 406 هـ)، چاپ اول 1406 هـ، چاپ وزارت ارشاد اسلامى - ايران.

155 - ديوان الصاحب بن عباد: ابوالقاسم اسماعيل بن عباد بن العباس طالقانى (ت/ 385 هـ)، تحقيق و استدراك شيخ محمد حسن آل ياسين، چاپ سوم 1412 هـ، مؤسسه قائم آل محمد عليهم السلام - قم.

حرف ذال

156 - ذخائر العقبى في مناقب ذوي القربى: محب الدين احمد بن عبدالله طبرى (ت/ 694 هـ)، مكتبة القدسي - قاهره 1356 هـ.

157 - الذريعة الطاهرة: ابوبشر محمد بن احمد بن حماد انصارى رازى دولابى (ت/ 310 هـ)، تحقيق سيد محمد جواد حسيني جلالى، مؤسسه نشر اسلامى وابسته به جامعه مدرسين حوزه علميه قم، 1407 هـ

حرف راء

158 - ربيع الأبرار ونصوص الأخبار: ابوالقاسم محمود بن عمر زمخشرى (ت/ 538 هـ)، تحقيق دكتور سليم نعيمى، انتشارات شريف رضى - قم 1410 هـ.

159 - رحمة الأئمة في اختلاف الأئمة: ابو عبد الله محمد بن عبد الرحمن دمشقى شافعى (ت/ بعد 780 هـ)، چاپ شده در حاشيه كتاب الميزان الكبرى، اثر ابوالموهّب عبد الوهّاب شعرانى، چاپ دوم 1398 هـ / 1987 م، دار الفكر - بيروت.

ص: 354

160 - رسائل الجاحظ: ابوعثمان عمرو بن بحر بن محبوب، ملقب به جاحظ (ت/ 255 هـ)، با مقدمة دكتور على ابوالمحم، چاپ دوم 1991 م، مكتبة الهلال - بيروت.

161 - رشفة الصادي من بحر فضائل بني النبي الهادي: ابوبكر بن شهاب الدين علوي حضرمي (ت/ 1341 هـ)، المطبعة الاعلامية بمصر - قاهره 1303 هـ.

و چاپ ديگر: با تحقيق على عاشور، چاپ اول 1418 هـ، دار الكتب العلمیّة - بيروت.

162 - الرواشح السماوية في شرح الأحاديث الإمامية: مير محمد باقر حسيني مرعشي، محقق داماد، كتابخانه آيت الله مرعشي نجفي، 1405 هـ ق، قم.

163 - روح المعاني في تفسير القرآن العظيم والسبع المثاني: ابوالثناء شهاب الدين محمود بن عبدالله حسيني آلوسي بغدادی (ت/ 1270 هـ)، چاپ چهارم 1405 هـ / 1985 م، دار إحياء التراث العربي - بيروت.

164 - روض الأنف في شرح السيرة النبوية لابن هشام: ابوالقاسم عبدالرحمن بن عبدالله خثعمي سهيلي (ت/ 581 هـ)، تحقيق طه عبد الرؤوف سعد و عبدالرحمن وكيل، چاپ اول 1412 هـ / 1992 م، دار إحياء التراث العربي - بيروت.

165 - روض الرياحين في حكايات الصالحين: عبدالله بن اسعد بن علي يافعي مكّي (ت/ 768 هـ)، مؤسسه عماد الدين - قبرص.

166 - الروض الفائق في المواعظ والرقائق: شيخ شعيب بن عبد الله بن سعد مصري، مشهور به حُرَيْفِيش (ت/ 810 هـ)، مكتبة الجمهورية العربية - قاهره.

167 - روض المناظر في أخبار الأوائل والأواخر (تاريخ ابن شحنة): ابوالوليد محمد بن محمد ابن محمود بن شحنة حنفي (ت/ 815 هـ)، چاپ شده در حاشیه کتاب مروج الذهب، چاپ اول 1303 هـ، المطبعة الأزهرية - مصر.

168 - روضة الصفاء في سيرة الأنبياء والملوك والخلفاء: همّام الدين مير خواند محمد بن خاوند شاه بن محمود هروي (ت/ 903 هـ)، چاپ تهران.

169 - روضة الناظرين في شرح من لا يحضره الفقيه: مولى محمد تقی مجلسی (ت/ 1070 هـ)، تعليق سيّد حسين موسوي کرمانی و شيخ على پناه اشتهاړی، چاپ اول 1393 هـ - قم.

170 - الرياض النضرة في مناقب العشرة المبشرين بالجنة: ابوجعفر احمد بن عبدالله محبّ طبري

(ت/ 694 هـ)، چاپ اول 1408 هـ/ 1988 م، دار الندوة الجديدة - بيروت.

حرف زاء

171 - زاد المعاد في هدي خير العباد: ابو عبدالله محمد بن ابوبكر بن ايوب زُرعي دمشقي ابن قَيِّم جوزيه (ت/ 751 هـ)، دار الفكر - بيروت.

172 - زوائد المسند: عبدالله بن احمد بن حنبل (ت/ 290 هـ)، ترتيب و اخراج و تعليق دكتور عامر حسن صبري، چاپ اول 1410 هـ/ 1990 م، دار البشائر الإسلامية - بيروت.

173 - زين الفتى في شرح سورة هل أتى: ابو محمد احمد بن محمد بن علي عاصمي متولد سال (378 هـ)، تحقيق محمد باقر محمودي، چاپ اول 1418 هـ، مجمع إحياء الثقافة الإسلامية - قم.

حرف سين

174 - السراج المنير (تفسير الشرييني): شمس الدين محمد بن احمد خطيب شرييني (ت/ 977 هـ) چاپ دوم، دار المعرفة - بيروت.

175 - سرّ العالمين وكشف ما في الدارين: حجة الاسلام ابو حامد غزالي (ت/ 505 هـ)، چاپ دوم 1385 هـ/ 1965 م، مكتبة الثقافة الدينية، نجف اشرف.

176 - سفر السعادة: محمد بن يعقوب شيرازي فيروز آبادي (ت/ 817 هـ)، چاپ شده در حاشیه کتاب كشف الغمّة، شعراني، دار الكتب العربية الكبرى - مصر 1306 هـ.

177 - سنن ابن ماجه: ابو عبد الله محمد بن يزيد قزويني (ت/ 275 هـ)، تحقيق محمد فؤاد عبدالباقي، دار الفكر - بيروت.

178 - سنن أبي داود: ابو داود سليمان بن اشعث سجستاني ازدي (ت/ 275 هـ)، تحقيق محمد محيي الدين عبدالحميد، دار إحياء التراث العربي - بيروت.

179 - سنن الترمذي: ابو عيسى محمد بن عيسى بن سورة سلمى بوغي ترمذي (ت/ 279 هـ)، تحقيق احمد محمد شاكر، دار الفكر - بيروت.

180 - سنن الدار قطني.

181 - سنن الدارمي: ابو محمد عبدالله بن عبدالرحمن بن بهرام تميمي سمرقندي دارمي

(ت/ 255 هـ)، دار الفكر - قاهره 1398 هـ / 1978 م.

182 - السنن الكبرى: احمد بن شعيب بن على نسائي (ت/ 303 هـ)، تحقيق دكتور عبدالغفار سليمان بنداري وسيد كسروي حسن، چاپ اول 1411 هـ / 1991 م، دار الكتب العلمیة - بيروت.

183 - السنن الكبرى: ابوبكر احمد بن حسين بن على بيهقي (ت/ 458 هـ)، دار الفكر - بيروت.

184 - السهام الثاقبة: هروي سبط ميرزا مخدوم بن عبدالباقى.

185 - سير أعلام النبلاء: شمس الدين محمد بن احمد بن عثمان ذهبى (ت/ 748 هـ)، تحقيق شعيب ارنؤوط و حسين اسد، چاپ هفتم 1410 هـ، مؤسسه الرساله - بيروت.

186 - السيرة الحلبیة: ابوالفرج نورالدين على بن ابراهيم بن احمد حلبى شافعى (ت/ 1044 هـ)، المكتبة الإسلامية - بيروت.

187 - سيرة الملاء (وسيلة المتعبدين في سيرة سيّد المرسلين): ابو حفص عمر بن محمد بن خضر ملاء موصلى (ت/ 570 هـ)، چاپ اول 1400 هـ / 1980 م، چاپ وزارت معارف هند - حيدر آباد.

188 - السيرة النبویة (سيرة ابن هشام): عبدالملك بن هشام بن ايوب حميرى، معروف به ابن هشام (ت/ 218 هـ)، تحقيق مصطفى سقا، ابراهيم ايارى عبدالحفيظ شبلى، دار إحياء التراث العربى - بيروت.

189 - السيرة النبویة والآثار المحمّديّة: احمد زينى دحلان (ت/ 1304 هـ)، چاپ اول 1310 هـ، المطبعة الميمنية - مصر.

190 - سيرة عمر بن الخطّاب: [تاريخ عمر بن الخطّاب].

حرف شين

191 - الشافي في الإمامة: شريف مرتضى على بن حسين موسوى (ت/ 436 هـ)، تحقيق سيّد عبدالزهراء حسيني، مؤسسه الصادق - تهران.

192 - شذرات الذهب في أخبار من ذهب: ابوالفلاح شهاب الدين عبدالحى بن احمد بن محمد

ص: 357

عكرى دمشقى، معروف به ابن عماد حنبلى (ت/ 1089 هـ)، چاپ اول 1406 هـ/ 1986 م، دارابن كثير - بيروت - دمشق.

193 - شرح اصول الكافي: ملا محمد صالح مازندراني، متوفى 1081 هـ، با تعليقات ميرزا ابوالحسن شعراني، ضبط و تحقيق سيد على عاشور، چاپ اول 1421 هـ دار إحياء التراث العربى، بيروت - لبنان.

194 - شرح ديوان أمير المؤمنين: حسين بن معين الدين ميبذى، معروف به قاضى مير (ت/ 910 هـ)، نسخه خطى.

195 - شرح ديوان الحماسة لأبي تمام: يحيى بن على خطيب تبريزى (ت/ 502 هـ)، چاپ اول، دار القلم - بيروت.

196 - شرح الزرقاني على المواهب اللدنية: ابو عبدالله محمد بن عبدالباقى زرقانى مالكى (ت/ 1112 هـ)، دار المعرفة - بيروت 1414 هـ / 1993 م.

197 - شرح الزرقاني علي موطأ الإمام مالك: امام سيدى محمد بن عبدالباقى زرقانى (ت/ 1122 هـ)، دار المعرفة - بيروت 1409 هـ / 1989 م.

198 - شرح السير الكبير: محمد بن احمد بن ابى سهل سرخسى (ت / 483 هـ)، چاپ اول 1335 هـ، مطبعة دائرة المعارف النظامية - حيدر آباد - الهند.

199 - شرح الشفاء: خفاجى.

200 - شرح الشفاء: شيخ على قارى.

201 - شرح شواهد المغني: جلال الدين عبدالرحمن سيوطى (ت/ 911 هـ)، تعليق احمد ظافر كوجان، نشر ادب حوزه - قم.

202 - شرح الصحيح: قسطلانى.

203 - شرح صحيح الترمذي: ابن عربى .

204 - شرح المقاصد: مسعود بن عمر بن عبدالله، مشهور به سعد الدين تفتازانى (ت/ 793 هـ)، انتشارات شريف الرضى - قم.

205 - شرح المواقف: محقق سيد شريف على بن محمد جرجانى (ت/ 812 هـ)، انتشارات شريف رضى - قم.

- 206 - شرح الزرقاني على المواهب اللدنية: ابو عبدالله محمد بن عبد الباقي زرقاني مالكي (ت/ 1112 هـ)، دار المعرفة - بيروت 1414 هـ / 1993 م.
- 207 - شرح نهج البلاغة: ابو حامد عز الدين عبد الحميد بن هبة الله بن محمد بن ابي الحديد مدائني معتزلي (ت/ 656 هـ)، تحقيق محمد ابو الفضل ابراهيم، چاپ اول 1378 هـ / 1959 م، دار احياء الكتب العربية - قاهره.
- 208 - شرح نهج البلاغة: شيخ محمد عبده (ت/ 1905 م)، چاپ اول 1411 هـ، مكتب الإعلام الإسلامي.
- 209 - شرح نهج البلاغة: ابن ميثم.
- 210 - شرح الهمزية في مدح خير البرية: شهاب الدين احمد بن محمد بن حجر هيثمي (ت/ 974 هـ)، المطبعة البهية المضرية 1304 هـ.
- 211 - شرح معاني الآثار.
- 212 - الشرف المؤبد لآل محمد صلى الله عليه و آله: شيخ يوسف بن اسماعيل نيهاني (ت/ 1350 هـ)، دار جوامع الكلم - قاهره، چاپ شده در بيروت 1309 هـ.
- 213 - شرف النبي: أبو سعيد عبد الملك بن أبي عثمان النيسابوري مشهور بخرکوشي، (ت/ 407 هـ) ترجمه نجم الدين محمود دراندني، تصحيح محمد دروني - ايران.
- 214 - شعب الإيمان: ابو بكر احمد بن حسين بن علي بن موسى بيهقي نيشابوري (ت/ 458 هـ)، تحقيق ابو هاجر محمد سعيد بن بسيوني زغلول، چاپ اول 1410 هـ / 1990 م، دار الكتب العلمية - بيروت.
- 215 - الشفا بتعريف حقوق المصطفى: عياض بن موسى يحصبي اندلسي (ت/ 544 هـ)، تعدادی از محققان، چاپ دوم 1407 هـ / 1986 م، مؤسسه علوم القرآن، دارالفيحاء - عمان.
- 216 - شفاء السقام في زيارة خير الأنام: تقى الدين على بن عبد الكافي سبكي شافعي (ت/ 756 هـ)، چاپ دوم 1978 م، دار الآفاق الجديدة - بيروت.
- 217 - الشمائل المحمدية: أبو عيسى محمد بن عيسى بن سورة الترمذي (ت / 256 هـ)، تحقيق عزت عبيد الدعاس، مكتبة الشرف الجديد - بغداد 1988 م.
- 218 - شمس الأخبار: علي بن حميد القرشي.
- 219 - شواهد التنزيل لقواعد التفضيل: عبيد الله بن عبد الله بن احمد، معروف به حاكم حسانى

حدّاء حنفی نیشابوری (ت/بعد 490 هـ)، تحقیق شیخ محمد باقر محمودی، چاپ اول 1411 هـ / 1990 م، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، مجمع احیای فرهنگ اسلامی - تهران.

حرف صاد

220 - الصارم المسلول علی شاتم الرسول: تقی الدین احمد بن عبدالحلیم حرّانی، معروف به ابن تیمیّه (ت/ 728 هـ)، دار الجیل - بیروت 1975 م.

221 - صبح الأعشی فی صناعة الإنشاء: احمد بن علی قلقشندی (ت/ 821 هـ)، شرح و تعلیق محمد حسین شمس الدین، چاپ اول 1407 هـ / 1987 م، دار الکتب العلمیّة - بیروت.

222 - الصحاح: اسماعیل بن حمّاد جوهری (ت/ 393 هـ)، تحقیق احمد عبدالغفور عطّار، چاپ چهارم 1407 هـ / 1987 م، دار العلم للملایین - بیروت.

223 - صحیح البخاری: محمد بن اسماعیل بخاری جعفی (ت/ 256 هـ)، ضبط و شرح دکتر مصطفی دیب بُغا، مطبعة الهندي - دمشق 1379 هـ / 1976 م.

224 - صحیح مسلم: مسلم بن حجّاج قشیری نیشابوری (ت/ 261 هـ)، تحقیق و تعلیق دکتر موسی شاهین لاشین و دکتر احمد عمر هاشم، چاپ اول 1407 هـ / 1987 م، مؤسّسة عزّ الدین - بیروت.

225 - صحیح مسلم بشرح النّوّی: ابوزکریّا محیی الدین یحیی بن شرف بن مری شافعی نووی (ت/ 676 هـ)، دار الکتب العربي - بیروت 1407 هـ / 1987 م.

226 - الصراط السوئی فی مناقب آل النبیّ: شیخ محمود بن محمد شیخانی قادری مدنی.

227 - الصراط المستقیم لمستحقّی التّقدیم: علی بن یونس عاملی نباطی بیاضی (ت/ 877 هـ)، تحقیق محمد باقر بهبودی، چاپ اول 1384 هـ، المكتبة الرضویّة لإحياء الآثار الجعفریّة.

228 - الصراع بین الإسلام والوثنیّة: عبدالله علی قصیمی، المطبعة السلفیّة - قاهره 1956 م.

229 - صفة الصفوة: ابوالفرج جمال الدین عبدالرحمن بن علی قرشی بن جوزی (ت/ 597 هـ).

ص: 360

ه)، تحقيق محمود فاخوري، اخراج احاديث: دكتور محمد رؤاس قلعه چي، چاپ چهارم 1406 هـ / 1986 م، دار المعرفة - بيروت.

230 - الصواعق المحرقة في الرد على أهل البدع والزندقه: شهاب الدين احمد بن محمد بن حجر هيثمي مكّي (ت/ 974 هـ)، تعليق عبدالوهاب عبداللطيف، چاپ دوم 1385 هـ / 1965 م، مكتبة القاهرة - مصر.

حرف ضاد

231 - الضعفاء والمتروكون: ابوالحسن علي بن عمر دار قطني (ت/ 385 هـ)، تحقيق موفق بن عبدالله بن عبدالقادر، مكتبة المعارف - الرياض.

232 - الضوء اللامع لأهل القرن التاسع: ابوالخير شمس الدين محمد بن عبدالرحمن سخاوي (ت/ 602 هـ)، دار الكتاب الإسلامي - قاهره.

حرف طاء

233 - طبقات الحفاظ: ذهبي.

234 - طبقات الشافعية الكبرى: ابونصر تاج الدين عبدالوهاب بن علي بن عبدالكافي سبكي (ت/ 771 هـ)، تحقيق عبدالفتاح محمد حلو و محمود محمد طنّاحي، دار إحياء الكتب العربية - بيروت.

235 - الطبقات الكبرى: محمد بن سعد بن منيع بصرى، معروف به ابن سعد (ت/ 230 هـ)، دار صادر - بيروت.

236 - الطوائف في معرفة مذاهب الطوائف: ابوالقاسم علي بن موسى بن طاووس حسيني (ت/ 664 هـ)، چاپخانه خيام - قم 1400 هـ.

237 - طرح التثريب في شرح التّريب: ابوزرعه عراقي احمد بن عبدالرحيم (ت/ 826 هـ)، دار المعارف - حلب.

حرف ظاء

238 - ظُهر الإسلام: احمد امين.

ص: 361

- 239 - العبر في خبر من غير: شمس الدين ذهبی (ت/ 748 هـ)، تحقيق محمد سعيد زغلول، دار الكتب العلميّة - بيروت.
- 240 - عرائس المجالس (قصص الأنبياء): ابواسحاق احمد بن محمد بن ابراهيم ثعلبي (ت/ 427 هـ)، چاپ چهارم، دار الراءد العربي - بيروت.
- 241 - عصر المأمون: احمد فريد رفاعي (ت/ 1376 هـ)، چاپ چهارم 1346 هـ / 1928 م، دار الكتب المصريّة - قاهره.
- 242 - عقد الدرر و اللآلي في فضل الشهور والأيام والليالي: شيخ شهاب الدين احمد بن ابى بكر حموى مشهور به رسام.
- 243 - العقد الفريد: احمد بن محمد بن عبد ربّه قرطبي (ت/ 328 هـ)، چاپ اول 1986 م، دار و مكتبة الهلال - بيروت.
- 244 - علل الشرائع.
- 245 - العلل ومعرفة الرجال: احمد بن محمد بن حنبل (ت/ 241 هـ)، تحقيق دكتور وصى الله بن محمد عبّاس، چاپ اول 1408 هـ / 1988 م، المكتب الإسلامي - بيروت، دار الخاني - رياض.
- 246 - عمدة التحقيق في بشائر آل الصديق: إبراهيم بن عامر بن على عبيدى (ت/ 1091 هـ)، چاپ شده در حاشية روض الرياحين، مؤسّسة عماد الدين - قبرص.
- 247 - عمدة القاري شرح صحيح البخاري: محمود بن احمد عيني (ت/ 855 هـ)، دار إحياء التراث العربي - بيروت.
- 248 - عمل اليوم والليلة: ابو عبدالرحمن احمد بن شعيب بن على نسائي (ت/ 303 هـ) مراجعه و تعليقه مركز الأبحاث الثقافية، چاپ اول 1408 هـ / 1988 م، مؤسّسة الكتب الثقافية - بيروت.
- 249 - عيون الأخبار: عبدالله بن مسلم بن قتيبة دينورى (ت/ 276 هـ)، دار الكتاب العربي - بيروت.
- 250 - عيون أخبار الرضا: ابوجعفر صدوق محمد بن على بن حسين بن موسى بن بابويه قمى

(ت/ 381 هـ)، چاپ اول 1404 هـ/ 1984 م، مؤسسه الأعلمي - بيروت.

251 - عيون الأثر: ابن سيّد الناس.

حرف غين

252 - غرائب القرآن (تفسير نيشابوري): نظام الدين حسن بن محمد حسين قمى نيشابوري (كه سال 730 هـ زنده بوده)، چاپ شده در تفسير طبري، چاپ اول 1329 هـ، المطبعة الكبرى الأميرية - بولاق - مصر.

253 - غريب الحديث: ابو عبيد القاسم بن سلام هروي (ت/ 224 هـ)، چاپ اول 1384 هـ/ 1964 م، دائرة المعارف العثمانية - حيدر آباد.

254 - الغيث المسجّم في شرح لامية العجم: صلاح الدين خليل بن ابيك صفدي (ت/ 764 هـ)، چاپ دوم 1411 هـ/ 1990 م دار الكتب العلمية - بيروت.

حرف فاء

255 - الفائق في غريب الحديث: جار الله عمر بن محمود زمخشري (ت/ 538 هـ)، تحقيق على محمد بجاوي و محمد ابوالفضل ابراهيم، چاپ دوم، مطبعة عيسى البابي الحلبي - قاهره.

256 - الفتاوى الحديثية: شهاب الدين احمد بن محمد بن حجر هيثمي مكّي (ت/ 974 هـ)، چاپ سوم 1409 هـ/ 1989 م، مطبعة مصطفى البابي الحلبي - قاهره.

و چاپ ديگر: با تحقيق محمد عبدالرحمن مرعشلي، چاپ اول 1419 هـ، دار إحياء التراث العربي - بيروت.

257 - فتح الباري في شرح صحيح البخاري: شهاب الدين احمد بن علي بن حجر عسقلاني (ت/ 852 هـ)، تحقيق محمد فؤاد عبدالباقي و محبّ الدين خطيب و عبد العزيز بن عبدالله بن باز، دار المعرفة - بيروت.

258 - فتح العزيز: ابوالقاسم عبدالكريم بن محمد رافعي، متوفى 623 هـ، دار الفكر.

259 - فتح القدير: محمد بن علي بن محمد شوکاني (ت/ 1250 هـ)، عالم الكتب - بيروت.

260 - الفتنة الكبرى (المجموعة الكاملة لمؤلفات طه حسين).

ص: 363

261 - الفتوحات الإسلامية: احمد زيني دحلان (ت/ 1304 هـ)، المطبعة الحسينية المصرية.

262 - فتوح البلدان: احمد بن يحيى بن جابر بلاذري (ت/ 279 هـ)، تحقيق و بررسى رضوان محمد رضوان، دار الكتب العلمية - بيروت 1398 هـ / 1978 م.

263 - فرائد الأدب في الأمثال والأقوال السائرة عند العرب: طبع في آخر المنجد.

264 - فرائد السمطين في فضائل المرتضى والبتول والسبطين والأئمة من ذريتهم عليهم السلام: ابراهيم بن محمد بن مؤيد حموي جويني (ت/ 722 هـ)، تحقيق محمد باقر محمودي، چاپ اول 1398 هـ / 1978 م جزء اول، و 1400 هـ / 1980 م جزء دوم، مؤسسة المحمودي - بيروت.

265 - فردوس الأخبار: ديلمى.

266 - الفردوس بمأثور الخطاب: شيرويه بن شهردار بن شيرويه همداني، ملقب به «إلكيا» (ت/ 509 هـ)، تحقيق سعيد بن بسيوني زغلول، چاپ اول 1406 هـ / 1986 م، دار الكتب العلمية - بيروت.

و چاپ ديگر: با تحقيق فواز احمد زمولى و محمد معتصم بالله بغدادى، چاپ اول 1407 هـ / 1987 م، دارالكتاب العربي - بيروت.

267 - فرقان القرآن بين صفات الخالق والأَكوان: سلامت هندی عزامى قضاعى شافعى (ت/ 1376 هـ)، دار إحياء التراث العربي - بيروت.

268 - الفروق اللغوية: ابو هلال عسكرى، چاپ اول 1412 هـ، مؤسسه نشر اسلامى وابسته به جامعه مدرسين حوزه علميه قم.

269 - فرهنگ فقه فارسى: تحقيق و تأليف مؤسسه دائرة المعارف فقه اسلامى، چاپ دوم 1385 هـ ش، ناشر مؤسسه دائرة المعارف فقه اسلامى.

270 - الفصل في الملل والأهواء والنحل: ابو محمد على بن احمد بن حزم أندلسى ظاهرى (ت/ 456 هـ)، مكتبة المشنى - بغداد.

271 - الفصول المهمة في معرفة أحوال الأئمة عليهم السلام: على بن محمد بن احمد، مشهور به ابن صباغ مالكي (ت/ 855 هـ)، چاپ اول 1408 هـ / 1988 م، مؤسسة الأعلمي - بيروت.

272 - فضائل أمير المؤمنين علي بن أبي طالب وأهل البيت عليهم السلام من كتاب المسند لأحمد بن حنبل: قوام

الدين قمى وشنوى، چاپخانه حكمت - قم 1352 ه شمسى.

273 - فضائل الصحابة: احمد بن محمد بن حنبل (ت/ 241 ه)، تحقيق وصى الله بن محمد بن عباس، چاپ اول 1403 ه/ 1983 م، مؤسسه الرسالة - مكّه مكرّمه.

274 - فضائل الصحابة: أطرابلسى.

275 - الفقه على المذاهب الأربعة: عبدالرحمن بن محمد عوض جزيرى (ت/ 1360 ه)، چاپ هفتم، دار إحياء التراث العربى - بيروت 1406 ه/ 1986 م.

276 - الفوائد المجموعة في الأحاديث الموضوعة: محمد بن على شوكانى (ت/ 250 ه)، تحقيق محمد عبدالرحمن عوض، چاپ اول 1406 ه، دار الكتاب العربى - بيروت.

277 - فيض القدير شرح الجامع الصغير: محمد معروف به عبد رؤوف مناوى (ت/ 1031 ه)، چاپ دوم 1391 ه/ 1972 م، دار المعرفة - بيروت.

حرف قاف

278 - القاموس المحيط (قاموس اللغة): محمد بن يعقوب فيروزآبادى (ت/ 817 ه)، تحقيق مكتب تحقيق التراث في مؤسسه الرسالة، مؤسسه الرسالة - بيروت 1407 ه/ 1987 م.

279 - القول الجلى في فضائل عليّ: سيوطى.

حرف كاف

280 - الكافي: ابوجعفر محمد بن يعقوب بن اسحاق كلينى رازى (ت/ 329 ه)، تعليق على اكبر غفارى، دار الكتاب الإسلامى - تهران.

281 - الكامل في التاريخ (تاريخ ابن الأثير): عزالدين على بن ابى الكرم شيبانى، معروف به ابن اثير (ت/ 630 ه)، تحقيق على شيرى، دار إحياء التراث العربى - بيروت.

و چاپ ديگر: دار صادر - بيروت 1399 ه/ 1979 م.

282 - الكامل في ضعفاء الرجال: عبدالله بن عدى جرجانى (ت/ 365 ه)، چاپ اول 1984 م، و چاپ سوم 1988 م، دار الفكر - بيروت.

283 - الكامل في اللغة والأدب: ابوالعباس محمد بن يزيد، معروف به مبرد نحوى

(ت/ 285 هـ)، تحقيق تغايد بيضون و نعيم زرزور، چاپ دوم 1989 م، دار الكتب العلمية - بيروت.

284 - كتاب الضعفاء والمتروكين: ابو عبد الرحمن احمد بن شعيب بن علي نسائي (ت/ 303 هـ)، تحقيق بوران صناوى و كمال يوسف حوت، چاپ دوم 1407 هـ/ 1987 م، دار الكتب الثقافية - بيروت.

285 - كتاب الضعفاء والمتروكين: ابوالفرج جمال الدين عبد الرحمن بن علي بن محمد قرشى تيمى بغدادى ابن جوزى (ت/ 597 هـ)، تحقيق ابوالفداء عبدالله قاضى، چاپ اول 1406 هـ، دار الكتب العلمية - بيروت.

286 - كتاب العلم: أبو عمر.

287 - كتاب المجروحين من المحدّثين والضعفاء والمتروكين: محمد بن حبان بن احمد تميمى بستى (ت/ 354 هـ)، تحقيق محمود ابراهيم زايد، دار الباز - مكة.

288 - كتاب الولاية: حافظ سجستانى، وى اين كتاب را ويژه حديث غدیر تدوين کرده است.

289 - كتاب سليم بن قيس الهلالي: ابوصادق سليم بن قيس هلالى عامرى كوفى (ت/ 76 هـ)، تحقيق شيخ محمد باقر انصارى، چاپ اول 1415 هـ، مؤسسه نشر الهادى - قم.

290 - الكشف عن حقائق غوامض التنزيل: جارالله محمود بن عمر زمخشرى (ت/ 538 هـ)، دار الكتاب العربى - بيروت 1366 هـ/ 1947 م.

291 - كشف الخفاء ومزيل الإلباس: اسماعيل بن محمد عجلونى جراحى (ت/ 1162 هـ)، چاپ دوم 1351 هـ، دار إحياء التراث العربى - بيروت.

292 - كشف الظنون عن أسامي الكتب والفنون: مصطفى بن عبدالله، مشهور به حاجى خليفه و به كاتب چلبى (ت/ 1067 هـ)، دار إحياء التراث العربى - بيروت.

293 - كشف الغمّة في معرفة الأئمّة: ابوالحسن على بن عيسى بن ابى الفتح اربلى (ت/ 693 هـ)، چاپ دوم 1405 هـ/ 1985 م، دار الأضواء - بيروت.

294 - الكشف والبيان (تفسير ثعلبى): ابواسحاق احمد بن محمد بن ابراهيم نيشابورى، معروف به ثعلبى (ت/ 427 هـ)، نسخه خطى كتابخانه آيت الله مرعشى نجفى - قم.

295 - كفاية الأثر في النصّ على الأئمة الاثني عشر: ابوالقاسم علي بن محمد بن علي خزاز قمي رازی (از بزرگان قرن چهارم)، تحقيق عبداللطيف بن علي اكبر حسيني كوه كمری چاپخانه خيام - قم 1401 هـ.

296 - كفاية الطالب في مناقب عليّ بن أبي طالب: ابو عبدالله محمد بن يوسف بن محمد قرشي كنجی شافعی (كشّته شده در سال 658 هـ)، تحقيق محمد هادی امینی، چاپ سوّم 1404 هـ، دار إحياء تراث أهل البيت - تهران.

297 - كلمة التقوى: شيخ محمد امين زين الدين، چاپ سوّم، 1413 هـ ق، چاپخانه مهر.

298 - كنز العمال: علاء الدين علي بن حسام الدين هندی برهان فوری، معروف به متّقی هندی (ت/ 975 هـ)، مؤسّسة الرسالة - بيروت 1409 هـ.

299 - كنوز الحقائق في حديث خير الخلائق: عبدالرؤف مناوی (ت/ 1031 هـ)، چاپ چهارم، مصطفى البابی مطبعة الحلبي وأولاده - مصر.

300 - كنوز الدقائق: زين الدين مناوی، وفات (1031-1035).

حرف لام

301 - اللآلئ المصنوعة في الأحاديث الموضوعة: جلال الدين عبدالرحمن سيوطی (ت/ 911 هـ)، چاپ دوّم 1395 هـ، دار المعرفة - بيروت.

302 - لسان العرب: ابن منظور جمال الدين ابوالفضل محمد بن مكرم بن علي افريقی مصری (ت/ 711 هـ)، تحقيق علي شیری، چاپ اوّل 1408 هـ، دار إحياء التراث العربي - بيروت.

و چاپ ديگر: نشر ادب حوزه، 1405 هـ، قم.

303 - لسان الميزان: ابوالفضل احمد بن علي بن حجر عسقلانی (ت/ 852 هـ)، چاپ اوّل 1407 هـ، دار الفكر - بيروت.

304 - اللمع: ابونصر عبدالله بن علي سراج طوسی (ت/ 378 هـ)، تحقيق عبدالحليم محمود و طه عبدالباقي سرور، مطبعة السعادة - قاهره 1380 هـ/ 1960 م.

ص: 367

- 305 - ما نزل من القرآن في عليّ عليه السلام: حافظ أبونعیم اصفهانی، متوفای (430).
- 306 - المجازات النبویّة: شریف رضی، تحقیق و شرح دکتر طه محمد زینی، 1406 هـ / 1015 م، انتشارات بصیرتی - قم.
- 307 - مجالس المؤمنین: قاضی سیّد نورالله شوشتری (ت/ 1019 هـ)، انتشارات اسلامیّه - تهران 1365 هـ.
- 308 - المجتبی: ابوبکر محمد بن حسن بن درید ازدی (ت/ 321 هـ)، چاپ سوّم 1382 هـ / 1963 م، مطبعة مجلس دائرة المعارف العثمانیة - حیدر آباد دکن - هند.
- 309 - مجمع الأمثال: احمد بن محمد بن احمد میدانی (ت/ 518 هـ)، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، چاپ دوّم 1407 هـ / 1987 م، دار الجیل - بیروت.
- 310 - مجمع البحرين: شیخ فخرالدین طریحی، متوفای 1085 هـ، تنظیم محمود عادل، تحقیق سیّد احمد حسینی، چاپ دوّم 1408 هـ، دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
- 311 - مجمع البیان فی تفسیر القرآن: ابوعلی فضل بن حسن بن فضل طبرسی طوسی (ت/ 548 هـ)، چاپ اوّل 1406 هـ / 1986 م، دار المعرفة - بیروت.
- 312 - مجمع الزوائد ومنبع الفوائد: علی بن أبی بکر هیثمی (ت/ 807 هـ)، دارالکتب العلمیّة - بیروت 1408 هـ / 1988 م.
- 313 - المحاسن والمساوي: ابراهیم بن محمد بیهقی (از بزرگان قرن پنجم)، دار صادر - بیروت 1380 هـ / 1960 م.
- 314 - محاضرات الأدباء ومحاورات الشعراء والبلغاء: ابوالقاسم حسین بن محمد راغب اصفهانی (ت/ 502 هـ)، چاپ رحلی (4) جزء در دو مجلد، مجلد اوّل در (730) صفحه، و مجلد دوّم در (726) صفحه، و نام چاپخانه یا ناشر مشخص نشده است.
- 315 - محاضرة الأوائل ومسامرة الأواخر: علاء الدین علی ددّه بن مصطفی سکنواری (ت/ 1007 هـ)، چاپ اوّل 1311 هـ، المطبعة العامرة الشرقيّة - مصر.
- 316 - محاضرات تاریخ الأمم الإسلامیّة: محمد بن عفیفی باجوری، معروف به شیخ خضری (ت/ 1354 هـ)، دار الفکر - بیروت.

- 317 - المحبّر: ابوجعفر محمد بن حبيب (ت/ 245 هـ)، أفسست المكتب التجاري - بيروت از چاپ مطبعة الدائرة - هند 1361 هـ.
- 318 - المحلّي: ابومحمد علی بن احمد بن سعيد بن حزم ظاهري اندلسی (ت/ 456 هـ)، تحقيق لجنة إحياء التراث العربي في دار الآفاق الجديدة - بيروت.
- 319 - مختصر المزني.
- 320 - مختصر تاريخ دمشق لابن عساكر: محمد بن مكرم، معروف به ابن منظور (ت/ 711 هـ)، تحقيق رياض عبدالحميد و روحيه نحاس و محمد مطيع، چاپ اول 1404 هـ / 1984 م، دارالفكر - دمشق.
- 321 - مختصر جامع بيان العلم: احمد بن عمر محمصاني بيروني (ت/ بعد 1349 هـ)، تحقيق حسن اسماعيل مروت، چاپ اول 1413 هـ / 1992 م، دار الخير - دمشق.
- 322 - المدخل: محمد بن عبدري، مشهور به ابن حاج (ت/ 737 هـ)، چاپ اول 1348 هـ / 1929 م، المطبعة المصرية بالأزهر - قاهره.
- 323 - المدونة الكبرى: مالك بن انس اصبحي (ت/ 179 هـ)، چاپ اول، دار إحياء التراث العربي - بيروت.
- 324 - مرآة الزمان: سبط ابن جوزي.
- 325 - مرافض الروافض: حسام الدين سهارنبوري.
- 326 - مراقي الفلاح شرح نور الإيضاح: حسن بن علي بن عمّار شرنبلالي (ت/ 1069 هـ)، چاپ آخر 1366 هـ / 1947 م، مكتبة مصطفى البابي الحلبي - مصر.
- 327 - مرآة الجنان وعبرة اليقظان: عبدالله بن اسعد بن علي يافعي يمني (ت/ 768 هـ)، چاپ دوم 1413 هـ / 1993 م، دار الكتاب الإسلامي - قاهره.
- 328 - مرآة العقول في شرح أخبار الرسول: محمد باقر مجلسي (ت/ 1111 هـ)، دار الكتب الإسلامية - تهران 1404 هـ.
- 329 - مرقاة المفاتيح شرح مشكاة المصابيح: ملا علي قاري (ت/ 1014 هـ)، تحقيق صدقي محمد جميل عطار، چاپ اول 1412 هـ، دار الفكر - بيروت.
- 330 - مرقاة الوصول لنوادر الأصول: شيخ مصطفى بن اسماعيل دمشقي (که در سال 1294 هـ

زنده بوده است)، چاپ شده در ذیل کتاب نوادر الأصول حکیم ترمذی، دار صادر - بیروت.

331 - مروج الذهب: علی بن حسین بن علی مسعودی (ت/ 346 هـ)، تحقیق عبدالامیر مهنا، چاپ اول 1411 هـ / 1991 م، مؤسسه الأعلمی - بیروت.

332 - المستدرک علی الصحیحین: محمد بن عبدالله حاکم نیشابوری (ت/ 405 هـ)، تحقیق مصطفی عبدالقادر عطا، چاپ اول 1411 هـ / 1990 م، دار الکتب العلمیة - بیروت.

و چاپ دیگر: دار المعرفة، نشر مكتبة المطبوعات الإسلامية - حلب، و محمد امین - بیروت.

333 - المستطرف فی کلّ فنّ مستظرف: ابوالفتح بهاء الدین محمد بن احمد بن منصور أبشیهی محلی (ت/ 852 هـ)، دار إحياء التراث العربی - بیروت.

334 - المستقصى فی أمثال العرب: جلال الله محمود بن عمر زمخشری (ت/ 538 هـ)، چاپ اول 1408 هـ - بیروت.

335 - المسند: ابوبکر عبدالله بن زبیر حمیدی (ت/ 219 هـ)، تحقیق حبیب الرحمن اعظمی، المكتبة السلفية - مدینه منوره.

336 - مسند أبي داود الطيالسي: ابوداود طيالسي سليمان بن داود بن جارود (ت/ 204 هـ)، چاپ اول، دار الكتاب اللبناني، أفسست از چاپ مجلس دائرة المعارف النظامية، حيدر آباد - هند 1321 هـ.

337 - مسند أبي يعلى: احمد بن علی بن مثنی موصلي (ت/ 307 هـ)، تحقیق حسین سلیم اسد، چاپ اول 1412 هـ / 1992 م، دار الثقافة العربیة - دمشق.

338 - مسند أحمد بن حنبل: ابوعبدالله احمد بن محمد بن حنبل شیبانی (ت/ 241 هـ)، چاپ اول 1412 هـ / 1991 م، دار إحياء التراث العربی - بیروت.

339 - مسند الإمام الرضا أبي الحسن علي بن موسى عليه السلام (ت/ 122 هـ) : مكتبة الحياة - بيروت 1966 م.

340 - مسند البزار (البحر الزخار): ابوبکر احمد بن عمرو عتکی بزار (ت/ 292 هـ)، تحقیق دکتر محفوظ الرحمن زین الله، مكتبة العلوم والحكم - مدینه منوره، چاپ اول

- 341 - مسند شمس الأخبار المنتقى من كلام النبي المختار صلى الله عليه وآله: على بن حميد بن احمد قرشي (ت/ 635 هـ)، 1407 هـ / 1987 م، مؤسسة الأعلمي - بيروت.
- 342 - مشاهير العراق: [أعلام العراق].
- 343 - مشكاة المصابيح: ابو عبدالله ولي الدين محمد بن عبدالله خطيب تبريزي عمري (ت/ 741 هـ)، تحقيق سعيد محمد لحام، چاپ اول 1411 هـ / 1991 م، دارالفكر - لبنان.
- 344 - مشكل الآثار: احمد بن محمد بن سلامت مصري طحاوي (ت/ 321 هـ)، چاپ اول 1333 هـ، مجلس دائرة المعارف النظامية - حيدر آباد دكن - هند.
- 345 - مصابيح السنة: حسين بن مسعود بن محمد فراء بغوي (ت/ 510 هـ)، تحقيق دكتور يوسف عبدالرحمن مرعشي، چاپ اول 1407 هـ / 1987 م، دارالمعرفة - بيروت.
- 346 - مصباح الظلام وبهجة الأنام: محمد عبداللطيف جرداني (ت/ 1307 هـ)، چاپ اول 1412 هـ / 1992 م، دار الكتاب العربي - بيروت.
- 347 - مصباح المتهجد: ابو جعفر محمد بن حسن طوسي (ت/ 460 هـ)، تحقيق اسماعيل انصاري زنجاني.
- 348 - مصباح المنهاج: سيد محمد سعيد طباطبائي حكيم، چاپ اول 1415-1417 هـ ق، مؤسسه المنار.
- 349 - المصنّف: عبدالرزاق بن همام صنعاني (ت/ 211 هـ)، تحقيق شيخ حبيب الرحمن اعظمي، انتشارات مجلس علمي - هند 1390 هـ.
- 350 - المصنّف في الأحاديث والآثار: عبدالله بن محمد بن ابي شيبة (ت/ 235 هـ)، تحقيق مختار احمد ندوي.
- و چاپ ديگر: با تحقيق سعيد محمد لحام، چاپ اول 1409 هـ، دار الفكر - بيروت.
- 351 - مطالب السؤل في مناقب آل الرسول: أبوسالم كمال الدين محمد بن طلحة شافعي (ت/ 625 هـ)، به خط رضا دامغانی، مشهور به حاجی آخوند سرافراز در سال 1287 هـ.

- 352 - المعارف: ابو محمد عبدالله بن مسلم بن قتيبة دينوري (ت/ 276 هـ)، تحقيق دكتور ثروت عكاشه، چاپ ششم 1992 م، الهيئة المصرية العامة للكتاب.
- 353 - معجم الأدباء: ابو عبدالله شهاب الدين ياقوت بن عبدالله حموي رومي (ت/ 626 هـ)، چاپ سوم 1400 هـ/ 1980 م، دار الفكر - بيروت.
- 354 - المعجم الأوسط: ابوالقاسم سليمان بن احمد طبراني (ت/ 360 هـ)، تحقيق دكتور محمود طحان، چاپ اول 1405 هـ/ 1985 م، مكتبة المعارف - رياض.
- 355 - معجم البلدان: ابو عبدالله شهاب الدين ياقوت بن عبدالله حموي رومي (ت/ 626 هـ)، دار إحياء التراث العربي - بيروت 1399 هـ/ 1979 م.
- 356 - المعجم الكبير: ابوالقاسم سليمان بن احمد طبراني (ت/ 360 هـ)، تحقيق حمدي عبدالمجيد سلفي، چاپ دوم 1404 هـ/ 1983 م، دار إحياء التراث العربي - بيروت.
- 357 - معرفة الرجال: ابوزكريا يحيى بن معين بن عون مري بغدادى (ت/ 233 هـ)، مجمع اللغة العربية بدمشق 1405 هـ/ 1985 م.
- 358 - معرفة القراء الكبار على الطبقات والأعصار: محمد بن احمد ذهبي (ت/ 748 هـ)، تحقيق بشار عواد وشعيب ارناؤوط، چاپ اول 1404 هـ/ 1984 م، مؤسسة الرسالة - بيروت.
- 359 - المغني: ابو محمد عبدالله بن احمد بن محمد بن قدامة (ت/ 620 هـ)، چاپ دوم 1347 هـ، دار الكتاب العربي - بيروت.
- 360 - مغني المحتاج إلى معرفة ألفاظ المنهاج: شيخ محمد بن احمد شرييني (ت/ 977 هـ)، دار إحياء التراث العربي - بيروت 1377 هـ/ 1958 م.
- 361 - المفاضلة بين الصحابة: ابن حزم.
- 362 - مفتاح السعادة ومصباح السيادة: ابوالخير عصام الدين احمد بن مصطفى مشهور به طاش كبري زاده (ت/ 968 هـ)، دار الكتب العلمية - بيروت.
- 363 - مقاتل الطالبين: ابوالفرج على بن حسين بن محمد اصفهاني (ت/ 356 هـ)، تحقيق احمد صقر، چاپ دوم 1408 هـ/ 1987 م، مؤسسة الأعلمي - بيروت.
- 364 - المقاصد: تفتازاني.
- 365 - المقاصد الحسنة: شمس الدين محمد بن عبدالرحمن سخاوى (ت/ 902 هـ)، تحقيق

محمد عثمان خشت، چاپ دوم 1414 هـ / 1994 م، دار الكتاب العربي - بيروت.

366 - مقتل الحسين: موفق بن احمد مكي اخطب خوارزم (ت/ 568 هـ)، تحقيق محمد سماوي، كتابخانه مفيد - قم، اُفت از چاپ نجف 1367 هـ.

367 - مقدمه ابن خلدون.

368 - الملل والنحل: ابوالفتح محمد بن عبدالكريم شهرستاني (ت/ 548 هـ)، چاپ اول 1981 م، مؤسسه ناصر للثقافة - بيروت.

369 - المناقب: موفق بن احمد بن محمد خوارزمي (ت/ 568 هـ)، تحقيق مالك محمودي، چاپ دوم 1411 هـ، مؤسسه نشر اسلامي، جامعه مدرسين - قم.

370 - مناقب أبي حنيفة: موفق بن احمد مكي خوارزمي (ت/ 568 هـ)، چاپ شده در ذيل كتاب مناقب أبي حنيفة، كردري چاپ اول 1321 هـ.

371 - مناقب أبي حنيفة (المناقب الكردية): محمد بن محمد بن شهاب كردري، مشهور به بزازی (ت/ 827 هـ)، چاپ اول 1321 هـ، مجلس دائرة المعارف النظامية - حيدر آباد دکن - هند.

372 - مناقب أمير المؤمنين: احمد بن حنبل (ت/ 241 هـ)، تحقيق سيد عبدالعزيز طباطبائي.

373 - مناقب علي بن أبي طالب: علي بن محمد بن محمد، مشهور به ابن مغازلي (ت/ 483 هـ)، انتشارات اسلاميه - تهران 1394 هـ.

374 - المنتخب: فخرالدين بن محمد علي بن احمد طريحي رماحي نجفي (ت/ 1085 هـ)، انتشارات اروميه - قم.

375 - منتخب كنز العمال في سنن الأقوال والأفعال: علاء الدين علي بن حسام الدين عبدالملك قادري، مشهور به متقي هندی (ت/ 975 هـ)، چاپ اول 1410 هـ / 1990 م، دار إحياء التراث العربي - بيروت.

376 - المنتظم في تاريخ الملوك والأمم: عبدالرحمن بن علي بن جوزي (ت/ 597 هـ)، تحقيق محمد عبد القادر عطا و مصطفى عبدالقادر عطا، چاپ اول 1412 هـ، دارالكتب العلمية - بيروت.

377 - المنتقى: ابن تيمية.

ص: 373

378 - منتهى الآمال: شيخ عباس قمى، چاپ ششم 1413 هـ ق، مؤسسه انتشارات هجرت.

379 - منهاج السنة النبوية: ابوالعباس احمد بن عبدالحليم بن تيميه حرّانى (ت/ 728 هـ)، دار الكتب العلمية - بيروت، أفسست از چاپ المطبعة الكبرى الأميرية - مصر 1322 هـ.

380 - المواقف في علم الكلام: عبدالرحمن بن احمد بن عبدالغفار ايجى (ت/ 756 هـ)، عالم الكتب - بيروت.

381 - المواهب اللدنية: احمد بن محمد قسطلانى (ت/ 923 هـ)، تحقيق صالح احمد شامى، چاپ اول 1412 هـ / 1991 م، مكتب الإسلامى - بيروت.

382 - الموضوعات: ابوالفرج عبدالرحمن بن على بن جوزي (ت/ 597 هـ)، تحقيق عبدالرحمن محمد عثمان، چاپ اول 1386 هـ / 1966 م، المكتبة السلفية - مدينه منوره.

383 - الموطأ: مالك بن انس (ت/ 179 هـ)، تحقيق محمد فؤاد عبدالباقي، دار إحياء التراث العربي - بيروت 1406 هـ / 1985 م.

384 - ميزان الاعتدال في نقد الرجال: ابوعبدالله شمس الدين محمد بن احمد بن عثمان ذهبي (ت/ 748 هـ)، تحقيق على محمد بجاوى، دار الفكر - بيروت.

385 - الميزان في تفسير القرآن: علامه سيّد محمد حسين طباطبائي، چاپ ششم 1421 هـ ق مؤسسه نشر اسلامى زیر نظر جامعه مدرّسين حوزه علميه قم.

حرف نون

386 - نجات المؤمنين: محمد محسن كشميرى.

387 - النزاع والتخاصم فيما بين بني أمية وبني هاشم: ابوالعباس تقى الدين احمد بن على حسيني عبيدى مقريزى (ت/ 845 هـ)، تحقيق د. حسين مؤنس، انتشارات شريف رضى - قم.

388 - نُزُل الأبرار: محمد بن معتمد خان رستم بدخشاني (ت/ بعد 1126 هـ)، تحقيق محمد هادى اميني، چاپ دوم 1413 هـ / 1993 م، شركة الكتبي - بيروت.

389 - نزهة المجالس ومنتخب النفائس: عبدالرحمن صفورى (ت/ 894 هـ)، دار الإيمان - دمشق.

ص: 374

- 390 - نسيم الرياض في شرح الشفا للقاضي عياض: احمد بن محمد شهاب الدين خفاجي (ت/ 1069 هـ)، دار الفكر - بيروت.
- 391 - النصائح الكافية لمن يتولّى معاوية: محمد بن عقيل بن عبدالله علوي (ت/ 1350 هـ)، چاپ اول 1412 هـ، دار الثقافة - قم.
- 392 - نصب الراية: عبدالله بن يوسف زيلعي (ت/ 762 هـ)، دار إحياء التراث العربي - بيروت.
- 393 - نظم درر السمطين: محمد بن يوسف زرندی (ت/ 750 هـ)، تحقيق دكتور محمد هادي اميني، اصرار مكتبة نينوى الحديثة - تهران.
- 394 - نوادر الأصول: محمد بن علي بن حسن حكيم ترمذی (ت/ حدود 320 هـ)، چاپ اول 1413 هـ / 1992 م، دار الكتب العلمية - بيروت.
- 395 - نور الأبصار: شيخ مؤمن بن حسن بن مؤمن شبلنجي (ت/ بعد از 1308 هـ)، دار الجيل - بيروت 1409 هـ / 1989 م.
- 396 - النور السافر عن أخبار القرن العاشر: عبدالقادر بن شيخ بن عبدالله عيدروس (ت/ 1038 هـ)، چاپ اول 1405 هـ / 1985 م، دار الكتب العلمية - بيروت.
- 397 - نهاية الأرب في فنون الأدب: احمد بن عبدالوهاب نویری (ت/ 733 هـ)، المؤسسة المصرية العامة، وزارة الثقافة والإرشاد القومي - مصر.
- 398 - النهاية في غريب الحديث والأثر: ابن اثير مبارك بن محمد جزري (ت/ 606 هـ)، چاپ چهارم 1965 م - قاهره.
- 399 - نهج البلاغة: تحقيق و ضبط نصوص دكتور صبحي صالح، بيروت 1387 هـ.
- 400 - نيل الابتهاج.
- 401 - نيل الأوطار: محمد بن علي بن محمد شوکانی صنعانی (ت/ 1250 هـ)، دار إحياء التراث العربي - بيروت، أفسست از چاپ مصطفی البابي الحلبي - قاهره 1391 هـ / 1971 م.
- حرف واو
- 402 - الوسائل إلى مسامرة الأوائل.

403 - الوشيعة في نقض عقائد الشيعة: موسى جارالله ابن فاطمه تركستاني قازاني تاتاري روستوفدوني روسي (ت/ 1369 هـ - 1949 م)، مكتبة الخانجي - مصر.

404 - الوفا بأحوال المصطفى: عبدالرحمن بن علي بن الجوزي (ت/ 597 هـ)، چاپ اول 1408 هـ/ 1988 م، دار الكتب العلمية - بيروت.

405 - وفاء الوفا بأخبار دار المصطفى: نورالدين علي بن عبدالله حسني شافعي سمهودي (ت/ 911 هـ)، تحقيق محمد محيي الدين عبدالحميد، دار الباز - مكة المكرمة.

406 - وفيات الأعيان: ابوالعباس شمس الدين احمد بن محمد بن خلكان برمكي إربلي (ت/ 681 هـ)، تحقيق إحسان عباس، دار الثقافة - بيروت 1970 م، أفسست از چاپ دار صادر.

407 - وقعة صفين: نصر بن مزاحم منقري (ت/ 212 هـ)، تحقيق عبدالسلام هارون، چاپ دوم 1382 هـ، مؤسسة العربية الحديثة - القاهرة.

حرف هاء

408 - هداية المرتاب في فضائل الأصحاب: احمد بن مصطفى قادين خاني (ت/ 1306 هـ)، سال چاپ 1292 هـ.

409 - هداية العقول إلى غاية السؤل.

حرف ياء

410 - ينابيع المودة: شيخ سليمان بن ابراهيم حسيني بلخي قندوزي حنفي (ت/ 1294 هـ)، چاپ اول، منشورات مؤسسة الأعلمي - بيروت.

ص: 376

بسمه تعالی

جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ

با اموال و جان های خود، در راه خدا جهاد نمایید، این برای شما بهتر است اگر بدانید.

(توبه : 41)

چند سالی است که مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه موفق به تولید نرم افزارهای تلفن همراه، کتاب خانه های دیجیتال و عرضه آن به صورت رایگان شده است. این مرکز کاملاً مردمی بوده و با هدایا و نذورات و موقوفات و تخصیص سهم مبارك امام علیه السلام پشتیبانی می شود.

برای خدمت رسانی بیشتر شما هم می توانید در هر کجا که هستید به جمع افراد خیراندیش مرکز بپیوندید.

آیا می دانید هر پولی لایق خرج شدن در راه اهلبیت علیهم السلام نیست؟

و هر شخصی این توفیق را نخواهد داشت؟

به شما تبریک میگوئیم.

شماره کارت :

6104-3388-0008-7732

شماره حساب بانک ملت :

9586839652

شماره حساب شبا :

IR390120020000009586839652

به نام : (موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه)

مبالغ هدیه خود را واریز نمایید.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک 129/34 - طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: 03134490125

دفتر تهران: 021 - 88318722

بازرگانی و فروش: 09132000109

امور کاربران: 09132000109

مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

